لمحات من نفحات القدس

نگاشته

شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمد نذیر رانجها

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

موسسهٔ انتشارات اسلامی ۰ لاهور





لمحات من نفحات القدس

لمحات من نفحات القدس

نگاشته

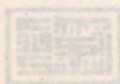
شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمد نذیر رانجها



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



مؤسسه انتشارات اسلامی ○ لاهور



لمحات من نفحات القدس

بنگاشته

شیخ محمّد عالم صدّیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمّد نذیر رانجها



مرکزِ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



مؤسّسہ انتشاراتِ اسلامی ○ لاہور

شناسنامۂ این کتاب

نام : لمحات من نفحات القدس

نگارنده : شیخ محمد عالم صدیقی علویؒ

پیشگفتار و فهارس : محمد نذیر رانجها

ناشران (۱) : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. اسلام آباد

(۲) : موسسه انتشارات اسلامی

۲۴۹ - این، سمن آباد - لاهور (پاکستان)

تعداد : ۱۰۰۰

چاپ : مکتبة العلمیه. لیک روڈ. لاهور

صفحات : ۴۴+۴۶۴+۱۵۸ = ۶۶۶

تاریخ انتشار : ۱۴۰۶ھ. ق. / ۱۳۶۵ھ. ش. / ۱۹۸۶م.

بها : یکص

Rs 650

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف

۸۲

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فہرستِ مطالب لمحات من نفحات القدس

※ ※ ※

فهرست های هشتگانۀ لمحات





پیشگفتار

زندگینامهٔ نگارندهٔ کتابی که در دست شما است، یعنی نگارندهٔ "لمحات من نفحات القدس" در پردهٔ ابهام است. جز آنکه استوری دربارهٔ وی نام و زایش و مرگ او تنها می نویسد شیخ محمّد عالم صدیقی[1] علوی، زاده در ۹۷۲ھ.ق/۱۵۶۴م و درگذشته ۱۰۴۱ھ.ق./۱۶۳۲م. می باشد.[2]

این ناچیز می کوشد تا زندگینامهٔ نامبرده و خاندان ایشان را تا آنجاکه ممکن است، از متن کتاب بدست آورد. پس "هنر" این بی هنر این بوده که آنچه دربارهٔ این خاندان در کتاب آمده اینجا، یکجا گرد آورم.

---

[1]: در "لمحات" (چاپ حاضر) "الصدیق" آمده است. و این حتماً سهو القلم کاتب است زیراکه در "استوری" و "لمحات" چاپ تاشکند اسم نگارندهٔ "محمّد عالم الصدیقی العلوی" مذکور است که کاملاً درست می باشد.

[2]: استوری ۱: ۹۸۳.

نام و نسب پدری:

شیخ محمد عالم صدیقی علوی[1] پسر محمد مؤمن شیخ ابن درویش شیخ[2] (خلیفهٔ شیخ خداداد[3] (م ۹۳۹ ه.ق./۱۵۳۲م.) ابن شیخ خاوند شاه[4] الملقب بسرمست ابن فتح اللّٰه شیخ[5] ابن هبة اللّٰه شیخ ابن فتح اللّٰه شیخ ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن قطب الاقطاب زین الدین ابن شیخ الاسلام قدوة الانام ابی حفص شیخ شهاب الدین السهروردی. و حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی بسیزده واسطه بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللّٰه عنه می رسند.[6]

نسب مادری:

از سوی مادر نیز نسب مؤلف به امیر المؤمنین ابوبکر صدیق (رض) می رسد که خود در صفحهٔ ۳۷۷ لمحات می نگارد:

---

[1] لمحات (چاپ حاضر): ۳۷۵.

[2] لمحات (چ ح): ۱۹۷، ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۶۲.

[3] لمحات (چ ح): ۳۱۳.

[4] لمحات (چ ح): ۳۳۱، ۳۳۳.

[5] لمحات (چ ح): ۳۷۲.

[6] لمحات: ۳۷۲.

"چنانچه خدمت خواجه شاه کلآبادی رحمه الله که از فرزندان حضرت صوفی دانشمند قدس سره بود و بدان سبب به این مخلص نسبت خویشی خود را می گفت چونکه جد مادری این مخلص که حضرت استاذ العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان المفسرین حافظ سلطان محمد، نور مرقده الی الابد که مشهور به حافظ تاشکندی بحضرت صوفی دانشمند قدس سره که ایشان نیز صدیقی اند، می پیوندند."[1]

و این نسبت مادری با حافظ تاشکندیؒ را بار دوم در صفحه ۳۶۰ "لمحات" در حکایتی که از شیخ خدادادؒ نقل می کند، می آرد:

"و هم حضرت عزیزان ما (شیخ خدادادؒ) می فرمودند که روزی حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس سره که جد مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند. یک از پادشاهان خوارزم خواست که بحضرت ایشان تعیین والد ما قدس سره بکند. حضرت ایشان فرمودند که ای سلطان: شما متن شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم."[2]

کیفیت روحانی پدر و مادر مؤلف:

پدر نگارنده، یعنی محمد مؤمن شیخؒ، پسر دوم درویش شیخؒ (م ۹۵۸ ه.ق.) بوده است. مؤلف درباره پدرش می گوید:

---

۱ : لمحات : ۳۴۴.

۲ : لمحات : ۳۶۰.

"ایشان نیز چون برادر خود طاهر محمّد شیخ از جُملهٔ خلفای حضرت عزیزان شیخ قاسم[1] شیخ اند. صاحب ریاضات شاقه بودند. سعی می نمودند که اکثر شب بل تمام شب بیدار باشند اکثر اوقات مراقب بودند. کثرت مراقبت ایشان را خم ساخته بود.

و والدهٔ این مخلص که به حضرت عزیزان ما ارادت داشتند و مکاشفات قبور داشتند. می فرمودند که والد شما بیشتر شب نشسته حبس نفس کرده کلمهٔ طیبه "لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه" بطریق خواجگان قدس الله اسرارهم می گفتند".[2]

نیای نگارنده:

راجع به جدّ بزرگوار خود درویش شیخ می نویسد که در مجلسی پیر محمّد خان (از امرای بخارا) بخارا را بایشان نیاز کرده بود.[3]

ازین روی بدست می آید که نیاکان او در آن ولایت نفوذ روحانی داشتند هم از لحاظ این جهانی معزّز بودند. ولی آنان هموارهٔ آخرت را بهتر از دنیا می شمردند. چنانچه از واقعهٔ زیر معلوم می گردد:

"و حضرت خواجه عبدالشهید قدس سرّه از فرزندان حضرت خواجه

---

[1]: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۳۹۵-۴۴۵.

[2]: لمحات: ۳۴۵.

[3]: لمحات: ۳۲۵.

احرار[1] (م ۸۹۵ھ.ق.) قدس سرہ بہ طاہر شیخ (عمّ مؤلف لمحات) گفتہ اند کہ از حضرت والد شما پرسیدیم کہ شما زراعت می کنید؟ گفتند: نی. ما گفتیم کہ در حدیث است کہ ہر کرا زمینی باشد و در آن زراعت نکند وی مغبون است. ایشان فرمودہ اند کہ مراد از زمین، زمین دل باشد کہ ہر کہ در وی دانۂ محبّت نکارد، وی مغبون است"[2].

شیخ درویش در علیاباد (سمرقند) روی مسند ارشاد متمکن بودہ است وہمین جا در سال ۹۵۸ھ.ق (: شیخ اولیا) فوت کردہ و مدفون گشت.[3]

جای دیگر می نگارد کہ جدّ بزرگوارش در ساختن مسجد سہم داشتہ:

"و این مخلص نیز استماع دارد کہ حضرت ایشان (درویش شیخ) بہ بنای مسجد بحکم آیۂ کریمہ" اِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ فَعَسٰۤى اُولٰٓئِكَ اَنْ يَّكُوْنُوْا مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ"[4] میل و سعی تمام داشتہ اند. در زمان کہ مسجد جامع تاشکند کہ مسجد عظیم بود، بنا می کردہ اند. در زمان کندن زمین آن مسجد میان گرد و خاک نشستہ بودہ اند و حضرت آخون (آخوند) کلان مولانا محمّد تاشکندی

---

[1]: خواجہ عبیداللہ احرارؒ جانشین و خلیفۂ حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ (م ۸۵۱ھ).

[2]: ہمان.

[3]: لمحات: ۳۳۱.

[4]: التوبۃ: ۱۸.

که اعلم العلماء وقت بوده اند به ملاقات حضرت ایشان رسیده. بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان درکناره بنشینند که گرد به ایشان نرسد. چون این خطور بخاطر ایشان راه یافته حضرت ایشان قدس سره فرموده اند: آخون شما در قبر گرد نمی شوید[1]"

نیز شیخ محمد عالم عزیزان" می گوید که (برمزار شیخ خداداد" قریب صفه ای (که آنجا بیشتر اهل الله مدفونند) حضرت عزیزان مولانا ولی[2] قدس سره خانقاهی بنا کرده اند." و جدّ این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره نیز حوضی بنا کرده و درختان ناج (کاج) بر اطراف آن حوض در نواحی مزار فایض الانوار آن حضرت کشته اند.[3]"

خانوادهٔ شیخ محمد عالم عزیزان" از لحاظ روحانی مقام بلند داشته و در کارهای خیر و صدقات جاریه سهمی زیاد دارا بوده اند و مبالغه نیست که گفته شود زنان این خانواده هم صاحب حال و مقام بوده اند. مثلاً دربارهٔ جدّهٔ پدری خود می نگارد:

"و والد این مخلص (شیخ مؤمن") می فرمودند که آثار ولایت در حضرت والدهٔ ما که زوجهٔ بزرگ ترین حضرت ایشان (درویش شیخ") بودند، هویدا بوده. و صاحب ذوق و شوق بودند. وگاه نیم شب ایشان را وجد غلبه می کرده و به میدان حوالی خود

---

[1]: لمحات: ۳۲۰.

[2]: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۳۷۹-۳۹۵.

[3]: لمحات: ۳۶۲.

برآمده در سماع می شده اند."

"و این مخلص استماع دارد که ایشان نیز چون حضرت جدّ بزرگوار (درویش شیخؒ) به حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرّه مرید بوده اند. وحضرت عزیزان قدس سرّه چون در موضع سیّد آهو که موطن حضرت عزیزان ماست خلوت نشسته اند. والدهٔ والا این مخلص روز و شب درخانهٔ خود درگریه بوده اند. بالآخر حضرت عزیزان به حضرت ایشان گفته اند که فقیرهٔ شما همیشه درخانه درگریه است. وی را درین خلوت حاضر سازید..."

چون ایشان آمده اند. حضرت عزیزان بدرخانقاه آمده اند وحضرت والدهٔ کلان در زیر قدم ایشان افتاده اند وحضرت عزیزان قدس سرّه یک انگشت خود را بر پشت ایشان نهاده اند و در آن حین ایشان را خواب ربوده. حضرت عزیزان فرموده اند که این فقیره به جهت ما خواب نکرده. چون به پیش ما حاضر شد اورا خواب در ربود. و ایشان باز درگریه شده اند و می گفته اند چون انگشت مبارک آن حضرت به پشت من رسید و آن موضع سال ها بود که درد می کرد و آن درد زایل شد[1]."

عمّ نگارندهٔ "لمحات":

شیخ محمّد عالم عزیزانؒ خیلی جای ها از عمّ خود طاهر محمّد شیخ[2] روایت می کند.

---

[1] لمحات: ۳۴۵ الی ۳۴۷.

[2] لمحات: ۳۱۴ و ۳۱۶.

در جائی می نگارد:

طاهر محمد شیخ قدس سرّه فرزند کبیر حضرت ایشان (درویش شیخ) قدس سرّه اند و بعد از ایشان برخصت ایشان قائم مقام ایشان در مقام ارشاد خلایق بوده اند و حضرت ایشان در زمان انتقال فرموده اند که طاهر محمد شیخ را رخصت دادیم و اگر مکمّلی پیدا شود در ظلّ تربیت وی باشد. همانا که بهمین نفس شریف حضرت ایشان بالآخر منظور نظر حضرت ارشاد پناهی عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه شده اند."[1]

گویا طاهر محمد شیخ هم مقامی بلند و عالی در ارشاد داشته و منظور نظر عارفان معروف روزگار خود بوده است. شیخ محمد عالم جای دیگر آورده است که طاهر محمد شیخ بعد از وصال پدرش مرید حضرت عزیزان قاسم شیخ شد.[2] و نیز می گوید: "حضرت طاهر محمد شیخ مقبول حضرت مولانا ولی عزیزان قدّس سرّه نیز بوده اند."[3]

وصال اهل الله:

شیخ محمد عالم صدیقی مؤلف "لمحات" خود یک صوفی و عارف روزگار بود و در همین "لمحات" به رویدادهائی برمی خوریم که نشان می دهد، وی چاشنی عرفان و تصوّف را کاملاً چشیده بود. مثلاً در جائی می نگارد:

---

[1]: لمحات: ۳۴۲.

[2]: لمحات: ۱۴۳.

[3]: لمحات: ۳۴۴.

"و این مخلص بر سر بالین بیشتر از اہل این سلسله (صوفیۂ جہریّہ زکیّہ) رسیدم. دیدم که ذکر گویان جان دادند رزقنا الله و ایّاکم.

و از جمله حاجی کبه (؟) بیگ قدس سرّه که از جمله مریدان و یاران قدیم حضرت عزیزان ما قدس سرّه بود و از ایشان مجاز بود و ریاضات شاقه می کشید و در ہر سه روز ختم قرآن می کرد و ہر روز چہار صد رکعات نماز، دو بیست قضای نمازها که در زمان طالب علمی گزارده بود و دو بیست دیگر نفل می گزارد. چون زمان ارتحال رسید تا زمان که جان بحنجرۂ حلق وی رسیده، ذکر ارّه کشیده جان بداد. فی الحدیث "تموتون کما تعیشون".[1]

برادر مؤلف:

"و برادر این فقیر "فاضل شیخ" که وی نیز مرید حضرت عزیزان ما قدس سرّه بود و منظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال بذوق و شوق تمام ذکر گویان انتقال نمود." و نیز می گوید: "و برادر و پدر و اصل و نسل و نسب من عشق است الٓہی امیدواران را در زمان ارتحال نومید نگردانی و بعنایت ازلی و لطف لم یزلی ما دوران از گرداب ہجران به ساحل وصال بیکران بفضل خویش برسانی ... آمین ربّ العالمین".[2]

---

[1]: لمحات: ۳۷۳-۳۷۴.

[2]: لمحات: ۳۷۴.

آموزش ظاهری و روحانی مؤلّف "لمحات"

از بررسی این متن نام چند تن از استادان و مربّیان نگارندهٔ "لمحات" بدست می آید که از دانشمندان و عارفان معروف آن روزگار بوده اند از آن میان از مولانا عصمت الله[1] ابن مولانا محمود شرح[2] ابن نعمت الله[3] چند جا نام می برد و او را از استادان خود می خواند.

۱- مولانا عصمت الله رحمة الله علیه

الف- "حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا عصمة الله قدس سرّه می فرمودند که یکی از اکابر طریقت را در زمان گفتن کلمهٔ "لَا اِلٰهَ اِلَّا الله" دریک مدّ آن بسط زمان شده بر وجهی که پنجاه هزار سال در بندگی خدا بوده است"[2]

ب- "و حضرت استاذی مفخری و مخدومی سیادت پناهی استاذ العلماء ملاذ الفضلاء زبدة المفسّرین قدوة المحدّثین المولی الالمعی الذکی النقی التقی الصفی کاشف اسرار الله مولانا عصمت الله می فرمودند که چون حضرت عزیزان شیخ خادم[3] بسمرقند

۱: لمحات: ۲۰۷.

۲: لمحات: ۳۱.

۳: برای شرح ایشان ر.ک. لمحات: ۱۵۸-۱۸۷.

تشریف نموده اند. مولانا امامی نام شخصی از اکابر سمرقند که منکر طریق ایشان بوده، محتسبان را فرستاده که حضرت شیخ قدس سرّه را منع نمایند از ذکر بلند، چنانچه طریقهٔ شریفهٔ ایشان است. و حضرت عزیزان قدس سرّه به رئیس آن محتسبان پیش از آنکه سخن گوید خطاب کرده گفته اند که تو آمده ای که ما را از ذکر منع کنی حالا آنکه خود نماز با مداد نگزارده ای؟ آن محتسب گفته که با تفاق محتسبان در مسجد ما جماعت نماز با مداد گزارده ایم.

حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرّه فرموده اند که ازار خود را نیک احتیاط کن که به خون حیض آغشته است. چون آن شخص توجّه به ازار کرده دیده که ازار زنش را که به خون حیض آغشته بوده پوشیده بوده است... چون محتسبان این کرامت را از ایشان دیده اند، شرمنده گشته به پیش ملا امامی آمده...»[۱]

ج۔ در شرح حال مولانا لطف الله رحمة الله علیه که داماد شیخ خادم بوده آورده است:

«از خدمت مولانا (لطف الله) از دختر حضرت عزیزان (شیخ خادم) علیه الرحمة دختری تولد کرده که آن دختر را به خدمت امیر رز بُر که دانشمند روزگار بوده، داده. و از آن دختر، دختر دیگر (تولد) شده که از آن حضرت زبدة العلماء و قدوة الفقها که استاد المتبحرین ملاذ المتاخرین الجامع بین علمی الظاهر والباطن العارف باسرار الله مولانا عصمت الله قدس سرّه تولد کرده اند.

---

[۱]: لمحات: ۱۵۹۔۱۶۰.

از جانب والده حضرت مخدومی و استادی و سندی و سیّدی مولانا عصمت الله بحضرت عزیزان بشیخ خادم قدّس سرّه می رسند و از جانب پدر بحضرت خواجه عارف ریوگروی (م ۶۱۶ ھ.ق.) قدس سرّه که در سلسلهٔ خواجگان قدس الله اسرارهم مشهورند، می رسند و حضرت مخدومی قدس سرّه منظور نظر اولیاء گرامی بوده اند.[۱]

آقای سعید نفیسی تاریخ درگذشت مولانا عصمت الله را ۱۰۰۰ ھ.ق./ ۱۵۹۲-۱ م یاد کرده است.[۲] ولی بگفته ابو طاهر سمرقندی "قبر مولانا معلم صاحب تصانیف مولانا عصمت الله در حظیرهٔ حضرت ایشان (خواجه احرار) است. انتقال ایشان (مولانا عصمت الله) در یک هزار و نه (۱۰۰۹ ھ.ق.) بوده است.[۳]

۲- حافظ سلطان محمّد تاشکندی رحمة الله علیه

چند جا از حافظ سلطان محمد تاشکندیؒ نام می برد و او را در زمرهٔ استادان خود می شمرد.

الف- در شرح و تفسیر آیهٔ ۶۳ سورة الانعام می نویسد: "و هم در تفسیر این آیت استادی وجدّی العلامة المعروف بالحافظ التاشکندی قدس سرّه فرموده اند که مراد از تضرّع اعلان است."[۴]

۱: لمحات: ۱۷۹ و نیز ر.ک (همین کتاب): ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۹ که در آنجا هم از همین استاد یاد کرده است.

۲: نفیسی ۱: ۷۰. ۳: سمریه: ۹۶.

۴: لمحات: ۱۲.

ب۔ "جدّ مادری این مخلص که حضرت استاذ العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان المفسّرین برهان المحدّثین زبدة المحققین قدوة المدققین حافظ سلطان محمّد نوّر المرقده الی الابد که مشهور بحافظ تاشکندی، بحضرت صوفی دانشمند[1] قدس سرّه که ایشان نیز صدیقی اند، می پیوندند...[2]"

ج۔ "حضرت عزیزانِ ما (شیخ خداداد) قدس سرّه می فرمودند که روزی حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس سرّه که جدّ مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند، یک از پادشاهان خوارزم خواست که بحضرت ایشان تعیین حضرت والد ما قدس سرّه بکند حضرت ایشان فرمودند که ای سلطان شما متن حضرت شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم.[3]"

د۔ "و خدمت مولانا شهرتی که از جمله فضلاء و ظرفا و شاگرد جدّی و استادی و استاد العلماء حافظ التاشکندی قدس سرّه بود، می گفت که چون حضرت مولانا عصام الدین[4] بجهت رنجیدن حضرت قاضی عزیزان قدس سرّه از بخارا بسمرقند آمده در محلهٔ خواجه کفشیر[5] که منزل حضرت مخزن اسرار خواجهٔ احرار است قدس سرّه نزول کردند

---

[1]: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۱۲۹-۱۳۰.

[2]: لمحات: ۳۴۴.

[3]: لمحات: ۳۶۰.

[4]: گویا ملا عصام الدین ابراهیم (م ۹۴۳ھ. ق) بن عربشاه اسفراینی که در هرات می زیسته و از آنجا بسمرقند رفته و پس از اندک مدّتی در آنجا در گذشته و وی را در جوار مزار عبید الله احرار بخاک سپرده اند. (نفیسی ۱: ۷، ۶۲۳).

[5]: برای آگاهی بیشتر ر.ک. سمریه: ۹۵.

هم درآن شب بیمار شدند و حضرت حافظ قدس سرّه نیز بیمار شدند و ایشان را بمدرسۂ شاہ بیگ خان آوردیم و حضرت مولانا عصام الدّین در روز ششم از بیماری از عالم انتقال نمودند و از بیماری حضرت حافظ قدس سرّه چهارده روز گذشته بود که ایشان فرمودند که حضرت مولانا عصام الدّین از عالم رفته اند و ما و سایر یاران که در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم. ایشان فرمودند که الآن واقعه دیدم که حضرت عزیزان قاضی قدس سرّه بر سر ما حاضر شده فرمودند که چون ما را پر تافته بمولانا عصام الدّین رفته مولانا عصام الدّین را کشته بر سر تو آمده ام عهد کردی که الآن برخاسته پیش ما آیی و همان ساعت ایشان را صحت تام شده و بالفور بر سر تربت حضرت مولانا عصام الدّین رسیده از آن جا به بخارا رسیده به ملازمت حضرت عزیزان قاضی قدس سرّه مشرف گشته"[1]

ھ۔ "و حضرت جدّی و مخدومی استادی و استاد العلماء حضرت حافظ الناشکندی قدس سرّه می فرموده اند، بزرگی پیر را از بزرگی مرید می دانند. چون حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه که بزرگی ایشان دلیل واضح ولایح است بر بزرگی حضرت مولانا ولی عزیزان. و بزرگی شاگرد دال است بر بزرگی استاد."[2]

۳۔ مولانا محمّد صادق رحمۃ اللہ علیہ

مؤلف، ہمچنین از این مرد که مفتی شہر کرمینہ[3] و معاصر عبداللہ خان (سدہٗ ۱۰ھ)

۱: لمحات: ۳۶۶۔ ۲: لمحات: ۳۹۵۔ ۳: نفیسی: ۱۰۸۰۔

و مصاحب شیخ خداداد (م ۹۳۹ھ.ق) بوده نام می برد و ایشان را استاد خود میخواند:

الف: "وحضرت زبدة المحققین قدوة المدققین استاذ العلماء استاذی و مخدومی وسندی مولانا محمد صادق نوّر مرقده می فرمودند که چون حضرت مولانا عصام الدین قدس سره بمزار فایض الانوار حضرت خواجۂ احرار قدس سره تشریف آورده اند، همگی اکابر و علماء و فضلاء از برای ملازمت ایشان رفته اند وحضرت سلطان العلماء مولانا احمد قدس سره بدیدن ایشان نرفتند و ایشان را بدان سبب از حضرت مولانا احمد باری پیدا شده. فرموده اند که "جمیع شرکای ما در درس خدمت مولانا مسعود از ما مستفید می شدند، چون است که خدمت مولانا احمد بدیدن ما نه آمده اند." "وحضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند".[1]

بعداً در شرح احوال این استاد ارادت خود نسبت به ایشان را بیان داشته و چند صفحه در احوالات ایشان سخن می گوید. و می نویسد:

"و این مخلص می خواهد که بعضی از اوصاف حمیده خصال حضرت مولانا محمد الصادق قدس سره را بیان کند. چون می خواهد که این مجموعه که در بیان اوصاف اکابر دین است خالی از ایشان نباشد ایشان در جمیع علوم یگانۂ زمان بودند و در غایت تمکین و وقار بودند و در غایت نیستی و شکستگی و وارستگی بودند و باین طایفۂ علیه ایشان را ارتباط تمام بود و بحضرت عزیزان ما (شیخ خداداد) قدس سره اخلاص و

---

[1] لمحات: ۳۶۷.

مصاحبت تمام داشتند و بصحبت ایشان بسیار می رسیدند و حضرت عزیزان را بر ایشان التفات بسیار بود." [1]

ب- در تفسیر آیهٔ "اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً ط" [2] از مولانا محمد صادق رحمة الله علیه بدین گونه یاد می کند:

"استاذی و استاذ العلماء و حید العصر فرید الدهر مولوی محمّد صادق نور مرقده می فرمودند که مراد از امر مذکور درین آیت اباحت است زیرا که آیت کریمهٔ "فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَآءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا" [3] دلالت بر جواز ذکر جهر کرده است ..." [4]

ج- جای دیگر در شرح احوال مولانا ولی محمّد قدس سرّه می آورد:

"حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا صادق قدس سرّه می فرمودند که در سمرقند در مسجدی در ملازمت و صحبت حضرت عزیزان ولی قدس سرّه بودیم و طریقهٔ ایشان این بود که بعد از خواندن قرآن از اهل علم می پرسیدند که این جمله از قرآن بحسب ترکیب چیست؟ بعد از آن خود در سخن می شدند.

و هم در آن مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند که این جمله بحسب ترکیب

---

[1]: لمحات: ۳۶۸.

[2]: الاعراف: ۵۵.

[3]: البقرة: ۲۰۰.

[4]: لمحات: ۱۳.

چیست؟ شخصی گفت فلان کلمه ازین جمله مبتدا است. و دیگری گفت که مبتدا بی خبر باشد. و ازین سخن وی حالِ حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره دگرگون گشته. فرمودند که مبتدا بی خبر نمی باشد، مبتدی بی خبر است. حی گفته بذکر اره مشغول شدند و بعد از آن در آن حلقهٔ ذکر چشمان آنحضرت سرخ شده و بر هرکه چشم می افتاد از جای می رفت و آن مسجد از اهل علم و صوفیه و غیر ایشان پر بودند، همگی مستغرق شده سر از پا نمی دانستند و مجلسی عظیم را گرفت".[1]

د۔ واقعه ای روحانی دیگر از همین استاد نقل می کند:

"روزی حضرت عزیزان (پیرم شیخ) قدس سره بحضرت اعلم العلماء استاذی و مخدومی مولانا صادق قدس سره گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم. چون چشم گشادیم، دیدیم که خانقاه از مردم پرند که ما این مردم را هرگز ندیده بودیم. وحضرت مخدومی فرمودند که ملائکهٔ گرامی باشند که درصورت آدمیان ظاهر شده باشند. چون در حدیث است که ملائکه در زمان ذکر به مجلس ذکر حاضر می شوند".[2]

ھ۔ در شرح حال حضرت افتخار شیخ ذکر مرشد ایشان حضرت شیخ محمّد بکری می آرد و چند واقعه در شرح حال ایشان می نویسد منجمله:

"و حضرت استاذی و مخدومی اعلم العلماء مولانا صادق قدس سره نیز در علم حدیث از حضرت شیخ محمد بکری مرخص بودند. می فرمودند که حضرت شیخ محمّد قدس سره در جمیع

---

[1]: لمحات: ۳۸۳.

[2]: لمحات: ۴۵۶.

علوم متبحر بودند و علم ایشان بی تَعَلُّم و تعلیم بوده. والد شریف ایشان شیخ حسن بکری قدس سرّه چون اواخر عمر به مدینهٔ شریفه رسیده اند، عرض کردند که یا رسول اللّٰه، محمّد عامی است و چیزی نخوانده و عمر حسن به اخیر رسیده، محمّد را بشما می سپارم. آوازی از روضهٔ شریفه برآمده که محمّد را ما اقبال نمودیم.

چون شیخ حسن به مصر که موطن ایشان است تشریف نموده اند از عالم ارتحال نموده اند و همان شب که ایشان انتقال نموده اند، چون فردا شده شیخ محمّد قدس سرّه دانشمند روزگار ظاهر شده اند.[1]

آموزش قرآن و عنایت شیخ قاسم رحمة اللّٰه علیه

ضمن احوالات حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه می نویسد:

"و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت بود و عم فقیر خدمت طاهر شیخ در پهلوی آنحضرت نشسته بودند، به فقیر عنایت نموده فرمودند که چه می خوانی؟ خدمت طاهر شیخ عرض کردند که "شمسیه"[2] می خواند و قرآن یاد گرفته است. بر زبان آنحضرت سه کرت جاری شد که "او علوم ملا لوب سان"[3].

---

[1]: لمحات: ۴۶۲.

[2]: "الشمسیه" در منطق از نجم الدّین عمر قزوینی معروف به کاتبی، از کتاب های درسی (کشف الظنون ۲: ۱۰۶۳).

[3]: یعنی پسرِ من حتماً ملّا خواهد شد.

بعد از آن در خاطر من آمد که آشی که تناول می نمایند آن را به من عنایت نمایند
بمجرد این خاطر چمچه را از دست مبارک خود نهاده به خادم فرمودند که این آش
را به این خورد (= بچه) بده. و از آن آش خوردم. همانا که این عنایت آنحضرت
سرمایۂ محبت این محب به این طایفۂ علیّه گشت و هر روز محبت این مخلص بحضرت
ایشان و محبان ایشان زیاده می گردد. امیدوارم که در محبت این طایفۂ علیّه بمیرم و
از جملۂ محبان ایشان محشور گردم. "وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيْدِ"[1]

گوشۂ چشمی که مستثنا شوم ز ابنای جنس
سگ که شد منظور نجم الدین، سگان را سرور است[2]

زیارت رسول مقبول صلّی الله علیه و آله وسلّم و حفظ کردن قرآن مجید در هژده روز

و در آن وقت این مخلص سیزده ساله بود و در مقام یاد گرفتن قرآن شده بود، و
لیکن بجهت ضعفی تا زمان بیست و یک سالگی تأخیر یافت.

و اثر نفس شریف آنحضرت (شیخ قاسم) بود که شبی عنایت الهی از خزانۂ
نامتناهی در رسید و این بنده اشارتی دید که حضرت محمد مصطفی صلّی الله علیه وسلّم
نشسته اند و در پهلوی چپ آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه نشسته اند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست این مخلص را گرفته به آنحضرت
(ص) سپردند و آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم به حضرت عمر رضی الله عنه خطاب کرده فرمودند

---

[1]: الکهف: ۱۸. [2]: لمحات: ۱۸ ألف- ۱۹ ب.

که این فرزند ابوبکر است. بعد از آن فرمودند که قرآن خوان و بفرمودۀ آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم چند آیات قراءت کردم و چون از آن واقعہ باز آمدم بہ عنایت والتفات حضرت مصطفیٰ صلّی اللہ علیہ وسلّم قرآن عظیم در مدّت هژده روز یاد شد. الٰهی از شفاعت قرآن این بندۀ عاصی غرق در بحار عصیان را محروم نگردانی وجرم ما را باعث دوری ما نگردانی. بیت:

تو بہ علم ازل مرا دیدی
عیب من دیدی و تو بخریدی
تو بہ علم آن، و من بہ عیب همان
ردّ مکن چونکہ دیدہ بخریدی"[1]

سال نگارش کتاب:

از مطالب پیشگفتہ، و نکتۂ زیر، سال نگارش "لمحات"، بدست می آید:
"ای عزیز من بدانکہ از زمان این واقعہ مدّت چہل سال گذشتہ بود کہ این مخلص در زمان جمع مجموعۂ شریفہ کہ در بیان مشایخ صفیّہ است، اشارتی دید کہ بہ عنایت آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم مصافحہ کردم. اللّٰهم تقبل"[2]
پیش ازین گفتہ بود "بجہت ضعف تا زمان ۱۲ سالگی در یاد گرفتن قرآن تأخیر شد."

---

[1]: لمحات: ۴۱۹.

[2]: لمحات: ۴۲۰.

چون زایش نگارنده ۹۷۲ هجری است پس در سال ۹۹۳ هجری ۲۱ ساله بوده است، و اکنون می گوید که از زمان این واقعه. ٤ سال گذشته بود که در روزگار تألیف "لمحات" با آنحضرت (ص) مصافحه کردم. ازین روی. ٤ سال بر ۹۹۳ هجری می افزائیم و ۱۰۳۳ هجری/۱۶۲٤ میلادی سال تألیف "لمحات" بدست می آید و شیخ محمّد عالم صدیقیؒ دراین روز ۶۱ ساله بوده است.

شیخ محمد عالم صدیقیؒ در علوم ظاهری و باطنی از دانشمندان و عارفان بسیار، استفاده نموده و کتاب "لمحات" پُر از واقعاتی در رابطه با این گونه استفاده ها است که یادکردن آن ها به درازا می کشد.

سخنوری:

ما نه بیت در "لمحات" خواندیم که هشت بیت آن عنوان "لمؤلّفه" داشت و یکی بعنوان "لمحرره" درآن آمده است. و ازین معلوم می شود که شیخ محمّد عالم صدیقیؒ شعر هم می سروده است. برای شناسائی بیشتر آن نه بیت را اینجا می آوریم:

۱۔ گر دلت با ذکر تو همرنگ نیست
ذکر تو بر قلب تو جز زنگ نیست
(ص ۲۰۸)

۲۔ عشق آمد علم تو مجهول شد
عشق آمد عقل تو معقول شد (ص ۳۷)

۳- زهر فراق یار به هر دم کشیده اند
زان زهر زهره های شیاطین دریده اند
(ص ۲۵۸)

٤- چو منصب تعلّق بود ای پسر
تعلّق حجابت بود سر بسر
(ص ۲۰۷)

۵- واجب آمد ترک لایعنی آنز
آنکه لایعنی بود آنرا گداز
("المحرره" ص ۲۶۱)

۶- ز احوال غریب خود نپرسی
اسیر بند و زندان، با که گویم
۷- غریب و ناتوان در کوی هجران
همه واصل به تو، ما غرق حرمان
(ص ۲۵۷)

۸- جهل و عشقش به بود از علم تو
حسرت آرد عقل تو، هم علم تو
(ص ۳۵۷)

۹- تعلّق حجابست و بیحاصلی
چو پیوندها بگسلی، واصلی
(ص ۲۰۷)

همسران و فرزندان:

از "لمحات" برمی آید که شیخ محمّد عالم صدیقیؒ دو دختر امیر صنع اللهؒ[1] قدس سرّه که مرید و خلیفهٔ مجاز حضرت شیخ قاسم بود، را به همسری خود در آورده است (گویا بعد از مرگ یکی دیگری را گرفته است) مادرِ این امیر صنع الله حضرت بی بی مخدومه دختر شیخ خداداد (م ۹۳۹ ه.ق) بود.[2] شیخ محمّد عالم صدیقیؒ ازین دو زن دو پسر داشت خواجه عبدالرشیدؒ و امیر بهاء الدّینؒ. خودش می نگارد:

"از خدمت بی بی مخدومه رحمها الله خدمت امیر صنع الله قدس سرّه مرید و مخلص و مجاز و منظور حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه اند و بعد از ایشان بحضرت عزیزان ما (خواجه خداداد) قدس سرّه مرید شده، از ایشان نیز مرخص بوده اند. و از ایشان یک پسر و دو صبیه که در عقد نکاح این مخلص بودند. و ازین دو صبیه دو فرزند ارجمند است، خواجه عبدالرّشید و امیر بهاء الدّین علمها الله تعالیٰ بفضله و ابقاهما بعنایته وجعلها الله من الصّالحین الرّاشدین. آمین".[3]

وفات:

بنوشتهٔ داستوری شیخ محمد عالم صدیقیؒ در سال ۹۷۲ ه.ق./۱۵۶۴م.

۱: امیر صنع الله ابن امیر شاه از اولاد حضرت امیر واشی قدس سرّه. (لمحات: ۲۳۷).

۲: لمحات: ۲۳۷.

۳: لمحات: ۲۴۰.

تولد یافت و در سال ۱۰۴۱ھ.ق./۱۶۳۲م. وفات یافت.[۱] ولی بر صفحۀ آخرین "لمحات" چاپ تاشکند (در سال ۱۳۲۷ھ.ق) آمده است:

"مؤلّف هذا الکتاب ... عالم شیخ الصدیقی العلوی المتوفی ۱۰۵۲ھ.ق. فی علیا باد ..."[۲]

پس سال وفات مؤلّف "لمحات" در استوری ۱۰۴۱ھ.ق. و در انجام "لمحات" چاپ تاشکند ۱۰۵۲ھ.ق. (۱۶۴۲م.) آمده است. این نکته را در خدمت خوانندگان گرامی بگویم که استوری تاریخ مذکور را بدون استناد به هیچ مأخذی نقل کرده و تاریخی که در آخر لمحات (چاپ تاشکند) آمده از مصحّحین و چاپ کنندگان کتاب مذکور می باشد که از سرزمین نگارنده هستند. لهذا می توانیم بگوئیم که ۱۰۵۲ھ.ق. برای تاریخ مرگ آن بزرگوار درست تر است.

مزار:

شیخ ابو طاهر سمرقندی[۳] "نگارندۀ سمریه" که بسیار از "لمحات" شیخ محمّد عالم صدیقیؒ بهره مند شده است، دربارۀ "مزار فیض آثار حضرت عالم شیخ عزیزانؒ" می نگارد:

---

[۱]: استوری ۱: ۹۸۳.

[۲]: لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

[۳]: ابو طاهر سمرقندیؒ در سال ۱۲۵۱ھ.ق. زنده بوده است (سمریه: ۵۸).

"در موضع علی آباد از تومان شیراز که آن را تومان کابد بیز گویند واقع است. ولد ارجمندِ حضرت مؤمن شیخ عزیزانؒ و ایشان ولد ارجمند حضرت درویش شیخ عزیزان بوده اند، علیه الرحمة"[1].

* * *

"لمحات من نفحات القدس"

سبب تألیف:

گذشته از "قندیه" و "سمریه" اسماعیل پاشا در "ایضاح المکنون ۲: ۴۰۸" از این کتاب بنام "لمحات الانسیة فی شرح النفحات القدسیة" یاد کرده است. بدون ذکر نام نگارنده و موضوع. پس از آن ها استوری از آن یاد کرده است. و "نسخه های فارسی"[2] نیز نسخه ای از آن را در مدینهٔ منوره نشان داده است. و این ناچیز آگاهی های بدست آمده از آن منابع و آنچه را از متن کتاب به دست آورده ام در اینجا می آورم.

---

[1] : سمریه : ۱۱۶.

[2] : نسخه ها: ۲: ۱۳۴۵.

سبب تألیف:

پیش از این گفتیم که شیخ محمد عالم صدیقی در سال ۱۰۳۳ ه.ق. "لمحات" را تألیف کرده است. او در ذکر سبب نگارش آن می گوید:

"بارها در خاطر این مخلص می گذشت که به مضمون حدیث صحیح "تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین" عمل نموده احوال و اطوار پیشوایان و محبان این سلسلهٔ معظمهٔ مکرمه را که کبراء دین و عظماء اهل یقین اند، با وجود عدم استطاعت اعانت از ارواح مقدسهٔ ایشان جسته بیان کند تا آن زمانی که اشارت پُر بشارت از حضرت سلطان الطریقة و برهان الحقیقة قطب العرفاء غوث الکبراء شمس العارفین بدر الکاملین مسند العوارف سند الطوایف الفانی فی الله الباقی بالله العالم بالعلوم البرهانیة العارف للرموز السبحانیة خواجه احمد العلوی الیسوی[1] رحمه الله به این بنده رسید.

---

[1]: وی در قصبه یسی از توابع ترکستان تولد یافته است و خلیفهٔ سوم خواجه ابو یوسف همدانی (م ۵۳۵ ه.ق) بوده و گفته اند که "ایشان را نود و نه هزار مرید کامل مکمل بوده" در سال ۵۶۲ ه.ق فوت کرده، برای شرح حال او بنگرید به: لمحات (چاپ حاضر) از ص ۳۸-۱۲۳ و نفحات الانس و تحفة الزائرین و کنوز الاتقیا و رشحات (قندیه: ۱۰۶). شیخ شمس الدین ترک (م ۷۱۹ ه.ق) از اولاد خواجه احمد یسوی بود که از ترکستان به هند آمد و مرید شیخ علاء الدین احمد صابر (سده ۷ ه.ق) شد و برخی گفته اند که مدتی در ارتش سلطان غیاث الدین بلبن (۶۶۴ ه.ق/۱۲۶۵ م) می بوده و بگفتهٔ مرشد در پانی پت (هند) قیام و همان جا فوت کرد. (تاریخ مشایخ چشت: ۲۱۶).

شبی این مخلص اشارتی دید که برپشت مبارک حضرت سلطان الطریقه قدس سره این بنده نشسته از معارف الهی سخن می کرده، بناگاه قطب وقت ظاهر گشته فریاد برآورد که هی بی ادب! حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرمودند که ما برآنیم که برپشت ما نشنید واز ما سخن گوید و آن اشارت باعث اقدام این کمینه شد بر جمع و تألیف خوارق عادات وواردات حضرت ایشان، اوامهم الله الی یوم القیام.

بیت:

بدین امید های شاخ در شاخ
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ[1]

اهداء:

مؤلف این کتاب را بنام "الخاقان ابن الخاقان ابوالفتح امام قلی محمد بهادر خان (م ۱۰۴۵ھ.ق) نواده عبدالله خان[2] کرده واین مطلب را در دیباچه آورده:

"محب علماء و درویشان بل محبوب قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه زمان بحر جود وکرم الدنیا فی نظره کالعدم دادخواه مظلومان دادستان ظالمان الخاقان ابن الخاقان ابوالفتح امام قلی محمد بهادرخان دام ظلال رافته علی دوران الزمان آنکه بحرمت مشایخ کرام واولیاء عظام توفیق رفیقش گشتی وباعث ترویج شریعت غرا وطریقت

---

[1] : لمحات: ۳.

[2] : لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

حضرت مصطفی صلّی اللّه علیه وسلّم گردانی بدولت در دنیا و عصمت در عقبیٰ نگاه داری.
آمین ربّ العالمین.»[1]

نام کتاب:

سپس می نویسد:
«واین مؤلّف مسمّیٰ شد بلمحات من نفحات القدس و مرتب گشت بر دو مقصد.»[2]

نسخه های خطّی «لمحات»

از لمحات نسخه های خطّی زیر را می شناسیم:
۱۔ نسخه ای در مدینهٔ منوّره در کتابخانهٔ عارف حکمت، به شماره ۳۵ ف که در نسخه ها
۲: ۱۳۷۵ بدون ذکری از تاریخ کتابت آن ذکر شده است.
۲۔ نسخه ای[3] در کتابخانهٔ گنج بخش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)
به شمارهٔ ۸۷۲۸ که بخط نستعلیق خوش در ماه جمادی الثانی ۱۲۵۱ ه. ق. کتابت
شده، ۱۷۴ ص. (چاپ حاضر).
علاوه بر این از نسخهٔ چاپی «لمحات» (چاپ تاشکند در سال ۱۳۲۷ ه. ق) بر
می آید که آن چاپ با مقابلهٔ چند نسخهٔ خطّی انجام گرفته و این می رساند که نسخه های دیگری

---

[1] لمحات: ۶. [2] لمحات: ۷. [3] نسخهٔ سوم در کتابخانهٔ صولت۔ هند است
که خبراً از وجود آن باخبر شده ایم.

از این کتاب در آن منطقه وجود داشته است که شاید هنوز نیز بعضی از آنها باشد که ما هیچ اطلاعی در مورد آنها نداریم.

ابو طاهر سمرقندی نیز در "سمریه"[1] چند بار از "لمحات"[2] یاد کرده و در تألیف "سمریه" از کتاب مذکور بسیار استفاده کرده است.[3] و این نشان می دهد که "لمحات" در میان صوفیان و دانشمندان روزگار و محیط وی متداول بوده و کسان زیادی از آن مستفید گردیده اند.

نخستین چاپ "لمحات"

"لمحات" بار اول به تصحیح "قاری تاشفولاد و ملا شاه احمد الشاشی" و با مقابلهٔ چند نسخهٔ خطی در سال ۱۳۲۷ ه.ق. به وسیلهٔ مطبع علام الحسنی تاشکندیی" در ۲۸۵ صفحه چاپ گردید (اصل کتاب در ۲٦٤ صفحه و از ص ۲٦۵ تا ۲۸۵ نیز چند رسالهٔ مختصر و نوشته های دیگر است که مطالب آن با موضوع همین کتاب بی ارتباط نیست) و در صفحهٔ ۲۸۵ نیز مصححین سطری چند راجع به مؤلف نوشته اند که عیناً نقل می کنیم:

"مؤلف هذا الکتاب العالم الربانی و العامل الصمدانی عالم شیخ الصدیقی

---

[1]: رسالهٔ سمریه احتمالاً در سال ۱۲۵۱ ه.ق. نگاشته شده است (سمریه: ۸).

[2]: سمریه: ۸٦، ۱۱۱، ۱۰۵.

[3]: ر.ک: "چند یادداشت و فهرست اعلام ..." سمریه: ۱۱۹-۱۴۲.

العلوی المتوفی ۱۰۵۲ھ.ق. فی علیاباد قریة کبیرة من قری سمرقند فی عصر السلطان ابی الفتح امام قلی محمد بهادرخان حفید عبد الله خان المشهور المتوفی ۱۰۴۵ھ.ق. قدس الله اسرارهم...".[1]

مرکز تحقیقات خیلی کوشید که نسخه‌ای از این چاپ را به دست آرد و برای به دست دادن چاپ بهتری مورد استفاده قرار دهد ولی نشد. ناچار همان نسخهٔ خطی متعلق به مرکز تحقیقات برای استفادهٔ دانشمندان به صورت افست تکثیر گردید. این حقیر نیز کار تهیهٔ فهرست اعلام و پیشگفتار را عهده دار شد. با مطالعهٔ "سمریه" از چاپ "لمحات" در تاشکند آگاه گشتم. از آقای استاد احمد منزوی که آن روزها عازم ایران بودند، درخواست کردم که "قندیه" و نسخه چاپ تاشکند از "لمحات" را برای این کار تهیه کنند که "سمریه" و فتوی "قندیه" را آوردند ولی نشانی از لمحات نیافتند. در سفر لاهور از جناب آقای محمد اقبال مجددی اطلاعاتی دربارهٔ "لمحات" خواستیم و ایشان در نامهٔ مؤرخهٔ ۸ر۸ر۱۹۸۴م اطلاعاتی چند فراهم نمودند که از ایشان و اولیای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همهٔ نیک مردانی که مرا در این کار یاری کرده اند سپاسگزارم.

با پوزش از این که چون نسخهٔ خطی لمحات متعلق به مرکز تحقیقات از سهو القلم‌های کاتب عاری نیست و نسخهٔ دیگری هم برای تصحیح آن یافت نشد، ناچار چاپ حاضر که از روی آن افست گردیده سهو القلم هائی هم دارد و ما فقط در ضمن فهارس توانستیم آنچه را در متن به صورت غلط آمده به شکل صحیح ضبط کنیم.

---

[1]: نامهٔ آقای محمد اقبال مجددی مؤرخه ۸ر۸ر۱۹۸۴م.

موضوعِ "لمحات"

موضوع "لمحات"، علاوه از توضیح در مورد ذکر جهر، شرح احوال و کرامات و اشتغالات و روابط بزرگان و عارفان سلسلۂ زکیّۂ جهریّۂ سمرقند و بخارا و منطقۂ ترکستان است. مؤلّف آن در دیباچه می نویسد:

"و این مؤلّف مسمّیٰ شد به "لمحات من نفحات القدس" و مرتب گشت بر دو مقصد. مقصد اوّل (ص ۷-۳۸) در بیان آیات و احادیث و روایات دالّه بر جواز و سنّت (بودن) و استحباب ذکر بر سبیل جهر.[۱] مقصد دوم (ص ۳۸-۶۶۳) در بیان خوارق عادات و واردات و الهامات مشایخ کرام این سلسلۂ شریفۂ جهریه قدس اللّٰه اسرارهم."[۲]

نگارنده در بسیار جای های "لمحات" از "صوفیۂ زکیّه" و "سلسلۂ شریفۂ علیۂ زکیّه" نام برده است.[۳] و نیز می نویسد: "مقصدِ ثانی که در بیان مشایخِ گرامی قدس اللّٰه اسرارهم سلسلۂ علیۂ زکیۂ صفیۂ فقریّه ست".

---

[۱] نگارندۂ "لمحات"، و صوفیانی که ذکر ایشان در "لمحات" مذکور است تعلق به شاخه ای از سلسلۂ خواجگان ترکستان دارند که به ذکر جهری معتقدند و صوفیان سلسلۂ زکیّۂ جهریّه "ذکر جهری" را به حضرت خواجه یوسف همدانیؒ (م ۵۳۵ ھ.ق.) مرشد خواجه احمد یسویؒ نسبت می دهند که ذکر جهری را ترویج می کرده اند (لمحات: ۴۱). و عارفان دیگر سلسلۂ خواجگان به پیروی خواجه عبد الخالق غجدوانیؒ (م ۵۷۵ ھ.ق) مرید خواجه یوسف همدانیؒ مریدان خود را به ذکر خفی ترغیب می کرده اند (لمحات: ۳۸).

[۲] لمحات: ۷. [۳] ر.ک: "لمحات" ص ۳، ۶-۷، ۱۶، ۴۵، ۳۲۸، ۳۸۵، ۵۴۴ وغیره.

سلسلۂ صوفیّۂ زکیّۂ جهریّه

نکتۂ دیگر که می بایست در این جا بدان اشاره کرد، این است که این سلسلۂ صوفیّۂ زکیّۂ جهریّه در اصل همان سلسلۂ خواجگان است که بعداً به نام خواجه بهاء الدّین نقشبندؒ به "سلسلۂ نقشبندیه" معروف گشت. برای اثبات این مطلب به اشارات زیر توجه کنید:

خواجه احمد یسویؒ (م ۵۶۲ ه. ق/ ۱۱۶۶م) خلیفۂ سوم خواجه ابو یوسف همدانی درگذشته ۵۳۵ ه.ق. (یکی از نامی ترین عارفان سلسلۂ خواجگان بوده. زنجیرۂ طریقتِ صوفیانِ زکیّۂ جهریّه تا خواجه یسویؒ بدین قرار است:

"شیخ خداداد خرسنگی (م ۹۳۹ه. ق.) مرید شیخ جمال الدّین مرید شیخ خادم مرید شیخ مودود مرید شیخ علی مرید شیخ ال اتا مرید صدر اتا مرید زنگی اتا مرید حکیم اتا مرید خواجه احمد یسوی قدس الله اسرارهم بوده اند."[۱]

و شرح حال همۂ بزرگان مذکور و خلفای شیخ خدادادؒ و آبا و اجداد نگارندۂ "لمحات" در "لمحات" موجود است.

سلسلۂ خواجگان

نگارندۂ "تاریخ مشایخ چشت" می نویسد:

۱: نفیسی ۱: ۶۰۴.

"سلسلهٔ خواجگان از همهٔ سلسله های صوفیه قدیمی تر است. این سلسله در ترکستان بنیاد نهاده شده و مشهورتر و بزرگ تر از تمام مشایخ این سلسله خواجه محمد اتا یسوی[1] (۵۶۲ ھ. ق./ ۱۱۶۶م.) است و بعد از ایشان خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۵۷۵ ھ. ق./ ۱۱۷۹م.) بوده است.

در این سلسله اصطلاحات زیر وضع گردید و مفاهیم مربوط به آن ها جزء لازم نظام روحانی آن شناخته شد.

هوش در دم - نظر بر قدم - سفر در وطن - خلوت در انجمن - یاد کرد - باز گشت - نگاه داشت - یاد داشت.

خواجه اتا (یسوی) و خواجه عبدالخالق غجدوانی کوششهای زیادی برای ترویج این سلسله نمودند. ولی مقبولیت عام دادن به آن نصیب خواجه بهاءالدین نقشبند (۷۹۱ ھ. ق./ ۱۳۸۸م.) بود و بعد از ایشان این سلسله به نام "نقشبندیه" مشهور گشت".[2]

مؤلف "لمحات" هر جا که خواجه احمد یسوی را نام می برد ایشان را با عنوان "سلطان الطریقة" یاد می کند. نیز در آغاز مقصد دوم (که در بیان مشایخ گرامی سلسلهٔ علیهٔ زکیهٔ صفیهٔ فقیریه است) می نویسد:

"ای عزیز من بدانکه معلم این سلسلهٔ شریفه و سلسلهٔ شریفهٔ خواجگان قدس الله

1: خواجه احمد یسوی.

2: تاریخ مشایخ چشت: ۱۳۰.

اسرار ہم حضرت خضر است علیہ السّلام. چنانچہ صوفی دانشمند رحمۃ اللہ علیہ در مناقب سلطان الطریقہ (احمد یسوی) قدس سرّہ فرمودہ اند کہ استاد ایشان حضرت خضر علیہ السّلام. و در "نفحات الانس" مذکور است کہ تعلیم ذکر را بر سبیل خفیہ بہ حضرت خواجۂ جہان (عبد الخالق غجدوانی[1]) قدس سرّہ حضرت خضر علیہ السّلام کردہ اند."[2]

ذو الحجہ ۱۴۰۵ھ.ق
شہریور ۱۳۶۴ھ.ش
سپتامبر ۱۹۸۵م

محمد نذیر رانجھا غفر ذنوبہ وستر عیوبہ
۱۳۱۔ محلہ غازی آباد۔ نزد ڈھوک سیّداں۔ راولپنڈی

---

[1]: خواجہ عبد الخالق غجدوانی مرید خواجہ ابو یعقوب یوسف ہمدانی (م ۵۳۵ھ.ق).
[2]: لمحات: ۳۸.



لمحات من نفحات القدس

بنگاشته

شیخ محمّد عالم صدّیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمّد نذیر رانجها



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس مر خداوندی را که عارفان درگاه
احدیت از ادراک کمال او قاصر، کاشفان بارگاه صمدیت
از افهام مقال او فاتر، و اصفان معجز بیان محمدت از
تبیان محامد او کاسر، ذاکران بوستان معرفت از ذکر ان
مقاصد او حاسر، درود نامتناهی بر حضرت مصطفوی که
محمد بتوصیف: ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد
ما رای بدر الدجا شمس الضحی نور الهدی مبشر به بشارت
انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و سراجا منیرا و بر
آل کرامی و اصحاب عظام حضرت نبوی که محمود بتحمید و تمجید

وبعثک ربک مقاما محمودا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ الطیبین
الطاہرین اجمعین اما بعد یقول العبد الفقیر الی اللہ الغنی
محمد العالم الصدیقی العلوی ثبتہ اللہ سبحانہ علی
محبتہ چون تراکم سیلاب ہوا وہوس وتلاطم وسوسہ
شیطانی در بحر نفس مشاہدہ این آلودہ قیل وقال کہ مال کلال
وبال است می باشد ناگاہ عنایت ازلی دستگیری کردہ
توفیق رفیق گشتہ در ظل حمایت باریافتگان سلسلہ
شریفہ علیہ سنیہ زکیہ فقریہ قدسیہ شدہ در سلک خادمان
وبندگان ایشان گردید. وکلبہم باسط ذراعیہ بالوصید
رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی ؛ عیب بمن دیدی و بخریدی
تو بعلم آن من بعیب ہمان ؛ رد مکن چونکہ دیدہ بخریدی
بارہا در خاطر این مخلص میگذشت کہ بمضمون حدیث صحیح
تنزل الرحمۃ عند ذکر الصالحین عمل نمودہ احوال واطوار مشایان
ومحبان این سلسلہ معظمہ مکرمہ را کہ کبراء دین وعظماء اہل
یقین اند باوجود عدم استطاعت عانت ازار واح مقدسہ

ایشان جسته جسته بیان کند تا آن زمانکه بشارت پر بشارت از
حضرت سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب العرفا غوث الکبرا
شمس العارفین بدر الکاملین سند العوارف سند الطوایف
الفانی فی الله الباقی بالله العالم بالعلوم البرهانیه العارف
للرموز السبحانیه خواجه احمد العسکوی الیسوی رحمة الله باین
بنده رسید شبی این مخلص اشارتی دید که بر پشت مبارک
حضرت سلطان الطریقه قدس سره این بنده نشسته از معارف
الهی سخن میکرده بناگاه قطب وقت ظاهر گشته فرمایند بر او
هیچ بی ادب حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرمودند که ما برانیم که
بر پشت ما نشیند و از ما سخن گوید و آن بشارت باعث اقدام
این کمینه شد بر جمع و تالیف خوارق عادات و واردات
حضرت ایشان و اصحاب و احباب ایشان ادامهم الله الی یوم القیام
بیت بدین امید ها شاخ در شاخ؛ بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ
ای عزیز من بدانکه بهترین سعادات آنست که محب درویشان
و عالمان نمایی که عقاید صافیه ایشان بنا بر اصول صحیحه صریحه است

از کتاب و سنت و اجماع امت و مؤیدست بدلائل نقلیه و شواهد عقلیه
و با این همه ذوق و وجدان و صاحب کشف و عیان اند قد قبلهم
الله سبحانه و جذبهم الیه بعطفه سبقت لهم منه الحسنیٰ والزمهم
کلمة التقویٰ فنموا عن الله و ساروا الی الله و اعرضوا عن
ماسوی الله خرق الحجب انوارهم و جالت حول العرش اسرارهم
و ارباب عزائم و خواص مؤمنان اند و مؤیدان مذهب و عقاید
اهل سنت و جماعت اند و از بدعتها و ضلالتها دور دور
نجوم آسمان هدایت و رجوم شیاطین غوایت اند نور السالکین
فضیحة الله عنین و قمع المبتدعین و حجة لاهل السنیة والمؤمنین اند
و علی الحقیقه این زنده دلان آگاه بر روش حضرت مصطفیٰ صلی
الله علیه و سلم و بر روش صحابهٔ کرام او و تابعین و تبع تابعین
و سلف صالحین رضی الله عنهم اند و حسن اقتدا باخبار و صدق
اقتفا باثار لازمهٔ ایشان است و همچنین صدق التجا بحضرت
وهاب جل ذکره دائما و حسن اعتصام علی الدوام بفضل الٰهی
و فیض نامتناهی طریقهٔ ایشان است و در اعتقاد صحیح حق صریح

بر ایشان کشوده و سابقهٔ عنایت ازلیه بیخ هوا و عناد و عرق نزاع و ضلاف از دلهای ایشان برکشیده و دلهای ایشان را محل رحمت خود کردانیده چنانچه فرموده ولایزالون مختلفین الا من رحم ربک و محبت ایشان باعث شرافت ازلی و موجب کرامت لم یزلی است چه محبت ایشان محبت خدا و رسول اوست چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند اللهم انی اسألک حبک و حب من یحبک والعمل الذی یقربنی حبک و چون درین آوان بر بنی آدم بل بر همگی عالم واضح و لایح است که محبت محب علما و درویشان بل محبوب قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه زمان بحر جود و کرم الدنیا فی نظره کالعدم دادخواه مظلومان دادستان ظالمان الخاقان ابن الخاقان ابو الفتح امام قلی محمد بهادر خان دام ظلال رأفته علی دوران الزمان الٰهی بحرمت مشایخ کرام و اولیاء عظام توفیق رفیقش کنند باعث ترویج شریعت غرا و طریقت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کردانند دولت دین و دنیا

الیسر ودرخشیدن ستاره درین
شب سعادة اللّه اولیاء نجح
رحیم اتقد النجم اللامع
والبرق الخاطف

وعصمت در عقبی نگاه داری آمین رب العالمین و این مؤلف مسمی شد
بلمحات من نفحات القدس و مرتب گشت بر دو مقصد مقصد اول
در بیان آیات و احادیث و روایات داله بر جواز و سنت
و استحباب ذکر بر سبیل جهر مقصد دوم در بیان خوارق عادات
و واردات و الهامات مشایخ کرام این سلسله شریفه جهریه
قدس الله اسرارهم اما آیات قوله تعالی وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ وقوله
تعالی وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ وقوله تعالی وَذَا النُّونِ إِذ
ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ
وقوله تعالی وزکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا این
آیات دلالت بر صدور و وقوع ذکر جهر و دعا کرده از انبیاء
علیهم السلام چون نوح و ایوب و یونس و زکریا علیهم السلام
چه معنی ندا رفع صوت است چنانچه جوهری در صحاح گفته که
الندا رفع الصوت و امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده که
من شرط النداء الجهر و در صراح مذکور شده که النداء الدعا
باجهر الاصوات و در مطلع مذکور شده که النداء رفع الصوت

بالدعاء وقوله تعالی وتکتموا الحق وانتم تعلمون حق سبحانه
وتعالی خطاب بعلمای بنی اسرائیل کرده نهی می کند ایشانرا
از پوشیدن حق ومیگوید که حال آنکه ای مقتدایان بنی
اسرائیل عالمند باخفاء حق یعنی حق را از خلایق می پوشید
تا جاهلان از جهل وا رهند وبگوشهای ناشنوا استماع حق
نکنند چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر این مقام
گفته که کانهم نهوا عن الاخفاء علی من لم یسمعه بدین جهت مقتدایان
این سلسلهٔ شریفه قدس الله اسرارهم ذکر را بر سبیل جهر وآشکارا
گویند تا گوشها بشنود وهوشها در رود وبس عارف مشفق
هوشمند باید که از برای عاشق بیقرار مستمند بآواز بلند
چون نی فریاد ها کنند مثنوی بشنو از نی چون حکایتهای او
وز فراق و از شکایتهای او ؛؛ وقوله تعالی یاایها الناس اعبدوا
ربکم الذی قاضی بیضاوی قدس سره فرموده که کلمهٔ یا که از برای
ندای بعید است ذکر کرده واشاره کرده بانکه بنده بحق سبحانه
بحسب رتبه بغایت دورست واهل محبت فرموده اند که محب

بدین جهت ذکر را بلند گفته فریاد هاکنند و اظهار تشوق و
هجران کنند و قوله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ
اَنْ یُذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهٗ وَسَعٰی فِیْ خَرَابِهَا یعنی چه کس ظالم تر است از
کسیکه منع کند مساجد خدای را از آنکه ذکر کرده شود در مساجد
نام خدای را وسعی نماید در خرابی مسجد گویند این آیت دلالت
بر ذکر جهر کرده چه ذکر خفیه را کسی مطلع نیست ظالمی آنکه منع
آن کند پس مقصود آن باشد که کسیکه منع کند از ذکر جهر
در مساجد خدای آن کس ظالمترین ظالمان است و حمل بر ذکر صلوٰة
بلا ضرورت نیک نیست چنانچه نزد اهل دانش ظاهر و هویدا است
و قوله تعالی قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَیَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ وَاحْلُلْ
عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِیْ یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ وَاجْعَلْ لِّیْ وَزِیْرًا مِّنْ اَهْلِیْ
هٰرُوْنَ اَخِی اشْدُدْ بِهٖ اَزْرِیْ وَاَشْرِکْهُ فِیْ اَمْرِیْ کَیْ نُسَبِّحَكَ کَثِیْرًا
وَّنَذْکُرَكَ کَثِیْرًا یعنی گفت موسی علیه السلام ای پروردگار
شرح بکن از برای من سینه مرا و آسان ساز از برای من کار
مرا که تبلیغ احکام و ارشاد تمام است و بگردان از برای من وزیری

از اہل سخن ہارون را کہ برادر من ست محکم گردان بوی یاوری مرا و شریک گردان وی را در کار من کہ نبوت ست تا آنکہ تسبیح ترا بسیار گوییم و یاد تو بسیار کنیم و ازین جاست کہ مشایخ این سلسلۂ شریفہ قدس اللہ اسرارہم ذکر را بلند گویند تا ذاکر بسیار شود چنانچہ ظاہرست و قولہ تعالیٰ یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ یعنی ای مؤمنان ایمان آرید یعنی مداوم ایمان و ثابت در ایمان باشید برین معنی قاضی بیضاوی قدس سرہ تصریح نمودہ طریق استدلال آنکہ اقرار بلسان یا شرط در ایمان ست و یا شطر و جزو دران و مقصد مشایخ این سلسلۂ علیہ ذکرہ قدس اللہ اسرارہم آنست کہ ذکر را بلند گویند کہ دال بر ایمان ست تا آنکہ شاہد بر ایمان بسیار گردد و بمضمون امر آمنوا عمل نمایند کہ اقل مرتبہ امر دلالت بر استحباب می کند چنانچہ در تلویح برین تصریح نمودہ اند و قولہ تعالیٰ قَالَ رَبِّ اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِیْ لَیْلًا وَّنَهَارًا فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَآءِیْۤ اِلَّا فِرَارًا وَاِنِّیْ كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوْۤا اَصَابِعَهُمْ فِیْۤ اٰذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَاَصَرُّوْا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ

اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ اِنِّي اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا فَقُلْتُ
اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا یعنی گفت نوح علیه السلام
ای پروردگار من خواندم قوم خود را در شب و روز پس زیاده نکرد
خواندن من ایشانرا مگر فرار را از من و بدرستیکه من هر وقتیکه
خواندم ایشانرا کردند انگشتان خود را در گوشهای خود تا که
نشنوند کلام حق را و کشیدند جامهای خود را بر سر خود تا نه بینند
مر نوح را و از حد در گذشتند و بزرگ داشتن خود را بزرگ داشتنی
و بدرستیکه من خواندم قوم خود را باسلام بلند و آشکارا و نهان پس
گفتم مر ایشان خواهید ای قوم من خود را از گناهان خود بدرستیکه
پروردگار من هست آمرزنده مر گناهان شمارا طریق استدلال
آنکه مقتدای اهل محبت نیز ارشاد عوام و خواص را بر سبیل علانیه
و نهان کند چنانچه طریقه حضرت نوح است علیه السلام تا از
طوفان نفس برهند و از غرق شدن در بحر هوا و هوس نجات یابند
و قوله تعالى قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا
وَخُفْيَةً یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم چه کس نجات می دهد

شما یا مرا در تاریکیهای بر و بحر از شدائد آن در حالی که میخوانید
خدا را آشکارا و نهان چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره
در تفسیر این آیت باین معنی تصریح نموده گفته که ای معلنین و مسرین
و از تفسیر کواشی منقولست که تضرع زاری آشکارا کردن است و
امام فخر الدین رازی قدس سره در تفسیر کبیر فرموده که ضرع
فلان لفلان اذا اظهر ذله له و هم در تفسیر این آیت استادی
و جدی العلامة المعروف بالحافظ التاشکندی قدس سره
فرموده اند که مراد از تضرع اعلان است و ازین بیان واضح و لائح
شد که آیت کریمه ادعوا ربکم تضرعا و خفیة دلالت بر نهی
از دعا بطریق جهر نکرده است چه معنی این آیت آن باشد که بخوانید
پروردگار خود را آشکارا و نهان و عن ابن عباس و الحسن البصری
رضی الله عنهما و الشیخ الامام الهمام نجم الملة و الدین عمر النسفی
و الفقیه ابو اللیث رحمهما الله ای ادعوه علانیة و سرا و شارح
اوراد این معنی را از شیخ نجم قدس سره نیز نقل کرده است و
از صلحا شارح مصابیح منقولست که خفیه از جمله اضداد است معنی

جهر نیز آمده است وجوہری در صحاح گفته که قال الاصمعی خفیت الشیٔ واخفیته کتمته وخفیته ایضاً اظهرته وهو من الاضداد وبر تقدیر آنکه مراد از تضرع ابتهال واخلاص باشد چنانچه در صحاح گفته که تضرع ای ابتهل الی الله ومراد از خفیه کتمان باشد چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره این معنی را استفاده از کشاف کرده وافاده نموده گوئیم مراد از امر ادعوا اباحت وجواز باشد نه وجوب بنا بر جواز ذکر بطریق جهر چنانچه آیات سابقه دلالت بر آن کرده وایضاً استاذی واستاذ العلماء وحید العصر فرید الدهر مولوی محمد الصادق نور مرقده سیفرمودند که مراد از امر مذکور در این آیت اباحت است زیرا که آیت کریمه فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکراً دلالت بر جواز ذکر جهر کرده است تا جمع بین الآیتین واقع شود ویا گوئیم که بر تقدیری که مراد از امر ادعوا استحباب ویا وجوب باشد دلالت کند بر اولویت خفا ویا وجوب دعا چنانچه گویند که الاخفاء دلیل الاخلاص واولویت ویا وجوب بر تقدیری است که مقصود مجرد دعا وذکر باشد پس اما اگر

اغراض صحیحهٔ دیگر باشد چون استماع غیر وحفظ آن اولی است چنانچه
امام نواوی قدس سره در تتمه برین معنی تصریح نموده و باکو هم
مراد از دعا غیر ذکر است فرموده اند که دعا آنست که مشوب بطلب
باشد و ذکر آنکه مشوب بطلب نباشد بدین جهت صحاح جامعیت در کتب
حدیث باب الذکر و باب الدعا گویند و حضرت خواجهٔ جهان
خواجه عبد الخالق قدس سرهٔ در رسائل از امام قشیری قدس سره
از معنی این آیت سوال کردند امام فرمودند که این سری است
از اسرار الهی و قوله تعالی لا یحب اللہ الجهر بالسوء من القول
الا من ظلم قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر الا من ظلم فرموده که
الا جهر من ظلم بالدعاء علی الظالم والتظلم منه یعنی دوست
نمیدارد خدای آواز بلند کردن به بدی مگر آواز بلند کردن
کسیکه مظلوم است بطریق دعای بد بر ظالم و اظهار ظلم ظالم
چنانچه در حدیث آمده که دعای مظلوم در حق ظالم مستجابست
و سبب نزول این آیت آنکه مردی مهمان قومی شد و آن قوم
وی را طعام ندادند بدین سبب آن مرد از ان قوم شکایت کرد

وبعضی آن تن مردم یا از این شکایت عتاب نموده منع کردند و این

آیت نازل شد یعنی شکایت آن مرد از این قوم شکیست چه آن

مرد مظلوم است لیکن این آیت از وجوه دلالت بر استحباب نفی کر

جهر کرده است یکی آنکه حق سبحانه و تعالی جهر را تقیید بسو کرده است

و علماء عربیت چون شیخ عبد القاهر و تبع وی گفته اند که حسن

آنست که نفی بر قید وارد است نه بر مقید بر این تقدیر حاصل

آن باشد که خداوند تعالی دوست نمیدارد جهر به بدی را

و دوست میدارد جهر بخیر را چنانچه آیت وَاِن تُبدُوا الصدقات

فنعما هی مؤید این معنی است و شک نیست که دعا و ذکر

خیر است دوم آنکه تقیید بسو او دلالت می کند که جهر بخیر جایز باشد

زیرا که اصل در اشیا جواز است سیوم آنکه اِلَّا مَن ظُلِم چنانچه

تفسیر آن گذشت دلالت کرده بر استحباب دعای مظلوم بر ظالم

و از این استثنا بدو وجه استدلال میتوان کرد بر استحباب

دعا و ذکر بطریق جهر اول آنکه این استثنا بصریح دلالت کرده

بر استحباب دعای مظلوم بر ظالم بطریق جهر و دوم دعای بد بطریق

جهر بر ظالم بر تقدیر یکه محبوب خدای باشد دعای خیر بروی بطریق اولی محبوب باشد چنانچه آیت کریمه وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِیْنَ یَمْشُوْنَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْنًا وَّاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلَامًا دلالت برین معنی دارد وهذا المعنی دقیق فتدبر وعارف رومی قدس سره درین مقام فرموده اند که مثنوی
ترا گویند زراقی سالوس شکوه هستم دو صد چندان
می رو؛ وگر از خشم دشنامت دهندت؛ روان شو خوش
دل خندان می شو؛ وجه دیگر آنکه اکابر این سلسله علیه ذکیه
قدس الله اسرارهم بجهر ذکر طرد و راندن شیطان لعین میخواهند
بس الحقیقه ذکر جهر این طایفه عالیه دعای بد مظلوم بطریق جهر
بر ظالم باشد لمحه ای عنبر زمین بعضی از کوتاه نظران را
گمان آنست که آیت کریمه. وَاذْكُرْ رَّبَّكَ فِیْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَّخِیْفَةً
وَّدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْغٰفِلِیْنَ
دلالت بر نهی از جهر ذکر کرده باشد جواب آنکه اهل تفسیر فرموده اند
از ذکر درین آیت مراد قراءت قرآن در نماز است چون پیش از

نزول این آیت در جمیع صلوات بجهر قراءت میکرده اند در این
آیت حکم باخفا در جمیع صلوات شده و این حکم نیز منسوخ شده است
بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا
چنانچه در مفصلات مذکور است و بر تقدیری که مراد مطلق الذکر باشد
گوییم جهر را درین نفی که دون الجهر است تقییدکرده شده است به بالقول
پس مراد آن باشد که جهری که بطریق قول باشد و بس نه بقلب وی نیک
نیست بر تقدیریکه امر اذکار برای استحباب باشد چنانچه مذکور شد
نفی بر قید وارد است والاذکر بالقول را چندان فایدهٔ نیست جهر
عین قول است و ایضا لفظ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ مشعر این معنی است
و قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر دون الجهر فرموده اند که
متکلما کلاما فوق السر و دون الجهر این سخن قاضی دلالت می کند
برانکه کلمهٔ دون مقابل فوق است بمعنی تحت پس معنی آن باشد که
ذکر بین بین باید که واقع شود نه درکمال اخفا و نه درکمال جهر و شیخ
الشیوخ شیخ عبدالقاهر ابوالنجیب السهروردی الصدیقی قدس سره
این آیت را چنین معنی فرموده اند که تضرعا لما انکم سرا فیقلک

و دون الجهر من القول لاسمع لما انه الجهر سوا ئید این سخن آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شبی سیری کردند چون بمنزل حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه رسیدند و دیدند که ایشان قراءت
قرآن را بغایت پست می کنند و بمنزل حضرت عمر رضی الله عنه
رسیدند معلوم شد که ایشان بغایت بلند قراءت می کنند
چون صباح شد از سر آن از شیخین پرسیده اند حضرت صدیق
اکبر رضی الله عنه عرض کرده اند که می شنود آنکه می شنود
و حضرت عمر رضی الله عنه عرض نموده اند که مقصد زد شیطان
لعین است و بیدار ساختن خفتگان از خواب و تنبیه غافلین است
آن حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق اکبر را فرمودند که
از آنکه می خوانید بلند تر خوانید و حضرت عمر را امر کردند
که از آنکه می خوانید پست تر خوانید حاصل این حدیث قراءت
بین بین است وقوله تعالی ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک
سبع ملک بام فلک در صوامع قدس و حظایر انس از شام تا صبح
و از فلق تا غسق بی گرد غفلت و بی شایبهٔ شبهت زمزمهٔ

تقدیس و تسبیح می سرایند در حقائق که از مصنفات امام
ابو القاسم است در تفسیر این آیت چنین فرموده اند که ای نزرفع
اصواتنا بالذکر اگر مرغ جان محبان و ذاکران حضرت احدیت
جل ذکره به بال قدس در فضای صحرا صمدیت پرواز کنند و بر
متابعت ملائکه علی سبیل العلانیه بنجیر دل شوریده کان را ابدیت
صدق بجنبانند و سلسله محبت را که عبارت از لا اله الا الله
بزبان رانند هر آینه محبوب خواهد بود من تشبه بقوم فهو
منهم و قوله تعالیٰ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ذکر فی المطلع ان المشرکین اذا سمعوا قول
لا اله الا الله وحده لا شریک له من المؤمنین ینفروا منهم یعنی
چون نام حق بر زبان رانده شود اندرون ایشان گریزان
گردد و انکار در ایشان نا پدید شود و قال الله تبارک تعالیٰ
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ و سماع ایشان
قول لا اله الا الله را وقتی محقق شود که مومنان بر سبیل علانیه
گفته باشند و قوله تعالیٰ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ

مِنَ اللّٰهِ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَاِنَّهٗ اٰثِمٌ قَلْبُهٗ

و گفتن لا اله الا اللّٰه بزرگترین شهادت است و لهذا عرفا

و شرفا این کلمه را کلمهٔ شهادت میخوانند قال اللّٰه تعالی

قُلْ اَیُّ شَیْءٍ اَکْبَرُ شَهَادَةً نهی فرموده از کتمان شهادت

و نهی باتفاق اصحاب بدوام و تکرار را اقتضا میکند پس بنا برین

قاعده لازم آمد که واجب باشد علی الدوام باواز بلند لا اله

الا اللّٰه گفتن تا که هم از نهی و لا تکتموا الشهادة اجتناب نموده

باشد و هم بامتثال امر قولوا لا اله الا اللّٰه قیام نموده باشد

و ایضا ائمهٔ حنفیه رضی اللّٰه عنهم گویند که مطلق مجری علی اطلاقه

می باشد و آیات در بیان ذکر علی سبیل الاطلاق و در بیان

مدح ذاکران و مذمت معرضان از ذکر مشتهر است پس هم دلیل

ذکر جهر باشد و اما حدیث داله بر صدور ذکر جهر او علانیه

از حضرت محمد مصطفی صلی اللّٰه علیه وسلم و عن عبد اللّٰه ابن

الزبیر رضی اللّٰه عنهما کان رسول اللّٰه علیه وسلم اذا سلم من صلوته

یَقُوْلُ بِصَوْتِهِ الْاَعْلٰی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ

وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره المشرکون، روایت کرده ابن الزبیر امام مسلم قدس سره در صحیح خود از عبد الله ابن الزبیر رضی الله عنهما که از جملهٔ علماء اصحابند رضی الله عنهم اجمعین روایت می کند که عبد الله ابن الزبیر گفت که وقتیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سلام می دادند از نماز خویش می گفتند بآواز بلند این اذکار شریفه را دلالت این حدیث بر بودن سنت ذکر جهر اظهر من الشمس است وبعضی فرموده اند که این حدیث مبین این آیت کریمه است که فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبکم یعنی وقتیکه ادا کنید نماز را پس ازان بواسطه یاد کنید خدای را در حالتی که ایستاده باشید ونشسته باشید وبه پهلو افتاده باشید این ذکر مجمل است که بر سبیل اخفا باشد ویا بطریق جهر وذکر پیغمبر علیه السلام بطریق جهر بعد از اداء نماز مبین این مجمل است که مراد باو ذکر جهر است

وعن عبد الرحمن ابن ابزی رضی الله عنه کان یقول اذا سلم
عن الصلوة سبحان الملک القدوس ثلثا ویرفع صوته بالثالثه
رواه النسائی یعنی بودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می گفتند
در وقتیکه سلام می دادند بعد از ادای نماز وتر سبحان
الملک القدوس را سه بار و در مرتبه سیوم این کلمهٔ شریفه را
باواز بلند می گفتند بعضی از محدثین فرموده اند که
تسبیح تنزیه است از مذمات ظاهریه و تقدیس تطهیر است
از خبائث باطنیه یعنی حق سبحانه وتعالی پاک است ظاهراً
وباطناً این حدیث صحیح است در آنکه اخفا وجهر هر دو طریق آن
حضرت است صلی الله علیه وسلم و ازینجاست که اکابر قدس الله
اسرارهم در تفسیر این آیت که ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة است
فرموده اند که ای ادعوه سراً وعلانیة چنانچه مذکور شد
وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی اذا ذکرنی فان ذکرنی
فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملاءٍ ذکرته فی ملاءٍ خیر منه رواه ابو هریره

رضی اللہ عنہ گفت کہ گفتہ اند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ می
گوید خداوند تعالی من نزد گمان بندۂ خویشم کہ بمن دارد
یعنے اگر گمان نیک دارد بمن کہ خداوندم جزاء نیک بدہم
پس اگر یاد کند مرا در دل خود من کہ خداوندم یاد کنم ویرا در ذات
خود و اگر یاد کند مرا در میان جماعت یعنے جہراً و علانیہ یاد
کنم ویرا در میان جماعتیکہ از جماعت اولی بہتر باشند یعنے
ارواح رسل و انبیا و ملائکہ مقربین علیہم السلام چنانچہ برین بعضے
سید جلال الدین الکرلانی در شرح مشکوۃ تصریح نمودہ و بعضے
گویند کہ مراد از ملاء خیر ارواح رسل و انبیا و شہدا علیہم السلام
والو الحسن طیبی قدس سرہ در شرح مشکوۃ فرمودہ است کہ
این حدیث دلالت بر فضیلت ذکر جہر کردہ بقرینہ مقابلہ
چون مراد از ذکر فی نفسہ ذکر بطریق خفیہ است پس مراد از ذکر
فی ملاء ذکر جہر باشد مخفی نماند کہ نکتۂ دقیق ارجمند
بخاطر فاطر مستمند افتادہ کہ درین حدیث اشارت است
برانکہ سالک طریق باید کہ اولاً ظن و اعتقاد خود را نیکو کردہ اند

تا نتیجۂ عبادات و ریاضات وی ثمره دهد وثانیاً باید که
پیهم بعبادت و ریاضت مشغول شود تا آنکه نفس اماره از کدورات
نفسانیه خلاصی یابد و مطمئنه گردد وثالثاً بعد ذلک علاو
بارشاد خلایق شغل کرد فتفطن و عن ربیعة ابن کعب الاسلمی
رضی الله عنه انه قال کنت ابیت عند حجرة النبی صلی الله علیه
وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل یقول سبحان رب العالمین
الهوی ثم یقول سبحان الله وبحمده الهوی یعنی من بودم شبانگاه
نزد حجرۂ شریفه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می شنودم
ازان سرور صلی الله علیه وسلم در وقتیکه از خواب برخواستندی
از شب می گفتند سبحان رب العالمین در زمان طولی بعد ازان
می گفتند سبحان الله وبحمده در وقت طولی شک نیست که
شنیدن ربیعه رضی الله عنه این اذکار را از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دلالت می کند بر انکه در احادیث کثیره مذکورست که
این ذکر و این دعا را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده ام
این هم افادۂ صدور ذکر بطریق جهر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

می کنند وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
دخل قبراً لیلاً فاسرج له سراج فاخذ من قبل القبلة وقال رحمک الله
ان کنت لأواها تلاءً للقرآن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
میفرمایند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آمدن در قبری شبی
پس افروخته شد از برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چراغی پس
ازان گرفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جانب قبله میت را
وگفتند رحمت کند ترا خدای بدرستیکه تو بودی در دنیا هرآینه
باواز بلند تتضرع وکثیر البکاء وکثیر الدعاء وکثیر التلاوة مر قرآن را
چنانچه در فتاوای تاتارخانیه گفته که الاواه هو الذی یرفع
صوته بالذکر والدعاء والقرآن وکثرة التلاوة وسید
جلال الدین الکرلانی در شرح مشکوة در شرح این حدیث
فرموده که روی ابو داود ان ناساً رأوا ناراً فی المقبرة فاتوها
فاذا هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فی القبر وهو یقول ناولونی صاحبکم
فاذا هو رجل الذی یرفع صوته بالذکر بعض امام المجدد من الوداد
قدس سره روایت می کنند که جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم

آتشی را دیدند در مقبرهٔ پس بیایند آن آتش را دیدند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قبری نزول کرده باصحاب خود خطاب کرده
فرموده اند که بدهید صاحب خود را معلوم شد که آن شخص مردی
بوده که ذکر را باواز بلند می گفته و آن سعادت بدان سبب
بوده و این حدیث صحیح الدلالة است بر سنت بودن ذکر بطریق
جهر و عن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما قال کنت اعرف
انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر رواه البخاری ومسلم
یعنے شاه مفسران عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می فرمایند که بودم
می شناختم تمام شدن نماز پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بتکبیر یعنے
بعد از تمام کردن نماز الله اکبر که میگفتند و این حدیث دلالت
بر سنت بودن ذکر جهر کرده است و شارح مشکوة مظهر قدس سره
فرموده که فیه دلیل علی جواز الجهر بالذکر عقیب الصلوة بدانکه از احادیث
آنچه مذکور شد از مشکوة منقولست و بعضی از احادیث دیگر از صاحب
تحقیق منقولست که در رسالهٔ ذکر جهر ذکر کرده است و از جملهٔ
این حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم من قال لا اله الا الله

وتدبها صوته اسکنه الله تعالی دار الجلال و یرزقه النظر الی وجهه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که هر کس کلمهٔ شریفه لا اله الا الله
را گوید و بکشد آواز خود را الیغه بآواز بلند گوید ساکن ساز د ویرا حق
سبحانه در دار الجلال و رزق بدهد ویرا نظر کردن بذات حق
سبحانه این حدیث صریح الدلالت است بر فضیلت ذکر جهر و از آن
جمله آنست که مغیرة ابن شعبه رضی الله عنه روایت می کند از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که رسول علیه السلام پس هر فریضه گفتی لا اله
الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منک الجد ولا بد این ذکر را بلند گفته باشند که مغیره
شنوده باشد و روایت کرده باشد پس ذکر جهر فعل رسول
باشد صلی الله علیه وسلم و هرچه فعل رسول است وی سنت است
انتهی کلامه و واضح ولایح است که در کثیر از احادیث مذکور است که
سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا من الاذکار والادعیه
وغیرها نظر با ین استدلال بکثیر از احادیث استدلال السنت

بودن ذکر جہر میتوان کرد و از انجملہ است قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم سیروا سبق المفردون قیل ومن المفردون یا رسول اللہ
قال الذاکرون اللہ کثیرا والذاکرات وجہ تمسک آنست کہ باین
حدیث معلوم شد کہ ذکر کثیر موجب سابقیت است ذکر کثیر بی جہر متحقق
نمیشود چنانچہ گذشت انتہی کلامہ ای عزیز من این استدلال
ولالت بران کردہ کہ در ہر آیت و حدیث کہ ذکر کثیر واقع شدہ است
مراد جہر باشد و از انجملہ آنست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ اند کہ
اذا مررتم بریاض الجنۃ فارتعوا قالوا یا رسول اللہ وما ریاض الجنۃ قال
حلق الذکر و مرور در حلقہای گروز تبع آن وقتی ممکن است کہ ذکر
مسموع شود پس حلقہای ذکر بلند را ریاض الجنۃ خواندند انتہی کلامہ
و از انجملہ آنست کہ عبد اللہ ابن سلام رضی اللہ عنہ می فرمایند کہ
سیر میکردیم با رسول اللہ اذ سمع صوتا من الوادی یقول اشہد
ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا رسول اللہ فقال اشہد ان
لا یشہد بہ احد الا قد بری من الشرک پس رسول اللہ علیہ السلام
ذکر بلند را تغیر نکرد این دلیل تقریر شریعت است چنانچہ قاعدۂ اصول

فقه ست پس ذکر بلند سنت باشد نهی کلا بیه ای عزیز من از
وجوه دیگر استدلال ازین حدیث بر سنیت ذکر جهر متصور ست
اول انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ذکر بلند شنودن
توصیف ذاکر کردند دویم انکه بعد از شنودن کلمهٔ طیبهٔ مذکوره
فرموده که لا یشهد به احد الا بری من الشرک و حق سبحانه
فرموده ولا تکتموا الشهادة پس در عبارت لا یشهد به احد
اشارت بذکر بلند باشد چنانچه نزد علماء ذوا الفهم هویدا ست
سیوم انکه درین حدیث کلمهٔ احد که نکره ست در زیل لا یشهد
واقع شده ست افادهٔ عموم کرده ست یعنی خواص و عوام باید که
ذکر بلند گویند برین تقدیر تاکید در وقوع جهر باشد فافهم
این سه وجه بخاطر فاتر این مخلص میرسد و از انجمله آنست که
سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید خطبنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی اخر شعبان فقال یا ایها الناس قد اظلکم شهر مبارک
فیه لیلة القدر خیر من الف شهر الحدیث و در آخر حدیث میگویند که
استکثروا فیه من اربع خصال خصلتان ترضون بهما ربکم

وخصلتان لا غنا بکم عنهما واما اللتان ترضون بهما ربکم فشهادة
ان لا اله الا الله وتستغفرونه وبنا شهادة بر اعلان ست اکتمان
وهمه کلمه که بااین حدیث ذکر بلند در ماه رمضان ثابت شد
پس در همه اوقات ثابت باشد لعدم القایل بالفصل وعن ابن
عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال خلق الله تعالی
ملکا یوم خلق السموات والارض فامره الله ان یقول لا اله الا الله
مادا بها صوته لا یقطعها ولا یتنفس فیها ولا یتمها حتی امر اسرافیل
علیه السلام فنفخ فی الصور فقامت القیامة اگر ذکر بلند بدعت
ومنکر بودی آن فرشته منهی بودی ازان نه مامور بودی
بوی زیرا که سنت الهی نهی ست از منکر قال الله تعالی وینهی عن
الفحشاء والمنکر انتهی کلامه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میفرمایند که آفرید حق سبحانه فرشته را در روزی که آفرید
آسمانها و زمینها را پس فرمود آن فرشته را گوید کلمهٔ توحید را
در حالی که بلند ساز نده است بان کلمه آواز خود را قطع این کلمه نکند
ونفس نگیرد دران کلمه وتمام نکند آن کلمه را تا که مامور شود اسرافیل

علیه السلام پس نفخ بکنند در صور پس قیامت قایم گردد واین حدیث
ظاهر الدلالة است بر طریق جهر و حضرت قطب الکبراء مولانا یعقوب
چرخی قدس سره در بعضی از مصنفات خود فرموده اند که فرشتگان
اذکار را بلند گویند و درین حدیث دلالتی هست بر تطویل
کلمهٔ لا اله الا الله حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا
عصمة الله قدس سره میفرمودند که یکی از اکابر طریقت را در زمان
گفتن کلمهٔ شریفه لا اله الا الله در یک دم آن بسط زبان شده
بر وجهی که پنجاه هزار سال در بندهٔ که خدا بوده است بعده
مطلع شده که هنوز در نشنیده اند لا اله الا الله و از جملهٔ ادله
جهر آنست که حضرت رسول صلی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
روایت می کنند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که فرمودند که
هر که در بازار رود و باواز بلند لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء
قدیر گوید خداوند تعالی بیفرماید که تا هزار بار هزار نیکی در دیوان
اعمال وی بنویسند و هزار بار هزار درجه در بهشت بنام وی بنا

کنند نهی کلاه و بخاطر این مخلص خشان میرسد که چون بازار
موضع غفلت است و اهل بازار غافلانند و ذاکر هرگاه که ذکر
بر سبیل علانیه گفته ایشان را اعلام کند بدین سبب ایشان سعادت
برسد و در حدیث آمده است که ذاکر الله فی الغافلین کالصابر خلف
الغازین و از جمله استدلالات صاحب تحقیق آنست که از مطلق
آیاتی که در شان و توصیف ذکر ذاکر وارد شده است چون آیت
کریمه فاذکروا نی اذکرکم و آیت کریمه الذین یذکرون الله
الآیة و آیت کریمه والذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله
لهم مغفرة و اجرا عظیما الی غیر ذلک و از مطلق احادیث که
در فضیلت ذکر واقع شده چنانچه کتب احادیث مشحون است
استدلال بذکر جهر کرده بمذهب علماء ماضیه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین که مطلق مجری علی الاطلاق است پس همه آیات و
احادیث مطلقه دال باشد بر ذکر جهر اما قیاسات اول آنکه صاحب
تحقیق قیاس کرده است بر تکبیر غازیان قال النبی علیه السلام
من قال لا اله الا الله والله اکبر رافعا بها صوته کتب الله له

رضوانه الاکبر جمع الله منه و بین محمد و ابراهیم و سایر الانبیاء
علیهم السلام و کان ممن ینظر الی ربه بکرة و عشیاً و قال الله تعالی
اذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون
این نص متعلق بالتخویف و تهزیم دشمنان بود و یا بتقویت و اطمینان
دل غازیان بود و این هر دو وصف در همه اوقات مطلوب است
زیرا که ما همیشه با دشمن دیو و نفس بد فرمای در جریم و نفس
بزرگترین دشمنان است چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که
اعدا عدوک نفسک التی بین جنبک و جهاد با نفس بزرگترین جهاد است
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر پس در همه اوقات تکبیر میباید گفتن نیک
بود خاصه بعد از خوردن طعام که زمان اداء شکر است و آن
رهانیدن شیطان شود و هرچه ذکر است شکر نعمت است چنانچه
موسی علیه السلام در مناجات خود گفت که یا رب انعمت علی
کثیراً فدلنی علی شکره فاوحی الله تعالی الیه یا موسی اذکرنی کثیراً
فانک اذا ذکرتنی شکرتنی و اذا نسیتنی کفرتنی قیاس رونیم بر تلقین محتضر

روی عن النبی صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم ان لا اله الا الله
فانها تهدم الذنوب قالوا یا رسول الله فان قالها فی حیوته قال اهدم
اهدم واین نص متعلل تنبیه بیمار است از رعونت و غفلت چون
وی دران زمان بر بخوری مبتلا است پس صاحب شریعت فرموده
تلقین کردن تا وی از غفلت بیدار شود بدل و بزبان بذکر حق
دیکار شود تا آن سبب هدم سیئات او شود واین علتی است
بعد له بتعدیل و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین فذکر انما انت
مذکر و بذکر غافلان را یاد داون بود از حق تعالی چون بیمار تن را
از جهت غفلت تنبیه او غفلت مامور به است پس بیماران دل را که
بانواع علتهای مهلکه چون کبر و بخل و حسد و حقد و ریا و سمعه و عجب
و غضب و شره طعام و جماع و حب جاه درمانده باشد بتلقین اول
بود زیرا که غافل بعرض بهرکس نزدیک تر است از اهل نزع که آنجا
خوف جان بعث وانجا خوف زوال ایمان است و فراق رحمن است
وزوال ایمان عین مرک است چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید که
اومن کان میتا فاحییناه ای کافران فهدیناه و شغل بالی اهم

بحساب مرگ است چنانچه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می فرمایند لا تجالسوا
الموتی یعنی الاغنیاء، و از ینجاست کہ اوّل مرید را تلقین ایمان
می کنند قیاس سیوم بر جهر و وقت درآمدن در ولایت
کفار قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اُمرت ان اُقاتل الناس
حتی یقولوا لا اله الا اللہ الحدیث علت فرضیت جهر احتیاج اوست
بگواه گرفتن کاینات بر شهادة ایمان خود تا خود و مال او می
در عصمت شود و بگواه گرفتن هر لحظه محتاج است زیرا که بسیار از
خلایق شهادت وی شنوده اند از خلق محسوس و غیر محسوس
چون فرشتگان و پریان خصوصاً خلق جدید چنانچه رسول صلی اللہ
علیہ وسلم فرموده اند که امن یوم الا وهو ینادی یا ابن آدم انا
خلق جدید و انا فیما تعمل یا آنکه از شرک خفی هر لحظه احترازست حیث
عن معقل ابن یسار رضی اللہ عنہ قال شهدت النبی علیہ السلام
مع ابو بکر رضی اللہ عنہ فقال النبی علیہ السلام الشرک اخفی فیکم من
دبیب النمل ثم قال النبی علیہ السلام الا ادلک علی ما یذهب عنک
صغره و کبیره فقال بلی یا رسول اللہ فقال النبی علیہ السلام

قل اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک
لما لم اعلم انار روایات دالہ بر سنت بودن ذکر جہر در فتاوای تاتار
خانیہ در کتاب استحسان در دفتر یازدہم مذکور شدہ ست رجل
سمع اسم الله یجب علیہ ان یعظمہ ویقول سبحان الله او تبارک الله
وکذا فی مختصر الخزانہ وذکر فی روضۃ العلماء فی باب الحادی والثمانین
وعن ابن عمر رضی الله عنہما عن النبی صلی الله علیہ وسلم انہ قال من
قال فی سبیل الله الله اکبر رافعا بہا صوتہ کتب الله تعالی لہ رضوانہ
الاکبر ومن کتب لہ رضوانہ الاکبر جمع الله بینہ وبین ابراہیم وسایر
الانبیاء فی دار الجلال وکان ممن ینظرہ ربہ بکرۃ وعشیا وذکر فی
بستان النواوی فی باب الاذکار ان النبی صلی الله علیہ وسلم
وکان یجہر مع اصحابہ رضوان الله تعالی علیہم اجمعین بالاذکار
والتسبیح والتہلیل بعد الصلوۃ وذکر فی لطایف القشیری ادعوا
ربکم تضرعا ای علانیۃ وخفیۃ ای سرا وذکر فی تفسیر الیتیمی قولہ
تقدس اسمائہ سبح اسم ربک الاعلی ای ارفع صوتک وذکر فی
تفسیر الیتیمی فی قولہ ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک ان التسبیح للتسبیح

رفع الصّوت بالذکر وذکر فی تفسیر الدّر فی قوله تسبّح بحمدک ای
یرفع الصّوت بذکرک وقد مدح الله تعالی نبیّه ابراهیم انّ ابراهیم
لأوّاه حلیم الاواه هو الّذی یرفع صوته بالذکر والدّعاء وتلاوة القرآن
وکثرة التلاوة وفی فتاوی الحجة المسجد بنی له للصّلوٰة والذکر
والتسبیح ورفع الصّوت بالقرآن من شعار الدین کرفع الصّوت
بالاذان فان قلت ذکر عن بعض العلماء انهم قالوا یکره رفع
الصّوت بالذکر والدّعاء واستدلّوا بآیتین من سورة الاعراف و
هو قوله تعالی ادعوا ربکم تضرّعا وخفیة وقوله واذکر ربّک
فی نفسک تضرّعا وخیفة ودون الجهر من القول قلت ان
نزول سورة الاعراف کان بمکة وذکر فی التیسیر والدّرر والدرایة
وکان ذلک فی بدء الاسلام وغلبة المشرکین وقلّة المسلمین ثم لما
هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة وانتشر الاسلام
نزلت سورة الانفال والاحزاب والجمعة فی المدینة فالنهی عن الرفع بالقراءة
کان بمکة حین کان المشرکون یغلطون علی النبی صلی الله علیه وسلم و
یقولون لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه ای فی کلامه وورد تنبیه

الغافلین کہ از مصنفات ابی اللیث است رحمۃ اللہ مذکور است قرأت

بر سبیل جہر در حمام مکروہ باشد اما تسبیح وتہلیل جہرا در حمام

مکروہ نباشد وفی النہایۃ فی باب التلبیۃ والمستحب عندنا فی الدعا

والاذکار الخفیۃ الا فیما تعلق باعلانہ مقصود وکذا فی شرح المشکوۃ ناقلا

عن التتمہ للامام النواوی قدس سرہ والمقصود الاعلان والاعلام

للغافل والحفظ وامثال ذلک ہذا ایضا مذکور وفی الشرح المذکور

ناقلا عن الامام المذکور وایضا جمہور المشایخ رحمہم اللہ تعالی یجہرون

وفعل الجمہور ہو المعتمد علیہ فافہم نا چون فارغ شدیم بعون اللہ

سبحانہ از مقصد اول شروع کنیم در مقصد ثانی کہ در بیان مشایخ

کرامی قدس اللہ اسرارہم سلسلہ علیہ ذکیہ صفیہ نقشبندیہ است

ای عزیز من بدانکہ معلم این سلسلہ شریفہ وسلسلہ شریفہ خواجگان

قدس اللہ اسرارہم حضرت خضر است علیہ السلام چنانچہ صوفی دانشمند

رحمۃ اللہ علیہ در مناقب حضرت سلطان الطریقہ قدس سرہ

فرمودہ اند کہ استاد ایشان حضرت خضر است علیہ السلام ودر نفحات

الانس مذکور است کہ تعلیم ذکر را بر سبیل خفیہ بحضرت خواجہ جہان قدس سرہ

حضرت خضر علیہ السلام کردہ اند حضرت خواجہ احمد یسوی قدس سرہ
ہو سلطان الطریقہ برہان الحقیقہ قدوۃ الکاملین زبدۃ العارفین
قطب الکبرا غوث العرفا عالم العلوم الربانیہ کاشف الرموز السبحانیہ
سند الطوائف سند العوارف فرید العصر وحید الدہر شمس الاولیا
بدر الاصفیا رحمۃ اللہ علیہ بحضرت امیر المومنین علی رضی اللہ
عنہ میرسد برین وجہ کہ ہو ابن ابراہیم شیخ بن محمود شیخ
بن افتخار شیخ بن عمر شیخ بن عثمان شیخ بن حسن شیخ
بن اسماعیل شیخ بن موسی شیخ بن یونس شیخ بن ہارون
شیخ بن اسحاق باب بن عبد الرحمن بن عبد الفتاح بن عبد
الجبار بن عبد الفتاح بن الامام محمد حنفیہ بن امیر المومنین
علی کرم اللہ وجہہ و تربیت ایشان از حضرت رسالت
پناہی ست صلی اللہ علیہ وسلم و اسناد طریقت ایشان و تعلیم
حضرت خضر ست علیہ السلام و پیر ایشان خواجہ یوسف ست
چنانچہ مشہور در کتب مشہورہ مسطور ست و صاحب مناقب
ایشان کہ صوفی دانشمند ہست می گوید کہ ارادت ایشان بحضرت

شیخ شهاب الدین السهروردی الصدیقی قدس سره واقع شده است و صاحب نهایه امام سغناقی قدس سره در بعضی از رسایل که در منقبت ایشان نوشته فرموده که بعد از ارادت ایشان بحضرت شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره از حضرت شیخ قدس سره مامور شدند که در روش عامه خلایق نیز سلوک نمایند بدان سبب جالوزمی انداخته اند و هم امام سغناقی فرموده که ایشان را سه هزار جالوز انداز بوده و هم دران رساله می گوید که دوازده هزار پادشاه زاده در ملازمت و صحبت ایشان بمقام ولایت رسیده بوده اند و حضرت سلطان قدس سره در اوان طفولیت منظور نظر کیمیا اثر حضرت ارسلان باب قدس سره که از قدمای مشایخ کرام این سلسله شریفه اند گشته اند و حضرت ارسلان باب باشارت پر بشارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم تربیت حضرت سلطان قدس سره اقدام نموده اند و حضرت سلطان قدس سره در ایام حیوة ارسلان باب رحمة الله علی الدوام در ملازمت ایشان بوده اند و ترقیات رفیعه یافته بمقامات علیه رسیده اند

وسیم بعد از انتقال حضرت ارسلان باب قدس سرہ بوصیت ایشان
بصحبت حضرت خواجہ یوسف ہمدانی قدس سرہ شتافتہ اند و
حضرت سلطان قدس سرہ خلیفۂ سیوم خواجہ یوسف اند قدس سرہ
بعد از انتقال حضرت خواجہ یوسف ہمگی اصحاب ایشان در ملازمت
خلیفۂ اول ایشان کہ خواجہ عبد اللہ برقی بودہ اند وبعد از انتقال
ایشان در صحبت وملازمت خلیفۂ دویم ایشان خواجہ حسن اندقی
علیہ الرحمہ بودہ اند وبعد از ارتحال ایشان در صحبت وخدمت خلیفۂ
سیوم ایشان حضرت سلطان قدس سرہ بودہ اند وچون حضرت
سلطان قدس سرہ بامر حضرت خضر علیہ السلام بجانب ترکستان
از برای ارشاد اہل آن ولایت رفتہ اند خلیفۂ چہارم خواجہ
جہان قدس سرہ را در مسند شیخی نصب کردہ اصحاب واحباب را
بمتابعت ایشان وصیت نمودہ اند وحضرت خواجہ یوسف
ہمدانی قدس سرہ ذکر را جہر می کردہ اند وحضرت خواجہ یوسف قدس سرہ
طریقہ ونسبت را از شیخ ابو علی فارمدی گرفتہ اند وایشان
از شیخ ابو القاسم گرگانی گرفتہ اند وایشان را انتساب بدو جانب

یکی شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان از شیخ ابویزید بسطامی و ولادهٔ
شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بوده بمدّت و تربیت
شیخ ابویزید بسطامی ایشان را بحسب باطن است نه بظاهر است و صورت
و نسبت و ارادت شیخ ابویزید بحضرت امام جعفر صادق است
رضی الله عنه و بنقل صحیح وارد شده که ولادت شیخ ابو
یزید نیز بعد از وفات حضرت امام جعفر است و تربیت ایشان
نیز بحسب باطن بوده و امام جعفر را چنانچه شیخ ابوطالب مکّی قدس سرّه
در کتاب قوت القلوب گفته دو نسبت ثابت است یکی بوالد بزرگوار
خود امام محمد باقر و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام زین العابدین
که بعضی از محدثین بر آنند که ایشان افضل تابعین اند و ایشان را
بوالد بزرگوار خود امام حسین و ایشان را بوالد بزرگوار خود امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
نسبت دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه بقول شیخ ابوطالب مکّی
قدس سرّه بقاسم ابن محمد ابن امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی الله عنه ست
و قاسم رضی الله عنه پدر مادر امام جعفر اند بدان سبب امام جعفر را

نسبت بحضرت صدیق اکبر داده صادق گویند وارادت ایشان
بسلمان فارسی است وایشان باوجود شرف صحبت حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نسبت باطن از امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ
گرفته اند بلکه سایر خلفای ثلثه راشدین امیر المومنین عمر وعثمان وعلی
رضی اللہ عنهم اجمعین را انتساب بحضرت امیر المومنین ابی بکر
صدیق است رضی اللہ عنہ وتربیت باطنی وظاهری از ایشان
یافته اند این است تحقیق مذهب حق چنانچه قطب الاولیا خواجه
محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه برین معنی تصریح نموده اند
وطریق دیگر شیخ ابوالقاسم گورکانی آنکه ایشان را ارادت بشیخ
عثمان مغربی است وایشان را بشیخ ابو علی کاتب وایشان را بشیخ
ابو علی رودباری وایشان را بسید الطایفه شیخ جنید بغدادی
وایشان را بخال خود شیخ سری سقطی وایشان را بمعروف کرخی
وشیخ معروف را دو نسبت ثابت است یکی بشیخ داود طائی
وایشان را بحبیب عجمی وایشان را بامام حسن بصری وایشان را بحضرت
امیر المومنین علی کرم اللہ وجهه وایشان را بحضرت رسالت صلی

الله علیه و سلم و دیگر شیخ معروف را نسبت ارادت با امام
علی موسی رضاست و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام موسی کاظم
و ایشانرا بوالد بزرگوار خود امام جعفر صادق رضی الله عنه الی
آخر نسبت سیته و حضرت شیخ شهاب الدین السهروردی
قدس سره را انتساب بعم بزرگوار خود شیخ الشیوخ شیخ عبد القاهر
السهروردی قدس سره را انتساب بشیخ احمد غزالی است
و ایشانرا بشیخ ابوبکر نساج و ایشانرا بشیخ ابو القاسم کرکانی
قدس الله اسرارهم الی آخر النسبت کرامات و خوارق عادات
از حضرت سلطان قدس سره متکثر است و حصای آن متعسر است
بعضی ازان بر سبیل تبرک مذکور میگردد اعظم کرامات ارشاد
طالبان و اکمال کاملان است نقل است که نود نه هزار مرد بیمن همت
و دوام صحبت و ملازمت و متابعت ایشان از حضیض
بشریت وارسته بمقام کمال و تکمیل رسیده اند و از جمله خوارق
عادات آنکه نود هزار صوفی در غار ایشان که در غایت
تنگیست جمع شده ذکر می گفته اند نقلست که عرق صوفیه ترشح

بوده در باین غار مذکور خمی را در زیر آن غار نهاده و سر آن خم

کشاده بوده و دران خم جمع می شده وآن عرق مبدل

بشربت می شده واز ان شربت صوفیه ذکیه می آشامیده اند

چنانچه الیوم خم را خم عشق گویند بیت می عشقش دهد کرمی

هستی : دگر افسرده که خود پرستی نقلست که آن غار چون در

زمان اجتماع تنگی میکرده حضرت سلطان قدس سره بحکیم آتا

قدس سره میفرموده اند که حکیم وسیع ساز حکیم آتا قدس سره

پشت مبارک خود را بدیوار آن نهاده اشارت می کرده آن

غار وسیع می شده وازان جمله موانست حیوانات متنفره چون

شیر وعدم مضرت حیوانات مضره چون مار چنانچه منقولست

که حضرت سلطان قدس سره در زمان توجه بصوب کعبه شریف

زادها الله شرفها شیری را سوار شده ماری را از برای سوط

گرفته بوده اند گویند دران سفر مبارک چون بمنزل شریف حضرت

خواجه جهان خواجه عبد الخالق قدس سره رسیده اند حضرت

خواجه جهان قدس سره عرض کرده اند که با این همه جمعیت شما را

رفتن بجانب حجاز بیعتر است بدان سبب توجه نموده اند که خانه
شریفه در منزل ایشان بین السماء والارض هویدا گشته و حضرت
سلطان قدس سره زیارت حرم شریف کرده و از ان منزل شریف
مراجعت نموده اند و از الجمله آنست که چون حضرت سلطان قدس سره
مردم ترکستان را بجانب حق سبحانه ترغیب می نموده اند
بمقتضای الحق مر بعضی از سفها که صوری گویند از جهت کمال
عداوت و خبث باطنی که داشته اند با آنحضرت در مقام اهانت
شده فرزند ارجمند نارسیده آنحضرت قدس سره را بدرجه شهادت
رسانیده سر شریف آن عنصر لطیف را در روی مالی پیچیده خرزه
گویان بملازمت حضرت سلطان قدس سره آورده اند حضرت سلطان
قدس سره پیش از انکه آنرا گشایند فرموده اند که نارسیده کنده اند
و حضرت حق سبحانه بسبب آن بی ادبی دران قوم دم ظلم ساخت
و فی الحدیث القدسی مَنْ عَادٰى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ
و حضرت سلطان قدس سره با وجود این بی ادبی ایشان
دران موضع بوده اند و پند و نصیحت آن قوم می کرده اند و هذا

عین الکرامة چنانچه حق سبحانه حکایت حال نجار که از جمله اولیاء بوده است می کند و میفرماید که قَالَ یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ و فی الحدیث اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون و از انجمله آنست که بعضی از علماء آن زمان چنان شنوده اند که زنان نامحرم در خلوت حضرت سلطان قدس سره می شوند انکاری در ایشان پیدا شده است و حضرت سلطان قدس سره ازین اطلاع شده آتش پاره را در تخته نهاده با ایشان فرستانیده اند و آن آتش در آن تخته تاثیر نکرده است نقلست که بابا ماچین قدس سره ذکر ایشان خواهد آمد بجانب آسمان می پریده اند حضرت سلطان قدس سره ایشان را بدان جهت تادیب بلیغ نموده و ایشان از آن پریدن باز مانده اند ای عزیز من بدانکه پیر چنان باید که مرید را از هر چه غیر حق است سبحانه بگذراند حضرت خواجه هاشم قدس سره که از جمله فرزندان حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله قدس سره بودند و از علمای زمان و بی نظیر جهان بودند می فرمودند که روزی حضرت بابا ماچین قدس سره

در مجلس شریف حضرت سلطان قدس سره صیحه کشیده اند حضرت
سلطان قدس سره از ایشان پرسیده اند که باعث این صیحه کشیدن
چه بود حضرت بابا ساچین قدس سره عرض کرده اند که درین حین مکشوف
ما گشت دیدیم که شیری آهوبرهٔ را در زیر پای خود کرده می‌خواهد که
بدرا اند بدان سبب صیحه کشیدیم و باین صیحه آن آهوبره از آن شیر
خلاصی یافت بعد از آن حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که
ایشانرا در ستون بپیچید در زاید ستون بپیچیده تادیب بلیغ
نموده اند بعد از آن حضرت بابا ساچین هرگز صیحه نکشیده اند
ای عزیز من بعضی از کبار مشایخ قدس الله اسرارهم از کشیدن صیحه
منع هم کرده اند همانا که وقت آن نشده بوده است ای عزیز من
بعضی از کلمات قدسیهٔ حضرت سلطان قدس سره که حضرت
صوفی دانشمند در مناقب ایشان ذکر کرده اند مذکور می‌گردد
فاستمع حضرت زبدة الاولیاء قدوة العرفا سلطان الاقطاب
برهان الاحباب خواجه احمد یسوی قدس سره در بیان غیرت
می فرموده اند که غیرت آنست که محبت غیر حق را از دل بیرون کرد

کنی و هرچه جز حق سبحانه آنرا دشمن گیری و غیر وی را از دل بزدایی
و تصوّر غیر را چون شرک پنداری نه غیرت آن بود که آنچه در غیر بینی
از خود ساری چه این حسد باشد نه غیرت انتهی کلامه بعد ازین
بیان از اکابر طریقت نقل میفرموده اند که قال حکیم رحمة الله
الغیرة غیرتان من الحق علی عبده وهو ان یستره عن اعین الخلق
ویقع له المهابة فی اعینهم وغیرة بین العبد للحق وهو ان یستر حاله
عن ان یعلم احد معرفته به ومحبته له وشوقه الیه حکیم سنائی قدس سرّه
فرماید که غیرت دو نوع باشد یکی آنکه غیرت از حق سبحانه بر بنده اش
باشد و آن چنانست که حق سبحانه حال وی را نهان کند از چشم
خلایق و اثر وی آن باشد که مر آن بنده را مهابتی در چشم خلایق
پیدا شود و دیگری غیرت از بنده در حق باشد و آن غیرت
پوشیدن بنده ست حال خود را از معرفت و محبّت و شوق از
خلایق بر وجهی که هیچ کس حال وی را نداند و از شیخ موصلی رحمة الله
نقل کرده میفرموده اند که فخرج یوماً حل الیه ضعف به هاتفا وظلم
تصبر علی ضربنا فارتحل من قربنا فتادب وعاد بسن الشکوی الی الشکر نهق

شیخ موصلی قدس سرّه رجوع کرده روزی از حالی که بروی وارد شده هاتفی گفته که وقتیکه صابر نباشی بر محنت ما پس دور شو از نزدیکی پس از آن موصلی نمود توبه شده از شکایت بشکر اشتغال نموده لمحه می فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مجلسی فرموده اند که هیچکس خدای را سبحانه دیده باشد اهل مجلس همه ساکت شده اند خوردی گفته که من خدای را دیدم اهل مجلس با یکدیگر آن خورد زده حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اهل مجلس را فرونشانده از آن خورد از آن حال سوال کرده اند آن خورد گفته که از باغ شخصی گلی میخواستم گیرم خدای را دیدم دست از آن کشیدم حضرت علی رضی الله عنه فرموده اند احسنت یا غلام هر جا باشی حق جل و علا می بیند چنین دان ای پسر لمحه و هم حضرت سلطان قدس سره در مقام غیرت فرموده اند که چون در دل مبارک حضرت یعقوب علیه السلام ذره محبت یوسف علیه السلام جا کرده برادران یوسف را علیه السلام در چاه انداخته و دیگران به بندگی فروختند و چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم نظر محبت بر فرزند

رحمند ابراهیم رضی الله عنه اند خفتند ابراهیم را رضی الله عنه از
دار فنا بدار بقا از تحال فنر موده از نظر مبارکش مهجورش ساختند
بیت غیرتش چون غیر را کمداخته ؛ دوست را با وصل خود بنواخته ؛
وحکی عن الشبلی رحمة الله انه قرأ بین یدی السری قدس الله سره
واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا قال الاصحابه اتدرون ما هذا الحجاب هذا
حجاب الغیرة ولا احد اغیر من الله انتهی شبلی قدس سره این
آیت خوانده واذا قرأت القرآن الآیه یعنے وقتیکه بخوانی
قرآن را می کردانیم میان تو و میان منکران آخرت حجابا مستورا
کفت شبلی مر اصحاب خود را آیا میدانید که چیست این حجاب
فرموده که این حجاب غیرتست و نیست هیچ کس غیر از خدا قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا غیور والله اغیر منی ومن لم یعرف
قلبه فلیس بمحب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که من
صاحب غیرتم وحق سبحانه با غیرت تر است و کسیکه نشناخت
دلش را محبت نیست محمد وهم می فرموده اند که حرف خرغین را

از غیرت گرفته اند و حرف عین را از عبرت گرفته با یکدیگر قرین ساخته
اند بنابر افادهٔ سخن دقیقه که اهل حال دریابند قال بعض کبرا الخراسان
رحمه الله ان العین یشیر الی غض البصر عن المحارم لان الله تعالی
یقول قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم یعنی گفت از بزرگان
خراسان بدرستی که عین اشارت به پوشیدن چشم ست از
نامحرمان حق سبحانه می فرماید که بگو ای محمد مر مومنان را که چشم
پوشند قال بعض العرفاء من البغداد انه یشیر الی معرفة من
غض البصر عن الکل بعد مشاهدة الحق و معرفته والعین یشیر الی معرفة
من حب عباده حتی اوصل الی طاعته یعنی بعضی از عرفاء بغداد
فرموده اند که عین اشارتست به پوشیدن چشم از جمیع ما سوای
حق نزد مشاهدهٔ حق و معرفت وی و عین اشارت بعین معرفت
وی سبحانه و قیل یشیر الی بیان علم الخلق و هی علی اقسام فحقیقة العلوم
للخلق علوم الشریعة و ذلک ذا تحقق العبد اورثه العلم بالحقائق
و علم العرش معدنه الملائکة و علم اللوح معدنه الخواص و الملائکة و علم المعرفة
معدنه الاولیاء و علم الذات معدنه الانبیاء و حقیقة العلم الابد معدنه

قلب محمد علیه السلام لاغیر لذلک قال اللہ تعالی وانک لعلی خلق عظیم حیث حملت من حقائق العلوم ما لم یحمله غیرک و خوطب بقوله فاعلم انه لا اله الا اللہ بعضے گویند عین اشارت بعلم خلق ست. و این مشتمل بر انواع متنوعه ست حقیقت علوم علم شریعت ست علم عرش معدن او ملائکه اند و علم لوح المحفوظ معدن او خواص ملائکه اند و علم معرفت معدن او اولیاء اند و علم ذات معدن او انبیاء اند علیهم السلام و حقیقت علم باللہ معدن او قلب محمد ست صلی اللہ علیه وسلم نه غیر آن حق سبحانه فرموده بدرستیکه تو ای محمد هر آینه بر خلق عظیم چون بر داشته غیر تو و مخاطب شده اند باین قول که فاعلم انه لا اله الا اللہ و قال بعض اهل الریاضة الغیرة من اخص صفات الصدیقین و اعمال المتقین انتهی در بیان صیانت وضمیر فرموده اند که حرف صاد را از صیانت و حرف ضاد را از ضمیر گرفته با یکدیگر قرین ساخته غوصان بحار معنا در بیان رمز صاد فرموده اند که صاد صیانت اشارت ست بر صبر کردن در وقوع نوائب و حوادث و مکاره در فرمان و نهی

حق سبحانه چنانچه گویند الصبر مفاتیح مفتاح البرکات این سخن منقولست

از شیخ ابو العباس ابن الخشاب البغدادی رحمه الله منقولست از

جعفر خلدی میگوید که جز دنیا و آخرت در صبر یکساعت تحقیق پذیرد

وچون شدتی و محنتی برسد در طاعت صبر بدان کنی وچون

نفس میلان بشهوت و معصیت کند صبر بدان کرده از آن معصیت

نفس را باز داری نهی کلامه و بعضی از روشن ضمیران فرمایند ضاد

ضمیر اشارت بضیاء معروف بر اسرار جان ست و جعفر رحمه الله

فرماید که اشارت ست بوفا کردن بضمان امانت چنانچه حق سبحانه

فرموده اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَیْنَ

اَنْ یَحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ یعنی بدرستی که ما خداوندیم

عرض کردیم امانت را که محبت الهی ست بر آسمانها و زمین وکوهها

پس اباکردند که آنرا بردارند و ترسیدند از آن برداشتن و برداشت

آنرا آدمی بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید ٭ قرعهٔ فال

بنام من دیوانه زدند ٭ لمحه این بندهٔ مخلص گوید در قرین ساختن

حرف صاد بحرف ضاد اشارت ست بصیانت ضمیر از غیر حق و حفظ

ضمیر از تلبیس ابلیس لعین اعاذنا الله عن ذلک و هم فرموده اند که

مراعات و صیانت چون حاصل آید مرقبه پیدا گردد قال ابراهیم

الخراس رحمه الله المراعات یورث المراقبه خلوص السر العلانیه یعنی

ابراهیم رحمه الله گوید که مراعت سورث مراقبه ست و مراقبه خلوص باطن

و ظاهر ست خالصاً لله و بعضی از علما طریقت فرموده اند که مراعات

رعایت کردن اوقات ست و نفس را در طاعت آوردن او ست

و بعضی از کبرا چنین گویند مراعات حفظ النفس از شهوات و تصفیه

دل ست از برای حصول ارادت و حسن بصری رحمه الله گوید اول

مقامات العباد مراعات حق الله و آخر مقامات الفتوه رعایة حق المومنین

یعنی اول مقام بنده رعایت کردن حق الله ست و آخر مقام

جوان مردی رعایت کردن حق مومنان ست ابن عباس رضی الله

عنهما در معنی صیانت و مراعات فرموده اند استکثروا من الاخوان

فان لکل مومن شفاعة عند الله یوم القیمة یعنی دوست بسیار

گیرید بس مدرستی که مر هر مومن را شفاعت ست نزد خدا در روز قیامت

قال ابو سطی رحمه الله افضل الطاعات حفظ الاوقات و هو ان لا یطلع العبد

غیر حده ولا یوافق غیر ربه ولا یقارن غیر وقته یعنے سکوید واسطی بهترین طاعات نگاهداشت اوقات ست از برای طاعات مجه وهم فرموده اند که تمام صیانت آنست که گوش وچشم وجمیع حواس ودل وجمیع ظاهر و باطن را بر آنچه مخلوق ست صرف نکنی و حق خدای سبحانه را بجای آری نه هی وهذا یعنے الشکر امام قشیری رحمه الله گوید چون اعتراف واقرار بر گناهان خود کنی واین اعتراف اثر محبت حق ست سبحانه وچون محبت پیران حاصل کنی آنگاه رضای حق پیدا گردد قال رسول الله صلے الله علیه وسلم فاذا بلغ سبعین سنة حببه اهل السما یعنے بنده چون رسد بهفتاد سالگی دوست دارند وی را اهل آسمان قال علیه الصلوة والسلام اکرموا الشیوخ و ان کان کافرا یعنے اکرام کنید پیران را اگرچند کافر باشند و در بیان طهارت وطهر فرموده اند که طا را از طهارت وطا را از طهیر گرفته با یکدیگر قرین ساخته اند پاکیزه دلان در بیان آن بطریق اشارت ورمز معنا فرموده اند بعضے فرمایند طا طهارت اشارت بطهارت اسرارست از جمیع اغیار وطهارت جوارح از آثام

مخالفات و وصول بحق سبحانه و بعضی گویند طا اشارت بطیب
قلوب محبان است بمحبوب ازلی و مقصود ابدی قال الحسن البصری قدس سره
الطا اشارة الی طوالع الحق اذا اطلعت علی اسرار خواص اولیائه
فیلحها ای فتجاوز عن فنون ساکنة الاغیار و یجعلها خالصا لله الواحد
القهار ولا لیساکن ولا ینازل بل بقهر کل من ساکنه و یطمس کل من نازله
امام حسن بصری قدس سره فرماید که طا اشارت است بطوالع حق
چون طلوع کند بر اسرار خواص اولیاء بس تاخیر کند اسرار ایشان
را از هر وجهی که قرار گیرد و در وی اغیار و بسکر داند اسرار ایشان را
خالص از برای خدای واحد قهار و ساکن نگرداند و جان دهد
بلکه قهر بشکنید و هر که ساکن شد او را تاخیر می کرداند هر که نازل شد
او را و بعضی گویند طا طهیر اشارت بحسن ظن بالله و سوء ظن بنفس است
و بعضی گویند اشارت است باحتراز کردن از سوء ظن بمردمان
و گویند سوء ظن بنفس خود نه بآدمیان و بعضی از اکابر فرمایند که اشارت
بطهارت زاهدان است در هجران خداوند سبحانه و بعضی از صاحب ضمیران
فرمایند اشارت بهم طاهر است و به طهر علی اسرار العارفین العقوانه

والزوایدو بعضی از علماء عظام فرموده اند که طهارت اشارت بتطهیر
جسد است و ظهور روشنی دل بحضور و بعضی گویند طهارت
اخراج خوارج است از موانع تقرب بخدای و اهل معرفت گویند هر که
مداومت بطهارت نماید حق سبحانه هفت خصلت بوی کرامت کند
اوّل رغبت فرشتگان بصحبت وی دویم قلم کرام الکاتبین تر باشد
از کتابت ثواب وی سیوم جمیع جوارح وی بتسبیح باشد چهارم
فوت نشود وی را دریافتن تکبیر اوّل نماز پنجم بفرستد حق
سبحانه فرشتگان را که نگاه بان وی باشند از شر ثقلین ششم
آسان گرداند حق سبحانه بر وی سکرات موت را هفتم باشد
وی در زینت خدای و امانت وی سبحانه بجه و هم فرموده اند که
طهارت و طهیر جمع شوند یعنی آدمی پشت به پشت مانده اتفاق
کرده بجمعیت عبادت کنند بهفتاد ثواب حاصل آید و در تنهایی یک
ثواب قال الله تعالی وَارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ یعنی نماز گذار
با نماز گذاران و فی الحدیث و فی الجماعة رحمة قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من صلی الظهر بالجماعة کان له خمس وعشرون صلوة وسبعون

درجه بین درجتین بسره باشد تا عام فی الفردوس که نماز پیشین گذارد
بجماعت باشد مروی را ثواب است پنج نماز و هفتاد درجه که میان
هر درجه صد سال باشد در فردوس اعلی و در بیان سعادت
و شرف فرموده اند سین را از سعادت و شین را از شرف
گرفته قرین هم ساخته اند تا آنکه اهل اشارت و رمز ازین معانی
خفیه شقال کنند فرموده اند که ان آشین اشیر الی بمشاهده
ما ینبذ علی العارفین من شواهد الحق یتجلی بخواص الاولیا فیشهد ونه
باسرارهم کما یعرفونه بقلوبهم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر
یعنی شین اشارت است بمشاهدت که ظاهر شود عارفان را از
مشاهده حق سبحانه این مذکور تجلی می کنند بخواص اولیا پس مشهد
مشاهد ایشان می شود باسرار ایشان چنانچه می شناسند آنرا بدلهای
خود نیست مثل خدای هیچ چیز و وی سبحانه شنوا و بیناست
و بعضی گویند اشارت است بشوق مشتاقان حضرت سبحان
فرموده اند که این معنی در معنی سورهٔ فاتحه مرموز است و بعض گویند
سین بمفاتح اسم سلام است و لا اسلام سواه و اکرم اولیائه و

بان سماہم سلمین وانزلہم دار السلام واکرمہم بسلام الملائکة قال

اللہ تعالے ادخلوہا بسلام آمنین وسلم علیہم بلا واسطہ یعنے

گویند حق سبحانہ در آیید ای مؤمنان در بہشت بسلامت

درحالتی کہ ایمن باشید از محنت وسلام بفرستید بر ایشان

بے واسطہ قال اللہ تعالے سلام قولا من رب رحیم یعنے سلام

بر شما باد ای مؤمنان کہ گفتہ این سلام از رب رحیم باشد

وبعضی گویند سین سر حق سبحانہ ست باہل معرفت بالہام

ذوہست وانس بحق سبحانہ بجہت وحشت از ماسوای وی سبحانہ

لمجہ وہم فرمودہ اند کہ سعادت موقوف بر تقوی ست ودر

بیان تقوی میفرمایند قدس سرہ التقوی فی الطاعة یراد بہ الاخلاص

وفی المعصیة یراد بہ الترک والحذر والخلاص یعنی تقوی در طاعت مراد

باو اخلاص ست ودر معصیت مراد باو ترک آن ست وحذر و

خلاصی از وی قال جعفر رضی اللہ عنہ التقوی انہ لا تری فی

قلبک سوی اللہ تعالے یعنے تقوی آنکہ نبینی در دل غیر خدای

تعالے را وبعضے گویند تقوی اقتدا ست بحضرت رسالت پناہی

صلی الله علیه وسلم در قول و عمل و علما تفسیر گویند تقوی در هفت

معنی استعمال یافته است توحید قال الله تعالی والزمهم

کلمة التقوی و لازم کردانید الله تعالی ایشان را کلمه تقوی را

یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله را توکل قال الله تعالی فان خیر الزاد

التقوی یعنی بهترین توشها تقوی است اخلاص قال الله تعالی

انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول می کند خدای مگر از

متقین و توبه قال الله تعالی ولو ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا

یعنی اگر اهل کتاب چون یهود و نصاری ایمان آرند و تقوی کنند

خشیت قال الله تعالی وایای فاتقون یعنی از من بترسید

عبادت قال الله تعالی افغیر الله تتقون آیا غیر خدای را عبادت

میکنید معصیت قال الله واتقوا الله لعلکم تفلحون ترک

معصیت کنید تا فلاح یابید ای لاتترکوا امره وقال ابوبکر الوراق

رحمه الله علیه التقوی شطران شطر علم وصبر العلم کالماء والصبر کالارض

فیهما حیوة القلب وفی الارض والماء حیوة الخلق یعنی ابوبکر میگوید

تقوی دو نوع است یکی علم و یکی صبر علم مانند آب و صبر مانند زمین

است درین دو حیوة دل است و در آب زمین حیوة خلق است

عربیه ولیست اری السعادة جمع مال ؛ ولکن التقی هو السعید ؛ و

تقوی اللہ خیر الزاد ذخرا ؛ وعند اللہ للاتقی مزید ؛ یعنی نیستم که منم

سعادت را بجمع مال ولکن متقی سعید است ؛ تقوی خدای بهترین توشه است

از روی ذخیره و نزد خدا اتقی را زیادتی است سہیل ابن عبد اللہ

رحمہ اللہ فرماید که خاک سعادت معرفت و تخم آن یقین و آب

آن علم و زراعت آن توکل و حاصل آن جنت است و در بیان ربوبیت

و زہد فرمایند قدس سرہ از ربوبیت را را و از زہد زار اگرفته باہم

قرین ساخته اند تا ما و تو از راو زا فواید حاصل کنیم بطریق و اشعار

و بر بعضی دقیقه مرموزه مطلع شوی تا مجاهدات و ریاضات شیاقه

نکشی نظم شبها گذرد که دیده برهم نزنی ؛ تا پای برون زهر دو عالم

ننهی ؛ کار ہان نیست در درگاه او ؛ خاک می باید شدن در راه او ؛

مجاهدان طریقت و مرتاضان حقیقت گویند حرف را اشارت

بارادت نه مرید نفس ؛ هر که مرید نفس شد دور از حق گشته مشغول

بخدمت نفس شد و هر که مرید جنت و نعیم وی شد حق سبحانه بفضل خویش

مالک بهشت ساختهٔ بل مراد مرید حق سبحانه است که هر که مرید
حق سبحانه گشت از ما سوی سبحانه بری گشته نشانهٔ تیر بلا و انگشت
نمای بنده کان خدا گشت و بعضی گویند را اشارت باسم رحمن
و رحیم فللعباد من الرحمة فی الدنیا رسمها و فی الآخرة حقیقتها قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی مائة رحمة منها رحمة بین عباده فیها
یرحم الخلایق بعضهم بعضاً و اذخر تسعة وتسعین الی یوم القیمة یعنی
بدرستیکه مر خدای را صد رحمتست از ان جمله یک رحمت میان
بنده کان است پس ازان رحمت ترحم می کنند بنده کان بعضی بعضی را
و ذخیره کرده است نود و نه رحمت دیگر را برای روز قیامت و گویند
حرف را اشارت بتر کست بین حوال و فعال است و بعضی گویند ببار
بطلب مرید است از حق سبحانه در مشاهده حق ابوبکر الوراق رحمة الله
گوید الراء اشیر الی ترک زینة الدنیا و التزین بزینة التقوی یعنی
را اشارت است بترک زینت دنیا و تزیین ترتیب اخری و بعضی گویند
اشارت بزهد است از کونین طلباً للوصول الی المکون یعنی از جهت طلب
رسیدن بسوی مکون سبحانه ابوسلیمان دارانی رحمة الله گوید زهد

ترک هرچه ترا مشغول گرداند از خدای یعنی ترک ما سوی حق سبحانه
شیخ شبلی رحمة الله گوید زهد گردانیدن دل است از اسباب بسوی
رب الاسباب و بعضی از علماء دین گویند زهد ترک دنیا است قال رسول
الله صلے الله علیه وسلم الزهد زهدان زهد عن الحلال و زهد عن الحرام وافضل
من ذلک الزهد عن الحلال یعنی زهد بر دو نوع است یکی زهد از حلال دیگر
زهد از حرام و بهترین ازین زهد از حلال است و قال رسول الله صلے
الله علیه وسلم الزهد حرفتی یعنی زهد پیشهٔ من است و قال علیه السلام
اعملوا الفرائض تکن عابدا وارض بقسمة الله تکن زاهدا وازهد فی الدنیا
یحبک الله وازهد مما فی ید الناس یعنی اگر بکنید فرائض را گردید عابد
واگر راضی باشی بقسمت خدای تعالی گردی زاهد و زاهد باش در دنیا که
دوست می دارد ترا خدای و زاهد باش از آنچه در دست آدمی است که
دوست میدارند ترا قال علیه الصلوٰة والسلام الزهد فی الدنیا یریح
القلب والبدن والرغبة فی الدنیا تکثر الهم والحزن یعنی زهد در دنیا
راحت می دهد دل و بدن را و رغبت در دنیا بسیار می سازد
اندوه و حزن را مجه این بنده گوید در قرین سا غنی را بزا اهار بنات

بزہد مقتضی اقرار بربوبیت رب وا طاعت وی ست سبحانہ لمحہ وہم از ماند

قدس سرہ ازربوبیت مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم درحدیث تخلقوا باخلاق

اللہ یعنی خلق بکنید باخلاق اللہ یعنے تربیت خلایق کنید اعلام

نمودہ اند وحضرت حق جل وعلا درآیت وہو یطعم ولا یطعم اخبار

فرمودہ یعنے خدای طعام می دہد وخود نمی خورد شما نیز چنین بشوید

وصفت ربانیت رحمت ورأفت وبر واحسان وعطف وعدل آن

اوحی اللہ تعالیٰ الیٰ داؤد علیہ السلام یا داؤد تخلق باخلاقی تقرب مع

الفائزین قال یارب کیف اتخلق باخلاقک قال انا عفو احب

العفو انا کریم احب الکرم وانا جواد احب الجود وانا محب الا

وانا ودود احب الوداد وانا عاطف احب العطف فمن تخلق

باخلاقی فقد وصل الیّ یعنی وحی کرد خداوند تعالیٰ بداؤد علیہ السلام

کہ ای داؤد تخلق کن باخلاق من با فایزین نشین با فایزین گفت

داؤد ای پروردگار من چگونہ تخلق کنم باخلاق تو گفت پروردگار

من بخشندہ ام گناہان را دوست می دارم بخشندہ را من کریم

دوست می دارم سخا را ومن جواد دم دوست می دارم جود را ومن

اجابت دعا کنم دوست می دارم یاری دوستی را و من با ایم با ایشان
دوست میدارم میل با ایشان را پس کسیکه تخلق با خلاق من کند پس
بتحقیق رسید بمن لمحه فرمایند قدس سره تفکر بکنید در معنی
تخلقوا باخلاق الله و بر موجب آن عمل کنید برسید آنجا که رسید
و در بیان عقل از اکابر دین بطریق نقل فرموده اند قدس سره
که اهل معرفت گویند حیوت نفس بروح و حیوة روح بذکر و حیوت
دل بعقل و حیوة عقل بعلم است حکیم قدس سره گوید و قتیکه حق سبحانه
عقل را آفرید و مصور ساخت مزین برده جزو گردانید سرش را
از صبر و چشمش را از غیرت رویش را از حیا و دو گوشش را از علم و دو دستش را
از خوف و رجا و زبانش را از ذکر و دلش را از نور و شکمش را از حکمت
و پشتش را از علم و دو دستش را از سخا و پایش را از تدبیر خه فرمایند قدس سره
پس بر مقتضای جزای عقل عمل کنی بهفتاد مقام رسی انشاء الله تعالی
و در بیان دولت و ذل فرمایند قدس سره حرف دال را از دولت
و حرف ذال را از ذل گرفته باهم قرین ساخته اند تا آنکه
عاقلان بطریق اشارت و رمز از آن فواید گیرند و معانی خفیه

دقیقه کثیره استنباط نماید العاقل تکفیه الاشارت لمحه فرماید قدس سره

تا شریعت تمام نکنی در طریقت قدم منهی وچون در طریقت

قدم نهادی بدانکه دولت طریقت در تواضع ومسکنت است

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تواضع رفعه الله ومن تکبر خذله

الله لمحه فرماید قدس سره بعضے دال را اشارت است گویند بدعوت

الی الله واحکام وفرایض وراه خدای جل وعلا کما قال الله تعالی

اُدْعُ اِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ یعنے بخوان

ای محمد براه پروردگار خود بسخنان مفید وپند ونصیحت نیک

وشیخ ذوالنون مصری رحمه الله گویند اشارت بدوام خدمت

بروجه موافقت وشرایط سنت ودوام شکر برانچه فوت شده

از خدمت ودوام ورع برانکه گردانید تراحامل اوامر ونواهی وبعضی

گویند دال اشارت است بذکر حق مر عبادش را در ازل پس باشند

ایشان را به برکت آن بسعادت ذکر قال الله تعالی فَاذْكُرُوْنِیْ

اَذْكُرْكُمْ ای اذکروا ذکری الکم فی الازل واشکروا ال علیه اذکرکم

فی اوقات الضرورات والحاجات یعنے حق سبحانه میگوید یاد کنید

یعنے یاد کردن من شما یانرا در ازل و شکر کنید مرا بران ذکر اگر چنین کنید یاد کنم شما یانرا در اوقات در ماند که شما شیخ جنید قدس سرہ فرمودہ کہ دولت دہ نوع است دو نوع دولت قدیم است در ہدایت حق سبحانہ ازان خبر دادہ بَلِ اللّٰہُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ اَنْ ہَدٰکُمْ لِلْاِیْمَانِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ بلکہ خدای منت می کند بر شما یان بدان جہت کہ ہدایت کردہ است شما یانرا از برای ایمان اگر باشید صادق در ایمان یعنے ہدایت و ایمان و دو در وقت نزع جان در زمان رحلت است قال عزوجل اَلَّا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّۃِ الَّتِیْ کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ یعنے شہادۃ و بشارت و دو در قبر است و آن دو امن و راحت است قال جل ذکرہ یُثَبِّتُ اللّٰہُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوۃِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَۃِ یعنے ثابت میکرداند خدای مؤمنانرا بالقول ثابت یعنی کلمہ توحید در حیوٰۃ دنیا و آخرت و دو رحمت و شفاعہ است و آن دو در قیامت است و دو در جنت است خلود و زیادت قال اللہ تعالٰی لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰی وَزِیَادَۃٌ یعنے مر آنکسانرا کہ نیکوئی کردہ اند در دنیا

مثل آن جزای نیک در عقبی و زیادت از آن مجه فرمایند قدس سرہٗ
هر کرا این دولت باید عمل بمضمون حدیث من تواضع رفعه الله
و من تکبر خذله الله بکند یعنی هر که تواضع کند رفیع المنزله سازد
خدای او را و هر که تکبر کند رسوا کند او را تواضع آن باشد که
بعضے فرموده اند قبول الحق للحق و بعضی از علما گویند تواضع
تکبر بر اغنیا و تواضع بر فقرا باشد و بعض گفته اند تواضع قبول حق است
از هر که صادر شود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طوبی لمن تواضع
من غیر منقصة و ذل فی نفسه من غیر مسکنة یعنی خوشی باد مر کسے را که
تواضع کند از غیر نقصان و خوار دارد نفس خود را از غیر آنکه مسکین باشد
همت تواضع زکردن فراز آن نکوست، که اگر تواضع کند خوی اوست
و در بیان فضیلت علم فرمایند قدس سرہٗ هر که خواهد از شریعت و
طریقت و حقیقت بهره ور گردد و بمقام اولیاء عظام و مشایخ کرام
برسد و از دوزخ رهای و بجنت وصول یابد علم پیدا کند نظم
علم باید تا عمل گنج شود، ورنه بے دانش عمل رنجی شود، قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان لکل شیء طریقا و ان طریق الجنة العلم قال الله تعالی

فالذین اوتوا العلم درجات یعنی بدرستیکه مرهر چیزی را راهست و بدرستیکه راه بهشت علم است گفت خداوند تعالی آنها را که علم داده شده است علم درجات است در بهشت ملخصه بدان ای عزیز من بدعت آنست که از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم واز صحابه کرامی و تابعین عظامی واقع نی شده و دلیل بر آن از کتاب وسنت و اجماع امت وقیاس نباشد اگر دلیلی بران قایم باشد خواه جلی و خواه خفی آن بدعت نیست بدانکه علماء دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فرموده اند که این حدیث کل بدعة ضلالة عام مخصوص البعض است زیراکه بعضے از بدعتها واجب است چون تزیین کتب نحو وبعضی مباح است چون مصافحه بعد از صلوة و بعضی مکروه است چون تزیین به طلا و بعضی حرام است چون مذاهب الطبعه و نوایب وحوادث یومیه وبعضی مستحب است چون رباط و مدرسه و بی علم سالک جاهل در بدعت و ضلالت افتد قال علیه السلام کل بدعة ضلالة و کل ضالة فی النار یعنے هر بدعت ضلالت است و هر ضلالت در آتش است امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده اند که علم سه حرف است عین را

از تعلیمین و لام را از لطف و میم را از ملک گرفته اند میرسد عالم بدرجات
رفیع در دنیا و عقبی و بملک آخرت و اولی و هم حضرت علی رضی الله عنه
فرموده اند که علم نور و حکمت بحرست و در خبرست که جهل بکفر اقرب ست
از سفیدی چشم بسیاهی آن از حضرت عیسی علیه السلام خواریون
سوال کردن که علم اکبر کدام ست عیسی علیه السلام فرمودند که علم اکبر بدا
نشود مگر بجهت سه چیز خوف از خدا حیا از خدا رضا بقضای خدا
در خبرست که حق سبحانه با آدم علیه السلام گفت که جمع کنم از برای تو
جمیع علوم را در چهار چیز یکی از برای خود و یکی از برای تو و یکی میان
من و تو و یکی میان تو و میان آدمیان آنکه مرا هست توحید و بندگی
من و آنچه ترا است جزا می دهم با عمال تو در زمانی که محتاج تر باشی
و آنچه میان من و توست مرتست دعا و بر من ست اجابت آن
و آنکه میان خلائق ست رضا دهی از برای آدمیان آنچه راضی باشی
از برای خود و مکروه داری از آدمیان آنچه مکروه داری بر نفس خود
و در حدیث ست که با موسی علیه السلام ربه و قال یا رب ای عبادک
اعلم قال الذی یاخذ من علم الناس الی علمه یعنی مناجات کرد موسی علیه السلام

پروردگار خود را وگفت ای پروردگار من کدام بنده تو دوستتر است
گفت خداوند تعالی که آنکه گیرد از دانش آدمیان وجمع کند بدانش خود
یعنی از شاگردی علما استنکاف نکند وتعلم بسیار کند لمحه فرمایند
قدس سره چون علم معرفت وعلم حکمت حاصل آید مراقبه ومشاهده پیدا
گشته ترقی یافته بمقام مشائخ کرام بعنایت الهی برسید لمحه
فرمایند قدس سره چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بعرش
رسیده آمد از برای امت خود از حق تعالی علم خواسته اند کاغذ
پاره بدست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده بر جبرئیل علیه السلام
فرمان رسید که آن کاغذ را بخوان جبرئیل علیه السلام خوانده که یا محمد
چون امت تو شریعت تمام کند عرش شود بعالم سر برسید قال
النبی علیه السلام مثل الدین کمثل شجرة نابتة الایمان اصلها والزکوة
فرعها والصلوة ماءها وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله تعالی.
ثمرتها لا یکمل الشجرة الا بثمرتها کذلک لا یکمل الدین الا بترک المحارم ودر معنی
این آیت فرمایند قدس سره یا ایها الرسل کلوا من الطیبات ای
من الطعام والشراب والادویة والثمرات من کل نوع ومن اللباس

من الفرق الی القدم وعملوا صالحاً من القراءة والتسبیح والتحمید وا
والتمجید والاذان والقیام والرکوع والسجود انی بما تعملون علیهم من
کل آفة من الریاء والعجب وحب الریاسة وطلب الدنیا وطلب المنزلة
عند الناس یعنی ای پیغامبران بخورید از پاکیها یعنی از طعام
وشراب ودواها ومیوها واز هر نوع ولباس از فرق تا قدم وبکنید
عمل نیک از قراءة قرآن وتسبیح وتمجید وتحمید واذان وقیام در
رکوع وسجود یعنی نماز بدرستیکه من بآنچه می کنید از شما یان
دانام از هر آفت خواه ریا باشد وعجب وحب ریاست وطلب دنیا
وجاه ومنزلت نزد آدمیان لمحه فرمایند قدس سره چون
دل از ان آفات صاف کنی باعتقاد پاک بعمل مشغول شوی مجموع
مراتب ولایت حاصل کنی رزقنا الله وایاکم ودر معنی این حدیث
فرمایند قدس سره الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر سیاهی روست
در دنیا وآخرت مراد ازین فقر آن باشد که سالک بمقام فقر نارسیده
خودرا از جمله فقرا گیرد ودعوی فقر کند روسیاه دنیا وآخرت گردد
لمحه فرمایند قدس سره چون نماز سند بتقصیرات اطلاع یابد ونظر در ان

کنند مضمون این آیت فرموده وَتُوبُوا اِلَی اللهِ امتثال نموده
توبه کنند لمحه فرمایند قدس سره هرچند نیازمند تقصیرات خود را
پیش مینند نومید نگردد لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللهِ یعنی نومید
مشوید از رحمت الهی و طالب حق سبحانه و معرفت وی باشید وَمَا
خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنَ ای لیعرفون یعنی نه
آفریدیم آدمی و جن را مگر از برای آنکه بنده گی کنند یعنی عارف
خدا گردند بمراد و مطلوب حقیقی برسند انشاء الله تعالی و در معنی آیت
اِلَّا مَنْ اَتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ یعنی نفع ندهد در روز قیامت مال
و فرزندان مگر کسی که آید دران روز بدل سلامت فرمایند قدس سره
تا قلب سلیم نباشد طالب در طریقت قدم نتواند نهاد یحیی ابن معاذ
قدس سره نا از چهار دریا چون بگذری آنگاه قلب سلیم گردد اوّل
دریای دنیا دویم دریای خلق سیوم دریای شیاطین چهارم
دریای نفس گذشتن از دریا بکشتی میسر گردد کشتی دریای دنیا
زهد و طاعت و قناعت لنگر آن صبر است بادبان تهمت و غیبت
و بهتان و کشتی دریای خلق نومیدی از خلق و قطع کلی از ایشان

وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا یعنے قطع کن ای محمد از غیر خدای و رجوع بسوی

وی کن قطع بالمرّه لنگران خلوت باد آن ہمید و طمع از حق

سبحانه و کشتی دریای شیطان دیگر لنگران محبّت باد آن ریا

و عجب و کشتی دریای نفس جوع و لنگران شوق باد آن ہوا و شہوت

چون باد برخیزد بر کشتی لنگر اندازد تا خلاصی از شرّ باد بیابد لمحه

فرمایند قدس سره شهادة لا اله الّا اللّٰه محمّد رسول اللّٰه بهای

آن بهشت ست و به بهشت رساند و توبه محبّت رساند اِنَّ اللّٰه

یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ بدرستیکه خدای دوست میدارد

تایبان را و دوست میدارد پاکان را تا بنعمت رساند جَزَآءً بِمَا كَانُوْا

یَعْمَلُوْنَ یعنے جزا می دهد خدا جزا دادن بمقتضای عمل معرفت

به رویت رساند وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنے

رو یها باشد دران روز یعنے روز قیامت تازه و خرم

بجهت آنکه بسوی پروردگار خود نظر کنندست لمحه فرمایند

قدس سره دنیا گوید زینت را با محبّت آن بگیر شیطان گوید معصیت را

با عقوبتش بگیر نفس گوید فرح را با شدت آن بگیر نظم یک قدح می

رنج مخموری کشست شہر کلی را زخشم خاری و رہی ست لحہ فرمایند
قدس سرہٗ الطریقہ ہو العمل بالقلوب یعنی طریقت عمل دل ست باید کہ
علم خاطر را بدانی تا بجہالت قدم در طریقت ننہی لمحہ شیخ شہاب
الدین سہروردی قدس سرہٗ در بیان این حدیث کہ طلب العلم
فریضۃ علی کل مسلم ومسلمۃ یعنی طلب کردن علم فرض ست
بر ہر مسلمان خواہ مرد و خواہ زن یعنی علم خاطر فرمودہ اند کہ
ای علم الخاطر و قال علی رضی اللہ عنہ الفواد مثل الارض والطاعۃ
مثل البذر والعلم مثل الماء فلا ینفع طاعۃ بغیر العلم ولا علم بغیر
عمل ولا عمل بغیر نیۃ ولا نیۃ بغیر اخلاص ولا اخلاص بغیر ورع ولا ورع
بغیر خوف ولا خوف بغیر رجاء ولا رجاء بغیر شوق ومحبۃ یعنی دل
مثل زمین و طاعت چون تخم و علم چون آب ست لپس نفع ندہد ہیچ
طاعت بی علم و علم بے عمل و عمل بے نیت و نیت بے اخلاص و
اخلاص بے تقوی و تقوی بے خوف و خوف بے رجا و رجاء بے شوق
و محبت الہی بیت سر رشتہ دولت الہی شوق ست ترا اگر خواہی
در معنے این آیت فرمایند قدس سرہٗ ان الذین قالوا ربنا اللہ

ثُمَّ اسْتَقَامُوا فقال سهیل رحمة الله المستقیم من کان لسانه
مشغولاً فی ذکر الله و بدنه فی خدمت الله و قلبه فی محبته و روحه فی شوق
لقاء الله یعنی مستقیم آن بود که زبان مشغول در ذکر خدا و دلش
در محبت خدا و روحش در شوق لقاء خدا باشد نظم مستقیم
آن بود بدان که زبان بذکر حق بود درین دوران و دل بحب خدا
روح روان صاحب شوق ذوق در همه آن ؛ چه در بیان تفکر
فرموده اند قدس سره که چون تفکر کنی مراد و مطلوب یعنی هفتاد
مقام اولیا برسے قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال
التفکر یعنی بهترین اعمال تفکر الهی ست حکیم قدس سره فرموده اند که
تفکر چراغ دل است می بیند بان چراغ خیر و شر را و منافع و مضار
را و هر دل که تفکر دران نیست آن در ظلمات و پریشانست
بیت تفکر چراغ دل است ای حبیب ؛ چنین گفت با تو
حکیم طبیب ؛ و بعضی گویند مرآت و آئینه فناء دنیا و زوال
آن و میزان بقای آخرت و ثواب وی ست و بعضی فرموده اند که
تفکر مزرعه حقیقت ست و بعضی فرموده اند که التفکر اساس جابة الراعی

یعنی فکر بسیار ثواب رای بیست و در حدیث آمده که اول التفکر
آخر العمل و بعضی گویند فکر بر پنج نوع است یکی فکر در آیات حق
سبحانه و از ان معرفت حاصل آید دویم فکر در نعمتهای حق جل و علا
و از ان محبت پیدا شود سیوم در وعده و ثواب حق جل و
علا از ان رغبت پیدا شود و چهارم در وعید عقاب خدای تعالی
از ان رهبت حاصل شود پنجم در جفای نفس از ان حیا و
ندامت پیدا گردد و بعضی از اهل معرفت فرموده اند که ده خصلت
اساس ده خصلتست تواضع اساس عبودیت و قهر نفس اساس زهد
و حیا از خدا اساس توبه است و صدق ارادت اساس انابت
و صدق قناعت اساس یقین و معرفت خلایق اساس اباست
از ایشان و عزل از ناس اساس وجود خلوت بحق سبحانه و ترک
غضب اساس مروت و رؤیت نیت اساس استقامت و فراغ
دل اساس تفکر است لمحه فرمایند قدس سره در تفکر فواید بسیار است
چنانچه آیت کریمه وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا
وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ الآیه یُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ الآیه

دلالت می کنند بر فضیلت تفکر چنانچه در بعضی احادیث آمده که
تفکر ساعة خیر من عبادة سنة یعنی تفکر یک ساعت بهتر است
از عبادهٔ یک سال و در بعضی احادیث آمده که تفکر ساعة خیر من عبادة
ستین سنة یعنی تفکر یک ساعت بهتر از عبادهٔ شصت سال
تفکر ساعة فی اختلاف اللیل والنهار خیر من عبادة ثمانین سنة
یعنی تفکر یک ساعت در گردیدن شب و روز بهتر است از عبادهٔ هشتاد
سال پس مراتب تفکر باعتبار اخلاص در تفکر است و هم فرموده اند
قدس سره در بیان ادب چنانچه فرموده اند که ابراهیم علیه السلام
بیماری و محنت را بخود نسبت داده گفت که واذا مرضت
فهو یشفین یعنی اگر بیمار شوم خداوند تعالی شفا بخشد مرا و هدایت
و طعام و شراب را بحق اضافت نموده گفت که الذی خلقنی فهو یهدین
والذی یطعمنی ویسقین یعنی گفت خدای من آن خدا است که
آفریده مرا پس از آن راه راست نمود و آن خدای است که طعام داد مرا
و آب داد مرا اکابر طریقت فرمایند که بیت حرف تصوف ادبی
بیش نیست ٭ باد با شیوهٔ درویش نیست ٭ و هم گبر ادین

فرمایند که التصوف کله آداب لمحه در بیان محبت فرموده اند قدس سره

محب باید که چون طیور باشد که طیور را از دوزخ ترس و بیم نیست و از

بهشت امید پس محب عارف و عاشق باید که مطلب وی دیدار

حق سبحانه باشد از جان و از جمیع ماسوی گذشته بمضمون

وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ مجاهده کند و ریاضت کشد

شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین السهروردی فرمایند که

اگر برای مکاشفات و وصول بمقامات اولیا خلوت نشینی

پس ضال و مضل باشی باید که مقصد در خلوت وصول بحق سبحانه باشد

پس لمحه در بیان خلوت فرموده اند قدس سره خا خلوت از خلوتست

لام از لیل و واو از وفاست و تا از مشاهدت است بعضی خلوت

خلو از ماسوای حق است سبحانه چنانچه حق تعالی می فرماید اِنَّ

نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ اَشَدُّ وَطْأً وَّاَقْوَمُ قِیْلًا و وفا بعهود

حق سبحانه چه در روز میثاق و چه بعد از ان و آخر خلوت باید که

بمشاهده رساند چنانچه اکابر طریقت درین سلسله شریفه شب

اول را مجاهده و شب دوم مکاشفه و شب سیوم را مشاهده گویند

وهم فرموده اند قدس سره فرض خلوت ترک حرام است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مَن اَکَلَ لُقمَةً مِنَ الحَرَامِ لَم یَنظُرِ اللهُ تعالی اِلَیهِ اَربَعِینَ صَبَاحاً یعنی هر لقمه از حرام خورد ونظر رحمت نمی کند خداوند تعالی بسوی وی چهل صباح وشرط خلوت آنکه از دل غیر سبحانه را بیرون آری ومحبت وی سبحانه را در دل گیری که المرء مع من یحب وهم فرموده اند که تا چون ابراهیم علیه السلام نشوی واز جمله اولیا نگردی خلوت نه نشینی مجه در بیان اربعین فرموده اند قدس سره که میقات موسی علیه السلام روز بود وَوَاعَدنَا مُوسیٰ ثَلٰثِینَ لَیلَةً فَاَتمَمنَاهَا بِعَشرٍ فَتَمَّ مِیقَاتُه اَربَعِینَ لَیلَةً وعده دادیم موسی را علیه السلام سی شب وتمام کردیم این سی شب را بده شب دیگر وتمام شد میقات موسی چهل شب وعبادت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم در غار حرا چهل روز بوده واثر توبه داود علیه السلام بعد از سجده های داود علیه السلام بعد از چهل روز بود واثر کبایر تا چهل روز است چنانچه در حق شارب خمر آمده است در حدیث که لَم یَقبَلِ اللهُ تعالی صَلٰوتَه اَربَعِینَ یَوماً یعنی قبول نمی

کنند خداوند تعالی نماز شراب خوار را چهل روز و همچنین بعد از و
فات مومن فرشتگان تا چهل روز می گریند و حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم در چهل سالگی مبعوث گشتن و آدمی چهل
روز نطفه است و چهل روز خون بسته است و چهل روز مضغه است
بنا برین مذکورات اکابر مشائخ قدس الله اسرارهم اربعین اختیار
نموده اند لهجه و هم فرموده اند که تا شریعت تمام نشود سر انوار
خلوت نباشد لهجه فرموده اند قدس سره درین آیت کریمه بنیت
لکم به الذرع اشارت بخلوت است چون بعضی دانه در سه روز
بیرون می آید و بعضی دانه در چهل روز بیرون می آید یعنی بعضی او ملکه
قابلیت تمام دارد در سه روز بکمال رسید بدین جهت سه روز
خلوت می نشینند و بعضی در چهل روز بدان سبب گاه چهل روز
اختیار کرده اند لهجه در بیان حلال و حرام فرموده اند که یک لقمهٔ
حرام باعث آن گردد که چهل روز حق سبحانه و تعالی بآن بنده
نظر نکند چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که
من اکل لقمة من الحرام لم ینظر الله تعالی اربعین صباحا و هم فرموده اند که

سلطان العارفین شیخ ابو یزید قدس سرّہ بوالدۂ خود گفت کہ
در ہیچ طاعت حلاوت نمیبایم درز تا کہ در شکم شما بودہ ام
مبادا اگر لقمہ حرام خوردہ باشید کہ این اثر آن باشد والدۂ ایشان
بعد از تفکر بسیار فرمودہ اند کہ دران زمان بخانۂ ہمسایہ در
آمدہ سرمہ دان ہمسایہ بے رخصت وی گرفتہ سرمہ در چشم خود
ازان سرمہ دان کشیدہ ام این عدم حجابت ذکر و دعا اثر آن
باشد و بعد ازین نقل فرمودہ اند کہ ازین قیاس بکن کہ اثر لقمۂ
حرام چون باشد و ہم فرمودہ اند کہ عبادت خزینہ است چنانچہ حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند کہ العبادۃ خزانۃ ومفتاحہا
الدعاء واسنانہا لقمۃ من الحلال یعنی عبادت خزینہ است
وکلید وی دعا است و دندانہای وی لقمۂ از حلال است وعن
ابن عباس رضی اللہ عنہما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
تعالیٰ ملکا ینادی کل لیلۃ من اکل حراما لا یقبل منہ صرف ولا عدل فسر
الصرف بالنوافل والعدل بالفریضۃ یعنی بدرستی کہ مر خدا وند تعالیٰ
راست فرشتہ کہ منادی می کند ہر شب کہ ہر کس کہ بخورد حرام را

قبول نمیکند خداوند سبحانه ازوی نافله و فریضهٔ ویرا و هم فرموده

اند که شبلی قدس سره شبی تا روز نماز گذارد هیچ حلاوت عبادت

نیافت از والدهٔ خود پرسید معلوم شد که والدهٔ وی قدس سره

قبیلهٔ کار از چراغ شخصے در راه فتاده بوده در خانهٔ خود گرانده بدان

سبب این تفرقه در شبلی قدس سره پیدا شد و فی الحدیث من اشتری

ثوبا بعشرة و فی ثمنه درهم من حرام لم یقبل الله صلوته مادام علیه

منه شئ یعنے کسیکه جامه بخرد و بدهٔ تنکه که دران یک تنکه حرام

باشد قبول نکند خداوند تعالی نماز وی را مادامی که بروی باشد

ازان جامه چیزی و هم می فرمایند که از لقمهٔ حلال شریعت و طریقت

و حقیقت میوه دهد و دل منور گردد و قال صلی الله علیه وسلم من اکل

الحلال اربعین یوما نور الله قلبه و اجری ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه

و فی روایة زهده الله تعالی فی الدنیا یعنے هر که بخورد حلال را چهل

روز منور گرداند خداوند تعالی دل وی را و جاری گرداند حکمت را

از دل وی بر زبانش و در بعضے از روایات حدیث آمده که راه راست

نماید او را حق سبحانه در دنیا و هم فرموده اند قدس سره که چون حرمت

رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مأمور بسعی حقیقت گشتند چنانچه
حق جل وعلا می فرماید که فَاتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا احتیاج
بر اسم اهال و براد در جمله وبا بر یهاب بسعی رسیده باشد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که المعرفة رأس مالی والعقل اصل
دینی والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر الله انیسی والثقة کنزی والحزن
رفیقی والعلم سلاحی والصبر زادی والرضا غنیمتی والفقر فخری
والخوف ازاری والحیاء ردائی والزهد حرفتی یعنی معرفت
راس المال من است وعقل اصل دین من است ومحبت اساس من است
وشوق مرکب من و یاد کرد خدا انیس من است واعتماد بخدا گنج من
وغم واندوه رفیق من است وعلم سلاح من است وفقر فخر من
وترس خدا ازار من است وحیا ردای من است و زهد پیشه
من است امیرفرمایند حضرت سلطان قدس سره که چون این مذکورات
باتمام رسد شریعت تمام شود وانگاه سالک بطریقت درآید تا بحقیقت
رسد قال الامام الصادق رضی الله عنه علامة العارف ان لسانه
مشغول بالذکر والثناء وبدنه متعوب بالخدمة والوفاء وصدره مشروح

بالنّور و الضیاء و قلبه معمور بالشّوق و الرّجاء و ماله مبذول للبرّ و العطاء

و همّه مشهور فی السّماء و نفسه متعلّق بالآخرة و الاولیٰ یعنی نشانهٔ

عارف آنست که زبانش مشغول بذکر و ثناء خدا باشد و بدنش در

مشقت بخدمت و وفا باشد و سینه اش مشروح بنور و ضیاء

باشد و دلش معمور بشوق و رجا باشد و مالش مبذول باحسان باشد

و نامش مشهور در آسمان باشد و ذاتش مقیّد بکار آخرت

و اولی باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرمایند که لکلّ

شیءٍ معدنٌ و معدن التقوی قلوب العارفین یعنی مر هر چیزی را

کانیست و کان تقوی دل عارفان است و هم فرموده اند حضرت

سلطان قدس سره که چون درین راه قدم زدی باید که بدین کرامتها

مشغوف نشوی و از ینها بگذری و ازین مقامات بترسی که حضرت

رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم فرموده اند که صاحب الورد ملعون

یعنی مغرور بورد نشوی چنانچه امام جعفر صادق رضی الله عنه

بر اعمال خویش مسکریست و لیبکوا کثیرا و هم فرموده اند قدس سره که

چون قالب آدم علیه السلام تمام شد سوال واقع شد که کیف صورة

حق سبحانه فرموده که دعه حتی صوره انا لانه نظارة الخلق فتصوره بالقدرة لا بالة فیامر جبرئیل علیه السلام حتی یخرج من جواهر سبعة جواهر فزین بها وجهه وترکب جوهرین فی عینیه یسمی بصرا وجوهرین فی اذنیه یسمی سمعا وجوهر فی انفه یسمی شما وجوهر فی فیه یسمی کلاما فزینه کما یستحق بنظارة الخلق یعنی سوال کردند که چگونه تصویر کنیم آدم را حق سبحانه فرمود که بگذارید آدم را که من اورا تصویر کنم زیرا که آدم نظارۀ عالم است پس تصویر میکنم آدم را بقدرت خویش نه بآلت پس امر کرد جبرئیل را علیه السلام تا انکه بیرون آرد از جوهری هفت جواهر پس یک جواهر مزین ساخت روی آدم را بدو جوهر دو چشم وی را و بدو جوهر دو گوش آدم را و بیک جوهر بینی ویرا و بیک جوهر زبان وی را پس تزیین داد چنانچه آدم نظارۀ عالم گشت و هم قدس سره فرموده اند که نظرگاه پادشاه معرفت قلب است سعی بکن که وی آراسته گردد چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می فرمایند که لا ینظر الله الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم یعنی نظر نمی کند حق سبحانه بصورتهای شمایان ولیکن نظر می کند بدلهای

وکردارهای شمایان وهم قدس سره فرمایند که بمقتدی باید که
در خدمت حق سبحانه باشد ودلش در محبت وی وزبانش در یاد وی
قال النفس محمد علیه السلام فی خدمة الرب جل جلاله وقلبه فی
محبة الرب جل جلاله ولسانه فی ذکر الرب جل جلاله وفواده فی رؤیة
الرب جل جلاله ووجهه فی سجدة الرب جل جلاله ویده فی عطیة الرب
جل جلاله ورجله فی القیام بین یدی الرب جل جلاله وبدنه فی خدمة
الرب جل جلاله ودعوته وهدایته الی الرب جل جلاله فکان من
فوقه الی قدمه مشغولاً بالرب جل جلاله لم یکن فیه حظ لغیر الرب جل جلاله
یعنی بدرستیکه روح محمد علیه السلام در خدمت پروردگار است
ودل آنحضرت در محبت وی است وزبانش در ذکر وی است ودل اندیشش
در رؤیت اوست وروش در سجده اوست وپایش در قیام اوست
وبدنش در خدمت اوست وخواندن وراه رست نمودن خلایق بسوی
اوست پس هست از سر تا قدم مشغول بوی ونیست در محمد حظی از جهت
غیروی سبحانه وهم میفرماید قدس سره که بدن خود را چون رسول صلی الله
علیه وسلم باز با آنکه هدایت یابد بحقیقت رسی چنانچه حق سبحانه

می فرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آن جماعتکه
جهاد کردند در رسیدن بما هر آینه می نمائیم راه های را که
بما رسند پس سعی تمام بجای ارتا چون حضرت علی رضی الله عنه شوی
چنانچه حضرت مصطفی علیه السلام میفرمایند که انا مدینة العلم
وعلی بابها یعنی من مدینهٔ علمم وعلی دران علم ست وهم
قدس سره فرموده اند که معدن المشایخ سبعة التوبة والارادة
والمقتدی والخلیفة والخواجه والشیخ والمشایخ یعنی معدن مشایخ
هفت ست توبه وارادت ومقتدی وخلیفه وخواجه وشیخ
ومشایخ للتوبة ابتداً وانتهاءً قال الشیخ الاستاذ ابو علی رحمة
الله علیه التوبة علی ثلاثة اقسام اولها التوبة واوسطها الانابة
وآخرها الاوبة فجعل التوبة بدایة والاوبة نهایة والانابة اوسطها
من تاب خوف العقوبة فهو صاحب توبة ومن تاب طمعاً فی الثواب فهو
صاحب الانابة ومن تاب مراعاة للامر لا للرغبة فی الثواب ولا
للرهبة من العقاب فهو صاحب اوبة یعنی شیخ ابو علی دقاق
رحمة الله فرماید که توبت بر سه نوع ست اول او توبت وآخرش

اوبت واوسط اوانابت پس گردانید توبت را بدایت واوبت را
نهایت وانابت را اوسط کسیکه توبه کرد از ترس عقاب پس
آنکس صاحب توبت است وهرکه توبه از جهت طمع ثواب کرد پس او
صاحب انابت است وهرکه توبه کرد از جهت رعایت امر نه از جهت
ثواب و نه از جهت ترس پس او صاحب اوبت است وقال بعض اهل
التحقیق التوبة صفة المؤمن قال الله تعالیٰ وَتُوبُوا اِلَی اللهِ جَمِیعًا اَیُّهَا
الْمُؤْمِنُوْنَ والانابت صفت الاولیاء قال الله تعالیٰ مَنْ خَشِیَ
الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِیْبٍ والاوبت صفت الانبیاء
والمرسلین قال الله تعالیٰ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوَّابٌ گفته اند بعضے از
اہل تحقیق که توبت صفت مؤمن است چنانچه حق سبحانه فرماید که
توبت کنند بخدای همگی مؤمنان وانابت صفت اولیاء وعزیزان
حق سبحانه فرماید که هرکه ترسد رحمٰن را بجهت غیب و باید که بدل سلیم از
کفر واز غیر واوبت صفت پیغمبران است علیهم السلام چنانچه حق
سبحانه فرماید که نیکو بنده است ایوب بدرستیکه وی اوابست
والاواب کثیر الذکر والدعاء جهرًا وهم قدس سرّه میفرمایند که عن ابی عثمان

إنه قال ثابت أول ما أصح العبد بمقام التوبة ثم نقل إلى مقام الخوف ثم نقل إلى
مقام الرجاء ثم نقل إلى مقام الصالحين ثم نقل إلى مقام المريدين ثم نقل إلى
مقام المتقين ثم نقل إلى مقام المحبين ثم نقل إلى مقام المشتاقين ثم
نقل إلى مقام الأولياء ثم نقل إلى مقام المقربين از ابی عثمان منقول است
گفت که ثواب داده می شود بنده را وقتیکه بنده بمقام توبه رسد
پس ازان نقل کند بمقام خوف پس ازان نقل کند بمقام رجا پس
ازان نقل کند بمقام صالحان پس ازان نقل کند بمقام مریدان
پس ازان بمقام متقین پس ازان بمقام محبین پس ازان بمقام
مشتاقین پس ازان بمقام اولیا پس ازان بمقام مقربان انتقال کند
وقال علی رضی الله عنه التوبة قصار المذنبين وبضاعة المستأنفين
ونشاط الصديقين وسلوة المحبين ورضاء رب العالمين يعنی گفتند
حضرت علی رضی الله عنه توبه پاک کند گناه کاران را و راس
المال گناه کاران است و نشاط صدیقان است و سلاح محبان و رضاء
رب العالمین است قاعدة فی التوبة للتائب ثمانية اشياء الأول
غفران الذنوب كما قال الله تعالى وإني لغفار لمن تاب الآية

الفلاح کما قال اللہ تعالی وتوبوا الی اللہ جمیعاً ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون الثالث الرحمة کما قال اللہ تعالی عسی ربکم ان یرحمکم الرابع المدحة کما قال اللہ تعالی التائبون العابدون الآیة الخامس المحبة قال اللہ تعالی ان اللہ یحب التوابین السادس التبدیل قال اللہ تعالی فاولئک یبدل اللہ سیاتہم حسنات السابع التکفیر قال اللہ تعالی عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم الثامن العفو قال اللہ تعالی وہو الذی یقبل التوبة عن عبادہ ویعفوا عن السیات

یعنی مر تائب را ہشت خصلت است اول آمرزش گناہ چنانچہ حق سبحانہ می فرماید کہ بدرستی کہ من آمرزندہ گناہم مر کسی را کہ توبہ کردہ است دوم فلاح است چنانچہ حق سبحانہ می فرماید کہ توبہ بکنید ہمگی شما ای مومنان بخدای تا آنکہ فلاح یابید سیوم رحمت چنانچہ حق سبحانہ فرماید عسی ربکم ان یرحمکم یعنی امید است کہ پروردگار شمایان رحمت کند شمایان را چہارم مدح چنانچہ حق سبحانہ فرماید التائبون العابدون یعنی توبہ کنندہ کان عبادت کنند گانند پنجم محبت چنانچہ حق سبحانہ فرماید ان اللہ یحب التوابین یعنی

خدای تعالی دوست می دارد تائبان را ششم تبدیل سیّئات بحسنات
چنانچه حق سبحانه فرماید فاُولٰئک یبدّل اللّٰه سیّئاتهم حسنات یعنی
تبدیل می کند خدای تعالی سیّئات تائبان را بحسنات هفتم تکفیر
چنانچه حق سبحانه فرماید عسٰی ربّکم ان یکفّر عنکم سیّئاتکم یعنی
امیدست که پروردگار شما پوشد گناهان شما یان را هشتم
عفو چنانچه حق سبحانه فرماید وهو الّذی یقبل التّوبة عن عباده
ویعفوا عن السّیّئات یعنی خدای تعالی قبول میکند توبه را از بنده
کاش و عفو می کند گناهان را حکیم قدس سرّه قال الارادة مطالبة القلب غذاء
الرّوح من طیب النّفس گوید حکیم رحمة اللّٰه ارادت طلب کردن دل است
غذاء روح را از جهت خوشی نفس و عن ذی النّون المصری قدس سرّه
قال الارادة الفراغ لامر اللّٰه والثّقة بوعد اللّٰه ودوام قرع باب اللّٰه
واز ذوالنّون مصری رحمة اللّٰه منقول است که گفت ارادت فراغت
مر حکم الٰهی را و اعتماد است بوعدهٔ الٰهی و دوام باید که بکوبید در خدای را و هم
فرماید قدس سرّه هر که در کوفت بدرگاه رسید و قال الجنید قدس سرّه
الارادة ان یعتقد الانسان الشّئ ثمّ یعزم علیه ثمّ یریده والارادة

بعد صدق النیة کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکل امرئ ما نوی

واکمر یدا الذی اعرض قلبہ عن کل شیئ دون اللہ وگوید جنید رحمۃ اللہ

ارادت آنکہ اعتماد کند آدمی چیزی را پس از آن جزم کند بران چیز

پس از ان ارادۂ آن کند وارادت بعد از صدق نیت است

چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می فرمایند کہ ہر کس راست آنچہ نیت کند

ومریدآنست کہ اعراض کند از ہر چہ غیر حق سبحانہ است قال ابو بکر الواسطی

رحمۃ اللہ المرید الذی یحفظ مراد اللہ فیہ ابو بکر واسطی گوید مرید آنکہ

حفظ کند مراد اللہ را در خود وقال بعضہم الارادۃ ان ترید ما یرید

مرادک کما روی ان اللہ تعالی قال فی بعض کتابہ عبدی یرید وانا ما

ترید ولایکون الا ما ارید وبعضی از اکابر گویند کہ ارادت آنکہ

ارادہ کنی آنچہ ارادہ می کند مراد تو چنانچہ مرویست کہ حق تعالی

گفت در بعضی از کتب خود کہ بندۂ من ارادہ می کند وحال آنکہ من ارادہ

نمیکنم ونمیشود مگر آنچہ من ارادہ می کنم وعن انس بن مالک رضی اللہ عنہ

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا اراد اللہ بعبد خیرا عجل لہ العقوبۃ

فی الدنیا واذا اراد اللہ بعبد شرا امسک علیہ حتی یوافیہ یوم القیمۃ یعنی

پیغمبر صلی الله علیه وسلم سفر باید که چون اراده کند خدای به بنده
بدی را تا آنکه نگاه دارد بروی تا آنکه وافی دهد محنت را در قیامت
وسئل جنید رحمة الله علیه ما للمریدین فی مجاهدات الحکایات یعنی
نفع چیست در سخنان اکابر قال الحکایات جند من جنود الله تعالی
یقوی بها قلوب المریدین فقیل له هل فی ذلک شاهد قال نعم قوله تعالی
وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فوادک یعنی جنید
فرمود سخنان اکابر چون لشکری است از لشکرهای الهی قوی تر
گرداند بدان دلهای مریدان را پس از ان بعضی از جنید رحمة الله در ان
شاهدی طلب کردند جنید فرمود که آری شاهد قول حق سبحانه است یعنی
بیان می کنیم بر تو ای محمد از سخنان پیغمبران آنچه آرام گیرد باو
دل تو وعن ابن عطا رحمة الله انه قال غذاء المریدین فی الطاعات
وغذاء الزاهدین فی ذکر الثواب وغذاء العارفین فی المحبة والمناجات
یعنی ابن عطا رحمة الله گفت که غذاء مریدان در طاعت و غذاء
زاهدان در بیان ثواب و غذاء عارفان در محبت و مناجات است
قال یحیی ابن معاذ رحمة الله المرید لا یسکن قلبه الا فی اربع مواضع

ففی بیته او مسجده او مقبرة او بمکان خلوة لا یراه احد العزیز یحیی
ابن معاذ گفت که مرید آرام نگیرد و لیکن مگر در چهار موضع در خانه
یا در مسجد یا در قبرش یا در جائی که نه بیند او را هیچ کس عن النبی
صلی الله علیه وسلم طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیه اشد شوقا پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میفرمایند که طویل ست شوق ابرار بلقاء من و حال آنکه
من قوی ترم بوی از روی شوق سئل الجنید قدس سره عن المرید فقال المرید
یتولاه سیاسة العلم والمراد یتولاه رعایة الحق لان المرید یسیر والمراد
یطیر فمتی یلحق السائر الطائر یعنی سوال کرده شد جنید را رحمة الله از مرید
فرمود مرید سایر ست و مراد طایر پس چگونه رسد سایر بر طایر
سئل محمد ابن سلیمان رحمة الله فقال المرید المستوفی والمراد المستوفی
یعنی سوال کرده شد محمد ابن سلیمان را رحمة الله از مرید گفت مرید طالب
استیفا است و مراد مسط دران و اما الکلام فی المقتدی می فرمایند قدس سره
صحبت سه نوع است اول صحبت بفوق خود و این در حقیقت خدمت ست
دویم صحبت بدون خود و این باید که متضمن شفقت و رحمت
باشد سیوم صحبت بمساوی خود و این صحبت بطریق ایثار و مروت

وفتوت است اما صحبت بفوق خود باید که ترک اعتراض وحمل آنچه از
وی صادر شود بر صلاح باشد قال ابو الحسن فی قدس سره صحبت الاشرار
یورث سوء الظن بالاخیار یعنے صحبت بدان میورث بدگمانست
به نیکان وهم می فرمایند که تا ارادت کلّی حاصل نشود قدار انشاید
تا آنکه در رفت بافتد بدانکه ارادت کلّی از هستی بر آمدن است و در صحبت
قید آمدن است ومراد خود در امراد خود گرد انیدن است حجة الحق محمد
النساج قدس سره فرماید که منیت شوتا هست گردی اما فتوت که در قسم
سیوم مذکورست قال سهل قدس سره الفتوة رجوع النفس عن طلب
حظها یعنے فتوت رجوع نفس است از طلب حظ خود وقال ابو الحسن النوری
رحمه الله الفتوة ان یعمل فی السر مالا یستحی منه فی العلانیة الفتوة صدق
عند الجفاء والبذل عند المسکنة یعنی فتوت آنکه عمل کند در نهانی
آنچه حیا نکند از کردن آن در علانیه وفتوة راستے است نزد محنت
وبذل است نزد مسکنت وقال اهل المعرفة الفتوة ان یکون خصماً لربه
علی نفسک یعنی فتوة آنکه خصم باشی از جانب حق سبحانه بر نفس خود وعن جعفر
رحمه الله عن ابیه عن جده رضی الله عنهم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال

ما علی الفتیان امتی عشر علامات قال یا رسول الله ولا بینک فتیان
قال الفتوة الاولی من فتوة امتی قال فما تلک العلامات یا رسول الله
قال صدق الحدیث والوفاء بالعهد واداء الامانة وترک الکذب و
الترحم للیتیم وعطاء السائل وبذل النائل وقری الضیف ورأسهن
الحیاء فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ای علی جوانمردان امت
را ده خصلت گفت علی یا رسول الله ومر بهست ترا جوانمردان
هستند حضرت فرمودند که جوانمردی اوّل از بهت من ست گفت
علی این ده علامت کدام ست یا رسول الله حضرت فرمودند که
راستی در سخن و وفا در عهد و اداء امانت و ترک دروغ و ترحم بر یتیم
و دادن چیزی بگدا و دادن نذور و مهمانی و سر ایشان حیاست
قال النصر آبادی رحمه الله المروة شعبة من الفتوة وهی الاعراض عن الکونین
یعنی مروت شعبه ایست از جوانمردی و جوانمردی اعراض
از دنیا و آخرت ست وعن الفضیل رحمة الله علیه انه قال کان یوسف علیه
السلام رأس الفتیان ثم قرأ قوله تعالی لا تثریب علیکم الیوم فضیل
رحمه الله گفت بود یوسف علیه السلام سر جوانمردان بس از آن آیت این

خواند که لَا تَثْرِیْبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یعنے گفت یوسف مر برادران را که
سرزنش منیست بر شما یان امروز و قال اہل المعرفة ان لا یدخر العبد
ولا یعتذر وان لا یکون بالاعطاء افرح من الاخذ و یذکر النعمة
و ینسی المعصیة یعنے گفت بعضی از اہل معرفت که ذخیره نمی کند بنده
و عذر نمی گوید و نمی باشد بدادن خوش تر از گرفتن یعنی ہر دو
پیش وی برابرست و یاد می کند نعمت را و فراموش می کند معصیت را
یعنے معصیت نمی کند و قال حکیم رحمة الله المروة ترک معصیة الله
حیاء من الله والمحافظة علی طاعة الله لوجه الله یعنے حکیم گوید مروت
ترک معصیت ست از جهت حیاء از خدا و محافظت ست بر طاعت خدا
از جهت ذات خدا در حالتی که منقطع از غیر خدا و واصل بخدا ست
و عن محمد ابن جهیم رحمة الله انه قال جمیع المروة فی قول الله عز وجل اِنَّ
اللهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ محمد ابن جهیم رحمة الله گوید که جمیع
مروت مندرج ست درین قول خدای که اِنَّ اللهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ
وَالْاِحْسَانِ یعنے بدرستے که الله تعالیٰ امر می کند بعدل و نیکوی و هم
میفرمایند قدس سره که مقتدی باید که صحبت با کابر دارد و با صاغر

صحبت ندارد تا خلافت را شاید الرابع الخلیفه بسفر باید قدس سره که
شیخ چون سفر کند خلیفه نصب کند باید که خلیفه بصوفیه شفقت
و مرحمت و فتوة و مروت صحبت دارد اول بر عا مشغول شود دوم
اجازت خلافت جایز نیست لمحه بدانکه اجازت و رخصت دو نوع است
اول اجازت جزئی است و آن اجازت ذکر و اورا در صحبت و خلوت
و ارادت و اعتکاف و امثال آن است و جمیع آنرا خدمت گویند و
اقدام برین مذکورات درین اجازت جزئی کالفرض است دویم
اجازت و رخصت کلی است و آنرا مختار سلسله گویند چنانچه شیخ
گوید فلانرا مختار سلسله کرداندیم و این مجاز مختار است و آنچه خیریت
سلسله دران است چنان کند و اگر وقت مقتضی ذکر است ذکر گوید والا
ترک کند لمحه بدانکه ارادت نیز بر دو نوع است اول ارادت جزئی و آن
ترک عصیان است دویم ارادت کلی و آن ترک ما سوی است و این
ثانی موجب اجازت کلی است چنانچه حضرت عزیزان شیخ خدای داد
قدس سره و فتی که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره با ایشان ارادت
ثانیه کرده اند فرموده اند که این ارادت مولانا ارادت کلی است

ارادت کلّی را اجازت و رخصت کلّی لازم ست ایشان را اجازت
کلّی داده اند و حضرت عزیزان ما قدس سرہم در وقت بیماری
اواخر این فقیر را فرمودند که ارادت بمن که این ارادت کلّی ست
ارادت کلّی را رخصت کلّی لازم ست با وجود عدم استطاعت
عنایت نموده رخصت کلّی دادند و پیش ازین در مجالس دیگر عنایت
نموده بودند و هم درین ضعف در غیبت این فقیر عنایت
نموده مختار سلسله فرموده اند بیت بے عنایات حق و خاصان
حق * گر ملک باشد سیاهستش ورق * بدین امید ها شاخ در شاخ *
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ * ۵ اللّٰهم لا تصلنا بعد اذ هدیتنا لمجة *
خلیفه را ستّش حصر لازم ست کما قال بعض اهل المعرفة جواهر البرّ
ست کتمان الفقر حتّی یظنّ النّاس انّه غنی و کتمان الصّدقة حتّی یظنّ
انه بخیل و کتمان الغضب حتّی یظنّ انّه مرضی و کتمان الشدّة حتّی
یظنّوا انّه متنعم و کتمان المرض حتّی یظنّوا انه صحیح و کتمان الاعمال
الصّالحة حتّی یظنّوا انّه لن یعمل عملًا صالحًا یعنے جواهر خوشی و نیکوئی
یعنے اصل و اساس آن شش ست نهان داشتن فقر که تا گمان

برند آدمیان آنکه وی غنی است ؛ نهان دادن صدقه تا که گمان برند آدمیان که بخیل است ؛ و نهان داشتن غضب تا که گمان برند آدمیان که بیمار است ؛ و نهان داشتن شدت تا که گمان برند که متنعم است ؛ و نهان داشتن بیماری تا که گمان برند که صحیح است ؛ و نهان کردن اعمال صالحه تا که گمان برند که هیچ عمل نکرده است ، و هم می فرماید قدس سره که چون خلیفه نظر باعمال خود کند آنچه نیکوترین اعمال اوست بدان مواظبت نماید تا آنکه دیگران بوی اقتدا نمایند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اختار اربعاً علی اربع اکرمه الله تعالی باربع من اختار الصبر علی الجوع والتواضع علی التکبر والطاعة علی المعصیة والجماعة علی الفرقة اعطاه الله تعالی عیش السعداء وموت الشهداء وشفاعة الانبیاء وتیسر الحساب ، پیغمبر صلی الله علیه وسلم می فرمایند که هر که اختیار کند چهار چیز را بر چهار چیز اکرام کند وی را حق تعالی بچهار چیز کسیکه اختیار کند صبر را با وجود جوع و تواضع را بر تکبر وطاعت را بر معصیت و جماعت را بر فرقت ازان بدهد حق تعالی آنکس را عیش سعدا و موت شهدا و شفاعت انبیا و آسانی حساب :

النفحات الخواجه میفرمایند قدس سره که وعلم ان العباد متفاوتة فی المعرفة
قوم عرفوه بالقدرة فاعتقدوا اخوفه وقوم عرفوه بالفضل فاعتقدوا
رجاءه وقوم عرفوه بالکرم فاعتقدوا حسن الظن له وقوم عرفوه بالوفا
فاعتقدوا الصدقه وقوم عرفوه بالرحمة فاعتقدوا الثقة به وقوم عرفوه
بالعظمة فاعتقدوا بالرهبة وقوم عرفوه بالعدل فاعتقدوا بالرضاء
وقوم عرفوه بالغناء فاعتقدوا الفقر علیه وقوم عرفوه بالرحمة فاعتقدوا
محبته تعنی بدانکه بندگان متفاوت اند در معرفت خدا قومی
شناسند وی را بقدرت پس اعتقاد کنند ترس وی را وقومی شناسند
بفضل پس اعتقاد کنند رجاء وی را وقومی شناسند وی را بکرم
پس اعتقاد کنند حسن گمان مر وی را وقومی شناسند ویرا بوفا پس
اعتقاد کنند بصدق وقومی شناسند ویرا برحمت پس اعتقاد کنند
باعتماد بوی وقومی شناسند ویرا بعدل پس اعتقاد کنند برضاء بوی
وقومی شناسند ویرا بغنا پس اعتقاد کنند فقر واحتیاج غیر را بروی
وقومی شناسند وی را باحسان پس اعتقاد کنند محبت ویرا فرمایند که
چون مقامات معرفت واضح گشت بدانکه خواجه آنست که بجمیع مقامات

برسد تا آنکه مستحق اسم خواجه شود ثم قال قدس سره اما مقام الخوف النظر والمحاسبه و مقام الرجا الحرص والرغبة ومقام حسن الظن الحیاء والمراقبة ومقام الثقة السکون والطمانینة ومقام الرتبة الخشیة ومقام الرضا ترک الاختیار والشهوة ومقام التوکل الحول والقوة ومقام الفقر التذلل والمسکنة ومقام المحبة الرؤیة اما مقام خوف نظر در اعمال خود و محاسبه آنست ومقام رجا حرص بنده که و رغبت در آن است ومقام حسن ظن حیا و مراقبه است ومقام ثقه وسکون و اطمینان است ومقام رتبه خشیت است ومقام رضا ترک اختیار و ترک شهوت است ومقام توکل حول و قوت است ومقام فقر تذلل و مسکنت است یعنی خوار داشتن نفس ومقام محبت رؤیت و هم میفرمایند قدس سره که ای خواجه چون بمقام شیخ رسیدی و دانستی آنچه دانستی پس علم را فراموش مکن و باعمل باش زیرا که عمل با علم تو هیچ نیست حبه و دستار دانشمند نیست و هم می فرمایند قدس سره که خواجه باید که با تواضع و بر حیا چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که من تواضع رفعه الله ومن تکبر خذله الله اللهم ارزقنا میفرمایند قدس سره که

مقام شیخوخیت بس دشوار است باید که علل و خلل آن در میان بُرد از ایشان
دور کرداند بمقام قلب سلیم رسانند و هم میفرمایند قدس سره که اگر خواهی که
بمقام شیخوخیت رسی ظاهر و باطن تو باید که بحق مشغول باشد منظور و مقصود
تو جز حق سبحانه نباشد دوم قربت بی نهایت سبحانه بیت یک چشم زدن غافل
ازان ماه نباشی ترسم که نگاهی کند آگاه نباشی زد برد از دان شین
کان دلبر خرگاهی دیا نیم شبی آید یا وقت سحرگاهی اگر در میان
خلق درای و چشم تو بر پادشاهان افتد فکر کنی و گوئی که همه پادشاهان
گدایان درگاه ویند سبحانه آیت کریمه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ مبین
آنست که یعنی بگوی ای محمد ای بار خدایا ای صاحب پادشاهی
و بر عالمان نظر افکنی دانی که همگی مستمد از وی اند سبحانه و فوق
كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيْمٌ یعنی بر بالای هر عالم علیمی است مؤید این معنی است
و اگر بر رحمت و شفقت عالمیان چشم اندازی یقین دانی که همه از وی
چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ازین معنی خبر می دهد و می فرماید
که ان الله تعالی مائة رحمة بدرستیکه مر خداوند تعالی را صد رحمت است
یک رحمت ازین صد را بعالمیان عنایت نمود و هم می فرمایند قدس سره

که بوستان زمین معرفت است و بوستان آسمان جنت است
دوم بوستان زمین را هفت دیوار و هفت در است نیز بسد بنده
بآن بوستان تا که ازین دیوارها و درها بگذرد و دیوار اوّل نقره
و ثانی طلا و سیوم دُرّ دوم و ارید چهارم اجل و هذه اشارة بالسور الاول
اقرار العبد بفنائه و بقاه سیّده والثانی شهادة ان لا اله
الّا الله بوحدانیته سیّده والثالث قول لا اله الّا الله محمّدٌ رسول
الله والرابع الایمان والخامس الاسلام والسادس التوحید والسابع
الیقین یعنی دیوار اوّل ازین هفت دیوار معرفت اقرار است
بفناء بنده یعنی دنیا و بقاء مولی دویم شهادة است بوحدانیته
حق سبحانه سیوم گفتن کلمه طیّبه چهارم تصدیق بمضمون آن
پنجم تسلیم و انقیاد و اطاعت مولی ششم توحید یعنی منظور بنده
ذات وی باشد سبحانه هفتم یقین یعنی اطمینان و استقامت
بر توحید والله اعلم بالصواب حقیقة بما ب انّا الابواب قال
النبی صلی الله علیه وسلم سال جبرئیل علیه السلام محمّداً علیه الصلوٰة
والسلام فقال ان تؤمن بالله فهذا باب احد و ملائکته فهذا

باب ثانٍ وکتبه فهذا باب ثالث ورسله فهذا باب رابع والیوم الآخر فهذا باب خامس والقدر خیره وشره من الله تعالی فهذا باب سادس والبعث بعد الموت فهذا باب سابع اما درهای معرفت فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که سوال کرد جبرئیل علیه السلام محمد را صلی الله علیه وسلم پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند انکه ایمان اری بخدا پس این یک است از درهای معرفت و دیگر انکه ایمان آری بملائکهٔ خدا و این در دویم است و دیگر انکه ایمان آری بکتابهای وی سبحانه پس این در سیوم است و دیگر انکه ایمان آری به پیغمبران خدای پس این در چهارم است و دیگر انکه ایمان اری بقدر که عبارت از ثابت در لوح محفوظ است خواه خیر و خواه شر همگی از خدا ایست و در وی سطور است پس این در ششم است و دیگر انکه ایمان اری بر زنده شدن بعد از مردن پس این در هفتم است فاذا اراد العبد دخول بستان المعرفة فی الدنیا و بستان الجنة فی الاخرة فسعی له اقرار بلا شرک و شهادة بلا تهمة وقول لا اله الا الله بلا شبهة و اذا اقر العبد بهذه الاشیاء فدل علی انه

دخل بستان المعرفة واذا دخل البستان یری فیہ الاشجار والثمار
والانهار فیری قدام قلبہ صفی شجر من التوکل والیقین والاخلاص
وعن یسار قلبہ صفی شجر من الخوف والرجاء وعن وراء قلبہ صفی شجر من
الدهر والقناعة والرضاء ووسط هذه الاشجار شجر المعرفة اصلها ثابت
فی القلب وفرعها فی السماء عند اللہ واصل هذه الشجرة المعرفة
وفرعها القربة وورقها الوصلة وثمرها الرؤیة واذا انبتت شجر المعرفت
حتی یهیج ریح الربوبیة ویسیر سحاب المنة ویمطر علی العارف بالرحمة
والکرامة والشرف والتحفة واللقاء وهم درین مقام فرموده اند
قدس سره کہ چون احوال بنجا کشد ظاهر وباطن آباد گردد وچون باین
احوال اتصاف یابد بوستان ارض وسمٰی آباد گشتہ سزاوار بوستان
سما شود یعنی مستحق جنت گردد وبعده میفرمایند کہ در بوستان
آسمان چهار نهر ہست کما قال اللہ تعالیٰ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ الآیہ وفرموده اند
قدس سره خواص اهل معرفت فرمایند در بوستان معرفت نیز چهار
نهر ہست اول نهر الالاء دوم نهر النعماء سیوم نهر المهمنیة چهارم نهر الربوبیة

المعرفة افضل من الجنة در بوستان وی از نهر الآلاء سیراب گردد و از نهر النعماء که تذکر منن است آب خورد و از نهر المهیمنه شوق و محبت و موّدت از عطش خلاصی یابد و از نهر الربوبیه عشق از بیکلی رهایی یابد و منبع و مجاری این انهار قلب عارف است چون سالک از نهر الآلاء سیراب گشت مستبشر گردد و چون از نهر النعماء آخورش یافت ذاکر امتنان شود و چون از نهر المهیمنه آب یابد مشتاق گردد و چون از نهر الربوبیه آب یابد عاشق گردد آنگاه گوید رباعی معشوق زد از سیکده ام بانگ تعالی داد از می عشقم قدحی مالا مال از درد سر خود شدم فارغ بال برداشتم افغان بتقاضای وصال قلق و اضطراب در عاشق پیدا گردد و بحیث لا یفتر و لا یستقر بعده فرمایند قدس سره چون حق سبحانه اراده آن کند که بنده در انابت سکون و قرار یابد پس فرماید باد محبت را که بر نهر الآلاء وزد تا نابت در موج آید بنده در انابت مطمئن گردد و همچنین این باد در نهر النعماء وزد آن نهر در تموج آید بنده کم صبر و ران حین در تذکر منت تمکین شود و چون اراده سکون و آرامش بنده در شوق و ذوق شود آن باد به نهر

المهمینه وزد موج آن نهر محبت آن ریح مسکن دل مشتاق گردد
و همچنین آن باد چون در نهر الربوبیه وزد موج آن نهر مسکن محبت در
محبت گردد پس عارف گاه غریق در انابت ست و گاه غریق
در تذکر هیبت ست و گاه غریق در شوق و گاه غریق در محبت ست ثم یرسل
ریحین حتی تهبا علی قلبه ریح العصمة و ریح التوفیق فریح العصمة ینفی
جمیع المعاصی و المحارم و ریح التوفیق یؤدی جمیع الطاعات والخیرات
فمن یسقی قلبه من هذه الانهار الاربعة ینبت اربعة اشجار فی قلبه
والوان النباتات فکل قلب وجد ظل نهر الالاء حوله ترح الانابة و
کل قلب وجد نهر المهمینه ینبت حوله شقایق الشوق و کل قلب وجد نهر
الربوبیة ینبت حوله یاسمین المحبة فلا یکون بستان فی الدنیا و
الاخرة اطیب ریحا من بستان العارف یکون ریح بستان
العارف حظ الملائکه و حظ ارواح انبیاء والمرسلین و کل احد بستان
شبعا عهد بستانه و الله صاحب هذا البستان شبعا عهد بستانه
مما یحتاج العبد و قد قیل سعی العبد ان یعرف اربعة اشیاء حتی یکون
عارفا النفس و الروح و القلب و الفکر فرموده اند قدس سره که اگر

خواہی عارف گردی پاک نفس شو و پاک روح و پاک دل و صاف فکر

چون چنین شوی سزاوار سیصد و شصت نظر گردی و در سہ

مرغزار بچری اوّل روضۃ الحفاد دویم روضۃ الآلاء سیوم روضۃ

النعماء و ہم قدس سرّہ فرمایند کل من یحفظ قلبہ تحت العرش و بسط

الی اللہ تعالی فاذا انبسط الی اللہ رفع الحشمۃ واذا رفع ید خل الحجاب

فاذا دخل فی الحجاب تذکر خفا نفسہ و حلم مولاہ فیعتذر من مولاہ

فیقبل اللہ عذرہ ویعفوہ ویخشولہ بالحکمۃ وعینہ بالعبرۃ و

نفسہ بالخدمۃ واذنہ باستماع الحکمۃ ویدہ بالعطیۃ وقلبہ بالمحبۃ ثم

یحرقہ ویصحہ فی شوقہ ومحبتہ حتی یہتدی الی الطریق لا من القدام

ولا من الخلف ولا عن الیمین ولا عن الشمال ثم یجوز بالمنہ و مبذر فی قلبہ بذر

المحبۃ وہو الاسماء والحیاء والرجاء والخوف ثم یرسل سحاب الرحمۃ حتی

یمطر فی قلبہ مطر الکرامۃ فینبت شجرۃ المعرفۃ ویخرج خمسۃ اغصان

غصن یبلغ الی العرش الثانی الی المشرق الثالث الی المغرب الرابع

الی الافق الایمن الخامس الی الافق الایسر والغصن الذی یبلغ الی

العرش یکون مادۃ السعادۃ وثمرتہ المناجات مع المولی ففی کل طرفۃ یتصدر

علیٰ قلبہ عبدی لم ازل و لم ازال وانت لم یکن و لا یکون فلو شک
برحمتی محسنہ العبد بالفکرۃ یا مولای انت لم تزل و لا یزول وانا لم اکن
ولا اکون فلو ھی مقول اللہ عزوجل لو شک برحمتی فھذہ مناجات
العارف مع اللہ بالبقاء و مع نفسہ بالفناء فانظر ھل فیک ہذہ
المناجات ام لا والغصن الذی یبلغ الی المشرق یکون ماءہ ماء
الکرامۃ وثمرتہ اداء الخدمت ففی کل طرفۃ یصدر علی قلبہ عبدی اول
شئی واعید لہ فیجیبہ العبد بالفکرۃ یا مولای اذ لو الیک واعبدک فیقول
اللہ عزوجل اللہ اعطیک حلاوۃ الطاعۃ واکرمک صفاوۃ لخدمتہ والغصن
الذی یبلغ الی المغرب یکون ماءہ ماء المحبۃ وثمرتہ علم العزہ وتحت الغزہ
الفکر وتحت الفکرۃ الطاعۃ وتحت الطاعۃ الربوبیۃ ومنشور الطاعۃ طل
الدعوہ ففی کل طرفۃ یطرق علی قلبہ عبدی ادع الخلق من معصیتی
الی طاعتی فیحسبہ العبد بالفکرۃ یا مولای ادعوہم لا طاعتک والغصن
الذی یبلغ الی الافق الاسفل یکون ماءہ ماء الانابۃ وثمرتہ التذکر ففی
کل طرفہ یطرق علی قلبہ ان فی الاذل ذکرتک و لا ازال اذکرک فلا دونی
فیما بین ذکرک وھو قولہ تعالیٰ فاذکرونی اذکرکم فاذکرک مرتین

حین تذکرنی مرة فتحسه العبد بالفکرة یا مولای اذکرک ذکراً دائماً
لا انساک طرفة عین و البعض الذی یبلغ الی الافق الاعلی یکون باده
ما کلا الاویه و ثمرته رؤیة المنة فعن کل طرفة یطرق علی قلبه عبدی بس
عرفتک و من اکرمک بالاخلاص و الایمان و الاسلام و الیقین فیحسه العبد
بالفکرة انت عرفتنی و اکرمتنی یا مولای فهو حال العبد کحال الخلیل صلوات
الله علیه و سلامه کما قال الله تعالی جل جلاله و عم نواله و لا اله غیره فی
کتابه الذی خلقنی فهو یهدین و الذی هو یطعمنی و یسقینی اللهم
و ارزقنا المقام اتبع فی المشایخ لمجه ای عزیز من چون حال
شیخ معلوم و متبین شد باید که شیخ اقتدا المشایخ قدس الله
اسرارهم کند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده چنانچه
قدس سره میفرماید چون سالک بمنزل و مقام مشایخ رحمهم الله رسید
باید که علم ایشان را بداند و همیشه ترسان و لرزان باشد تا از آن
منزل نیفتد و المخلصون علی خطر عظیم نفس را طمأنینه کرد اندر روح را
بمقام ایشان رساند و دل را بمقام تسلیم رساند زبان را از ما لا یعنی
و دل را از ماسوی سعی کرده اند تا عقل امیر و حاکم وی گردد چنانچه در اخبار

آمده که طوبی لمن کان و چون بدین منوال حال بنده سالک گردد آنگاه

چون بنده ربا گوید حق سبحانه لبیک عبدی گوید و چون بوستان

معرفت آراسته شد و نفس مطمئنه و دل سلیم شد و بمقام انسانی

رسید و عقل امیر و فکر صالح گشت در پیش پادشاه چهارده شمع

افروزند از چهار نهر سیراب گردد نهر الالا و نهر النعما و نهر المهمنیه و نهر

الربوبیه طایر الهام بذکر ملهم سبحانه مشغول گردد و چون چنین شود

حق سبحانه بر دل صنوبری وی سیصد و شصت نظر کند و از هفتاد

مقام گذشته بحقیقت رسیده بمنزلگاه مشایخ رحمهم الله برسد

و بروی شکرانه واجب شود چنانچه مولانا شمس الدین تبریزی قدس سره

از برای ملاقات عارف رومی قدس سره سر خود را شکرانه گفت

و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم درین مقام فرموده اند و لا

اکون عبداً شکوراً المحه و هم فرموده اند قدس سره چون بمنزل و

مقام مشایخ کبار قدس الله اسرارهم برسی خود را در مقام فنا الفنا

فی الفنا داشته قهد امقید ای خود کن انچه بحضرت رسالت پناهی

صلی الله علیه و سلم عنایت نموده اند بتو نیز عنایت کنند سبحانه

عقل امیر او مولاه و فکر را خاص و صالح گردانند

صنوبری

و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ده خصلت بود که سایر انبیا را علیهم
السلام نبود اول آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شد هیچکس
عورت وی را علیه السلام نه مادر و نه غیر آن ندید و بمثل این کرامت
مر امت آنحضرت را علیه السلام آنکه حق سبحانه در روز قیامت
گناهان این امت را عفو و ستر کند که دیگری آنها را نه بیند دوم
آنکه آنحضرت را علیه السلام سایه نبود و این امت را در جنت نار
سایه نباشد سیوم آنکه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگس و پشه
نمی نشست همچنان معصیت برین امت در روز قیامت نه نشیند
چهارم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مرکوبی سوار می شدی
آن مرکوب باز نده نمیشد همچنین این امت را که بر طاعات باشند
در دنیا و طاعات ایشان مردود و منقطع نگردد تا روز قیامت پنجم بول
و غایت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هیچ کس ندید و همچنین گناهان
این امت را در روز قیامت کس نه بیند ششم چون آنحضرت علیه السلام
در خواب شدی دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیدار بودی و نقض طهارت
نشدی همچنین امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون در قبر در خواب شوند

خواب ایشان طاعت بود کما قال الله تعالی من عمل صالحاً فلا نفسهم یمهدون هفتم چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر شدی مقدار سری ابر در بالای سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سایه دادی بخنین بهشت را طاعات ایشان از آفتاب قیامت سایه بدهد هشتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مار نگزد چنانچه ابن مسعود رضی الله عنه میگوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزع موزه ها کرده بوضو مشغول گشت شیطان لعین در یک موزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مار سیاهی افکند چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وضو فارغ شدند حق سبحانه فرشته فرستاد در صورت زاغی تا خود را در آن موزه زد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن موزه را بگرفت دران ماری بود پس ابن مسعود رضی الله عنه گفت تلمذ عک هذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه حق سبحانه حرام گردانیده است مرا بر مار و گژدم و این امت را نیز حرام گردانیده است بر مار و گژدم نهم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحاجت متوجه شدی حق سبحانه ملائکه از برای حفظ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادی

له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله یعنی
این امت را چهار ملک حفظ می کنند از عذاب الٰهی و سیر اند ایشان را
بجانب جنت کما قال الله تعالیٰ وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمراً
و هم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر چیزی بنفس زدی مبارک
گشتی و هلاک نشدی ولا یفنی ابداً چنانچه در خبر است ان النبی صلی الله
علیه وسلم حفر حول المدینة خندقاً وکان صار باً علی بطنه حجراً فجاء جابر
ابن عبد الله الانصاری رضی الله عنه فرآها علیه فرجع الی اهله قال
یا فلانة هل عندک شیء من الطعام ندعوا الرسول علیه السلام فقالت
لی صاع من الشعیر و ذبح الجدی فجاء جابر ابن عبد الله رضی الله عنه الی
النبی علیه الصلوٰة والسلام فذهب رسول الله صلی الله علیه وسلم الی داره
مع ثلثمائة و ثلاثة عشر رجلاً فلما دخل فی دار جابر ابن عبد الله
فیقرب الی التنور فقال بارک الله علی هذا التنور و علی هذا القدر فرفعوا
من القدر اللحم حتی شبع الثلثمائة و ثلاث عشر رجلاً و جمیع المهاجرین
والانصار والارامل والیتامی و لو ان الهراه یطوف الی التنور و القدر
لا اخرجوا منهما الی یوم القیمة طعاماً و کذا اتته یوم القیمة بارک الله علی

طعامهم اذا قاموا الی المیزان فیقول لهم تفتسوا الشهادة ان لا
اله الا الله ویقولون فیضع بنفسهم وشهادتهم فی میزان الطاعة ترجح
حسناتهم علی سیاٰتهم فاجهد یا اخی حتی تجد کرامة حتی لا تکن من
المجرمین العاصین کما قال الله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ
بالنواصی والاقدام ونیز هم قدس سره فرموده اند چون بنده بمقام
مشایخ قدس الله سرارهم رسد باید که خود را امینت ساخته گوش
وچشم وزبان ودل وهمگی را بحق سبحانه مشغول کرداند که الله بس
وما سواه هوس قال الله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک
من المؤمنین المجه فرموده اند قدس سره در تفسیر این آیت فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله قال ابن عباس رضی
عنهما فطرة الله ای دین الله الذی خلق الناس علیها یوم المیثاق
لا تبدیل لخلق الله ای لدین الله علم ان اصل هذه الآیة هو ان
الله تبارک وتعالی لما خلق روح محمد صلی الله علیه وسلم من النور وسجد روحه
بین یدی الله اربعة آلاف سنة واربعمائة واربعین سنة فلما
رفع رأسه عن السجود قال افعل مع امتی بالفضل فاجابه الله تعالی فقال

حتی ربک فقال الٰہی کما اثنیت علی نفسک لا احصی ثناء علیک فخلق اللہ تعالےٰ
ارواح الانبیاء والمرسلین وخلق من نفس الانبیاء الذین کانوا من
قبل ما ہم خلق روح ابلیس اللعین وجعل للناس الشقاوۃ وقال احمد ربک
فلم یحص ثناء علیہ وخلق اللہ من نفس روحہ ارواحا مثل روح فرعون
ونمرود ودقیانوس والجبابرہ والفراعنہ لعنۃ اللہ علیہم اجمعین ثم
خلق من نفس ارواحہم الکفرۃ والیہود والنصاری وذلک قولہ تعالےٰ

کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُوْدُوْنَ فَرِیْقًا ہَدٰی وَفَرِیْقًا حَقَّ عَلَیْہِمُ الضَّلَالَۃُ لما
سبق لہم من اللہ تعالےٰ الشقاوۃ والخذلان ثم اخرج سریرا من الجنۃ
من یاقوت اخضر واقعد علیہا روح محمد المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم واخرج
سریرا من النار واقعد علیہا روح ابلیس اللعین المطرود عن خدمۃ اللہ والمحروم
عن رحمتہ ومن العبادۃ مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ماول من سلم علیہ وصافحہ
وعانقہ کان ارواح المرسلین قال اللہ تعالےٰ والسابقون السابقون
فاکرمہم اللہ بالرسالہ ومن سلم علیہ فاکرمہم اللہ تعالےٰ بالسعادۃ ولم اہل
الائمۃ یومئذ اربع فریقا فرقہ تقدموا الی حتہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قدام سریرہ فاول من تابع ابوبکر رضی اللہ عنہ ومن تابع

من بين الناس اكرمهم الله تعالى بالهداية باتفاق اهل العلم المهاجرون
والانصار ومن تابع عن يسار الناس اكرمهم الله تعالى حتى يتبعوهم باحسان
وقال الله تعالى والذين اتبعوهم باحسان التابعون ومن جاء
من خلف الناس هم اهل آخر الزمان فسماهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم اخواننا فاجاب له عمر الفاروق رضي الله عنه في مجلسه الذي
بالمدينة وهو ما قال عليه الصلوة والسلام في مجلسه السلام عليكم يا اصحابي
واخواني في آخر الزمان فقال عمر رضي الله عنه كيف يكون هذا كنا اس
اصحابك فهم اخوانك فقال عليه الصلوة والسلام انتم رأيتموني وسمعتم وقرأت
عليكم الوحي وجاهدت معكم حتى دخلتم في ديني فهم اخواني يعملون بخط
امور في قرطاس ابيض ولهم اجر من الانبياء والمرسلين لحجه سيف باينده قدس سره
چون حال وانوار مشايخ وارواح ايشان دانسته باين كنيم احوال كفره
ومنافقان ومبتدعان را ثم من تابع مع الابليس من الفراعنة والجبابرة
فهم المنافقون والفاسقون والمبتدعون وهم الذين وان تابوا في
دين الله فان الله غفور رحيم ومن لم يتب فاولئك من الذين
قال الله تعالى مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء

لمحه میفرمایند قدس سره بوبین و نظر بر حال خود بکن اگر متصف باین
احوال الهی نعوذ بالله من ذلک توبه کن که جهنمی نشوی اللهم ثبتنا ایک
و هم فرموده اند قدس سره همه مقامات مشایخ رحمهم الله را دانستی
لیکن عمل با یدبیت از من بکوی عالم تفسیر کوی را تا در عمل بکوشی
نادان بمعفری تو تمت مقامات السبعة المذکوره لمحه میفرمایند
قدس سره ذکر مشایخ و یاد ایشان هو هو باشد و شهادت ایشان
شهادت کلی باشد و شهادت کلی آن را باشد که خود را از جمیع ما سوی
بیبرا گرداند تا بمقام فناء الفنا فی الفنا رسیده سزاوار آن شود هو هو
گوید و هم فرموده اند قدس سره که اصل هو الله ست همزه و لام
الله را انداخته اند یا هو با مانده چون از حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم سوال کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند قل هو
لمحه و هم فرموده اند قدس سره چون حق را شناختی خود را شناختی
و چون بمقام مشایخ رسیدی باید که ترس کار تر باشی چنانچه حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و سلم میفرمایند که انی لا اشدکم خشیة الله تعالی
و ایضاً فرموده اند صلی الله علیه و سلم و المخلصون علی خطر عظیم و

امیدوار باشی چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند افلا اکون
عبداً شکوراً این مقام شیخ حنت بین الخوف والرجا هست لمحه وہم فرموده
اند قدس سره مدار ہمگی سعادات تقوی ست چنانچه حق سبحانه از تقوی
کرده فرموده که اتقوا ربکم وہیچ متقی کسے نیست که للمتقین و اطہار
محبت ایشان نموده میفرماید والله یحب المتقین و نصرت
ایشان می نماید ان الله مع الذین اتقوا و کرامت ایشان کرده
درین آیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و مخرج ایشان از محن
کرامت نموده درین آیت کرامی که ومن یتق الله یجعل له مخرجا و
روزی ایشان عطا می نماید بے محنت کسب ویرزقه من حیث
لا یحتسب و تقوی ساتر گناهان متقیان باشد ومن یتق الله
یکفر عنه سیاته ورافع درجات ایشان باشد ویعظم له
اجرا و صلاح حال ایشان شود اتقوا الله قولا سدیدا یصلح
لکم اعمالکم وقبول ایشان باشد انما یتقبل الله من المتقین
وعصمت ایشان باشد ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من
الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون وبشارت ایشان باشد

هدی للمتقین و موعظه ایشان است و موعظة للمتقین و
عاقبت ایشان بسعادت انجامد که والعاقبة للمتقین و صاحب
مغفرت باشند هو اهل التقوی و اهل المغفرة و عزت ایشان را
باشد یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اکرام بخشت ایشان را ست
وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا رفق و مرافقت ایشان را ست
ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین جنت ایشان را باشد
و کذلک نجزی المتقین و قرب و منزلت ایشان راست و ازلفت
الجنة للمتقین و وعد از ایشان است وعد المتقون و ایشان
وارثان اند نورث من عبادنا من کان تقیا و در مقام امین
ایشان داخل شوند ان المتقین فی مقام امین و داخل در بوستان که
ان المتقین فی جنات و نعیم و لباس از استبرق و سندس باشد
و مقام قرب ایشان راست ان المتقین فی جنات و نهر فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر الکریم جعلنا من المتقین
آمین و رب العالمین ای عزیز من اقتصار کرده شد بعضی از
کلمات قدسیه حضرت سلطانیه قدس الله سره و شروع افتاد

بذکر اولیای دیگر قدس الله اسرارهم ذکر حضرت حکیم آتا قدس سرّه
حضرت قطب الاولیاء غوث الکبرا زبدة العرفا قدوة العظما حضرت
حکیم آتا قدس سرّه صاحب علمی الظاهر والباطن اند منقولست که سی
هزار حکمت در علم شریعت سی هزار در طریقت وسی هزار حکمت در
حقیقت از ایشان هویدا گشته است و حضرت آتا قدس سرّه
اکمل اصحاب حضرت سلطان اند قدس سرّه و این سلسلهٔ شریفهٔ علیّه
بایشان می پیوندد منقولست که چون خانقاه زیر زمین حضرت
سلطان قدس سرّه تنگی میکرد و میفرمودند که حکیم گشاده سازد حکیم آتا
قدس سرّه بامر آنحضرت پشت در دیوار آن خانقاه نهاده فشار
میکرده وسیع می شده است کرارها همچنین از ایشان واقع می شده
بنابر کثرت خلایق منقولست که بخاطر اشرف حضرت حکیم آتا
قدس سرّه رسید که سالهاست که این بنده در خدمت است خلایق
کثیره بمقام ارشاد رسید و این کمینه بماند و چون بخاطر ایشان
چنین رسید حضرت سلطان در آن خاطر شریف شده فرموده اند که
میخواستم که در زمان حیوات همراه باشیم و بعد از ممات در جوار هم

مدفون کردیم اکنون شما را رخصت کلی دادیم و خلیفه کرده‌ایم باید که
بخوارزم رفته طالبان آن ولایت را ارشاد نمائید و ایشان را
با شتری سوار ساخته فرموده‌اند که این اشتر در خوارزم در هر موضع
که چوک کند آنجا بمنزل سازید و چون حکیم اتا قدس سره بآن ولایت
رسیدآن شتر در موضعی که قورق پادشاه ولایت بوده چوک کرده
شخصی که نگاه بان آن موضع بوده خواسته که چوب برداشته بر آن
اشتر اندازد بمجرد برداشتن چوب دست وی خشک گشته و آن شخص
پیش پادشاه رفته بیان آن حال نموده و پادشاه پیش ایشان آمده
توبه کرده مرید شده دختر خود را بایشان نیاز کرده و آن دختر عنبر انا است
قدس سرها که بسعادت مقام ولایت رسیده و از ایشان حسنی خواجه
قدس سره تولد کرده اند نقلست که چون حسنی خواجه بمقام کمال و تکمیل
رسید و تصرفات غریب و عجیب از ایشان ظاهر شده از انجمله
قطع مسافت بعیده در زمان قلیل منقولست که حضرت حکیم اتا قدس سره
بعنبر انا گفته اند که پسر تو بهتر ست یعنی حسنی خواجه قدس سره یا پسر ما یعنی
زنگی اتا قدس سره چه مرید فرزند سر ست بل عین سر است ع سن کیم لیلی و

لیلی کیست من هر یکی در مقام امتحان شده اند دران زمان
حضرت زنگی اتا قدس سرہ در تاشکند تشریف داشته اند و جبّی خواجه
قدس سرہ در ولایت ترکمان که یکماهه راه بوده اقامت داشته اند
حضرت حکیم اتا قدس سرہ فرموده اند یا زنگی بالفور زنگی اتا قدس سرہ
در ملازمت ایشان حاضر گشته آتا عنبر انا سه بار فریاد نموده اند
بعده جبی خواجه طلب شده اند از ایشان پرسیده اند که تاخیر چرا شد
عرض نموده اند که تخم می پاشیدیم از برای زراعت باعث تاخیر
آن شد لمحه نقلست که تاجری دستار نفیسی پیش حضرت حکیم اتا
قدس سرہ آورده اند گفته که این دستار نذر حضرت جبی خواجه قدس سرہ
است در زمانی که کشتیء ما در دریا غرق میشد نذر ایشان کردیم و
ازان مهلکه نجات یافتیم و حضرت اتا قدس سرہ از خواجه جبی پرسیده اند
ایشان عرض نموده اند که چون اهل کشتی التجا باین بنده نمودند
کمندی در گردن انداخته دران کشتی محکم ساخته آن کشتی را کشیدیم
و اهل کشتی خلاصی یافتند حضرت اتا قدس سرہ در مقام غیرت آمده فرموده
اند سر دو قوچ در یک دیگ نجوشد جبی خواجه گفته اند شاخ را چون

بشکنند بجوشد بعده از ملازمت ایشان بر آمده در حجرهٔ خود در آمده

از درون آن حجره غایب شده اند از ان زمان از ان شاه باز معنی

نشان نیست اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری بلکه منقولست که

گاه در زمان غلبات حال از حضرت اتا قدس سره سخنان غریب و عجیب

صادر میشده گویند که بزبان ترکی بعلمای خوارزم گفتند منینگ

خدایم ایاغیغا اوتوک تکینک علما گفته اند که پای خدای را

نباید نا موزه دوزیم حضرت اتا قدس سره پای از بغل خود ظاهر ساخته اند

واقعه آن بوده که پائی حضرت سلطان قدس سره را از ترکستان در

زمانی که پای خود را در وضو می شسته اند کشیده از بغل خود ظاهر ساخته

اند و در علما تحیری پیدا گشته و حضرت سلطان قدس سره به پهلو افتاده

اند و قهر نموده اند که حکیم پای ما را از خوارزم می کشد بدان سبب

حضرت شیخ عاشق یوسف قدس سره که خواهرزادهٔ آنحضرت اند

فرستاده اند که گردن حکیم را بسته پیش ما آرید و شیخ عاشق یوسف

بفرمودهٔ ایشان متوجه صوب خوارزم شده اند چون در

بخوارزم رسیده اند حکیم اتا قدس سره گردن خود را بریسمان بسته در

آن ریسمان را بدم گاوی بسته بگردن آن گاو سفرهٔ نانی آویخته متوجه
صوب ترکستان بملازمت حضرت سلطان قدس سره روان شده
به شیخ عاشق یوسف ملاقی شده اند چون بملازمت ایشان رسیده
اند یکسال حضرت حکیم اتا قدس سره را از مجلس شریف خود دور ساخته
اند مصرع: گر تراست آشنائی زند معشوق مست غلبه که آری از دگر گوهر
بدست :: بعد از یکسال نوازش نموده فرموده اند که بخوارزم رجوع
نموده بارشاد خلایق مشغول باشند حکیم اتا قدس سره عرض کرده
اند که چون سلخ معنی ازین بنده واقع شده است ارشادی بمعنی بی
بمعنیست حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که باقی مانده کار تست
بعده استقامت تمام حاصل شده بجانب خوارزم متوجه شده ارشاد
خلایق کثیره نموده اند تا کوشه چنین که نشستی شوم زهای جنس خود
سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرورست لمحه ای عشق زمین انکه
آنچه در غلبات حال صادر شود آنرا شطحیات گویند چون اطلاق
لفظ عاشق و معشوق و امثال آن بر حضرت حق سبحانه گویند صوفی
دران وقت معذورست لمحه و از جمله انفاس ایشان است بیت ترکی

این مثل که: کیم نه کورسانک خضر سل: هر توننی کورسانک قدر
بیل یعنی هر کس که منی خضر دان و هر شب که آید قدر شناس و
این مثل نیز بحضرت آتا قدس سره منسوبست که در کسر نفس فرموده اند
تا برچه بخشی بیز بیان: برچه بغدای بیز سمان یعنی همه گندم تا کاه
لمحه نقلست که مشایخ عراق از مشایخ خراسان بعضی از مسایل مشکله
توحید را سوال نموده اند و مشایخ خراسان از اکابر این سلسلهٔ
شریفه فقریه سوال نموده اند اکابر این سلسله در جواب نوشته
بمشایخ خراسان فرستاده اند که برچه بخشی بیز بیان برچه بغدای
بیز سمان یعنی مدار طریق و طریق وصول بحضرت حق سبحانه
نیستی ست و از ین دقایق مقصد حاصل نیاید ای عزیز نیست
شو تا هست گردی و همه مشایخ قبول کرده اند و وفات ایشان
در ولایت خوارزم است مزار و متبرک است صوفی دانشمند رحمة الله تعالی علیه
هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن ایشان نیز از جملهٔ خلفای حضرت
سلطان قدس سره نقلست که امام مراغی قدس سره کتب کثیره خود را
در چند شتر بار کرده متوجه حضرت سلطان قدس سره شد که با ایشان

بجهت انکاری که داشته مناظره و مباحثه کنند حضرت سلطان
قدس سره پیش از آنکه امام مراعی در مجلس ایشان حاضر شود بحضرت
حکیم آتا قدس سره فرموده اند که شما توجه بکنید که آنچه بر لوح ضمیر
امام باشد از معلومات محو گردد و بحضرت صوفی دانشمند قدس سره
فرموده اند که آنچه در کتب امام باشد توجه نمائید که آن مسطورات
همگی ناچیز گردد و چون امام مراعی در مجلس حضرت سلطان قدس سره
حاضر شده حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که امام بر سر منبر رفته
در سخن شوند چون امام مراعی بر سر منبر شده همگی علوم از سینه
امام محو گشته و چون بکتابهای خویش نظر کرده اند همگی کتابها را
سفید یافته اند بعد از آن حضرت سلطان انکار خلاصی یافته
بر دست آنحضرت انابت و بیعت کرده اند بعد از آن حضرت
سلطان قدس سره فرموده اند که امام بر سر منبر رفته در سخن شوند
چون امام بر سر منبر شده اند همگی علوم بخاطر آمده و همچنین کتابها
مسطور از علوم یافته اند مدفن شریف حضرت صوفی دانشمند قدس سره
در موضع اترار چهار فرسنگی بیست نزار و متبرک آتا بابا چاچین قدس سره

ایشان نیز از جمله خلفای حضرت سلطانند قدس سرّه و بحضرت عباس
رضی الله عنه میرسند نقلست که ایشان بجانب آسمان پرواز
میکرده اند چون بملازمت حضرت سلطان قدس سرّه رسیده اند
حضرت سلطان قدس سرّه ایشانرا تادیب بلیغ نموده اند که از آن
پرواز باز مانده اند نقلست که چون چنگیز خان بولایت ما شکسته
رسیده دران نواحی حضرت بابا ماچین قدس سرّه رمه گوسفند داشته
اند که بچرانیدن آن مشغول بوده اند و اهل لشکر چنگیز خان آن
گوسفندان را کشته خورده اند و حضرت بابا ماچین قدس سرّه
استخوانهای آن گوسفندانرا جمع کرده چوبی که گوسفندرا بآن میرانده
اند بسوی آن استخوانها پرتافته اند همگی آن گوسفندان بقدرت
الهی زنده گشته روان شده اند و چون آن قوم این کرامت را
از ایشان دیده اند بچنگیز خان عرض کرده اند و چنگیز خان حکم
کرده که حضرت بابا ماچین قدس سرّه این لشکر را سر کرده بولایت ماوراء
النهر توجه نموده آن ولایت را گرفته دهند و حضرت بابا ماچین قدس سرّه
فرموده اند که ما این قدر را نشوریم که نبایم کسی را که وی لشکر را سر کرده

ولایت را گرفته خواهد داد و آنکس حضرت قطب الوقت شیخ
مصلحت خجندی قدس سره است بعد ازان ایشان گذشته حضرت
شیخ مصلحت ما گرفته متوجه ولایت شده اند و دفن شریف
حضرت بابا ماچین قدس سره در قریه فرکت است که چهار فرسنگی
تاشکند است یزار و تبرک به حضرت زنگی اتا قدس سره ایشان را زنگی
بابا نیز گویند و ایشان اعظم اصحاب حکیم اتا قدس سره و خلیفه ایشان اند
دو فرزند تاج خواجه اند قدس سره و تاج خواجه قدس سره بحضرت امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه میرسند و حضرت خواجه احرار خواجه عبید الله قدس سره
میفرموده اند که از قبر حضرت زنگی اتا قدس سره آواز الله الله
می شنویم لمحه چنین مسموع است که ذاکر ذکر اره بر وجهی است اثر از
ذکر میشود که در قبر نیز بذکر اره مشغول است بعنایت الله سبحانه
لمحه چنین منقول است که تاج خواجه پسر ارسلان بابا اند قدس سره
که خرمائی از حضرت صلی الله علیه وسلم بحضرت سلطان قدس سره رسانیده
اند لمحه نقلست که حضرت زنگی اتا قدس سره سالها در ظل تربیت و حمایت
والد شریف خود تاج اتا خواجه قدس سره بوده اند و بعد از وفات والد

باشارت غیبی و ایمای لاریب عمرها در ارادت و ملازمت حضرت
حکیم اتا قدس سره از ولایت شاش بقوت ایشان از غیب اطلاع یافته
بزودی بخوارزم رسیده اند و زوجهٔ ایشانرا که عنبر انا نام دارند
و دختر بغراخان اند بحبالهٔ عقد خود در آوردند و ایشانرا از عنبر انا
اولاد و احفاد بزرگوار پیدا شده همه عالم و عامل و فاضل و کامل که هر یک
در زمان خود مقتدای سالکان و رهنمای طالبان و یگانهٔ جهان
بوده اند منقولست که حضرت حکیم اتا قدس سره سیاه رنگ بوده اند چنانچه
این رباعی از حضرت زنگی اتا قدس سره منقولست رباعی نخجیر در سرای
شاهی مائیم؛ صندوق جواهر الهی مائیم؛ از ماه گرفته تا بماهی مائیم؛ با این
همه نور در سیاهی مائیم؛ روزی عنبر انا را بخاطر افتاده که بودی
اگر حکیم اتا سیاه نبودی حکیم اتا قدس سره را برین ضمیر اشرافی شده که
المؤمن ینظر بنور الله فرموده اند که زود باشد که لباس سیاه تری
مصاحب شوی آن بود که بالآخر نصیب زنگی اتا قدس سره شد علی الفور از
ولایت تاشکند که مسکن ایشان است روان شدند هیچ یکشب
نکردند تا بخوارزم رسیدند زیارت قبر شریف حضرت حکیم اتا کردند

و پرسش اهل مصیبت نموده اند و بعد از انقضاء عدت عنبر انا محرمی را نزد ایشان فرستاده خطبه کرده اند و ایشان روی خود را بر تافته گفته اند که من بعد از حکیم اتا قدس سره بحباله از دواج کسی در نیایم تخصیص این زنگی سیاه و درین روی تافتن کردن ایشان رنج یافته و مضطرب گشته اند محرم ایشان نزدیک زنگی اتا قدس سره آمده اند و ماجرا باز گفته اند زنگی اتا قدس سره فرموده اند که بوی پیغام رسان که یاد دارد آنرا که در خاطر وی گذشته بود که چه بودی اگر حکیم سیاه نبودی و حضرت حکیم اتا قدس سره بر خاطر تو مشرف شده فرموده اند که زود باشد که بسیاه تر از من مصاحبت شوی چون محرم آن سخن بعنبر انا گفت یادش آمده بگریه افتاد و گفت رضا دادم آنچه مراد ایشان ست فی الحال کردن او درست شده و بحباله از دواج زنگی اتا قدس سره در آمدند لمحه منقولست که شیخ نجم الدین کبری قدس سره عصائی و جای نمازی از برای ایشان فرستاده اند و ایشان در زمان که بکاو در مشغول بوده اند آن جای نماز و عصا به نزد ایشان رسید عصا را شکسته دو ساخته

در شگاف چوبے که بر گردن گاو انداز ند در آورده اند و جای نماز را

پاره ساخته در گردن گاو مانده اند که در نمکند یعنے کار از

سلوک گذشته بحقیقت رسید و ایشان را چهار خلیفه است اصول

لوق حسن اتا که مشهورند باز ون حسن اتا و صدر اتا و سعید اتا

و بدر اتا قدس الله اسرارهم وفات ایشان در دو فرسنگی

از تاشکند است مزار و متبرک به حسن اوزون اتا قدس سره

خلیفه اول اند از خلفای حضرت زنگی اتا قدس سره لحه نقلست که اوزون

حسن اتا و صدر اتا و سعید اتا و بدر اتا قدس الله اسرارهم در

بخارا هر چهار همخانه بوده اند و بتحصیل علوم مشغول بوده اند و بعد از

تمامی تحصیل علوم ظاهری قصد تحصیل علوم باطن کرده خانه خود را تاراج

کرده چه تفرید و تجرید لازم طریقت است بجانب ترکستان متوجه

شده بولایت تاشکند آمده در صحرای سیکند شته اند که

سیاهی دیده اند بالهای سطبر که گله گاوی پیش خود داشته

میچراسنیده اند و وی حضرت زنگی اتا قدس سره بوده اند و طریق ایشان

در مبادی حال بجهت ستر حال و کسب معیشت عیال آن بوده که

کاوان اهل تاشکند در مسجد آمده اند گویند که هرگاه که بعد از نماز بامداد بذکر جهر مشغول می شده اند کاوان گرد ایشان حلقه میزده اند و تا ایشان بذکر مشغول بوده اند کاوان چرا نمیکرده اند ای عزیز من از حیوانات کم نباید بود و چون آن طلبه علم پیش آتا قدس سره رسیده اند دیده اند که ایشان بپای برهنه خارهای درشت را در هم شکسته در یکدیگر کوفته بر سر می بستند که بخانه برند و آن خارها در پای ایشان می خلید متعجب شده پیش ایشان رفته اند و سلام کرده اند زنگی آتا قدس سره جواب گفته فرموده اند که شما درین دیار غریب می نمائید چه کسانید و از کجا می آئید گفته اند که ما طلبهٔ علم بوده ایم در بخارا بتحصیل علوم قیام می نمودیم ناگاه دلهای ما از مطالعه و مباحثه بگرفت و ارادت سلوک از باطنهای ما سر زد اکنون بطلب تحقیق از آن دیار بیرون آمده ایم می خواهیم که بوی از حقیقت بمشام ما رسد هر سوی می پوئیم دم شد کامل میجوئیم که بعد ازین بملازمت و متابعت وی نمائیم باشد که از درکهٔ بعد و نقصان بدرجهٔ قرب و وصال برسیم آتا قدس سره فرموده اند باشید تا من بوی

کشتم و شما را آبان مرشد نشان و هم بس روی بچهار رکن عالم کرده

دا از هر سوی بوی کشیده گفته اند هر چهار حد عالم را بوی کشیدم

در تمام ربع مسکون کسی غیر خود ندیدم که تواند شما را از نقصان

رهاند و بکمال رساند و سید آتا را و بدر آتا را ازین سخن در باطن

انکاری پیدا شده سید آتا در دل اندیشید که من سید و عالم

هاشم کی تابع این سیاه کاو چران شوم و بدر آتا را بخاطر آمده که این

زنگی اشتر لب را ببینید که چه دعوی عریض می کند آتا او زون حسن آتا

و صدر آتا بران دعوی انکار نکرده اند و به باطن گذرانیده که می تواند که

حضرت حق سبحانه نوری درین سواد و دیعت نهاده باشد زنگی آتا

قدس سره بمقارن این حال در باطن هر چهار تصرف کرده و دلهای ایشان را

بجانب خود متعلق ساخته منجذب گردانیده اند و اول کسیکه از یاران

پیش آمده ارادت نموده او زون حسن آتا بوده و اول کسی که ارشاد

یافته ازین یاران اعزه ایشان بوده اند و فات ایشان در نواحی

ولایت ترکستان است قریب بدریای سیحون گویند که ایشان در علوم

ظاهر خصوصا در علم اصول بی نظیر بوده اند بنا برین ترکان ایشان را اصول گو

حق اتا گفته اند و انتساب ایشان بحضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه

حضرت سید اتا قدس سره خلیفه دویم زنگی اتا قدس سره اند و نام ایشان

سید احمد است و بسید اتا معروف و مشهور اند گویند سید اتا

قدس سره در ملازمت حضرت زنگی اتا هر چند ریاضت می کشید در باطن

خود هیچ رشد نمی دید و هر چند سعی می نمود بر دل وی هیچ دری

نمی کشود آخر درد دل خود را بعنبر انا رسانیدند و عرض نموده اند که

سخن شما نزد اتا قدس سره قبول تام دارد امید دارم که در باب من کلمه چند

بگویید باشد که بنظر کیمیا عنایت اتا مشرف شوم عنبر انا قبول کرده

وگفته که تو خود را امشب بنمد سیاه بپیچید در سر راه اتا بیندار

تا سحر که بطهارت ساختن بیرون آیند ترا با آن حال ببینند بکنم که در

مقام ترحم شده بر تو رحم کنند که الراحمون یرحم الرحمن تبارک و

تعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء سید اتا چنان کرده

و عنبر انا شب در فراش بحضرت اتا قدس سره گفته اند که احمد مرد فقیر

و سید عالم است و مدتیست که در ملازمت است هرگز بنظر و عنایت

خاص مخصوص این جناب نشده التماس دارم که بروی رحم کنید

آتا متبسم نموده فرموده اند که سیادت و علم سید راه او شد روز اوّل که مرا دیده و سر او را بخود نشان دادم بدل اندیشید که سر سید و عالم باشم کی تابع این سیاه کاوچران شوم کنون تو او را درخواست مسکنی از سر گناه وی در گذشتم و چون وقت سحر که محل مناجات دوستان و دعای در آن حین مستجابست بیرون آمده اند چیزی سیاهی در سر راه خود نهاده دیده اند پای خود بر آن نهاده اند و خود سید آتا بوده که پای برهنهٔ او نهاده اند و او پای آتا را بوسیده آتا گفته اند چه کسی گفته احمدست حضرت آتا فرموده اند که برخیز باین شکستن خود کار تو درست شد و در این محل التفات خاص کرده اند چون سید قدرت کرده اند آنچه مقصود ایشان بوده بر ایشان منکشف شده و ابواب مواهب مفتوح شده و باندک فرصتی بمرتبهٔ ارشاد رسیده اند و بسی ناقصان را بمرتبهٔ کمال رسانیده اند و حضرت خواجه بهاء الدین المعروف بنقشبند قدس سره فرموده اند که سید آتا قدس سره روزی بر دهقانی گذشته اند که از زن بسی گشته است سید آتا قدس سره پرسیده اند که در چه کاری

وجه بیکاری دهقان گفته که ارزن بیکارم ولیکن این زمین ارزن
نمو نمیدهد حضرت اتا با آن زمین خطاب کرده اند که ای زمین ارزن نمو
بده گویند چندین سال دران زمین ارزن می رسته بی آنکه تخم
پاشند حضرت اسماعیل اتا قدس سره از کبار اصحاب و خلفای سید اتا
قدس سره بوده اند حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که مردم در
اوایل حال با اسماعیل اتا تعرض میکرده اند اتا میگفته اند من اینها نمیدانم
آشنی بررم طبلنی قررم یعنی آش وی میدهم و طبل وی میزنم
اتا قدس سره در نواحی خرزبان بوده اند که قصبه ایست میان سیرام
و تاشکند و موالی آن نواحی نسبت باتا متعرض بوده اند و دایم غیبت
و مذمت ایشان میکرده اند اتا میگفته اند این ملایان صابون
و اشنان منند حضرت خواجه احرار قدس سره این سخن را از اتا
بغایت می پسندیده اند و استحسان میفرموده اند و از انفاس نفیسه
حضرت اتاست قدس سره که در آفتاب سایه باش و در سرما جامه باش
و در گرسنگی نان باش حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که این
سخن اتا قدس سره کلام جامع است دیگر حضرت خواجه احرار قدس سره

میفرموده اند که اسماعیل آتا قدس سره بعد از آنکه مریدی را تلقین میکرده
میگفته که ای درویش مرا دران طریقت شدیم یک نصیحت از من
قبول کن که این دنیا را یک کسند سبز خیال کن و بدانکه تویی و حق
سبحانه چندان ذکر گوی که بغلبه قهرمان توحید حق سبحانه و تعالی ماند
پس تو از میان بیرون روی و حضرت خواجه قدس سره میفرموده اند
که ازین سخن خیلی بوی می آید لمحه ای عزیز من چون مبتدی چنین باشد
دروی نه ریا باشد و نه سمعه فان المنتهی پس جاهل بی بصیرت نادانسته
بحطبه کرا اسیکند بریا و هم خواجه احرار قدس سره نقل میکرده اند از
خال خود خواجه ابراهیم که ایشان از حضرت شیخ الله قدس سره سید
شریف قدس سره نقل میکرده اند که شیخ میفرموده اند که از سخنان
مریدان اسماعیل آتا قدس سره بوی مذاق می آید لمحه نقلست که چون اسماعیل
آتا قدس سره تولد کرده اند نزد حضرت اوزون حسن آتا قدس سره
برده اند اوزون حسن آتا قدس سره پستان خود در دهان ایشان
نهاده مکانیده اند این همه برکات ازان پیدا شده است و فات
ایشان در نواحی خرزیان است و امیر تیمور گورکان بر سر مزار ایشان

عمارت عالیه کرده بمزار بوتیرکت اسحاق آتا قدس سره فرزند اسماعیل آتا
بوده اند صاحب وقت و احوال بزرگ بوده در نواحی اسبجاب می نشسته
اند و آن قصبه ایست میان تاشکند و سیرام شیخ عبد الله خجندی
رحمه الله از کبار اصحاب خواجه نقشبند اند علیه الرحمه میفرموده اند که پیش از
آنکه بشرف صحبت حضرت خواجه مشرف شوم مرا جذبه قوی کار رسیده بود
بمزار خواجه علی حکیم ترمذی قدس سره رفتم از ایشان بشارت
رسید باز کرد که مقصود تو بعد از دوازده سال دیگر در بخارا حاصل
خواهد شد و آن موقوف بظهور خواجه بهاء الدین نقشبند ست خاطر
من فی الجمله آرام گرفت بجانب خجند مراجعت کردم روزی در بازار می
گذشتم که دو ترک دیدم که بر در مسجدی نشسته بودند و باهم سخنان
میگفتند و میگریستند گوش فرا داشتم ازین طریق می گفتند مرا
بصحبت ایشان میل خاطر شد با ایشان نیازمندی کردم و مقدار
طعام و میوه پیش آوردم باهم گفتند این درویش طالب می نماید لایق است که
در خدمت سلطان زاده ما اسحاق خواجه باشد چون از ایشان این
شنیدم داعیه من در طلب بیشتر و قوت گرفت تفحص کردم ایشان

در اسبیجاب می باشند بصحبت ایشان رفتم و اظهار طلب کردم اما از
واقعهٔ ترمذ هیچ نگفتم و چند روز در خدمت ایشان بودم لطف بسیار
نمودند روزی فرزند ایشان که جوان بود بغایت رشید و آثار
قبول از ناصیهٔ وی ظاهر بود بوالد بزرگوار عرض کرده اند که این
درویش مسکین است می باید که در خدمت شما باشد اسحاق خواجه
قدس سره فرموده اند که ای فرزند این درویش مرید خواجه بهاء الدین
نقشبند خواهد بود ما را در وی مجال تصرف نیست چون این سخن از
ایشان شنیدم یقین من بحضرت خواجه بیفزود و از ایشان
اجازت خواستم و بخجند باز گشتم و منتظر ظهور حضرت خواجه قدس سره
بودم تا وقتی که در بخارا بشرف صحبت ایشان مشرف شدم وفات
ایشان در نواحی خرزیان که تربت گویند واقع شده است و
دفن ایشان قریب بمزار والد بزرگوار ایشان است و امیر تیمور گورکان
بر سر مزار ایشان عمارت کرده است مزار و متبرک است حضرت صدر تا
قدس سره انتساب ایشان بحسب نسب بحضرت امیر المؤمنین علی است
کرم الله وجهه و نام ایشان مولانا صدر الدین خلیفهٔ سیوم حضرت

زنگی آتا قدس سره اند و نسبت اولیای این سلسله با ایشان می
پیوندد و چون صدر آتا قدس سره بصحبت شریف حضرت زنگی آتا قدس سره
رسیده اند روز بروز ترقی در احوال ایشان ظاهر می شده و کمال و
تکمیل یافته بمقام ارشاد رسیده اند و بسی از طالبان از مقام بُعد بمقام
قرب رسیده اند توفی رحمة الله فی القریة المسماة باورته سراید
و فرسنگی تاشکند دُفِنَ فیه مزار و متبرک حضرت بدر آتا قدس سره
نام ایشان مولانا بدر الدین است گویند که در کار ایشان تنگی
تمام بوده آخر بخاطر ایشان رسیده که سید آتا عنبر آنا را وسیله ساخت
تا آنکه زنگی آتا قدس سره بر حال ایشان پرداخت ع هیچ کس خویشتن خر نمی
نشد من نیز آنجا روم و از دار الشفاء ایشان در دخود را دوا طلبم
پس توقف کرده و فرصت یافته بخدمت عنبر آنا رفته گریان
شده حال خود را باز گفته و ایشان را شفیع آورده التماس نموده که
در محل بسط آنحضرت بعرض رسانند که بدر الدین میگوید که من و
مولانا صدر الدین هر دو بنده شمایم جهت چیست که نظر عنایت
شما در حق مولانا صدر الدین زیاده افتاده است اگر از من تقصیری

در وجود آمده متنبه فرمایند تا بتدارک آن قیام نمایم چون
زنگی آتا قدس سره آن روز از صحرا در آمده اتفاقا منبسط الحال
بوده اند عنبر آنا پیغام مولانا بدر الدین را بآن حضرت رسانیده
اند التماس التفات خاطر کرده ایشان فرموده اند فرو بستگی کار
او از آنجهت است که در اول ملاقات و گفت گوی من بخاطر گذرانید که
این زنگی اشتر لب را ببیند که چه دعوی عریض میکند اکنون که تو در
خواست کردی از گناه وی درگذشتم پس وی را طلبیده التفات
نموده اند که فی الحال بدرجه و بمقام مولانا صدر الدین رسیده
ع نفس سلاطین حبشی باز اینار لاو ٭ و بعد از ان همیشه در سیر مقامات
و منازل عنان در رکاب برکات حضرت صدر آتا قدس سره می سوده
اند و در ظهور احوال مواجید عارفان شریک و هم سهم ایشان
می بوده اند چنانچه در علم ظاهر هم سبق بوده اند و مدفن ایشان
قریب بقونیه کویک بچهار فرسنگ تاشکند نیز ارو بیتری المعین بابا
قدس سره خلیفه حضرت صدر آتا قدس سره اند و حضرت قدوة
المتاخرین زبدة المتورعین مخلص خان قدس سره می فرموده اند که

در وقت اجازت الهین بابا قدس سره حضرت صدر اتا قدس سره

فرموده اند که مولانا احمد شاشی از احوال الهین بابا باخبر باشد

و این مولانا احمد از خلفاء کبار حضرت صدر اتا قدس سره اند و مولانا

احمد وقتیکه انتقال نموده اند و بعد از انتقال حضرت صدر اتا قدس سره

مدتی چند که الهین بابا قدس سره بلازمت مولانا احمد قدس سره

نرسیده اند بعده مولانا احمد نزد الهین بابا آمده گفته اند که آمده ام

که ترا اموزه پوشانم یعنی کار ترا تمام سازم الهین بابا قدس سره

گفته اند که حضرت صدر اتا قدس سره مارا موزه پوشانیده اند

یعنی ما بعنایت ایشان تمام شده ایم و مارا احتیاج بتربیت شما

نیست و حضرت مولانا احمد قدس سره در غیرت شده توجه خاطر

برایشان کرده اند و ایشان از پا بروی افتاده بیهوش شده اند

بعد از انکه بهوش آمده اند بایشان ارادت کرده اند بعده مولانا

احمد قدس سره ایشانرا رخصت کلی داده اند و وفات ایشان در سعد

ثم قندست و مدفن شریف ایشان بشیخ علی شیخ و حضرت شیخ محمود

قدس الله اسرارهم در یک صفه است قریب بقریه کوشکینت است که

مدفن شریف حضرت امام علی سعدی ست رحمة الله علیه شیخ علم
شیخ قدس سره خلیفه حضرت الهی بابا قدس سره اند و بعد از ایشان
بجای ایشان نشسته دعوت خلایق نموده بسی از طالبان را ارشاد
کرده اند حضرت شیخ مودود قدس سره ایشان خلیفه شیخ علی شیخ
قدس سره اند و بعد ایشان بر مسند ارشاد نشسته سالها
بتربیت طالبان حق کرده اند نقل ست که چون عمر ایشان باواخر
رسید خدمت شیخ زاده کاتب بعز نموده پیر خود مرید ایشان
شده اند ایشان بالفور نموده اند که اجازت کل و ادم بخاطر
شریف حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره رسید که حضرت شیخ
قدس سره پیر شده اند جوانی را که الان مرید شده اجازت کل
بدهند و حضرت شیخ مودود قدس سره باین خاطر مشرف شده
فرموده اند که شیخ آنچه این پیر دیده شما ندیده اید این پیر بعد از دو
روز فوت کنند و این جوان بنابر کمال غیرت بشما انقیاد نکنند و ناتمام
مانداین رخصت کار رویرا تمام کنند و حضرت شیخ خادم قدس سره
تقصیر گفته اند و حضرت شیخ مودود قدس سره بعد از دو روز فوت

کرده اند گویند بعد از فوت شیخ بود و قدس سره مدت سه سال
شیخ زاده کاتب در کنجی نشسته اصلا ظاهر نشده اند و ریاضات
شاقه کشیده اند که افضل الاعمال احمزها ای اشقها و بعد از سه سال
بحضرت شیخ خادم عزیزان قدس سره در راهی ملاقی شده اند و حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره پرسیده اند که حال چیست گفته اند
که الحمد لله درین دو سه روز پای در کنج فرو رفت آری چنین است که
تا در کنجی نشوی کنجی نیابی چیست برنج اندر است ای برادر چو کنج نیابد
کسی کنج نابرده رنج وفات و مدفن ایشان در نواحی سمرقند است
و گویند ایشان بحضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه میرسند
شیخ کمال الدین قدس سره لقب ایشان اقانی است مولد ایشان
قریه اقان است که از نواحی ترکستان است و سالها در موضع علیاباد
سمرقند می بوده اند وفات و مدفن ایشان نیز آنجاست مزار و
متبرک ایشان بحضرت امیر المؤمنین عمر و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما
میرسند د بهفت واسطه شیخ عاشق یوسف قدس سره که ذکر ایشان
در بیان مناقب حضرت حکیم اتا قدس سره گذشت میرسند د حضرت

سلطان قدس سرہ میفرموده اند که عاشق یوسف در فرزند ما بهمین نو
معنی ظاهر خواهد شد ایشان مجمع کمالات و منبع سعادات
بوده اند حضرت عزیزان ما قدس سرہ میفرموده اند که حضرت کمال
شیخ کبر سن دریافته بوده اند و از غایت انحنا دو تا شده بوده اند
ولیکن در زمان ذوق چون تیری راست شده در سماع می شده اند
و چون ازان حال بیرون می آمده اند باز چون اول منحنی می شده اند
نقلست که به نزد حضرت شیخ ضعیفه آمده نظر فهای که دران
آرد و ایشال آن می انداز ند نظر کرده همه را تهی یافته بحضرت شیخ
قدس سرہ عرض کرده ایشان فرموده اند که گشته نظر کمن چون
ثانیاً نظر کرده همه ظرفها را پر دیده و هم منقولست که طعامها
پیش حضرت شیخ قدس سرہ حاضر می شده لیکن آرنده که بعلوم فی
بوده است و حکمت بسیار از ایشان سر زده که مشتمل بر معارف
و دقایق این قوم است و حضرت شیخ قدس سرہ بمجالس شریف حضرت
خواجه احرار خواجه عبید الله قدس سرہ میرسیده اند و حضرت خواجه قدس سرہ
از حضرت شیخ قدس سرہ استدعای ذکر اره نموده اند و حضرت شیخ

قدس سره هفت و هشت کرت بقوت تمام ذکر اره کشیده اند و حضرت
خواجه قدس سره فرموده اند که بس کنید که از عرش تا فرش سوخت
و بعضی از اصحاب حضرت خواجه قدس سره که فرموده اند که دل ما را در درد
در آورد و گفته اند که اگر منکری چنین طریق را انکار کند گوئیم
بیت مرغان چمن بهر صباحی؛ خوانند ترا باصطلاحی نقلست که
یکی از جمله مخلصان حضرت خواجه قدس سره سیف الله نام از وی
نسبت بحضرت شیخ رحمة الله بی ادبی صادر شده حضرت شیخ
در غضب گشته اند و همان ساعت آثار ضعف و مرض در سیف الله
ظاهر شده و این واقعه در قصبهٔ علیاباد بوده و سیف الله خود را بملازمت
حضرت خواجه قدس سره بسمرقند رسانید حضرت خواجه قدس سره
فرموده اند که ما ایمان ترا از حضرت شیخ طلبیم بالفور در پیش حضرت
خواجه قدس سره انتقال نموده چنانچه باین واقعه حضرت شیخ در بعضی
از کلمتهای خود اشارت نموده اند در حدیث قدسی است که من
عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب و در مثنوی حضرت مولوی رومی
مذکور است که از حضرت مولوی قدس سره سؤال کردند که علت مشایخ کدام است

حضرت مولوی قدس سرّه فرموده اند که در مشایخ علّت نباشد
لیکن علّت مشایخ آن باشد که مردود ایشان گردی چون حضرت
ناصرالدین که بجهت بی ادبی بحضرت مولوی محنّث گشت مریدان
وی از وی ناموس کرده بگشتند اعاذنا الله عن ذلک اکابر طریقت
فرموده اند که مردود یک دل مردود همه دلهاست و مقبول
یک دل مقبول همه دلهاست و نسبت ارادت ایشان بحضرت
شیخ محمود قدس سرّه است و از خلفای ایشان اند نقلست که
حضرت شیخ کمال الدین خلوت می نشسته اند خادم در شب اجرام
خلوت به نزد حضرت شیخ آمده عرض کرده است که پشتارهٔ
غیشه درکارست که در محلّ طهارت در زیر پای صوفیه اندازیم
حضرت شیخ قدس سرّه فرموده اند که ما را فرزندی است که وی پشتوارهٔ
غیشه می آرد همان ساعت حضرت سید احمد شیخ قدس سرّه
پشتارهٔ غیشه در پشت خود برداشته بملازمت حضرت شیخ
قدس سرّه رسیده اند و این ملاقات و ملازمت اوّل حضرت سید
احمدست بحضرت شیخ قدس سرّه حضرت شیخ سید احمدست قدس سرّه

مشهور آنست که مرید حضرت شیخ کمال الدین رحمة الله علیه اند
و مدت بست سال در خدمت شیخ کمال الدین قدس سرّه بوده اند
و بمقامات علیّه و درجات جلیّه در ملازمت حضرت شیخ کمال
الدّین رسیده اند و کمال و تکمیل ایشان از حضرت شیخ کمال
الدّین است نقل است که شبها از برای مطبخ ایشان هیزم
می کشیده اند چنانچه هیچکس برین اطلاع نداشته و حضرت شیخ
کمال الدّین رحمة الله میفرموده اند که ما را فرزندی است این
خدمت را وی می کند اکابر طریقت فرموده اند که خدمت ترا
کمتر کسی بجا آورده اما... و روز بسایر خدمتها قیام می نموده اند
برین منوال مدت بست سال خدمت کرده اند بعده حضرت
شیخ کمال الدین ایشانرا تکمیل نموده رخصت کلّی داده اند و حضرت
شیخ سید احمد قدس سرّه بطریقهٔ حضرت شیخ کمال الدّین عمل نموده
خلوت و سایر اذکار رابطه توجه حضرت شیخ می نمایند و از خدمت
مقبول شیخ ابن منصور شیخ ابن مخدوم شیخ قدس سرّه که برادر حضرت
شیخ احمد اند قدس سرّه استماع افتاد که حضرت شیخ سید مرید حضرت شیخ

منصور اند قدس سرّه و شیخ منصور قدس سرّه مرید شیخ تاج الدین اند
و شیخ تاج الدین مرید شیخ زین الدین الخافی قدس سرّه اند و او را شیخ
زین الدین الخافی رامی گفته اند آنها در ملازمت حضرت شیخ کمال
الدین تربیت و ارشاد یافته اند و در خدمت ایشان بوده اند
چنانچه مذکور شد حضرت شیخ شهید احمد قدس سرّه بحضرت اکمل
الکاملین عزیزان شیخ خدایداد قدس سرّه صحبت داشته اند
و حضرت شیخ عزیزان قدس سرّه حضرت شیخ احمد را بسیار تواضع
می نموده اند چنانچه منقولست حضرت شیخ شهید احمد قدس سرّه از جانب
بخارا بجانب سمرقند می آمده اند که در راه باران باریده و صوفیان
بجهت ایشان در باران تر شده محنت کشیده اند و باین حال
بمنزل شریف حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرّه که در کرمینه
بوده تشریف نزول فرموده اند و بحضرت عزیزان قدس سرّه
گفته اند که آتش را در میان خانقاه بکنید که صوفیان را باران رسیده است
و در آن اوان جان بیک سلطان که پدر کلان عبد الله خان است
و حاکم کرمینه بوده است بجهت اخلاص که بحضرت عزیزان قدس سرّه

داشته گلیم نفیسی در خانقاه حضرت عزیزان قدس سره انداخته
بوده حضرت عزیزان قدس سره آن گلیم را بکار رواز میان بریده در میان
خانقاه از برای صوفیان حضرت شیخ آتش کرده اند و در وقت بودیع
حضرت عزیزان قدس سره بدست مبارک خود حضرت شیخ را سوار ساخته
چند قدمی در رکاب شیخ رفته اند بعده حضرت شیخ بفرزندان خود
گفته اند که حضرت عزیزان قدس سره را باین پیر احتیاج نیست جوانی است
تمام لیکن مقصود ایشان آداب طریقت و تواضع پیران شما یانست
و فی الحدیث من تواضع لله رفعه الله و ایضاً منقولست که حضرت
شیخ احمد قدس سره نماز جمعه را در مسجد جامع امیر تیمور گورگان که در سمرقند بست
گذارد و بصحبت درویشان که طریق ایشان بست مشغول شده اند
و حضرت شیخ حسین خوارزمی قدس سره نیز دران مسجد بعد از ادای
نماز جمعه بطریق خود مشغول شده صحبت داشته اند و بعد از ادای
صحبت این دو عزیز در صحن مسجد مذکور بایکدیگر ملاقات کرده مدتست
مدید در سر بام مراقب شده اند بعد از آنکه از یکدیگر جدا شده اند مخلصان
از هر یک ازین عزیزان سوال از حال صحبت نموده اند هر یک فرموده اند که

درین مراقبه بملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم رسید عرض
طریق خود کرد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
هر دو مقبول و یکی از شما برادر و یکی فرزند هذا غایة العنایة فی حقهما
بیت ای رسولی که هزاران چو بلال حبشی ❊ فی عبودیتکم کل غداة
و ولی و تقی و عشی ❊ و حضرت شیخ سید احمد قدس سره بصحبت و ملازمت
حضرت قدوة العارفین بسیار رسیده اند و منظور نظر کیمیا اثر
ایشان می بوده اند از بعضی فرزندان شیخ سید احمد قدس سره
که ملا محمد نام داشته و از مریدان حضرت قاسم شیخ عزیزان
قدس سره که بوده استماع دارم که حضرت شیخ سید احمد قدس سره
در صحبت با حضرت خواجه احرار قدس سره بوده اند که شیخ را مکاشفه
شده که از صوب آسمان بر سر مبارک حضرت خواجه قدس سره
نوری نیر مکشوف گشته صیحه و فریاد کرده اند بعد از ان حضرت خواجه
قدس سره متوالی شده و حضرت خواجه قدس سره در ان نور فرو رفته
مستغرق آن شده اند و حضرت شیخ در زمان این حال در غایت
ادب و تواضع متوجه حضرت خواجه قدس سره بوده اند و این حال بعضی

از مخلصان حضرت خواجه قدس سره نیز مکشوف گشته صیحه و فریاد کرده
اند بعد از ان حضرت خواجه قدس سره آن شخص را از مجلس خود دور کرده اند
و حضرت شیخ را نوازش کرده فرموده اند که جوانی است در غایت ادب
بیت حرف تصوف ادبی بیش نیست :: با ادب باش شیوهٔ درویش
نیست :: اکابر طریقت فرمایند التصوف کله آداب و مدفن شریف
حضرت شیخ سید احمد قدس سره در سمرقند در بیرون دروازه
شیخ زاده است بیرون نیز که مولانا شمس کندی قدس سره
هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن اوائل حال حضرت مولوی قدس سره
آن بوده که بعد از تمامی علوم شریعت روز جمعه در مسجد جامع
هراه بعد از ادای نماز جمعه هفت تن که متصدیان هفت اقلیم اند
ظاهر شده اند و حضرت مولانا قدس سره در صحبت ایشان شده اند
و ایشان اقالیم را تقسیم کرده فاتحه خوانده اند چون بعد از تمامی فاتحه
دست در روی کشیده اند ایشان را ندیده اند و حال مولانا قدس سره
دگرگون گشته از هر چه در ان بوده دست شسته بطریقت قدم
نهاده بصحبت حضرت شیخ سید احمد قدس سره رسیده مرید ایشان

گشته رسیده اند آنجا که رسیده اند و سالها در خدمت شیخ
سید احمد قدس سره بوده ارشاد و تکمیل از ایشان یافته اند و حضرت
مولانا قدس سره خلیفه باستحقاق و وارث علی الاطلاق حضرت شیخ
سید احمد قدس سره اند و حضرت مولانا در کلمهای خود بمکرر از دقایق و حقایق
این طایفه بطریق رمز اشارت نموده و دران حکمت بسیار نمایند که بیت
قطب جهان سید احمد بیت حضرت شیخیم مددی نیز آنرو درویشان که در خدمت
مولانا قدس سره بسیار بوده میگفت که حضرت مولانا در ولایت
اوزکینت که از ولایت ترکستان است و موطن حضرت مولانا ست
قدس سره فالیز کشته بوده اند بر سر فالیز ایشان جمعی از طلبهٔ علم مهمان
شده اند و حضرت مولانا قدس سره پسر خود را فرموده اند که در فالیز
در آی و از برای طالب علمان خربوزه برار پسر ایشان عرض کرده که
فالیز خام است مدات مدید باید که به پزد و حضرت مولانا قدس سره
فرموده اند که در آکه پخته است چون پسر ایشان در فالیز در آمده
فالیز را پخته یافته خربوزه های پخته یافته گرفته از غایت تحیر گریان
و نالان بر آمده خربوزه ها را در پیش ایشان نهاده میگفت گوند اند

جمال پخته ہیچ خام ٭ پس سخن کوتاہ باید والسلام ٭ و حضرت

مولانا قدس سرہ فرمودہ اند کہ ما شیخ کلانیم ہرچہ گوییم چنان شود

و حضرت مولانا قدس سرہ در جوار حضرت شیخ سید احمد قدس سرہ مدفون اند

نیز ار و تبرک بہ شیخ زادہ کاتب قدس سرہ از جملہ خلفای شیخ مودود اند

قدس سرہ ذکر ایشان گذشت و بحضرت عمر رضی اللہ عنہ میرسند

حضرت شیخ خادم علیہ الرحمۃ والرضوان زبدۃ العرفا قدوۃ الکبرا

قطب الوقت خلیفۂ علی الاطلاق و اکمل اصحاب حضرت شیخ مودود

اند چنانچہ مجملاً اشارت بآن رفتہ است تفصیل احوال ایشان می باید

فاستمع حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرہ در اوایل حال یکی از اعزۂ

سلسلۂ کبرویہ ارادت کردہ و مدت مدید در ملازمت ایشان

بودہ اند بعدہ با ہمان عزیز بصحبت حضرت شیخ مودود قدس سرہ

رسیدہ بحضرت شیخ مرید گشتہ مدت ہفت سال در خدمت ایشان

خادم بودہ اند بعد از قسمت ما حضر و طعام بصوفیۂ زکیۂ انگشتان

خود را لیسیدہ و بدان اکتفا می نمودہ اند و در ملازمت حضرت

شیخ مودود قدس سرہ ریاضات شاقہ کشیدہ و خدمات لائقہ

بجای آورده بالآخر مخدوم عالم گشته اند که بس خدم خدم عمل که
چون حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرہ بسمرقند فردوس مانند
نزول فرموده اند در او اهل فقرا انجا ذکر فته طهارت کنانده
ذکر سیف نموده اند و آن مزدور بعنایت الهی توجه حضرت عزیزان
شیخ خادم قدس سرہ از خواهشات نفسانیه صاف گشته بصفات
صوفیان متصف شده در سلک مریدان و مخلصان ایشان می شده
بیت بی عنایات حق و خاصان حق :: گر ملک باشد سیاستش ورق
نظم ایران لارنینک نظری کل کا توش سا کل لو لوور :: آقا تنک کل کل
بولدی بولغالی منظور :: بالآخر بیشتر از اهل ما وراء النهر مریدشان
گشته اند و حضرت استاذی مفخری و مخدومی استاذ دینا هی
استاذ العلماء ملاذ الفضلاء زبدة المفسرین قدوة المحدثین المولی
الالمعی الذکی النقی التقی الصفی کاشف اسرار الله مولانا عصمة الله
بیفرموند که چون حضرت عزیزان شیخ خادم بسمرقند تشریف
نموده اند مولانا احمد نام شخصی از اکابر سمرقند که منکر طریق ایشان
بوده محتسبا نرا فرستاده که حضرت شیخ قدس سره را منع نمایند از

ذکر بلند چنانچه طریقهٔ شریفهٔ ایشان ست و حضرت عزیزان قدس سرّه

بر سر آن محتسبان میش از آنکه سخن گویند خطاب کرده گفته اند که تو آمده که

ما را از ذکر منع کنی حالانکه خود نماز بامداد نگذارده آن محتسب گفته که

باتفاق محتسبان در مسجد با جماعت نماز بامداد گذارده ام حضرت

عزیزان شیخ خادم قدس سرّه فرموده اند که ازار خود را نیک احتیاط

کن که بخون حیض آغشته ست چون آن شخص توجّه بازار کرده دیده که

ازار زنش را که بخون حیض آغشته بوده پوشیده بوده ست

بیت اولیا از دور نامت بشنوند تا بقعر تار پودت در روند

چون محتسبان این کرامت را از ایشان دیده اند شرمنده گشته

به پیش ملا امامی آمده عرض حال و مجلس مذکور کرده اند باوجود آن منکر متقاعد

نشده در مسجد مقطع سمرقند که مشهور ست مجلس عالی ساخته جمیع

اکابر و صاغر سمرقند را دران مسجد جمع کرده در مقام امتحان حضرت

عزیزان شیخ خادم شده و شنیده که الممتحن ملعون و اهل اکابر

تکلیف کرده که بحضرت عزیزان برپا نشوند و تعظیم ایشان بجا

نه آرند چون حضرت عزیزان قدس سرّه از در مسجد بسم الله الرحمن الرحیم

کویان درآمده اند همگی اکابر برخواسته تعظیم و توقیر کما ینبغی بجای
آورده اند و حضرت عزیزان قدس سره در محراب مسجد بر همه تقدم
نشسته مراقب شده اند و همگی اکابر مراقب شده اند و درین مراقبه در رقبه
ملا امامی سنگ آسیاسی افتاده نزدیک بوده که گردن وی بشکند
بالفور حضرت عزیزان قدس سره رفع آن کرده اند بیت گر تراسنگی
زند معشوق مست به که آری زد گرگوهر بدست بعد ازان فرموده اند که
ملایان وقت نگاه بیدارید تا امروز سخن کنیم شما گوش باشید
بعد ازان بهاین آیات و احادیث و روایات که دال بر این طریقه شریفه
علیه کرده اند چنانچه تفصیل آن در دیباچه این کتاب نموده شد
و دران مجلس جمیع علما و فضلا و اکابر و اصاغر سمرقند مرید حضرت
عزیزان قدس سره شده اند ذکر ملاقات حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت خواجه احرار خواجه عبید الله ادام الله بمغفرته و قدس الله سره
خدمت مولانا صوفی بر کنی که یکی از اصحاب کبار کرده بوده و مخلصان
حضرت عزیزان قائم شیخ قدس سره بود در اوایل حال در خدمت حضرت
زبدة الاولیا حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بوده و از

مریدان ایشانست از حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
نقل میکرد که حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره در قریهٔ کنجشک خانه
که از توابع شهر سبزست واقعه دیده اند که جوانی لنگی در کمر بسته
بمجلس شریف ایشان در آمده از صوفیهٔ حضرت ایشان قدس سره
تکلیف کرده که با ایشان کشتی گیرد هیچکس از اصحاب تصدی
آن نکرده بالآخر حضرت عزیزان قدس سره بآن جوان کشتی گرفته
در زیر خود کرده اند و دست بسینهٔ آن جوان که زده اند آواز
سنج می آمده چون ازین واقعه فارغ شده اند باصحاب خود فرموده اند
این جوان که باشد شخصی از در در آمده بحضرت عزیزان قدس سره
عرض کرده که حضرت خواجه عبید الله قدس سره بملازمت ایشان می آیند
و حضرت عزیزان بحضرت خواجه قدس سره صحبت داشته اند و حضرت
خواجه قدس سره بجانب سمرقند رجوع نموده اند بعده حضرت عزیزان
قدس سره فرموده اند که آن جوان که در واقعه دیده ایم همین جوانست
که بکمل تمام ست در زیر تربیت ما خواهد بود و آواز سنج آن باشد که
اوراد دنیا فرو گیرد ولیکن بروی تأثیر و ضرر نرساند و اما بر فرزندان

وی ضرر نکنند چنانچه درین زمان معاین می شود و ایضاً نقلست که در مجلس دیگر حضرت خواجه قدس سرہ از ایشان پرسیدند که احوال چون است حضرت شیخ قدس سرہ فرموده اند که گاه هست و گاه نیست و حضرت خواجه قدس سرہ گفته اند که چرا همیشه نیست حضرت عزیزان قدس سرہ از مجلس زود اشتغال کرده اند از حضرت عزیزان قدس سرہ سر آن اشتغال را بعضی از مخلصان سوال نموده اند فرموده اند که ما جواب از تجلیات الهی گفتیم که گاه هست و گاه نیست و حضرت خواجه قدس سرہ از دوام آگاهی گفتند که چرا همیشه نیست اگر زود می برآمدیم یکی از ما بایستی اشتغال می نمود ما خود پیر شده ایم ما نخواستیم که این جواب اشتغال نماید و ایضاً منقولست که حضرت عزیزان قدس سرہ از کوی محمد جب که در سیم قدمست مشهور است میگذشته اند حضرت خواجه قدس سرہ ملاقی ایشان شده اند بعد از وداع حضرت خواجه قدس سرہ مدت مدید بر سبیل تواضع بر سر پا ایستاده اند تا آنکه حضرت عزیزان قدس سرہ از نظر حضرت خواجه غایب شده اند سبب آنرا بعضی از محبان از حضرت خواجه قدس سرہ سوال نموده اند حضرت خواجه قدس سرہ فرموده اند که در عقب

حضرت شیخ قدس سره جمعی از ملائکه می روند ما بعد از گذشتن حضرت شیخ تعظیم و توقیر آن ملائکه کردیم و موید این سخن حدیث حضرت نبوی است صلی الله علیه و سلم که ملائکه بر گرد ذاکران تا باسمان گرد کرده پر در پر هم بافته می ایستند و ایضاً منقولست از سلطان احمد میرزا که پادشاه سمرقند بوده نسبت بحضرت عزیزان بی ادبی واقع شده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که در خانهٔ مرید این سلطان وی را تادیب کنیم بمنزل حضرت خواجه قدس سره رفته در منزل ایشان تلقین بلند گفته اند حضرت خواجه بمعذرت بسیار گفته سوار شده بخانهٔ سلطان آمده وی را مؤدب ساخته اند و سلطان بملازمت بحضرت آمده ایشان را بخانهٔ خود برده عذر و تقصیر گفته عرض کرده که ذکر اره فرمائید حضرت عزیزان فرموده اند که این ذکر بی یاران نشود یک روز یاران را آورده در منزل شما ذکر گوییم روز دیگر بجمیع از صوفیان بمنزل سلطان آمده ذکر فرموده اند سلطان گفته که یاران و صوفیان موزه های پر گل خود را در تاک خانه گذارند که فردای قیامت دستگیر ما شود و بعضی از سخنان که حضرت شیخ جمال الدین

عزیزان علیه الرحمة از ایشان نقل کرده اند چنانچه صاحب رشحات نقل کرده بهمان عبارت تیمناً و تبرکاً ایراد می یابد در رشحات در ضمن پنج رشحه ایراد کرده رشحه اول آنکه میگوید که حضرت شیخ جمال الدین رحمة الله میفرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خادم در آیت فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ می گفتند که جمعی هستند که از ذکر گفتن قساوت قلب حاصل می کنند که آنرا بادبار می گویند از سر غفلت بمقتضای طبع و نفس پس می شاید که من ذکر الله اشارت بآن باشد اگرچه مفسران بفصل عن ذکر الله تفسیر کرده اند و برین معنی که از حضرت عزیزان قدس سره منقولست درین آیت اشعار است که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ زیرا که ولا تکن من الغافلین دلالت کرده که ذکر بر سبیل غفلت منهی است رشحه دویم آنکه میگوید که حضرت شیخ جمال الدین قدس سره فرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خادم میفرمودند که حضوری که سالکانرا در نهایت ذکر و عبور بر مرتبه آن می باشد می تواند که پیش

ازان نیز دست دهد لیکن تا آن حضور را بقائی باشد و بواسطهٔ
کشاکش طبیعت زود زایل می شود اما عبور بر مراتب ذکر که عبارت
از مشاهدهٔ بعضی از انوار و کشوف است کرده باشد آن مراتب
چون اجسام لطیفه بجای طبیعت می نشیند و سالک از مقتضای
طبیعت و پیدایشهای آن خلاصی می یابد رشحهٔ سیوم و هم حضرت شیخ
جمال الدین قدس سرهٔ می گفته اند که شیخ ما قدس سرهٔ می فرمودند که دلیل
بر صحت حالی که وارد می شود آن است که در وقت ورود آن حال
فنا و نیستی در نهاد سالک پیدا می شود و کلفت بر می خیزد و بر عیت
میلی و محبتی تازه حاصل میگردد که باحکام شرعی از روی ذوق
و بهجت بی کلفت و کسالت قیام می نماید رشحهٔ چهارم آنکه حضرت
شیخ جمال الدین میفرمودند که یکی از علمای رسوم نزد شیخ ما قدس سره
آمده بود می گفت که حال اهل رقص و سماع از دو بیرون نیست در آن
وقت شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند با وجود شعور حرکت
در رقص و اظهار بیخودی بغایت قبیح است و اگر شعور ندارند بعد از شعور
طهارت ناکرده نماز بیگذارند از آن قبیح تست حضرت شیخ ما

قدس سره در جواب فرمودند که از اسباب نقض وضو یکی آنست که
عقل مسلوب می‌شود چنانچه مجانین را واقعست و دیگری آنکه عقل
مستور میگردد چنانچه در حال اغمامی باشد امّا بیشعوری این طایفه
در حال رقص و سماع نه مسلوب شدن عقل است و نه مستور شدن آن
بلکه این بیشعوری را جهت آنست که دران محل عقل کلی از عالم اعلی
برین عقل جزوی فایض میگردد و در ممکنِ وجود سالک حاکم و غالب
می‌شود و این عقل کلی را قوّت و قدرت آن هست که تدبیر و ضبط عالم
کند چه جای تدبیر و ضبط بدن دران حالت در ظل حمایت و تدبیر
اوست و آن عقل کلی مدبر در مقام حفظ و نگاه داشت او بلکه
نواقض دران محل نمی‌ماند چه طالب صادق دران محل از طبیعت و احکام
او بتمام بیرون می‌آید و از لوازم بشریت خلاص می‌شود پس دران وقت
بتجدید وضو اصلا احتیاج نیفتد رشحه آنکه هم حضرت شیخ
جمال الدین می‌فرموده اند که شیخ ما قدس سره میفرموده اند که بعضی از
مخادم سلسله خواجگان قدس الله اسرارهم چنین گفته اند که وجود و عدم
بوجود بشریت عود می‌کند امّا وجود فنا هرگز بوجود بشریت عود نمی‌کند

معنی این سخن بحسب ظاهر آنست که مراد از وجود عدم تحقق صفت عدمست
که عبارت ازان بیخودی است که مبتدیان طریق خواجگان را در اثنای
مشغولی دست می دهد لیکن آنچه حقیقت معینست وجود عدم عبارت
ازان هستی حقیقی است بر مدرکه سالک پرتو می اندازد بواسطهٔ
کمال شغل باطنی وی و خلو دل از نقوش کونیه و آن پرتو هستی حقیقی که
بعد ازان بیخودی پیدا می شود و چون آن عدم است و این
وجود عود نمیکند بوجود بشریت یعنی باز این پرتو ناپیدا می شود
و لوازم وجود بشری غالب می آید بخلاف وجود موهوب حقانی که وی را
بقاء بعد الفناء گویند که بعد از تحقق بمقام فنا پیدا می شود بش همچنانکه
فنا را وجود باقی ازلی نیست این عدم را نیز انزلیست و این وجود اگرچه
پرتو همان وجود باقی است لیکن بواسطهٔ عدم تحقق بمقام فنا گاه گاه
مستواری می شود تا وقتیکه ثابت گردد و ملک شود والله تعالی
اعلم و حضرت عارف رومی قدس سره در مثنوی باین بیان اشارت نموده
فرموده که بیت وصل اعدام اگر توانی کرد کار مردان مرد توانی کرد
منقولست که حضرت عزیزان قدس سره را پسر بود هژده ساله که بمقام

ولایت رسیده بوده که از عالم فنا بدار بقا ارتحال نموده است
و دران حین حضرت عزیزان قدس سره بیرون خانه بوده اند بعد ازانکه
بخانه درآمده مطلع باین انتقال شده اند فرموده اند که برخیز ای
فرزند ارجمند برخواسته نشسته اند و اولیاء کرامی که مریدان
و محبان آنحضرت اند حاضر بوده اند عرض کرده اند که این فرزند عزیز
حالی حضرت الهی بجای آورده که بیت جان برکف دست
مر آتش تو ای شاه، العبد و ما فی یده کان لمولاه، برخواسته نشسته اند
حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که خواب کن باز خواب کرد
بیت هین اسرافیل وقتند اولیاء، مرده را ازایشان عمر باشد حیاة
بعد ازان فرموده اند که فرزند دلبند را در جوار غار ما که این غار در
سمرقند مشهور است دفن کنید ما را نیز چون وقت انتقال شود در
جوار وی دفن کنند مخدوم زاده را درانجا دفن کرده اند و حضرت
عزیزان دران موضع شریف مدفونند یزار و یتبرک به ای عزیز
بدانکه از حضرت عزیزان قدس سره بیست و سه کس تربیت یافته
بمقام ولایت رسیده کمال و تکمیل یافته اند ازان جمله فرزند رشید

آنحضرت که مذکور شد فرزند دویم شیخ علی شیخ قدس سره که بعد از
انتقال حضرت عزیزان قدس سره خلوت نشسته گفته اند که سر حلقهٔ این
خلوت خدمت ملا لطف الله بوداما ذکه ذکر ایشان خواهد آمد شوند
خدمت ملا لطف الله بعفرموده ایشان سر حلقهٔ آن مجلس شریف
شده متوجه ذکر شده اند و خدمت شیخ علی شیخ در مطبخ متوجه خدمت
شده اند چنانچه حضرت خواجه احرار قدس سره فرمایند که ع
خدمت ترا بکنگرهٔ کبریا کشد: و فتوری در مجلس ذکر پیدا شده است
حضرت شیخ علی شیخ بمجلس ذکر آمده ملا لطف الله را از برای خدمت
تعیین کرده خود سر حلقهٔ ذاکران شده متوجه ذکر شده بوده اند که
از کنار خانقاه درویشی از درویشان والد حضرت شیخ قدس الله اسرارهما
فریادکنان در زیر قدم حضرت شیخ علی شیخ افتاده قصه چنان
بوده که این درویش از غایت غیرتی که داشته تبعیت باین دریشان
ناکرده در کنار خانقاه متوجه بوده و این فتور بجهت عدم اتفاق
بوده چنانچه از حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره
منقولست که در مجلس ایشان قبضی واقع شد فرمودند که تفحص کنید که

یکانه در مجلس نباشد تفحص کرده اند یکانه ظم نشده فرموده اند که
عصاخانه را ببینید که در عصاخانه عصای یکانه نباشد چون در
عصاخانه عصای یکانه یافته اند چون آن عصارا دور ساختند
انقبض مستبدل به بسط شده صحبت عظیم درگرفته و حضرت شیخ
علی شیخ فرموده اند که شمشیری برگردن وی انداخته بودم اگر دست
مدرم ظ نشده آن شمشیر را ازوی دور نمیکرد سرش جدا شدی همت
اولیا را هست قدرت ازالهٔ تیر جسته باز گردانند زراهٔ و حضرت
شیخ علی شیخ قدس سره در نواحی حصار مدفونند زیارتو تبرک گویند
شیری در پای مرقد ایشان خواب میکرده اگر نیاز مند مخلصی بزیارت
مرقد ایشان می آمده دور میشده بعد از زیارت آن شیر باز می
آمده خواب میکرده فرزند سیوم قطب الکبرا غوث الهرفا عبد الحق
شیخ عزیزان قدس سره اند این فقیر مخلص از خدمت خواجم که نبیرهٔ
حضرت ایشان واز مجذوبان حق بودن اسماع دارد که چون حضرت
عزیزان شیخ عبد الحق قدس سره دو نیم ساله شده اند روزی حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره بر بالای لبندی در غایت بسط و شوق

در ذوق بوده اند که حضرت شیخ عبدالحق قدس سرّه بآن بلندی فنان وخیزان بقدم شریف ایشان رسیده اند و عنایت ازلی دست گیری کرده نظر حضرت عزیزان قدس سرّه بایشان فتاده و حضرت عزیزان قدس سرّه زبان خود را در دهان ایشان انداخته ایشانرا مکانیده اند و فرموده اند که بعد الیوم هیچ ولی احتیاج نباشد و همان زمان بمقام اولیاء کرامی رسیده اند و هم حضرت خواجم رحمة الله گفته اند که چون حضرت عزیزان قدس سرّه از دار فنا بعالم بقا انتقال کرده اند حضرت شیخ عبدالحق دوازده ساله بوده اند اربعین نشسته اند در یکی از کوه های شهر سبز و دران اربعین میر محمد صوفی قدس سرّه که یکی از یاران کار کردهٔ قدیمی حضرت عزیزان قدس سرّه بوده اند بحضرت شیخ عبدالحق رحمة الله عرض کرده اند که یکی از خلفاء والد شریف ددد مرید شوید حضرت شیخ فرموده اند که یکی یاران کار کرده شمائید امتحان کنید بعده این هر دو عزیز مراقب شده توجه تمام نموده بیکدیگر متوجه شده اند خدمت صوفی میر محمد بعد از ساعتی بیهوش شده اند و حضرت شیخ عبدالحق قدس سرّه فرموده اند که صوفی را در پیراهن و

این معتکف در برف پرتاوید چنان کرده اند و صوفی دران برف
هفت روز بیهوش افتاده بود و اطراف صوفی بجهت حرارت
صوفی آب شده بود بعد از هفت روز همین همت حضرت شیخ
قدس سره صوفی بهوش آمده عذر و تقصیر گفته عرض نموده اند که ایشان
پادشاهند عاقبت شیر زاده شیر شود ؛ و هم حضرت خواجم رحمه الله
نقل میکرده اند که رحمت صوفی قدس سره نیز از یاران معتمد و قدیم
حضرت شیخ خادم علیه الرحمة بوده است وی چون صوفی میر محمد
بحضرت شیخ قدس سره عرض نموده حضرت شیخ عبد الحق قدس سره توجه
نموده در صورت بازی او صوفی رحمت چون کبوتری در قطار عالم
گریخته حضرت شیخ شمشیری بروی زده اند بعده سر بر داشته اند
صوفی میر محمد را زنده دیده اند فرموده اند که بغل خود را بو
چون دست در بغل کرده دعای سیفی که در بغل صوفی بوده دو پاره
شده بوده است و این صوفی دعای سیفی ضبط کرده و ورد خود ساخته
بوده بعده صوفی رحمت نیز تقصیر گفته حضرت شیخ عبد الحق را بهیچ
احتیاج نیست بلکه دیگران را بحضرت ایشان احتیاج است و تکمیل

حضرت شیخ قدس سرہ از حضرت والد شریف ایشان حضرت شیخ
خادم عزیزان علیہ الرحمۃ والرضوان ست خدمت زبدۃ العلماء
قدوۃ الفضلا مولانا عبدالحی از پدر خود مولانا امان کہ از مریدان
ومحبان حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ بودہ نقل میکردند کہ
حضرت مولانا ولی عزیزان میفرمودند کہ چون حضرت قطب الاکبر
عزیزان شیخ خدای داد قدس سرہ ارتحال نمودند بلازمت حضرت
شیخ عبدالحق قدس سرہ آمدہ در صحبت ایشان می بودیم و در عالم باطن
ترتیبها از ایشان یافتیم روزی فرمودند کہ ملا ولی دانستی کہ ہر تصرف
کہ در تو خواہیم میکنیم ہر چیز مرید مین شو عرض کردم کہ بظاہر دست
دادن چہ لازم ست فرمودند کہ تا آنچہ را در نیچہ نہی مراد حاصل نشود
بعدہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ مرید شدہ اند و حضرت
شیخ قدس سرہ رخصت کل دادہ اند چنانچہ انشاء اللہ در بیان
مناقب ایشان تفصیل رخصت از مشایخ عظام مذکور خواہد شد و ہم
مولوی مذکور نقل میکردند از پدر خود کہ حضرت مولانا ولی عزیزان
قدس سرہ میفرمودند کہ حضرت شیخ عبدالحق قدس سرہ از جانب ولایت

آنها بسمرقند آمده از دریای کوهک گذشته فرموده اند که ما را
خواب گرفت از اسپ فرود آمده در ریگهای آن دریا خواب کرده اند
وزمان حرارت روز بوده حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره جامه
خود در سر نهاده بر سر حضرت شیخ قدس سره سایه کرده اند سیر نموده که
چنان در خواب شده اند که گویا در ایشان اثر حیوات نمانده بود
بعد از مدتے بر خواستند فرمودند که بقریۂ کوفین رفتیم و ملا
عبدالرحمن مفتی که آنجا ساکن بود در گذشته می آییم بروید تا بروے
نماز جنازه گذاریم ع خود می کشی و ماتم را خود تعزیه می داری
بعد از آن روان شدیم فردا پگاه روز چون بموضع کوفین رسیدیم
جنازۂ ملا عبدالرحمن مفتی حاضر بود و حضرت شیخ عبدالحق جنازۂ
وی را خود امام شده گذاردند بعده بازمراجعت نمودند قصۂ آن
بود که ملا عبدالرحمن اول مرید حضرت شیخ قدس سره بوده بعده بملا احمدی
مرید شده بوده این غیرت و غضب حضرت شیخ قدس سره بروی بجهت
آن بوده اکابر طریقت فرمایند که اولیاء حق چون شمشیر برهنه بر بند بلاک
شود و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لحوم العلماء

ستم سن ششم مرض و سن عضات و هم مولوی عبدالحیؒ از والد
خود نقل میکردند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره میفرمودند
که حضرت عزیزان شیخ عبدالحق قدس سره یک شبی در زمانی که معتکف
بوده اند از مسجد برای طهارت می بر آمده اند که پای مبارک ایشان
بصوفی که در خواب بوده رسید فرموده اند که این صوفی گویا مرده است که
بر نمی خیزد او را بیرون مسجد پرتاوید چون صوفیان برخواسته اند که
وی را به بیرون مسجد کنند او مرده بوده آری عاشق چنان باشد که
هر چه او گوید چنان شود حدیث کیت سمعه الخ دلالت برین معنی دارد
ع هرچه او گوید چنان گردد چنان :: و هم حضرت عزیزان مولانا
ولی قدس سره میفرموده اند که حضرت شیخ عبدالحقؒ قدس سره گویا شمشیر برهنه
در دست گرفته در مقام کشتن بودند اما پیر اوّل ما یعنی حضرت شیخ
خدایداد قدس سره حل و بل شده بودند اگر لگدی بر سر ایشان می
زدند تاثیر نمی کرد و لکل وجهة هو مولیها و بعضی نقلست که زبدة
المتبحرین قدوة المتاخرین استاد العلما مولانا درویش محمد آخون
ترکستانی که در مدرسه میرزا مدرس و اعلم علمای سمرقند بوده اند

میگفته اند که بملازمت حضرت عزیزان شیخ عبدالحق قدس سره

بسیار می رفتیم روزی فرمودند که آخوند شما پسر ما ابراهیم شیخ زا

علم ظاهر تعلیم کنید و ما شما را علم باطن تعلیم کنیم فرمودند که هیچ ولی

کسی را بشرط ولی نشناخته ما چنان کنیم مولانا عرض کرده اند که فردا جواب

گوییم فردا جواب گفتیم که از دست ما نمی آید بدین سبب مولانای مذکور در

وقت انتقال گفته اند که ما را در زیر قدم حضرت شیخ عبدالحق قدس سره

دفن کنید در جوار حضرت شیخ مدفونند و حضرت شیخ قدس سره در جوار

والد شریف خود قدس الله اسرارهم مدفونند ابراهیم شیخ قدس سره

فرزند حضرت شیخ عبدالحق قدس سره اند و از ایشان ارشاد و تکمیل

یافته اند و از مقتدایان این سلسلهٔ شریفه اند و سالها در مقام

ارشاد خلایق بوده اند و حضرت خواجم قدس سره فرزند برادر ایشان

و تکمیل از ایشان یافته اند قدس الله اسرارهم و این ابراهیم شیخ

و خواجم نیز در جوار حضرت عزیزان مدفونند نورالله مراقدهم

خدمت مولانا لطف الله رحمة الله علیه ایشان را در سلسلهٔ مولانا

لطف الله دادا ما دگویند که دختر صلبیه حضرت عزیزان شیخ خادم

علیه الرحمه در عقد نکاح ایشان بوده اند و خدمت مولانا لطف الله را ابتداء حال ایشان آن بود که بعد از آنکه تحصیل علم ظاهر کرده اند روزی بصحبت حضرت شیخ خادم علیه الرحمه رسیده در آستانه مسجد مقطع که مسجد عظیمی بود با ایشان جا رسیده بنابر کثرت خلایق و حضرت عزیزان بذکر مشغول بوده اند حضرت مولانا واقعه دیده اند که نه بستر در زیر پای مولانا انداخته اند بعد از فراغ مجلس حضرت عزیزان مولانا را طلبیده فرموده اند که یکبار بمجلس ما آمده نه بستر در زیر پای تو انداختند اگر بیشتر آئی از آسمان بگذری بعد از ظهور این کرامت حضرت مولانا مرید شده سالها در خدمت و صحبت ایشان بوده اند و از ایشان تکمیل یافته اند نقلست که روزی حضرت عزیزان علیه الرحمه یکی از ابیات حضرت مولوی رومی قدس سره را غیر موزون بطریق نثر می خوانده اند چنانچه طریق ایشان این بوده که نظم را چنین می خوانده اند که موزون ظاهر نمی شده خدمت مولانا موزون خوانده اند حضرت عزیزان کارد خود را از غلاف بر آورده بجانب

مولانا پر تافته شده بوده اند که این را نگاه دارید یک روز شما
کار می آید حضرت مولانا آن کارد را سالها تبرکاً نگاه داشته اند
و پسر ایشان آن کارد را گرفته بهمان کارد حضرت مولانا را
در زمانی که در سجده بوده اند زده شهید ساخته اند آن وقت
معلوم شده است کلام حضرت عزیزان قدس سره همت کاملان
از دور نامت بشنوند تا بقعر نار و پودت در روند از خدمت
مولانا از دختر حضرت عزیزان علیه الرحمة دختری تولد کرده که آن
دختر را بخدمت امیر بزرگ که دانشمند روزگار بوده داده و از آن
دختر دختر دیگر شده که از آن حضرت زبدة العلماء و قدوة الفقهاء
استاد المتبحرین ملاذ المتأخرین الجامع بین علمی الظاهر والباطن
العارف باسرار الله مولانا عصمة الله قدس سره تولد کرده اند از جانب
والده حضرت مخدومی و استادی و سندی و سیدی مولانا عصمة الله
بحضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره میرسند و از جانب پدر
بحضرت خواجه عارف ریوگردی قدس سره که در سلسلهٔ خواجگان
قدس الله اسرارهم مشهوراند میرسند و حضرت مخدومی قدس سره

منظور نظر اولیاء کرامی بوده اند میفرمودند که مارا در دامن
شریف خواجه ملا قدس سره که دادا حضرت خواجه احرار اند قدس سره اند
خته اند ایشان گرفته خود را در دامن پوشانیده عصمة اللہ نام
نهاده اند از ان زمان نشاهٔ از مذاق این طایفه در کام مست
و من رسیده ام و ایضاً میفرمودند که روزی در معتکف حضرت استاذ
استاد العلماء ملاء الکرامین سند المحدثین مولانا مصطفی رحمه اللہ
حاضر شدم خدمت مولانا مصطفی رابطی بود زمزمه با خود کرده
میگریستند و مرا حالی دیگرگون شده در زیر قدم مولانا افتادم که
مرید شوم ایشان فرمودند که ارادت بالحقیقه ارادت بقلبست
چه لازم که دست داده شود و ترا قبول کردیم و ما را نیز نسبت
بحضرت شیخ مرجان قدس سره که یکی از مخلصان حضرت زین الدین
الخوافی قدس سره ست و ارشاد از ایشان یافته و فرخص از ایشان
این حال پیدا شده بود ایشان فرمودند که دست ظاهر چه لازم است که
داده شود ما را هر رخصتی که از حضرت شیخ زین الدین الخوافی رسیده بشما
دادیم ما نیز رخصتی که از شیخ مرجان ما رسیده بشما دادیم حضرت

مخدومی قدس سره ذکر را جهرا بطریق این سلسله شریفه می گفتند و این
مخلص فرزند ارجمند عبدالرشید را بدین حضرت مخدومی
اندا خته نیاز ایشان کرده بود و در خاطر بود که نام وی را عبدالرشید
و یا عبدالشهید مانند فرمودند که ملهم شدیم نام وی را عبدالرشید نهادیم
و آثار توجه تمام از ایشان ظهور و هویدا بود در روزی این فقیر بملازمت
ایشان رسید گریان بودند فرمودند که مدتی درس گفتیم و مدتی
ذکر گفتیم اکنون متحیریم که چه کنیم باز گریان شدند چون کمال
دانشم نادانیست چاره کارم همه حیرانیست . و خوارق عادات
از ایشان بسیار ظهور پیوسته است چنانچه بعضی در مناقب حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره خواهد آمد ان شاء الله تعالی و از انجمله آنکه
روزی این فقیر در ملازمت ایشان بود که یکی از خواجه زادها ناگاه
در غضب شدند این فقیر را بخاطر افتاد که چه حکمت باشد درین غضب فی الفور
بفقیر توجه کرده گفتند که طالب علمان فرزندان ها اند اگر پدر تادیب
فرزند نکند فرزند بی ادب شود حضرت مخدومی را بر خواطر اشراف
تامی بود می فرمودند که مقصود ما از گفتن درس ترویج شریعت حضرت

مصطفی ست صلی الله علیه وسلم هر که بر درس ما آید بنصیب نخواهد شد
انما الاعمال بالنیات مدفن شریف ایشان در جوار حضرت خواجهٔ
احرار ست قدس الله اسرارہما میفرمودند که چون حضرت قاسم
شیخ عزیزان قدس سره در ولایت اشتیخن معتکف شدند فقیر بملازمت
ایشان رسیدم در صحبت ایشان دران اعتکاف بودم بحضرت
عزیزان قدس سره عرض کردم که درین مجلس فقیر را جمعیت خاطر حاصل شد
اما پیش ازین در ولایت انهار سیر قند حضرت ایشان خلوت نشسته
دران خلوت جمعیت خاطر نشد بلکه تفرقه پیدا شد و هر دو مجلس شریف
ایشان ست حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که ولایت
هلیا باد و ولایت اشتیخن و ولایت میانکال تا بخارا همگی در طریقهٔ
شریفه اند گویا که یک کس اند هر وقتیکه ذکر میگوییم همگی باتفاق
ذکر میگویند بلکه زمین و زمان همه اتفاق می کنند اما ولایت انهار
در وی طرق مختلفه ست این تفرقه و اختلاف بدان جهت ست
و حضرت مخدومی قدس سره منظور نظر کیمیا اثر حضرت مولانا ولی
عزیزان بوده اند قدس سرهما منقولست که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره

ایشان را ولی‌ها در زاد می گفته اند و بحضرت عزیزان قاسم شیخ
قدس سرّه در زمان طلب تا آخر عمر صحبت تام داشته اند و در صحبتهای
حضرت حاضر می شده اند و از سمرقند بولایت کرمینه که موطن
شریف حضرت عزیزان ست بسیار رفته اند میفرمودند که یک
کرت از حضرت عزیزان قدس سرّه رخصت خواستیم که درین سفر به بخارا
رفته از آنجا بولایت قرشی رفته بسمرقند انتقال خواهم کرد حضرت عزیزان
فرمودند که بخارا چرا میروید گفتیم بجهت زیارات مزارات شریفه
بخارا حضرت عزیزان قدس سرّه قبال نموده رخصت دادند بعده
به بخارا رفته زیارت مزارات شریفهٔ آنجا کرده بخارا نادر آمده بجانب
قرشی توجّه کردیم چون حضرت عزیزان قدس سرّه مطلع شده اند که بسیار
خوشوقت شده فرموده اند که زیارت همچنین می باید که قصد بامر دیگر
تعلّق نگیرد و حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمة نیز حضرت مخدومی
را ولی‌ها درزاد میگفته اند و از مشایخ این سلسلهٔ شریفه بحضرت
عزیزان درویش شیخ علیه الرحمة که ذکر ایشان خواهد آمد ان شاء الله
صحبت داشته اند میفرمودند که از مشایخ این سلسلهٔ شریفه بتکلّف

ترو بهمت تر از حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سرّه ندیدم
میفرمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم خانقاه بسیار
گرم شد فقیر بسیار محنت کشیدم حضرت شیخ قدس سرّه را اشراقی
شد یکی از صوفیه را فرمودند که خدمت ایشانرا بحجرهٔ که در بیرون
خانقاه است برده مهمان کن آن صوفی بفرمودهٔ ایشان چنان
کرد میفرمودند که ما را در جوانی جمعیّت تام بود بعد ازان بجهت
اشتغال بفرزندان و آشنایی خلایق آن جمعیّت خاطر نماند
مفهوم می شود که اوّل جمعیّت در وحدت بوده ثانی جمعیّت
در کثرت بوده و خاطر حضرت مولوی قدس سرّه مایل باوّل بوده است
والله تعالی اعلم چون فارغ شدیم از ذکر اولاد حضرت عزیزان
شیخ خادم قدس سرّه شروع کنیم در بیان مناقب خلفای ایشان
قدس سرّه حضرت عزیزان شیخ جمال الدّین هو الجامع بین علمی الظاهر
والباطن وحید العصر فرید الدّهر قطب الاولیا غوث الکبرا قدس الله اسراره
خلیفه برحق و اجل و اکمل اصحاب حضرت ایشان شیخ خادم قدس سرّه اند
وهو صاحب الریاضات شاقه و المشرع بالشریعة الشریفه بفرموده آیت

کریمه وَجَاهِدُوا فِی اللّهِ حَقَّ جِهَادِهِ و بمضمون حدیث افضل الا
عمال احمزها ای اشقها بریاضات شاقه مجاهده می‌نموده اند
نقلست که گاه سه خلوت پیوسته می‌نشسته اند حضرت شیخ
خدای داد قدس سره میفرموده اند که سه خلوت متصل می‌نشسته اند
پوستین پوشیده در خلوت حجره بجهت حرارت که خانقاه چون
آتشدان گرم شده بود رخصت دادند که هر کسیکه اینجا نتواند بود
در دهلیز خانقاه باقی شد ده نفر از اصحاب ایشان که از آنجمله یکی
این فقیر بود در خانقاه باقی ماندند و حضرت عزیزان قدس سرهم همچنین
پوستین پوشیده نشسته بوده اند و دیگران بیرون خانقاه
در دهلیز بودند بیت بقدر شغل خود باید زدن لاف * که بنجشکی نشاید
رفت بر قاف * اما سوختگان آتش هجران و مشتاقان وصال حضرت
سبحانه و تشنگان بادیه حرمان ازین گرمی نگریزند و این حرارت
در جنب حرارت ایشان محو گردد چنانچه از خواجه احرار قدس سره منقول است
میفرموده اند که هیچ خانه در زمان حرارت هوا چون خانهٔ دل نیست
حق سبحانه فرماید که قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ الآیه

پس عجب که حق سبحانه دل بنده مومن محب را که منظر الهی ست
چنانچه حدیث لاینظر والله الی صورکم ولکن ینظر والی قلوبکم
مؤید این معنی ست چنان کرد اند که محبت واجب تعالی که موطن
آن قلب صنوبریست غالب آید بر حرارت دیگر بلکه بر آتش جهنم
چنانچه در بعضی از تفاسیر در تفسیر این آیت که وان منکم الا واردها
مذکور شده که همگی آدمی داخل جهنم شوند لیکن حق سبحانه بر مومنان
جهنم را گلستان کرد اند حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی
قدس سره فرمایند بیت عارف عشقی جان بولکیندا اعلم نار تیبا
اونسا کیر بینک تموق عالم غافل بولور و از شیخ الاسلام
ابو حفص شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره منقولست که
چون محبت و عشق عاشق را بیرون کنند محبوب از پی نظر کرد دو
این ممکنات را تحمل آن نباشد حق سبحانه فرماید که فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا و عارف رومی در مثنوی
فرموده اند که اگر مرغ ضعیف چون کبوتر و امثال آن خواهد که اشتری
را مهمان سازد و چون شتر در خانه وی قدم نهد خانه او ویران

شود بلکه صاحب خانه پای مال اشتر گردد نقلست که مولانا ابراهیم
شیروانی که از متبحران روزگار بوده اوّل کرت که بملازمت حضرت
عزیزان شیخ جمال الدّین قدّس سرّه رسید حضرت عزیزان فرموده
اند که ملا ابراهیم پیش آی ملا ابراهیم را بخاطر آمده که شاید که درین
مجمع ابراهیم نام دیگری نیز باشد دیگر باره فرموده اند ملا ابراهیم
شیروانی که در بحث وجود سخنان دارد پیش آید القصه این مولانا
ابراهیم را در بحث وجود کلامی سخنان بوده چنانچه از حواشی مواقف
مولانا ابراهیم معلوم می شود چون مولانا ابراهیم پیش ایشان آمده
سخنان مولانا ابراهیم را که در بحث وجود بوده خود بیان فرموده
اند بعد ازان حلّ اشکالات آن نموده اند مولانا ابراهیم قدّس سرّه
در سلک محبّان و مریدان حضرت عزیزان درآمده از ایشان تربیتها
یافته اند نظم تا نفتد بر تو مردی را نظر از وجود خویش کی
یابی خبر هیچکس از خویشتن چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد
نقلست که شاه بیگ خان شهید در ابتدای حال مرید حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین قدّس سرّه بوده و دران اوان در خدمت

امیر علی ترخان که حاکم و والی سمرقند و بخارا بوده است روزی
شاه بیک خان را بخاطر افتاده که میرزایان کورگانیه فوت کرده اند
و این امیر عبد العلی پادشاه نیست چرا من پادشاه نشوم که من پادشاه
زاده ام و با این خاطر بملازمت حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
آمده و حضرت عزیزان را اشراف بر خواطر بوده که اکابر طریقت
مشرف القلوب گویند فرموده اند که در خاطر تو آمده که عبد العلی
متشرع معزول گردد تو پادشاه شوی دیگر بار پیش ما میا و شاه بیک
خان از پیش ایشان برآمده گفته که دیگر پیری صاحب دولتی عزیزی
درین بلاد باشد شخصی شیخ منصور که از مریدان شیخ تاج الدین است
و شیخ تاج الدین از مریدان شیخ زین الدین الخوافی قدس الله اسرارهم اند
نشان داده چون شاه بیک خان بملازمت شیخ منصور قدس سره
رسید حضرت شیخ فرموده اند که او زبیک تو خواهی پادشاه شد
فرموده اند که سفره آرید سفره آورده اند و بعد از جمع کردن سفره
فرموده اند چنانچه سفره را از کنار جمع می کنند تو نیز از کنار ولایت
متوجه شو و نیز فرموده اند که اولیای گرامی جمع شده بفرموده سلطان

الطریقه حضرت خواجه احمد الیسوی قدس سره از برای پادشاهی توماچ

خواندند شیخ تو شیخ جمال الدین قدس سره نیز دران مجمع حاضر بود و

دران مجمع نیز بر پادشاهی تو راضی نبود اما چون سلطان الاولیا

خواجه احمد یسوی بر نهند که تو پادشاه باشی پادشاه تو خواهی شد فرموده

حضرت شیخ منصور قدس سره شاه بیک خان متوجه بمنفعت شده

بدانجا رفته وازان جا جمع اوزبکیه را گرفته متوجه ولایت شده چون

ترکستان رسیده شبی در مزار متبرک حضرت سلطان العارفین

خواجه احمد الیسوی قدس سره بشارت دیده وازایشان اعانت بروی

واقع شده ازانجا متوجه تاشکند شده تاشکند را گرفته وازانجا

آمده سمرقند وبخارا را گرفته در بخارا فرموده که پیر حضرت شیخ جمال

الدین عزیزان را در نظر مبارک ایشان در نردبان بسته قین

بکنند تا حضرت ایشان محنت کشند وچون حال برین منوال

کشیده حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره عرض کرده اند که

اگر رخصت شود توجه بکنیم که شاه بیک خان نابود گردد وحضرت عزیزان

شیخ جمال الدین قدس سره فرموده اند که چون سلطان الطریقه بربان

الحقیقه خواجه احمد الیسوی قدس سره برانند که وی پادشاه باشد توجه
گردن برنا بود وی بی ادبی ست و درین حال سر حضرت ایشان
بابا گفته فریاد کرده حضرت ایشان جان بابا گفته اند بمضمون حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم اَوْلَادُنَا اَکْبَادُنَا چون این کلام از حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین رحمة الله صادر شده ریسمان و نزد بان
از سر ایشان جدا شده چون او زبکیه این کرامات دیده اند
هراسان و گریزان شده پیش شاه بیک خان رفته عرض کرده اند که
این شیخ ولی بوده شاه بیک خان گفته که من هم رسیده ام که ولی ست
بعد از ان حکم کرده که حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بجانب
هرات بروند چون حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بهراة
تشریف آورده اند خدمت زبدة المتبحرین مولانا عبد الغفور قدس سره
را بحضرت عزیزان قدس سره اخلاص تمام پیدا شده جمیع خدمتهای
ایشان را حتی که هیمه سرگه و پیاز را از بازار خود می آورده اند مولوی
هری بحضرت عزیزان قدس سره عرض کرده اند که خدمت مولانا عبد الغفور
استاد جمیع علما اند و کبر سن دریافته اند چه باشد که بعضی از خدمتها را

بدیگران فرمایند حضرت قدس سره فرموده اند که این سخن از غلبات محبت است
بنابرآنکه مولانا عبد الغفور خدمت این فقیر را از برای خدا خواهد کرد
خدمتیکه از برای خدا باشد چون منع توان کرد و بعضی بحضرت مولانا
عبد الغفور عرض کرده اند که شما در سلسله خواجگانید چون مشایخ
این سلسله خدمت می کنید ایشان فرموده اند که سلسله خواجگان
به بیع و شرا جمع می شود چون باین سلسله شریفه جهریه جمع نشود و این
فقیر از بعضی اعزه استماع دارد که حضرت عزیزان قائم شیخ قدس سره
میفرموده اند که بسته سلسله میباش نقشست که حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین رحمة الله بخدمت مولانا عبد الغفور قدس سره گفته اند که
موالی و اکابر و مشایخ را میخواهیم که بوینیم خدمت مولانا عرض
کرده اند که فردا جواب گوییم و خدمت مولانا یکی از اکابر هراة که
از فرزندان حضرت مولوی رومی قدس سره بوده اتفاق نموده اند
ایشان را حضری ساخته جمیع موالی و مشایخ و اکابر هری را جمع کرده
حضرت عزیزان را در ان مجمع بطلبند فردا آن عزیز چنان کرده و در ان
مجلس تقصیری از حضرت عزیزان قدس سره با بعضی اهل آن مجلس واقع شده که

همه شیفته و فریفته و مخلص حضرت عزیزان گشته اند گویند در
مدت یکماه در بهری بعلوم مکی علما و مشایخ اکابر و صاغر شده که حضرت
عزیزان قدس سره در علم ظاهر و باطن متبحر روزگار اند حضرت عزیزان ما
قدس سره سیر نمودند که سلطان حسین میرزا که پادشاه هراة بوده بملازمت
حضرت عزیزان قدس سره آمده حضرت عزیزان چند پاره نان که
در فرجی یکی از صوفیان پیچیده بوده بی تکلفانه همان فرجی را بجای
دستارخان پیش سلطان پهن کرده نان پاره ها را حاضر کشیده
اند سلطان از آن نان پاره ها تبرکا گرفته گفته که کدام این صوفیان
و درویشان اند که در خدمت حضرت عزیزان قدس سره پوشش
صحرا افروخته باحضور صوفیه زکیه می ساخته اند جمع از طالبان علم که
از جمله درویشان بوده اند و بدین خدمت مشغول بوده اند بر
خواسته اند سلطان فرموده اند که همت شمایان از ما بهتر است که
ما در مشقت سر پوشش خورده ایم لیکن مقصد ما خراسان بود خراسان
را بما دادند و مراد شمایان وصول حق است سبحانه خدای بمراد رسانند
حق سبحانه فرماید وَمَن یُّرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهٖ مِنْهَا وَمَن یُّرِدْ

ثواب الآخرة نوّرتہ منہا بعد ازان از حضرت عزیزان پرسیدہ کہ
ازین صوفیان و درویشان کسیکہ بمقام فنا رسیدہ باشد
ہست حضرت عزیزان قدس سرہ فرمودہ اند کہ نہ ولیکن یار ایست
در ماوراء النہر کہ مولانا خداداد نام دار و ایشان بفنا رسیدہ اند
توصیف ایشان بسیار نمودہ اند بیت ہر کہ او در عشق صادق
آمدہ است در سر معشوق عاشق آمدہ است نقلست بعدہ سلطان حسین
میرزا بحضرت عزیزان چند جفت آب زمین نیاز کردہ حضرت
عزیزان فرمودہ اند کہ نیم جفت زمین را در بخارا اقبال کردیم
وان سبب آنجا اخراج کرد اگر بیشتر ازان قبال کنیم از عالم اخراج
خواہد کرد ای عزیز من درین سلسلہ شریفہ تمام تجرید و تفرید را
شرط کردہ اند مگر آنکہ ماہور بخدمتی شود چنانچہ حضرت عزیزان ما قدس سرہ
میفرمودند کہ حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ فرمودہ اند کہ در
مجلس حضرت عزیزان شیخ خداداد قدس سرہ از غیر ذکر ما حضر دیگری نبود
نہ کاہ بود و نہ جو این گدای یک کاسہ جو باسپ مہمان اقبال کرد
تشویش کاہ و جو و ہشر و غیر آن ازان پیدا شد ہمچنین شما اگر

نتوانید بمثل ما کنید والا مثل حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره

بکنید و بعد ازین نقل حضرت عزیزان ما قدس سره بفقیر خطاب کرده فرمودند

که شما نیز مثل حضرت قاسم شیخ قدس سره بکنید واگر نتوانید مثال حضرت

عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بکنید امید این فقیر آنکه فردای

قیامت بیمن همت این عالی همتان در سلک جاروب کشان محبان

این طایفهٔ کرام محشور گردد که حدیث اللهم امتنی مسکینا واحینی مسکینا

وبشارت باین مقام است وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید

خدمت مولانا صوفی برکنتی از حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره

نقل کردند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره فرمودند که در

مجلس عظیمی که اکابر و اولیاء و علمای هراة در صحبت حضرت عزیزان

شیخ جمال الدین قدس سره حاضر بوده اند از حضرت عزیزان از معنی

فنا پرسیده اند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که تفسیر فنا

بطرق مختلفه در کتب مسطور است پیش ممکنان لایح و واضح است

اما ما را در ماوراء النهر یاری است مولانا خدایداد نام اگر درین عالم

فنا متجسد بشدی هر آینه بصورت وی بشدی صورت وسیر حضرت

ایشانرا تعیین میکرده اند و مدّت مدید دران مجلس در میان اصحاف ایشان بوده اند که از کنار مجلس حضرت شیخ خدایداد جامهٔ نمدین دربر و کلاهی از نمد در سر و گریبان جامه را به پوست توت بر بسته تقصیر کویان در قدم حضرت شیخ جمال الدین قدس سره افتاده اند بعضی اکابر عرض کرده اند که متصف بفنا ایشان باشند حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره فرموده اند که چون در توصیف ایشان بودیم ایشانرا قایم مقام خود ساختیم و شیخ صوفی که مرد تمام بوده در نزد جمیع اکابر مرید ایشان ساخته فرموده اند که ماوراء النهر ازین سلسله شریفه خالی نبود ما اینجا خواهیم بود ایشان بالفعل بماوراء النهر بروند فرموده اند که خط ارشاد در طریق ما نیست لیکن راه دور است در حق ایشان خط ارشاد نویسیم در او اخر آن کتابت در وصف ایشان این غزل حضرت مولوی جامی قدس سره را نوشته اند که شعر حقهٔ لعل تو از جوهر جان ساخته اند کام هر خسته دران حقه نهان ساخته اند شهر لطافت که نهان بود پس پرده غیب همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند آن نه بالاست نهالیست که از روضهٔ قدس بتماشاگه عشاق روان

ساخته اند بجایکه رسید همگی اکابر عرض کرده اند که این بیت
موافق قامت ایشان است که چون سرو آزاد است بعده
ایشانرا از همان مجلس روان ساخته اند منقولست که چون اکابر
و اصاغر هری بحضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره غلّه
بسیار نیاز کرده اند حضرت عزیزان قدس سره غلّه هارا در خانه انبار
کرده اند و باین سبب بعضی از سفها در سخن شده اند چون حدیث
مولانا عبد الغفور بعرض آنحضرت رسانیده اند فرموده اند که نگاه
داشت غلّه بدان جهت بود که درویشانرا مکاشفه شده بود که
بعد از چند روز در هری قحطی خواهد پیدا شد فرموده اند که مولوی
خود تقسیم این غلّه بکنند صوفی که خدارا دو خروار و بصوفی مجرد یک
خروار بدهید خدمت مولوی چنان تقسیم کرده اند بعد از یک ماه
قحط غریب در هری شده آنگاه سخن آنحضرت بر مردم هری واضح گشته
وفات حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره در هری است و ایشان
را در تحت که حضرت مولوی جامی قدس سره مدفونند دفن کرده اند و در
آن تحت حضرت مولانا سعد الدین الکاشغری قدس سره نیز مدفونند از

و بتبرک بهم حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره سلطان الطریقه
برهان الحقیقه قطب العرفا غوث الکبرا و زبدة العارفین قدوة الکاملین
الجامع بین علمی الشریعة والحقیقة قدس الله اسراره در طریق تفرید
و تجرید یگانهٔ روزگار بوده اند بمقدار هفته که میگذشته خانهٔ
خود را تاراج میفرموده اند و این تفرید با مر حضرت قطب الاقطاب
شیخ جمال الدین عزیزان قدس سره بوده در وقت رحلت حضرت
عزیزان قدس سره که در هری واقع شده است چنانچه گذشت فرموده
بوده اند که مولانا خدایداد پیش شما قطار و مهار نیاز خواهد آمد
شما نگاه ندارید و این فقیر از والد خود استماع دارد که ایشان میفرمود
ند که والد شریف ما حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره که ذکر
ایشان خواهد آمد میفرمودند که حضرت عزیزان قدس سره وقتی که
تولد کرده اند از غیب تا چهل شب شمع تا روز می افروخته روز غایب می
شده و این سخن در مناقب ایشان نیز مسطور است و آثار ولایت
در آنحضرت از زمان طفولیت ظاهر و هویدا بوده گویند چون آنحضرت
پنج و شش ساله شده اند ملای مکتب دار سعادت مندی وقعه دیده که

اویرا از غیب فرموده اند که این خورد را تعلیم کن که فردای قیامت شفیع تو خواهد بود و آن سعادت سند تعلیم ایشان کرده بعد ازان آنحضرت بسمرقند رفته تعلیم علوم شریعت نموده و دران اثنا در مدرسه چپانیه می بوده اند و ریاضات شاقه صوفیه زکیه می کشیده اند و این مطالعه و خواندن قباب ایشان بوده. چنانچه حضرت مولوی جامی قدس سره میفرمایند که هیچ قبا درویشانرا چون صورت مطالعهٔ کتاب نیست رباعی بهتر ز کتاب در جهان یاری نیست؛ در غمکدهٔ زمانه غمخواری نیست؛ هر لحظه ازو بگوشهٔ تنهائی؛ صد راحت هست هرگز آزاری نیست بیت عشقش زد فرا حکیم بود نیک هم سبق؛ دل در خیال یار بود چشم در ورق؛ حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره می فرمودند اند که دران زمان ما را قصاباشناخت و قعه آن بود که روزی چندی از اتراک از نوع گرسنه بیا لکال که موطن اصلی آنحضرتست بخانه که در مدرسهٔ مذکوره مهمان شده اند و دران وقت حضرت عزیزان قدس سره پوستین در بر داشته اند که

تا بستان بسخت آنرا درون ساخته پشم آنرا بیرون کرده پوشنده
می پوشیده اند و زمستان عکس آن از خانهٔ همسایهٔ خود قصاب
وی را طلبیده و این پوستین را خواسته اند که گرو کرده گوشت بیارند
قصاب ایشانرا دیده شناخته پارهٔ گوشت و اسبابرا گرفته خود
آمده و ران مدرسه طبخ کرده مهمانی مهمانان ایشان کرده بعده
هر روزه ما حضری از برای حضرت ایشان می آورده بالآخر حضرت
عزیزان از آن قصاب گریخته بمضمون المتقی من یتقی من الحلال کمون
بوستان خان که در سمرقند مشهور است مدت سه سال در بالاخانه
که در آنجا بوریا کهنه فراش ایشان بوده می بوده اند و در آنجا ریاضات
شاقه بطریق توکل تام کشیده اند و هم عزیزان ما قدس سره میفرمودند
که در زمانی که حضرت عزیزان قدس سره را ابوسعید خان نور
مرقده مرید و مخلص ایشان است بمنزل خود می برده نظر ایشان
در گذشتن از آن کوچه بآن بالاخانه افتاده و حضرت ایشان
صیحه کشیده اند و فرموده اند که ما را در زمانی که درین بالاخانه
بودیم احوال غریبهٔ عجیبه روی می داد نفلست که در زمان ریاضات

بمکاشفهٔ سماوات بر حضرت ایشان واقع شده میفرموده اند که
روزی در درِ مدرسهٔ میرزا که در سمرقند است طلبهٔ علم از فلکیات
بکدیگر مناظره و مباحثه می کردند من گوش انداخته بمکاشفات
سموات هوش داشته توقف می نمودم همه را مخالف یافتم
حضرت مخدومی مولانا عصمة الله قدس سره می فرمایند که از منطق
حکیم اشارات بوعلی: ننمود رخ نتیجهٔ دل را شفا نشد، و بعد از آن که
بمراتب علیّه رسیده اند روزی بصحبت حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین علیه الرحمه رسیده تعشق حضرت ایشان را بحضرت
عزیزان پیدا شده چون شب در آمده این مصراع را تا روز تکرار
می کرده اند که بیت من بی تو دمی قرار نتوانم کرد چون فردا شده بلا زمت
حضرت عزیزان رفته مرید ایشان شده بمضمون اطرح روح همه را ترک
کرده ملازم ایشان گشته اند و در اوّل صحبت حضرت عزیزان
پرسیده اند که نام شما چیست فرموده اند که نام من خدای بردی است
حضرت عزیزان فرموده اند که مارا خدای داد نام شما خدای داد
باشد بعده باین نام مشهور گشته اند میفرموده اند که در زمانی

مطالعه علوم رسمی روزی بدرس دانشمندی رسیدیم که از کتب
منطق این می گفت که شریک الباری ممتنع آن دانشمند می گفت که
چون این قضیه موجبه است تصور شریک باری لازم است همین
با خود گفتیم که ما هیچ وقت تصور شریک باری نکرده ایم علمی که در وی
تصور شریک باری تعالی و تقدس باشد مناسب خواندن نیست
بعده هرگز از منطق نطق نکردیم مولوی جامی قدس سره می فرمایند که
بیت ز منطق مکن نطق کاندر دو گیتی : نشد حل از اشکال او هیچ
مشکل :: روزی این مخلص بصحبت مولانا درویش محمد اتا که از اولیا
وقت بودند رسیدم پرسیدند که چه میخوانی عرض کردم که شرح مواقف
فرمودند که قال الله و قال رسول الله را مانده قال الافلاطون میخوانی
و دران وقت دیوان حضرت مولوی جامی قدس سره در پیش ایشان
بود چون آنرا بکشادند این بیت مذکور بر آمد بعد ازان فرمودند که
فتوی نویس و قرآن خوان و ربعی از قرآن خواندم و مرا فرمودند که
برادر ما باش و میفرموده اند که ما لا اله الا الله را از برای دفع ما سوی
میگوییم چون ما سوی رفع یافت خانه دل خالی از غیر گشت آمد الله الله

هیکویم لمحه در تفصیل بیانات اکابر طریقت قدس الله اسرارهم

در کلمهٔ شریفه لا اله الا الله حضرت خواجهٔ بزرگ بهاء الحق والدین

قدس سره یفرموده اند که مبتدی باید که لا معبود الا الله تصور کند

غیر مبتدی لا مقصود الا الله قصد نماید و حضرت شیخ زین الدین

الخوافی قدس سره فرموده اند که مبتدی باید که لا معبود الا الله قصد کند

و متوسط المحال لا موجود الا الله اراده نماید و منتهی باید که لا وجود الا الله

تصدیق کند و اکابر طریقهٔ این سلسله شریفه فرموده اند که مبتدی

چون مشغول گردد بذکر اولاً فرض کند که از غیر محبوب ازلی بیکری نیست

بعده بقهرمان ذکری خود را رفع کند و این قریب بسخن حضرت

عزیزان است که مذکور شد آنفاً در بیان لا اله الا الله روزی

در منزل شریف حضرت مخدومی قدس سره مجلسی بود خدمت مولانا محمد

کوفنی که از جملهٔ علما بود بحضرت مخدومی مولانا عصمة الله رحمه الله

عرض کرد که در ملازمت حضرت استاد العلماء قدوة المتبحرین

مولانا عصام الدین سبق میخواندیم که حضرت عزیزان شیخ خدایداد

قدس سره الشریف آوردند بخدمت مولانا عصام الدین گفتند که

بسیار در خاطر ما میگذرد که از شما درخواست کنیم که منطق نگوئید
خدمت مولانا عصام الدین قبال نمودند و در آخر مجلس بحضرت
عزیزان قدس سرّه عرض کردند که ما بیقین رسیده ایم که شما از اولیاء
حق سبحانه چنانچه لقب ایشان درین سلسله مولانا خداداد
ولی است و اینهم یقین است که هرچه بر زبان اولیاء جاری شود
در وی برکتی پیدا شود چون منطق در زبان ایشان جاری
شد امید دارم که در وی برکتی چیزی پیدا شود که موجب نجات
من شود از سخنان خدمت مولانا عصام الدین بسطی وجدی در حضرت
عزیزان ظاهر شد فرمودند که ما رخصت دادیم که شما منطق گوئید هم
مولانا محمد مذکور در مجلس مذکور گفتند که در ملازمت حضرت زبدة
الاولیاء والاتقیاء امیر خلیل سید اتا قدس سره که مشهور زند سبق
میخوانده ایم و نزد ایشان مذکور می شد که از حضرت عزیزان شیخ
خداداد قدس سره سخنان صادر می شود که دلالت بران دارد که ایشان
ادعای قطبی میکرده باشند و حضرت امیر قدس سره فرمودند که اگر با
پیش آید ما ویرا تادیب بکنیم که همه را فراموش کند بعد ازان حضرت

امیر قدس سره بجانب کرمینه سیر کرده در منزل حضرت عزیزان قدس سره

تشریف برده اند چون بحضرت عزیزان قدس سره ملاقات کرده اند

حضرت عزیزان قدس سره آغاز همان حکایات کرده اند و از گلوی

حضرت امیر آوازی صادر شد که گویا چیزی در گلوی ایشان مانده

باشد بعده حضرت عزیزان قدس سره بخانهٔ خود روان شده اند و

یکی از اهل مجلس از حضرت امیر قدس سره سوال کرد که محل سخن همین سخنان است که

از ایشان مشهور شده است حضرت امیر فرموده اند که شیخ خدای

داد ولی بوده هر وقتی که ارادهٔ آن کردیم بروی سخن کنیم چنگلی در گلوی

ما انداخت که از سخن مانع شد آن آواز از گلوی ما بدان سبب بود

بعد از آن حضرت عزیزان قدس سره منبسط الحال از خانه بیرون آمده

بصحبت امیر آمده فرمودند که دیگر آن انکارات را از دل بیرون

آورد دیدیت چندانکه بالا دیت آفریده زبر دست هر دست دست

آفریده و صحبت عظیم میان این عزیزان درگرفت و هم در آن

مجلس حضرت مخدومی استاد العلما مولانا عصمة الله نور الله مرقده فرمودند

که والد شریف ما حضرت مولانا محمود شیخ که اعلم علمای وقت خود

بوده اند و بحضرت عزیزان جهت و مصاحبت تام داشته اند
میفرمودند که در خاطر میگذشت که مولانا خدایداد عزیزان از این
نیازها که پیش ایشان می آید چیزی بما نمی دهند با آنکه ما محتاجیم بدیگران
می دهند چون واقعه خدمت زبدة الافاضل مولانا باقی بلخی که شارح اربعین است
و اهلیت تام داشته شنیدیم این از خاطر رفع یافت و قصه آن بود که مولانا
باقی بجوانی در سمرقند فریفته و عاشق و شیدا بوده و آن جوان از
مولانا باقی تکلیف کرده که مبلغ دو هزار خانی بهم رساند و چون مولانا
باقی مضطر گشته بمضمون الضرورات تبیح المحذورات عمل نموده خود را
بمجلس حضرت عزیزان قدس سره رسانیده عرض مرام خود کرده اول حضرت
عزیزان قدس سره تعریف دنیا کرده اند سخن بدانجا کشید که فرموده اند
که دنیا نجاست است موالی کلاب اند ما چون دیده و دانسته نجاست را برروی
کل نهیم بعد از آن بخانه رفته جمیع آنچه در خانه داشته اند بنزد مولانا
باقی آورده و فرموده اند که جمیع صوفیه ذکیه مال و منال خود را بخدمت
مولانا باقی آورده بدهند همگی صوفیه چنان کرده اند بالفور مولانا باقی
بفرموده ایشان جمیع آنرا گرفته بسمرقند بنزد آن جوان آورده

گفته که این اشیا بشما تعلق دارد بمضمون المجاز قنطرة الحقیقه عمل نموده

با عاشق جای دیگر میم از انجا متوجه ملازمت حضرت عزیزان نور مرقده

شده مرید و محب ایشان گشته در سلک محبان داخل شد شعر خوش

آنکه وا رهاند ما را ز ما جوانی نه روشن ضمیر پیری یا خوب روی جوانی نه این در کمال

صورت آرایش جهانی نه وان در کمال معنی آسایش ضمیری نه جز در جمال

ایشان یا رب این نیابم نه یا رب تو بخش ما را از ما زمانی نه وهم حضرت

مخدومی قدس سره می فرمودند که خورد بودیم که حضرت عزیزان

قدس سره در منزل ما تشریف آورده فقیر را در پهلوی خود نشانده

بوالد ما گفتند که این خورد کسی خواهد شد از آن زمان صورت آن

حضرت در نظر فقیر است و هر اشکالی که مرا پیش می آید صورت حضرت

عزیزان را که تصور میکنم رفع آن اشکال می شود نقلست که مولانای

اصفهانی که در حدیث بی نظیر روزگار بوده بحضرت عزیزان قدس سره

بر سبیل تعرض گفته که شما دعوی قطبی میکرده اید سلطان جان

بیک خان می خواهد که بر سر رافضی رود چند هزار زره و سلاح

در کار است پیدا کنید چون قطب هرچه می خواهد می کند حضرت عزیزان

فرموده اند که دعوی از درویشان درست لیکن اگر منصب قطبی فارغ باشم از فرعون و نمرود بدتر باشم چه منظور این طایفهٔ عالیه غیر از محبوب حقیقی نیست لمؤلفه چه منصب تعلق بود ای پسر تعلق حجابست بود بسر تعلق حجابست بحاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی پس از آن از مجلس حضرت عزیزان بر سبیل غضب برخواسته اند و مولانای مذکور در پس آن حضرت با بر سبیل معذرت رفته ایشان التفات بوی ناکرده متوجه مزار فائض الانوار حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس سره شده اند چون به پل علی سلیمان که در راه مزار آنحضرت است رسیده اند فاتحه بروح پرفتوح ایشان خوانده برگشته اند فرموده اند که هر دانشمندی را ولی از اولیاء الله مربی هست و هر ولی را نبی از انبیاء الله علیهم السلام مربی هست چون مولانای صفهانی بر ما بی ادبی کرد متوجه شدیم که از اولیا که همین ولی مربی این مولانا باشد معلوم باشد که خواجه بزرگ قدس سره مربی وی بوده اند چون بدیجار رسیدیم روح شریف حضرت خواجه بزرگ قدس سره متوجه از آمده فرمودند که ما از آن مرباکه بر شما بی ادبا کرده گذشتیم و از اینجا خیر باد کرده برگشتیم بعده بیک ماه نکشیده که

مولانای اصفهانی جذام شده بهمان علت هلاک شده است ای عزیز
من شنیده که مرد و دیگ دل مرد و دیگ دلها ست نقلست که
چون حضرت عزیزان قدس سره در مجلس حضرت عزیزان شیخ جمال الدین
قدس سره بذکر مشغول می شده اند حضرت عزیزان شیخ جمال الدین میفرموده
اند که صوفیه چون مولانا خدای داد ذکر گویند که دل ایشان بزبان
یکبار کی ذکر میگوید لمولفه کر دلت با ذکر تو هم رنگ نیست ذکر تو
بر قلب تو جز زنگ نیست نقلست که در یکی از مجلس خلوت حضرت
عزیزان قدس سره شیخ زاده طالب علم ظریف که درد و درد درویشان
نکشیده و از ایشان چاشنی نچشیده در حلقهٔ ذکر ایشان بوده از
غایت حرارت خلوت نزدیک آمده که هلاک شود و خانقاه تاریک شده
بوده وراه بر او نمی یافته حضرت عزیزان قدس سره سر در گوش وی
کرده فرموده اند که بیت تو نه پنداری که این آسان بوده کمترین
کارش بسی کجان بود چون این کرامت را آن شیخ زاده از حضرت
عزیزان قدس سره دیده در قدم ایشان افتاده مرید و مخلص گشته بعده
آنحضرت فرموده اند که شیخ زاده از حلقهٔ ذکر بیرون نه ای آن شیخ

زاده میگفته که بعد از آن تا آخر خلوت در حلقه بوده‌ام هرگز کرما را
بهمین همت و عنایت آنحضرت ندانستم نقلست که چون حضرت
عزیزان قدس سره از هراة آمده اند بموضع غجدوان رسیده اند صوفی
زنگریزی از صوفیان حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
دران موضع بوده نسبت بحضرت عزیزان بی ادبی از وی صادر
شده بالفعل آن صوفی هلاک شده و نیز منقولست که بعد از رجوع از
هراة چون به بخارا در آمده اند صوفی احمدی نام مردی از مریدان حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین رحمة الله از دور ایشان را دید روی خود را
از ایشان منحرف ساخته حضرت عزیزان قدس سره فرموده
اند که روی تو چنین باشد روی وی همچنین تا زمان مردن منحرف
و ایضاً نقلست که روزی حضرت عزیزان قدس سره در قریهٔ غزره که
از نواحی سغد سمرقند است و موطن شریف آنحضرت است غلام
بی ادبی کرده آن غلام بالفور هلاک شده نقلست که دختری را که پدر آن
دختر بحضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره نیاز کرده بوده اند
حضرت عزیزان شیخ جمال الدین بحضرت عزیزان بخشیده چون آن

دو خبر از دو ر حضرت عزیزان قدس سره را که جامهای فقر ید بر داشته اند
دیده و قبال آنحضرت نکرده است بیت کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
بهمین همت مردان سفید نتوان کرد حضرت عزیزان شیخ جمال
الدین قدس سره فرموده اند که چون این دو خبر ما را از مولانا خدای داد
شرمنده کرد این دو خبر را هیچکس نخواهد گرفت آخر آن دو خبر پیر
زالی شده بود و هیچکس وی را نخواسته خدمت مولانا الدین مخلص می
فرمودند که مولانا شیخ که از جمله مخاصان آنحضرت بود میگفت که
پدر فقیر اول مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده و بعد
از ایشان مرید حضرت عزیزان شده است روزی پدر با حضرت
عزیزان قدس سره گفته که از حضرت شیخ جمال الدین قدس سره کرامات بسیار
صادر می شد و از شما کرامات ظاهر نمی شود فرموده اند که شما که یکی
از صوفیان کار کرده اید حرام خورده پیش ما آمده اید گفته که چون
حرام خورده ایم فرموده اند که بعد از ذکر بخانه خود رفته بزن خود
گفتید که نان بیار زن شما گفت که هیزم نیست که نان پزیم آتش بید را
زدید که با هیزم حرام آورده شود بعد از آن از خانه بر آمده زمین

پر برف بود بباغ فلان در آمده بی اذن وی سبد ببرم تا گل از باغ
وی آورده در تنور آتش کرده زن تو در آن تنور نان پخته تو از آن
نان گرم گرم خورده پیش ما آمده چون پدر ما این سخن از حضرت عزیزان
قدس سره شنید بغایت محجوب شده بخانه آمده تا دید آشوبه کرده شوبه
گفته که چنانچه عزیزان قدس سره فرموده اند همه واقع است پدر
آشوبه در آشوب شده کردن خود و شوبه را بسته توجه کرده پیش
آنحضرت نیاز برده تقصیر گفت حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
اگر کرامت گوییم چنین میکنید و اگر نگوییم چنان میکنید نقلست
پوستین دوزی از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره هر سال پوستینی از برای
حضرت عزیزان قدس سره نیاز می آورده سه سال ترک کرده نیاورده
و درین سه سال بوی محنتها رسید بعد از آن بر وجه عادت پوستینی
از برای حضرت عزیزان آورده حضرت ایشان فرموده اند که چون پیش
ازین پوستین از برای ما می آوردی بلا و محنت تو بر ما حواله می یافت
چون درین چندین سال پوستین بما نیاوردی از محنتها که بر تو میرسید
ما خلاصیم خواجه بابا کمالی که از مریدان جد این فقیر ایشان اند بعد از

بحضرت قاسم شیخ علیه الرحمه نیز مرید شده بود میگفت که اوزبک
بیک از فرزندان حضرت عزیزان قدس سره بجهت زمینی منازعت میکرد
حضرت عزیزان را خواب دید که گفته اند که تو اوزبیک میخواهی
که چراغ ما را بکشی وی را دران خواب نیزه بسینه وی زده اند که از
پشت وی گذشته چون بیدار شده فریاد کنان این خواب را
گفته هلاک شده است و این مخلص از خدمت امیر صنع الله که از فرزندان
ایشان بودند استماع دارد که در وقتیکه امیر در منزل فقیر تشریف
داشتند اوزبیک از جانب قراقستان آمد وی با ایشان گفت که
من یکی از فرزندان یکی از صوفیه ایشانم باعث توفیق آن صوفی
که پدر وی بوده است آن بوده که چند اشتری در قراقستان گم
کرده چند روز در جستجوی آن اشتران بوده بعد ازان که
ازان اشتران ناامید شده مراقب شده گفته که خویشی دارم در
ما وراء النهر صوفی نام به بروی متوجه ام که بروی این اشتران
مرا یافته بدهد دران مراقبه وی را غیبتی واقع شده و دران غیبت
حضرت عزیزان قدس سره ظاهر شده میفرموده اند که منم پیر قیند و آن

صوفی بحضرت عزیزان قدس سره ارادت کرده و حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که پایان این بلندی جمعی فرود آیی ناخرده کس شمشیرها کشیده شتران ترا پیش تو بسرعت تمام خواهند آورد چون نزدیک بتو رسند شمشیرها را بر تو حواله کنند از آن مترس که آسیبی نخواهد رسید چون از آن غیبت بحال آمده متوجه آن شیب شده چون فرود آمده همان طریق که حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند ناخرده کس شمشیرها کشیده آن اشتران را بسرعت تمام پیش وی رسانیده شمشیرها را بر روی حواله کرده غایب شده اند بعده آن صوفی را حال دیگرگون شده و جمیع آن مال را تاراج کرده متوجه ملازمت حضرت شده باستان بوی ایشان رسید چون ایشان را دیده شناخته سعی نموده که در قدمهای مبارک ایشان افتاده مرید شود حضرت ایشان فرموده اند که همان ارادت که در فراق ستایی با کرده بودی کافی است و در ظل تربیت ایشان تا آخر عمر بوده است و مثل این است واقعه خواجه حافظ قدس سره که در بیان مناقب ایشان خواهد آمد نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در یکی از خلوتهای

خود در زمانی که در خلاجا بوده اند فقیر یاد کرده اند که احمد صوفی را

رخصت کلی داده ایم و این احمد صوفی قدس سره از قدمای صوفیه حضرت

عزیزان اند و مرکب حضرت عزیزان و مرکب صوفیان را نگاه میداشته

و از آنجا بخانقاه شریفه در آمده هژده کس را از صوفیان که

کامل و مکمل بوده اند رخصت کلی داده فرموده اند که کلوخ استنجا در منو ضیا

با در سخن شد که چرا احمد صوفی را رخصت کلی نمی دهی که تمام شده بست

و حضرت عزیزان را قدس سره از حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره

نقل میکردند که ایشان میفرموده اند که همراهان حضرت عزیزان

شیخ خدا اند او قدس سره زیاده از پنجاه نبود و این پنجاه کس همه کامل

و مکمل بوده اند نقلست که حضرت عزیزان را دو غلام بوده یکی

بابا اسماعیل قدس سره و یکی بابا قنبر قدس سره که چون حضرت عزیزان

بابا قنبر نیز صاحب جد عظیم و تجرید و تفرید بوده روزی یکی از موالی

که در خدمت حضرت عزیزان قدس سره بوده وقت او خوش شده

بحضرت عزیزان عرض کرده که بابا راج سوال سن بکنانید که

وقت تجرید بابت حضرت عزیزان توقف نموده اند بعده وقت

بابا قنبر خوش گشته بسمع حضرت ایشان رسانیده که وقت
نفوذ قنبر بست حضرت عزیزان فرموده اند که خانهٔ قنبر را تاراج
نکنید ازین توقف در بارهٔ ملای مذکور و عدم توقف در حق قنبر
تردد در ین ملا راه یافته حضرت عزیزان قدس سره
فرموده اند که ملا تردد مکنید که هنوز شما را این حال نشده است مرو ز
بابا قنبر بابا براهیم ادهم قدس سره در تفرید و تجرید برابر است
نقلست که چون بابا قنبر قدس سره ازین عالم ارتحال نموده حضرت
عزیزان قدس سره فرموده اند که هر که خواهد از صوفیه بجنازهٔ بابا
قنبر برود ما نمی رویم بعضی از صوفیه بجنازه حاضر گشته اند و بعضی
نرفته اند حضرت عزیزان فرموده اند که ای صوفیان کس چه ما را
احتیاج ببابا قنبر و بابا قنبر را احتیاج بما نیست بدان سبب ما
نرفتیم لیکن همه شمایان به بابا قنبر محتاج بودید و هر که جنازه
میگذارد بابا قنبر وی را تکمیل میکرد نقلست که بابا اسماعیل و دو صوفی
دیگر از یاران حضرت عزیزان قدس سره که از آنحضرت مرخص
شده بوده اند شبی در سمرقند با یکدیگر گفته اند که حضرت عزیزان

قدس سرّه امشب در ولایت کرمینه خلوت می نشینند ما یان نیز به تبعیت
ایشان خلوت نشینیم عهد کرده اند که هر روز یکی ازین سه کس شیخ
باشد و در روز آن دو صوفی بنوبت شیخ بوده اند چون روز سوم
شده بابا اسمعیل مستعد آن شده که هر وز شیخ باشد آن دو صوفی
گفته اند این غلام را بینید که برخصت شیخ ما شود بابا اسمعیل
گفته که شما یان شیخ باشید بعد از ادای خلوت هر سه بملازمت حضرت
عزیزان قدس سرّه رفته اند چون نظر شریف آنحضرت بدین سه کس
افتاده فرموده اند که ای بدعهدان به بابا اسمعیل بدعهدی کردید که
بابا اسمعیل را رخصت نیست ما بابا اسمعیل را رخصت کلی کرده ایم و این
بابا بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سرّه بخدمت جد این مخلص
قدس سرّه مرید شده از ایشان تربیت یافته و این فقیر استماع دارد که
بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سرّه در موضع عزیره که مدفن
شریف حضرت عزیزان است قدس سرّه خلفای آنحضرت جمع شده اند
و حضرت خواجه مولانای عزیزان قدس سرّه که ذکر ایشان خواهد آمد
ان شاء الله بخلفای حضرت عزیزان گفته اند که حضرت عزیزان گفته بودند که

بعد از ما هر کرا علم بیشتر همه باید که بوی اقتدا کنند علم ما از همه
بیشتر است بابا اسماعیل برخواسته دران مجمع عالی گفته که سلطان
عالم ظاهر مسلّم امّا علم باطن معلوم نیست که کرا بیشتر است و حدیث
ابو المحسن شیخ قدس سره که ذکر ایشان خواهد آمد انشاء الله فرموده اند که
حضرت عزیزان قدس سره شخصی باشند که در سر جوی ایستاده میگویند
که هر که باین جوی میرسد باید چندان آب و هم که ظرف خود را پر سازد
و جمعی درین جوی داخل میشوند بعضی را ظرف مشکی است که پر ساخته است و
دیگری را کوزهٔ است که پر ساخته و همان آن شخص را پوست چهار مغز است
که پر ساخته است و هر یک را آنچه از آب گرفته است درین جوی دنامی
کند هر چند که صاحب مشک آب بسیار گیرد که کرا آب می باید که آب
دهم هیچکس تشنه نگشته و ظرف وی خالی نشده است پس لاجرم هیچ
یک را بدیگری احتیاج نیست همچنین ست حال خلفای آنحضرت که
هیچ یک را بدیگری احتیاج نیست چنانچه مذکور شد که حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره میفرموده اند که همگی همراهان حضرت عزیزان قدس سره
کامل و مکمل بوده اند و کوچ حضرت عزیزان که بجهه نام ایشان بست

رحمة الله علیها صاحبۂ جذبہ و ولایت بوده اند گویند که ستورات
چون جن و امثال آن بر ایشان مکشوف بوده و عمۂ این مخلص که
کیلاین ایشان بود و سالها در خدمت ایشان بوده می گفتند که ضعیفی
را در زمان وضع حمل آل لخش کرد حضرت بی بی چون بخانۂ آن ضعیفه
می درآمده اند آل از ایشان گریخته و بدرون آتش دان درآمده و
حضرت بی بی متوجه شده گفته اند که ای بدبخت چرا اینجا آمده آن ضعیفه
خلاصی یافته و حضرت بی بی رحمة الله علیها میفرموده اند که در مزار
پر انوار آنحضرت جن نمی باشد نقلست که در زمانی که حضرت عزیزان
قدس سره بعزیزه تشریف آورده اند صوفی در بیرون عزیزه دیده که
قریب صد هزار کس کوچ کرده می روند از ان جماعت پرسیده
گفته اند ما فریق جنیم که درین موضع می بودیم که بجهت تشریف آوردن
قدوم آنحضرت امر شد که بفلان جزیره می رویم اکابر طریقت فرموده
اند که در سلسلۂ شریفه مدخلۂ جن نمی باشد و حضرت بی بی رحمة الله
علیها میفرموده اند که دو شب حضرت عزیزان قدس سره
از جایی خواب برخواسته بر سبیل تعجب گفته اند که سبحان الله

سبحان الله و چون شب سیوم سبحان الله گفته دریچهٔ
خانهٔ خود را که بجانب حولی بوده کشاده فرموده اند که ای دزد
سه شب است که خود را تشویش میدهی و ما را شرمنده میسازی
که در خانه چیزی نبود که بتو بدهیم آنگاه سبب تعجب ایشان در دو شب
اوّل معلوم شد و هم حضرت بابا رحمة الله علیها میفرموده اند که
حضرت عزیزان قدس سره چون نیم شب می شد بسیار بود که میگفتند که
ای خداوند داد شیطانرا شغلی است که تو در خوابی از آنجا بخانقاه
رفته متوجه ذکر می شده اند و گاه می بوده که از اوّل شب تا روز
صوفیانرا ذکر ارّه میفرموده اند و گاه میفرموده اند که صوفیان
خواب کنند بقصد ایشان آن بوده که عبادت عادت نگردد که
العبادة ترک العادة والتصوّف ترک الرسم و حضرت عزیزان
قدس سره را صوفی بوده که بابا نائی میگفته اند نائی چوبین در دست
داشته و گاه در نصف شب نائی می نواخته که حضرت عزیزان
سماع کنان از خانهٔ مبارک خود بخانقاه شریف که بدست
اقدس خود دیوار انرا زده اند و صوفیان گل داده اند آمده مشغول

می شده اند مجلسهای عظیم وصحبتهای شگرف دران خانقاه می
شده نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که آن خانقاه
را بنفس خود میخیزانیده اند روزی بجائی رفته اند بجای ایشان آمده
چند شوشه گلی دکلوار خانقاه نهاده اند چون حضرت عزیزان
قدس سره آمده اند پرسیده اند که این کلهارا که نهاده است معروض
گشته که خدمت بابا نهاده اند فرموده اند که دوام آگاهی بابا..
چون ما نیست ما ضبط کرده ایم که در زمان خیزانیدن این خانقاه
غفلت اصلا واقع نشود وآن شوشهای گل را برتافته اند باز از
سر گل نهاده اند واین خانقاه در غایت بی تکلفیست حتی که
ویراست اند و ناکرده مانده اند همان کلهاکه حضرت عزیزان
نهاده اند و همان تور استاده است وآثار فنا ازان خانقاه ظاهر
و هویداست ؛ ان آثارنا تدل علی خاطر وابعدنا الی الآثار ؛ و
آن خانقاه در غایت ضیق و تنگی است لیکن بحسب باطن عالمی را
گنجانده چنانچه منقولست که چون حضرت عزیزان قدس سره خلوت
می نشسته اند ابوسعید خان نوزمر قده که پادشاه سمرقند است

و مرید حضرت ست منادی میکرده که لشکر وی تمام جمع شود
همگی می گنجیده اند و باقی حاجی که از جمله مخلصان و محبان و مریدان
حضرت قاسم شیخ ست قدس سره دران خانقاه با برکات خلوت
نشسته اند پادشاهان سمرقند چون جوان مرد علی خان ولد پیری
ابو الخیر سلطان که مرید حضرت قاسم شیخ قدس سره بوده و بنفس خود آب
کشی آن خلوت به پای برهنه میکرده تا که همین خدمت باعث
شهادت وی شده چنانچه در مناقب حضرت عزیزان قاسم
شیخ قدس سره مذکور خواهد شد و این سلاطین مع جمیع فرزندان
و برادران و جمیع سوالی و اهالی سمرقند و لشکرهای خویش و اکابر و
اصاغر میانکال و نواحی سمرقند حاضر بودند بنا بر غایت کثرت بعد از
خروج ازان خلوت او زبکیه بوقوف قیاس کرده اند که سی هزار
کس باشد که دران خانقاه عالم پناه جا یافته اند و این مخلص
کرامت این دو عزیزست قدس الله اسرارهما و حضرت عزیزان
با وجود این تنگی ظرف که پیش همگی ظاهرست میفرموده اند که چون توبت
بخدا اید اورسد معنی کم شد و خانقاه کلان شد و خانقاه حضرت

دران خانقاه

مخص

عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره را در بیع این خانقاه قیاس میکرده اند
و عالمی در انجا می گنجید و فی الجمله توسعهٔ خانقاه برخصت حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره است که در زمان رخصت حضرت عزیزان
قدس سره گفته اند مولانا حضرا ایدا دما ریاضات را بسیار شاق
کشیدیم چون سبحانه بر ما سکسا حت شما باندازهٔ زبان عمل کرده
توسعه نمکنید بدین سبب حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
کاه میسر بوده اند که ذاکران محنت کشیدند تا بدان خانقاه
رابکشایند اما عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره اصلا در خلوت
تا بدان الزامی کشاده اند چنانچه منقولست که مولانا بنای که از جملهٔ
ظرفای هراة بوده چون مرید و محب حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره گشته در خلوت آنحضرت حاضر شده و حرارت
خانقاه بروی تاثیر کرده چنانکه جان بحنجرهٔ حلق رسید و در آن
حاین دیده که صوفیهٔ ذکیه دستور گفته عرض اشارات و واقعات
خود بحضرت می کنند مولانا بنای نیز دستور گفته عرض کرده که
واقعهٔ دیدم که جان بحنجرهٔ حلق رسیده میگوید که یا تو ازینجا

براو باش از تو حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
و برا رخصت داده اند که در دهلیز خانقاه باشد نقلست که ابو سعید
خان شنیده که قنبر صوفی که ذکر ایشان خواهد آمد اول از مرای
کبار ابو سعید خان بود و از برای مطبخ حضرت عزیزان هیزم
کشی میکند روزی ابو سعید خان در سعد سمرقند شکار میکرده که
شخصی گفته قنبر صوفی درین نیستان نی درو میکند که از برای
مطبخ آنحضرت برد خان بر سر صوفی آمده و صوفی اصلا بجانب
خان التفات و توجه نکرده خان بالاخر گفته اند که قنبر چه میکنی قنبر
صوفی فرموده که اگر چشم داری بپهلوی ما بیا و تو نیز نی درو کن
و این سخن صوفی در جان خان تاثیر عظیم کرده همان ساعت بر گشته
متوجه سمرقند شده و چون بمنزل خود فرود آمده پیتو چاق گران
بها که سوار بوده از اسپ بسبیل نیاز بحضرت عزیزان قدس سره
فرستاده و در دل خود گفته که چون این پیتو چاق به پیش حضرت
عزیزان قدس سره برسد حضرت عزیزان قدس سره آنرا انشته
بشتش را خام بمن فرستانند من مرید ایشان شوم چون باج را

در نظر حضرت عزیزان قدس سره در آمده فرموده اند که این نتاج

را گشته پشت آنرا پیش ما بیارید که ابو سعید را ضعفی ست این پشت

دوای اوست چون پشت آن نتاج را پیش آنحضرت حاضر ساختند

اند فرموده اند که این پشت را پیش ابو سعید خان ببرید که شفای

دردوی دران است چون آن پشت را پیش خان آورده اند

خان بالفور سوار شده بملازمت آنحضرت رسیده مرید و محب

و مخلص آنحضرت گشته گویند رابطهٔ ابو سعید خان بحضرت عزیزان

قدس سره بدان جا کشیده که چون حضرت عزیزان از قریهٔ عزیره بجانب

سمرقند توجه می نموده اند خان با آنکه خبر یافته پیش باز آنحضرت

می رفته و اگر زمان آب خیز بوده لشکر خود را می فرموده که بالای

آب صف بکشید و آنحضرت از بالای آن صف بگذرند و می گفته که

کاش ابو سعید چوب می بود که در این دریا پل می شد و آن حضرت

از بالای آن می گذشتند بالاخره حضرت عزیزان قدس سره را این معنی

بغایت شاق نموده اگر ضرورتی می شده تنها بجانب سمرقند می

رفته اند که خان پیش باز نیاید و چون بدروازهٔ آنجا می رسیده اند

ابوسعید خان دران غایت شب تنها از درون دروازه تقصیر
کویان در زیر پای مرکب آنحضرت می افتاده بسبب یاری که بدیدار وی
از دست شوی آن به که بزیر پای او پست شوی و از ین معنی
از ابوسعید خان پرسیداند ابوسعید خان می گفت که چون حضرت
عزیزان قدس سره بدین جانب توجّه می نمایند ودل من بجانب ایشان
طپیده بیکبار از آن ترسیدم که آنحضرت بآنجانب تشریف خواهند
آورد و حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که حضرت والد ما
قسم شیخ قدس سره میفرمودند که روزی بسمرقند رفتیم به نزد ابوسعید
خان ابوسعید خان گفت که چند روزیست که مرا درد زانو شده
نمیتوانم که راه بروم هرچند که اطبّا علاج کردن علاج پذیر
نشد امید داری از حضرت عزیزان است فی الحال چون به پیش حضرت
عزیزان رسیدم فرمودند که ابوسعید خان چه حال داری عرض حال
وی کرده سخن وی گفتم فرمودند که اسپ بیارید سوار شدند روز نماز
دیگر بود که بسمرقند توجّه نموده همان شب آمدند و مرا فرمودند که رفته
با ابوسعید خان گوی فردا آتش بسیار کند و جمیع اکابر و موالی و اهالی

سمرقند را جمع کند و ما باتفاق دران مجلس عظیم ویرا دعا کنیم چون ابوسعید خان مطلع شده مجلس عظیم کرده و در پیش حضرت عزیزان قدس سره لب کرد عظیم را پر تنکه ساخته و جامه و لباس بسیار به شمار بیش ایشان نیاز آورده استدعای دعا کرده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که این تنکه و لباس را بموالی و اهالی و علما سمرقند بدهند چنان کرده اند بعده دست نیاز بحضرت بی نیاز برداشته بدعا مشغول شده اند دیگران همین کفته اند چون از دعا فارغ شده اند پای ابوسعید خان هم دران مجلس صحت یافته

ما طبیبانیم و شاگردان حق عشق ما از عشق او گیرد سبق

بعد ازان بخانقاه شریف خود که در سمرقند است تشریف آورده اند و بخادم خود گفته اند که ما گرسنه ایم چیزی که بخوریم خادم عرض کرده که ازان تنکه چیزی خواستم نگاه دارم حضرت عزیزان قدس سره بچشم غضب نگریستند آنحضرت فرمودند که خوردن ما موقوف به پول ابوسعید نیست دیگی بیدا کنید و دران دیگ آب اندازید و در زیران آتش کنید خادم چنان کرده بعد ازان

بملازمت آنحضرت شخصی کاوبره نیاز آورده بوده اندکه آن کاوبره را کشته در دیک انداخته اند زیدو خوارق عادات از آنحضرت بسیار گذشت نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در فیرطاعتی که موضعیست در نواحی سیالکال میبوده اند و در انجا قلعه ساخته اند و در انجا ریاضت بسیار کشیده اند و دران حدود بادام چه تلخ بود که صوفیه ازان می خورده اند و برایشان ناشکیبایی ظاهر میشده روزی بخاطر صوفیه رسیده که چه شود که گوسفندی پخته باشد که بخوریم بناگاه از کناره صحرا شخصی پیدا شده دو گوسفند گوشت پخته پیش حضرت عزیزان قدس سره آورده حضرت عزیزان فرموده اند که صوفیانی که گوشت گوسفند پخته می طلبیدند پیش ایشان گذارید که بخورند نقلست که یکی از سلاطین قزاقیه که مرید ایشان بوده در مجلس عظیمی که پیش آنحضرت نشسته بوده این سلطان را بخاطر آمده آن بهشت را بوی بدهند و این خاطر را حضرت جد فقیر قدس سره که در جوار آن سلطان نشسته بوده اند گفته و ایشان وی را منع کرده اند که آنحضرت مشرف القلوب اند و برین خواهند مطلع شد دران

حین حضرت عزیزان قدس سره خادم را فرموده اند که این شربت را
پیش سلطان بگذار که بد روش شیخ همراه خورد و ایشان گفته اند
جوار شما بر ما همه اشکال آورده و حاجی شاهی نوقابی را از خدمت مولانا
باقی شنیده ام که از حضرت عزیزان مرخص بوده و از مردم کار
کرده بوده نقل کرد که روزی حضرت عزیزان قدس سره در زیر طاق
دیوار نشسته بوده اند که چوپانی آمده در پیش ایشان نای می نواخته که
وقت آنحضرت دیگرگون گشته در بالای آن دیوار بجانب آسمان
پرواز کرده باز رجوع کرده بران دیوار قرار گرفته این بیت
می خوانده اند که بیت ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
باز فریاد کنان بجانب آسمان پرواز می کرده اند چون این حال چند
کرت از ایشان صادر شده آخر از دیوار فرود آمده آرمیده
اند و مجلس عظیم در گرفته میر یم صوفی که از جمله یاران کار کرده
این سلسله شریفه بود می گفت که حضرت عزیزان قدس سره چون از مبارکال
میگذشته اند شبی دزدی چند اسپ همراهان ایشان را برده
چون فردا شده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که صاحبان

اسپ بقلان محله برونده که آن اسیابان انجاست چون بدانجا رفته اند

هکی اسیابان را ازان محله که حضرت عزیزان نشان داده اند یافته

بملازمت ایشان آورده اند نقلست که قاضی خان عبد الله خان

میگفته که پدر ما مرید حضرت عزیزان بود چون حضرت عزیزان

قدس سره از نواحی قریه قزل ساط که در سیاکنال است می گذشته اند

بصوفیان گفته اند که این خانهای سیاه ازان درویشان و

مریدان ماست شما یان درین سر راه باشید و ما تنها رفته ایشانرا

پرسیده گذریم و این خانها ازان پدر قاضی خان مذکور بوده چون

حضرت عزیزان قدس سره بان خانها تنها رسیده اند پدر قاضی خان

سگی داشته که آنرا روز بسته می مانده اند که بکسی از وی تشویش نرسد

و دران روز گشاده بوده و آن سگ متوجه حضرت عزیزان قدس سره

شده تیز و یک آنحضرت رسیده روی خود را در قدمهای ایشان سوده

برگشته و ازین حال قبیله حیران گشته اند حق سبحانه میفرماید که الا ان

اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نقلست که روز عیدی

حضرت عزیزان قدس سره غایب شده اند و تا سه روز آنحضرت را نیافته

اند بعد از سه روز آنحضرت را در کوه قرنق در زیر سنگی یافته اند که توجه تمام داشته اند و بهیچ چیز نمی پرداخته اند بعد ازان فرموده اند که ما از جهت توجه مردم گریخته اینجا آمده ایم نقلست که حضرت عزیزان قدس سره را در زمان خلوت بسیار بوده که غلبه می شده و دران حین شعور کم می مانده چنانچه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که لی مع الله وقت لایسعنی نبی مرسل ولا ملک مقرب ودران حالت صوفیه علیه دختر آنحضرت را که بوبو مخدومه نام داشته ودر غایت صغر سن بوده به نزد آنحضرت می آورده اند که آن مخدوم زاده مجلس شریف ایشان را گرفته سخن کرده آنحضرت را در سخن آورده مبیت این تکلفهای من در شعر من: کلمینی یا حمیرای منست و حضرت عزیزان قدس سره گاه خود می فرموده اند که مخدومه را بباید که مغلوب نگردم حضرت عزیزان ما قدس سره میفرموده اند که والد شریف ما قنبر شیخ قدس سره مرید حضرت عزیزان قدس سره شده اند حضرت عزیزان دران آوان در کرمینه تشریف داشته اند عرض کرده اند که اهل این ولایت مختلف اند بعضی مخلص و بعضی منکر اهل ولایت.

سمرقند همه مخلص آنحضرت اند بعد از ان حضرت عزیزان قدس سره
بسمرقند تشریف آورده اند وچند گاه در سمرقند تشریف داشته
اند بعده بجهت کثرت هجوم خلایق از انجا در سغد کلان ایر مونام قریه ایست
بدانجا تشریف برده اند واز انجا بموضع غزیره تشریف فرموده اند
که موطن شریف ومرقد منور ایشان انجاست بزار و تبرکت ذکر ملاقات
حضرت عزیزان قدس سره بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره
چون حضرت عزیزان قدس سره به بخارا تشریف برده اند روزی
وقت نماز بامداد بمنزل مولانا محمد قاضی قدس سره تشریف برده
اند نماز بامداد را بایشان همراه گذارده اند وعادت حضرت مولانا
محمد قاضی قدس سره آن بوده که چون نماز بامداد میگذارده اند بمعارف
الهی مشغول شده تا وقت چاشت معرفت می گفته اند امروز نیز بر سبیل
قدیم متوجه سخن شده اند دو سه کلمه گفته ساکت شده مراقب شده اند
تا وقت چاشت بعد از ان حضرت عزیزان قدس سره را استماع
کرده از همدیگر جدا شده اند میان این دو عزیز مکالمه نشده و
عزیزان قدس سره فردا نیز نماز بامداد را بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره

همراه گذارده اند حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره بعد از ادای نماز گفته اند
که شیخ ما ورا در خود مشغول شوند حضرت عزیزان قدس سره بی توقف
در محراب نشسته سه کرت لا اله الا الله را بلند گفته ساکت شده
مراقب شده چون روز پیش از همدیگر جدا شده اند بعده با اصحاب خود
مولانا محمد قاضی قدس سره گفته اند که جوان است تمام و در غایت ادب
آنکه جست قبال کلام ما کرده بود در خود مشغول شد این ادب بود و آنکه
جست ساکت شد تعلیم ما بود که این همه دور و دراز نباید معارف
گفت و حضرت عزیزان قدس سره کرت دیگر از ولایت سمرقند
بجانب بخارا الشریف می برده اند و حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره
از جانب بخارا بسمرقند در محافه که در اشتر بوده سوار شده می آمده اند
حضرت عزیزان قدس سره زمام مهار اشتر ایشانرا گرفته روان شده
اند حضرت مولانا محمد قاضی قدس سره گفته اند که کیست که زمام مهار اشتر
ما را گرفته است حضرت عزیزان قدس سره گفته اند که فقیر است امیدوار
دارد که فردای قیامت بجنس محشور گردد و حضرت مولانا محمد قاضی
قدس سره فرموده اند که صاحب اشتر و اشتر همه نیاز شماست ذکر ملا قاسم

حضرت عزیزان قدس سرہ بحضرت مولانا خواجگی قدس سرہ ای عزیز من بدانکه این دو عزیز در زمان تحصیل علم ظ و تکمیل علم باطن بایکدیگر مصاحبت تمام داشته اند نقلست که در ایام بهار حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ از دہ بید سمرقند بجانب اخشی که موطن شریف اصلی ایشانست بجمیع متعلقان و یاران سفر اختیار کرده نزدیک بقریۂ عزیره که منزل حضرت عزیزانست قدس سرہ تشریف آورده اند حضرت عزیزان قدس سرہ بدیدن ایشان رفته اند فرموده اند که بمنزل ما تشریف برند حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ معذرت نموده اند که متعلقان همراه اند واین محل وسیع واز برای مراکب علف بسیار دارد حضرت عزیزان قدس سرہ از ایشان جدا شده بجانب خانۂ خود روان شده بصوفیۂ زکیه فرموده اند که مولانا را بزور بخانۂ خود میآریم چون شب شده باران باریدن گرفته از خیمهای آنحضرت گذشتن گرفته حضرت ایشان فرموده اند که مولانا خدای داد قدس سرہ بار الهی گذارند که اینجا باشیم میخواهند که بخانۂ خود برند کوچ کرده بجمیع متعلقان و یاران بمنزل حضرت عزیزان قدس سرہ تشریف

آورده اند و حضرت عزیزان قدس سره مهمانی ایشان کرده فردا نماز

بامداد گذارده بمعارف متوجه شده سخنان عالی از حضرت عزیزان

قدس سره دران مجلس گرامی بظهور پیوسته و حضرت مولانا خواجگی قدس سره

مستمع کلام ایشان بوده اند بعد ازان بآن سفر حضرت مولانا

خواجگی از همدیگر جدا شده اقدام نموده اند و این مجلس در کتب این

طایفهٔ علیه دیده که چون حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره بملازمت

حضرت شیخ زین الدین الخوافی قدس سره در هری آمده اند حضرت

شیخ تمام در سخن بوده اند و حضرت خواجه قدس سره تمام گوش

و چون فردا حضرت شیخ قدس سره بدیدن حضرت خواجه قدس سره

آمده اند تمام گوش بعده حضرت خواجه قدس سره بیاران خود فرموده

اند طریق چنانست که هر درویش که بدیدن درویشی می آید تمام گوش

می باید بود ذکر مجلس گرامی که سه عزیز عظام قدس الله سرهم در آن

مجلس عالی بایکدیگر جمع شده هر کدام بطریقهٔ شریفهٔ خود صحبت داشته اند

مولانا ابراهیم صدر که درین سلسلهٔ شریفه بود می گفت که پدر من

مرید و محب حضرت عزیزان قدس سره بود در میانکال می بود اول

روزبود که حضرت عزیزان قدس سره بخانهٔ پدرِ بابا تشریف آوردند
وہم دران روز حضرت مولانا خواجگی قدس سره و حضرت شیخ حسین
خوارزمی قدس سره دران خانه تشریف آوردند و این حضرات
با یکدیگر ملاقات کردند بعدازان خدمت شیخ حسین خوارزمی فرموده
اند که نای نه بنواز چون نای نی نوخت ایشان در سماع شدند آن دو
عزیز دیگر برپا شده ایستاده اند و بعدازتمامی این صحبت حضرت
مولانا خواجگی قدس سره در سخن شده سماع بسیار کردند و آن دو
عزیز دیگر برپای ایستادند بعدازان حضرت عزیزان قدس سره
جهر گفته بذکر اره مشغول شدند و آن دو عزیز دیگر دران مجلس
مستمع ذکر بودند و این مجلس ذکر تا وقت پیشین کشید بعدازان
از ذکر فارغ شدند و خدمت قنبر شیخ دران مجلس در آب ریزان
خانه راست ایستاده ذکر چهار ضرب می گفته اند بعدازان این
عزیزان قدس الله اسرارهم از همدیگر جدا شده اند ادام فتوحاتهم
علی اتباعهم ذکر اولاد حضرت عزیزان قدس سره حضرت عزیزان
قدس سره پسری داشته اند خواجه صالح نام در سن شانزده سالگی

ویرا که خدا ساخته اند ویرا آن دختری که در عقد نکاح وی بود اتفاقی نبوده بدان سبب آن حضرت از وی در بار شده بناگاه بر زبان مبارک ایشان جاری شده که گردن اشکنند همان روز از روی یخ لغزیده گردنش شکسته از عالم انتقال کرده است و دختر دیگر صالحه بی بی واز ایشان دختری بوده سه ساله روزی در خانهٔ حضرت عزیزان قدس سره بول کرده آنحضرت را گران آمده فرموده اندکه ما اگر برداریم ارواح اولیاء الله قبال نمیکند همان زمان آن خورد جان داده فوت کرده است و بی بی صالحه نیز در زمان حیوات ایشان فوت کرده از وی فرزند نمانده است دختر دیگر ایشان بی بی هند از ایشان سه فرزند شده یک پسر خواجه عبد الباسط که حضرت ایشان نام ایشانرا مانده و این خواجه مقبول همه طریق و منظور نظر عزیزان قاسم شیخ قدس سره بوده اند در سن سی دو سالگی از عالم رفته اند واز ایشان فرزندان هستند یکی از فرزندان ایشان مسمی بوده اند بخواجه عبد اللطیف که مشهور بودند بین الاحباب والاصحاب بخواجه غزیره واین غزیره قریه ایست از قرای سغد سمرقند حمیة عن الآفات

واگر زند به فرسخ جانب قطبی سمرقند واقع است و در وقت خویش
سالک مسالک طریقت بودند و لب تشنه کان وادی حرمان را بزلال
بحر عرفان سیراب گردانیده به سرحد ایقان میرسانیدند و جامع
بودند بین علمی الظاهر والباطن و جهات را در عرفان و ورع ایشان بلا
خلاف سخن نبوده و نداشتند و فرزند دویم ایشان مسمی بود بخواجه فتح
الله و او نامرادی بود مخلص فقرا و عرفا و بامر اعزه وقت خادم الفقرا
بودی و خدمت فقرا و صلحا از روی صدق و اخلاص کردی دایم سر نیاز
در آستان اخلاص سودی غفر الله بهما و لجمیع المومنین والمومنات
و دو پسر دیگر خواجه کلان و خواجه عبد الستار از ایشانان فرزند
نمانده و دختر دیگر بیبی مخدومه که منظوره و مقبوله آنحضرت بوده اند
گویند در ایشان نشاء این طایفه علیه بوده و ایشانرا بخدمت
امیر شاه داده اند که از اولاد حضرت امیر واشی قدس سره اند و حضرت
قدس سره از جمله خلفای حضرت سید امیر کلال قدس سره اند و از مقتدایان
سلسله شریفه خواجگان قدس الله اسرارهم و سبب دامادی ساختن حضرت
عزیزان قدس سره امیر شاه را آن بوده که پدر شریف امیر شاه از مریدان

و محبان حضرت عزیزان قدس سرہ بودہ روزی حضرت عزیزان

قدس سرہ بمنزل ایشان تشریف آوردہ اند و در زمان ارتحال

حضرت عزیزان از منزل ایشان استر با آن حضرت نیاز کردہ اند

آنحضرت آن استر را سوار شدہ فرمودہ اند سید اسپ نیز داشت

مرکب را نیاز کرد گویند اکابر طریقت مرکب را در نیاز گران میدارند

بعد چند روز آتش در اصطبل آن سید فتادہ و آن اسپ سوختہ

وبای عظیمی دران خانہ وادہ سید فتادہ سید از عالم ارتحال

نمودہ اند بعد ازان حضرت عزیزان قدس سرہ بمنزل ایشان

تشریف آوردہ اند امیر شاہ را داماد خود ساختہ اند و این امیر شاہ

در غایت تورع و اتقا بودہ اند و از مقبولان آنحضرت بودہ اند و بجد

این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سرہ در زمان سلوک

مصاحبت تام داشتہ اند و از جملہ مرتاضان این سلسلہ شریفہ

بودہ اند و اکثر شب نماز قیام می نمودہ اند بیت شبها گذرد کہ دیدہ

برہم نزند: تا پای برون زہر دو عالم ننہی؛ و این فقیر استماع دارد کہ

حضرت عزیزان قدس سرہ در زمان ازدواج بہ بہ مخدومہ بخدمت بہ بہ

رحمهما الله گفته اند که ما بسمرقند رفته نماز عید را گذارده چند روز

انجامی باشیم شما طوی ایشان را بکنید و حضرت عزیزان قدس سره

بسمرقند رفته نماز عید گذارده زود بمنزل شریف رجوع نموده اند

و خدمت بابه بسبب سرعت رجوع را پرسیده اند حضرت عزیزان

قدس سره فرموده اند که روز عید دیدم که پادشاه بجاه و سلطنت

خود در مانده و مشایخ بشیخوخت و موالی و اهالی بمولویت و اهلیت

در مانده هیچکس را پروای حق سبحانه نی یک خدای داد زنده دیگران

همه مرده و درین گفتن آنحضرت قدس سره را حال دیگرگون شده فرموده

اند که تا چند خدای داد پای برروی مرده ها نهی مست وقت آن رسید که

می تابد هی هستان را خاصه همچون من شوریده شنیدا با بر را

و همان ساعت آثار ضعف در ایشان ظاهر شده و هفت روز

دران ضعف بوده اند که ندای اِرْجِعِیْ اِلٰی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً

شنیده انتقال از دار دنیا بدار عقبی نموده اند اولیاء الله لا

یَمُوْتُوْنَ وَلٰکِنْ یَنْقَلِبُوْنَ مِنْ دَارٍ اِلٰی دَارٍ مسقر نماینده قدس سره

بو خدای داد اولیدیا اول تیرک دور جاودان : جان آن اول جان نان

ساری باردیگه جانی جان ایرور واز خدمت بابا مخدومه
رحمهما الله خدمت امیر صنیع الله قدس سره مرید و مخلص و مجاز و
منظور حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره اند و بعد از ایشان
بحضرت عزیزان ما قدس سره مرید شده از ایشان نیز مرخص بوده
اند و از ایشان یک پسر و دو صلبیه که در عقد نکاح این مخلص بودند
و ازین دو صلبیه دو فرزند ارجمند است خواجه عبد الرشید و امیر
بهاء الدین علمهما الله تعالی بفضله و ابقاهما بعنایته وجعلهما الله
من الصالحین الراشدین آمین نقلست که حضرت عزیزان قدس سره
بسیار میفرموده اند که من به بازرگانی مانم که جمیع متاعهای او خنها
درو ی باشد و به بازرگان شهری آمده باشد که اهل آن شهر آن
متاعها را بفروشد و اهل ان شهر از وی چیزی نخرند و آن بازرگان
ناچار از ان شهر متاعها را گرفته برود حال من با اهل دنیا چنین است
با وجود آنکه پنجاه کس در صحبت ایشان کامل و مکمل شده اند چنانچه
گذشت فی الجمله آن حضرت یگانه روزگار بوده اند و گاه چنان بوده که
صوفیه ذکیه را میفرموده اند که امروز فلان چیزی را از خاک بر کنید

چون نگاه می‌کردند روز می شده بیضه بوده اند که آب باشید که باز جمع شود و روز دیگر بیضه بوده اند که دیوار زنید چون نگاه می شد بیضه بوده اند که دیوارها را ویران سازید ویران می ساخته اند فی الجمله قصد ایشان ریاضت و مشقت صوفیان و عدم ترتب حصول بر فعال ایشان بوده و این صورت فنا و عدم تعلق بدنیاست ای عزیز من آنچه مذکور شد از افعال و اقوال و کرامات حضرت عزیزان قدس سره همه مسموعات این مخلص بوده امید وارست این مخلص که فردای قیامت از زمرهٔ محبان و مخلصان ایشان محشور گردد آمین و رب العالمین و آنچه بعد ازین مسطور گردد ان شاء الله منقول از مذکورات که در مناقب ایشان بعضی از درویشان آنحضرت بنوشته بوده ایشان تسطیر نموده اند خواهد بود زبدة المستورقین خدمت مولانا سید حافظ قرآن و اهلیت تمام داشته و از جملهٔ یاران قدیم و از ایشان مجاز بوده اند با مر حضرت ایشان جمع مناقب حمیدهٔ خصال آنحضرت کرده اند و بعضی از معارف که از آن حضرت سر بر زده دران منقبت مذکورست ای عزیز من بدانکه حضرت عزیزان قدس سره در عشق و محبت

در مجالس عظام سخن بسیار بکرده اند و سخن کلماته القدسیّه فی المجتبه از شیخ الاسلام قدوة الانام شیخ الشیوخ ابو حفص شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سرّه نقل کرده بیفرموده اند که حضرت شیخ در عوارف چنین فرموده اند که هر که خلوت نشیند و مقصود وی کرامت و ولایت بود آن شخص ضال و مضل است آنحضرت میفرموده اند که چون آن شخص اقتدا بغیر عشق و محبّت کرده است ضال و مضل باشد بیت

عشق اضطرار بیدار خدا است علّت عاشق ز علّتها جدا است

و میفرموده اند که معنی این حکمت حضرت سلطان الطّریقه سلطان العارفین خواجه احمد الیسوی قدس سرّه بیت عاشق زرف عشقینک جان سولکیندا علم تارتپا؛ اون سکیز مینک قموق عالم غلغل بولبولوب الست که اگر عشق از درون عارف بالغرض بتجدید شده بظهور آید در هژده هزار عالم غلغله افتد چون ظهور حق شود این سخن پیش از این تفصیل و میفرموده اند که در زمان تحصیل در بخارا می بودیم و از مجالس خواص و عوام بمضمون فی الصحبة آفة و فی العزلة راحة عمل نموده اجتناب می نمودیم لیکن چون آن مولانا شیخ وعظ بر سر مجلس وعظ میرفت و از محبت

سخن می گفت بدان مجلس می رفتیم و استماع کلام وی می کردیم بیت
بجز ذره نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را : خم زلفت بقلاب
محبت می کشد ما را . و از سخنان وی مر آیتی عظیم دست می داد
و گریه و ناله بسیار می کردیم چندانکه چشم من می آماسید حق سبحانه
میفرماید فلیضحکوا قلیلاً ولیبکوا کثیراً و در حدیث است که
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در نماز بسیار گریه می کردند و
از سینه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون دیگ جوشان
آواز بر می آمد و میفرموده اند که حضرت شیخ فریدالدین عطار
قدس سره می فرماید که بیت چون رو جز وار دانجا اشک و آه : بنده دارم
این متاع اینجا نگاه . و مراد آن گریه است که از سر سوز و درد باشد
و آن گریه از دل صنوبری بیرون می آید و گریه بے درد از آب چشم است
بس بیت ناله با درد از دل پر درد است ناله بے درد از افسردگی است
و میفرموده اند که علامت گریه با درد گرمی اشک و بے اختیاری و ترک
ملامت است و علامت گریه بے درد سردی اشک و افسردگی و ندامت است
حق سبحانه می فرماید که ولا یخافون لومة لائم بیت ما با وجود سنگ

ملامت سلامتیم زیرا که سنگهای ملامت حصار ماست بیزارم از آن
دل که درو درد نباشد. هر کس که نترسد ز بلا مرد نباشد. و سیر نموده اند
بعضی از اخوان در بارهٔ ما بیت گفته اند که اگر ایشان را دولت وصال
حاصل است این گریه چرا است بیت خوش نباشد دامن یوسف بکف
زار نالیدن چو یعقوب از اسف خوش نباشد گنج قارون در بغل
خویش را در مفلسی کردن تسل. و ما در جواب می گوئیم که هر چند کامل را
وصال حاصل است و گریه بسیار کند که حسن و جمال الهی را نهایت نیست
بیت حسنے ست بی نهایت لطفیست بی دریغ. هنگام فرصت است که
تا سیم گری کند بیت تشنه را اگر ز دریا قطره. بر دل آید بلکه بر لب قطرهٔ
خون که آن یک قطره بر لب آیدش تشنگی بر تشنگی افزایدش و
سیر نموده اند که اول عاشق و محب باید که در عشق مجازی کوشد و سر سبز
زهر الود آن بنوشد که اول العشق سوز تر بعد ازان در میدان
عشق حقیقی جولان کند که المجاز قنطرة الحقیقة سیر نموده اند که این
حسنها که در عالم ظاهر و هویدا است همه مظاهر جمال الهی است حق سبحانه می
فرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم بیت خوب رویان

آئینهٔ خوبی او، مهرشان پرتوی مطلوبی او، و بعضی منع نموده‌اند که
بنای محبت ظاهری بر پای کی از شهوات نفس است و هرکه بدین مقام
نرسیده است نگریستن وی برامردان حرام است حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که الناس کلهم میتون الا العالمون
والعالمون کلهم میتون الا العاملون والعاملون کلهم میتون الا
المخلصون والمخلصون علی خطر عظیم مخلص آنست که محافظت احوال
خود کرده و بانفس و شیطان مجادله نموده ریاضات شاقه کشد چون
بمقام فنا رسد آنگاه حق سبحانه حافظ وی گردد که حق سبحانه میفرماید که
وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ از کلام ایشان واضح گشت که
هرکس را نرسد که جمال صوری مرآت ملاحظه جمال حقیقی است گویا لیکن
توجه بجمال صوری کند قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَقُل
لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ ع ای عزیز من بشنید که
چون شیخ فخر الدین عراقی قدس سره بجمال صوری توجه نموده مرات
ملاحظه جمال حقیقی کرد شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
ویرا از مجلس خود مهجور گردانیدند و شیخ اوحد الدین کرمانی قدس سره

چون بخدمت شیخ فخر الدین قدس سرہ ملاقات نمودہ فرمودہ کہ

ایہا الشیخ کیف الحال شیخ فخر الدین گفتہ کہ ماہ را در طشت آب می

بینم و حضرت شیخ اوحد الدین قدس سرہ فرمودہ کہ اگر در گردن دنبل

نداری چرا در ہمانش نبینی حضرت شیخ عطار میفرمایند کہ بپیشہ عشق

صورت نیست عشق معرفت ؛ ہست شہوت بازی حیوان صفت

و ہم ایشان در بیان اخلاص میفرمایند کہ بہ بشارت کریمۂ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ

در کشف معنای اللّٰهُ الصَّمَدُ بندہ را استحکام مید ہد و در نہ صفت

لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ حضرت حق جل و علا را از خواہش توالد پاکیزہ و

منزہ میداند و با خلاص وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ حق سبحانہ

را بی کفو و ہمتا اعتقاد می کند و درین معنی فرمایند کہ ای خدایا داد

این سر انجام دولت در وحدت ست کاشف این در ز معنی سورۂ

اخلاص شد و میفرمودہ اند کہ کشف این در سورۂ اخلاص شد

مراد از صورت درین حدیث مصطفوی صلی اللّٰہ علیہ وسلم ان اللّٰہ

تعالی خلق آدم علی صورتہ روی آدمی ست و درین حدیث رمزی

و اشعاری ست بدان کہ چنانچہ محبت آن عزشانہ وا لہ و شیدا می کردانند

روی آدمی شیفته و حیران بسیار دیده شد گاهی درون پردهٔ عزت
نهان شود و گاهی هزار پرده بدرّد و عیان شود۔ میفرمایند که بیت
آه ازان روز که دیدم و بس گرفتار توام ؛ ناله و افغان کنان بر حال
خود و زار توام ... و میفرموده اند که تا مرید عاشق شیخ نگردد استفاده
از شیخ ممکن نیست ۵ و آن مرید از خطرات ایمن نیست میفرموده اند
که مرا بحضرت شیخ جمال الدین عزیزان قدس سره چنان تعشق بود که روزی
قضاءً وی بحضرت عزیزان قدس سره اشتری برد آن اشتر گویا که بزرگ
جان من آمد و آنحضرت دران وقت در کنار من بودند ع من کیم
لیلی و لیلی کیست من ؛ و شیخ عبدالقادر گیلانی قدس سره فرموده اند که
عشق پیر عشق مجازی بود که المجاز قنطرة الحقیقة همان است میفرموده
اند مرا ضعفی عارض شد و دران ضعف در منزلی بودم بجانب بستان
حضرت عزیزان کلان و من جز دیواری نبود و دران دیوار رخنه
بود و چشم من دران رخنه بود و ازین ضعف چندان محنت نکشیدم که
از هجرت آنحضرت ۔ زهجر آتش میدیدم آنچه دیدم ؛ و چون حضرت
ایشان بدان رخنه می رسیدند ساعتی توقف می نمودند تا آنکه من بر جمال

مبارک آنحضرت نظر کنیم بیت چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی کار رسد بامیدواری :: و جمعی از صوفیان زکیه حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره میفرمودند که روزی حضرت عزیزان
قدس سره در خلوت ناله و گریه بسیار کردند تا آنکه حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره فرموده اند که چراغ آرید چون چراغ آوردند حضرت
عزیزان چشم مبارک به جمال عزیزان کلان شدند مدتی دوخته ایستاده
مبهوش گشته فتادند و چون حضرت شیخ جمال الدین قدس سره
آن جمال را مشاهده کرده اند فرموده اند که مولانا خدایداد چندانکه
شما مشتاق ما باشید ما صد چندان مشتاق شمائیم بیت عاشق که شد که
یار بحالش نظر نکرد :: ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست :: عاشقان
هر چند که مشتاق جمال دلبرند :: دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق
ترند :: میفرموده اند که بعد از حصول این نسبت میان شیخ و مرید
سریست نهانی و رمزی که تو دانی بیت سریست درین سینه که لب محرم
آن نیست :: گر سر برود سر تو با کس نگشایم :: و هم میفرموده اند که مرید
چندگاه باید که صورت شیخ خود را در خاطر دارد و هیچ نفس از تصور

آن صورت حایل نباشد تا او را نسبت محبت حاصل آید آیت کریمه
وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ در بیان این معنی است بیت عشق آمدنی
بود نه آموختنی زنهار که بی یاد خدا دم نزنی و نیز فرموده اند که
چون مرید از این تصور شیخ بفکر حضرت حق سبحانه عز شانه حاصل آمد
و در فنای وجود خود ثابت قدم گردد آنگاه او را چندان احتیاج
بتصور صورت شیخ نباشد و من کلماته القدسیة فی الفقر می
فرموده اند که احوال من از زمان تولد در ترقی و فوقیت است چنانچه
ابتدای تولد ایشان بتفصیل مذکور شده است و بعد از آن می
فرموده اند که در زمان طفولیت شبها بیکردم چنانچه طریقه انبیاست
علیهم السلام و دران حال موی سر من به میانه افتاده بود شخصی را از
غیب اشارتی شده که این خورد را تربیت بکن که در دنیا و عقبی نفع
وی بتو برسد آن شخص مرا تربیت نمود و باعث تعلیم علم شد و مرا بمکتب داد
من چون بمکتب درآمدم خوردان دیگر از من ناموس کردند مرا در میان
خود جا ندادند از بس که ژولیده موی و آشفته خوی بودم بالاخر در محل
درآمد بمکتب نشستم بیت عاشقینک کرلک جبانه اینک الجرا یوز بینک جهانه

وچون نظر سعد علی بر من افتاد گفت زود باشد که این پسر خیل جمعی شود و عالمی را با وی میلی شود بیت روزی که چشم اندختم بر چنین چالاکیش گفتم کہ این فلاش وش سر خیل رندان می شود. بعد از ان مرا بدیگران بسبقت کنانده جای داد و میفرموده اند که من در ربیع و اوایل سرد و برف با سر برهنه و پای برهنه بمکتب میرفتم و ترک نمیکردم میفرموده اند که در قریهٔ عجدوان سه سال تحصیل علم میکردم مرا نه دیگ بود و نه کاسه بود و بوریائی زیر پای داشتم پوستینچه در بر که در زمستان و تابستان آنرا می پوشیدم نه ازار بود و نه کرته و گریبان کرته را بگردن خود دوخته بودم تا که کس بر حال من مطلع نشود و در حدیث است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که الفقیر من اراد ان یطبخ لم یجد قدراً واذا اراد ان یشرب لم یجد اناءً یعنی فقیر آنست که اگر خواهد که طعام پزد دیگ نیابد و چون ارادهٔ آب خوردن کند ظرف نیابد بیت نالہ کم کن ای خدا داد تو ز فقر و نیستی زان که بوی وصل واز قصر رضوان خوشتر است: میفرموده اند که چون صوفیه در خلوت بحضرت عزیزان قدس سره بعد از نماز بامداد

و بعد از ادای خلوت نیاز می دادند و مرا چیزی نبود که نیاز بدهم
و متوجه نبودم که چیزی پیدا کنم چون فقر کلی اختیار کرده بودم فقر
کلی آنست که از غیر حق سبحانه روی تافته و بجانب حق سبحانه شتافته
باشد میفرموده اند که چون در خانهٔ ما وقتیکه وجه معاش کمتر است
ذوق و شوق ما بیشتر و چون معاش بیشتر ذوق ما کمتر قال النبی علیه
السلام اوحی الله تعالی الی بعض انبیائه احذر ان امقتک فتسقط
من عینی فاصب علیک الدنیا صبا یعنی حق سبحانه وحی کرده است
ببعضی از پیغمبران خود چنین گفته بآن پیغمبر که حذر کن از آنکه ترا دشمن
گیرم و بیفتی از چشم من بدان سبب فرو ریزم بر تو دنیا را فرو ریختنی
بیت بدونان ده تو این مردار غدار که هم سگ را نشاید داد مردار
میفرموده اند که روزی بخاطر مضمون این آیت افتاد که انما اموالکم
و اولادکم فتنة یعنی جز این نیست که اموال و اولاد شما
فتنه و امتحان شما اند بدان سبب بگنجینهٔ خود درآمدم مبادا که در آن
گنجینه از دنیوی چیزی باشد در طبق سبوس دیدم آنرا بیرون
انداختم که در حدیث است الدنیا رأس کل خطیئة یعنی دنیا سر همه خطایاست

چون این حال استغنا از ما دیدند عرض کردند که ما را ایک بقعه ایست که وجه معاش می باشد گفتم الحمد لله خانه ما بخانه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می ماند چون عاشق و محب را متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم و واجب است ع انبیا بودند سر غوغای کار نقلست که چون حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بهراة تشریف برده اند مردم هراة برفتوح آنحضرت آفرین میگفته اند آنحضرت قدس سره نموده اند که اگر فتوحی بینند مولانا خدایداد را ببینند آنگاه تحسین کنند میفرموده اند که یکی از یاران واقعه دیده بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرا تعظیم واکرام می نموده اند سبب آن نمی دانم بجز از فقر که در فقر بقدر مناسبتی با صحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارم در زمان این واقعه در خانه ما ده روز بوده که از وجه معاش چیزی نبود میفرموده اند که معنی این حدیث را قال النبی علیه السلام لعن الدنیا الا ما ای ما لابد تفتیش بسیار نمودیم عزیزی نوشته و ستاده اند که لابد از خوردن آنمقدار که باعث قیام نماز شود و لباس آن قدر که دفع سرما و گرما کند و از مسکنی چنانچه مرغان از برای خود سوراخ اختیار

کنند وز یادت ازین قدر ملعونست واین مخلص استماع دارد که
آن عزیز مولانا خلیل قراکولی قدس سره بوده اند که ایشان از
اولیاء کرامی و علمای عظامی اند و میفرموده اند که چون بیابان آن
عزیز بمارسید دیدیم که خانه و خانقاه و جمیع احوال ها موافق آن بود
نقلست که مخلصان آنحضرت قدس سرهم بسیار بوده که کلیم و نمدی آورده
اند که درخانه و خانقاه اندازند ایشان قبال ها کرده بدیگران بخشیده اند
و میفرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
انا واصحابی برئ من التکلیف یعنی من و اصحاب من بیزاریم از تکلف می
فرموده اند که من جانرا میخواهم که فدای جانان کنم چه جای دنیا نقلست که
چون حضرت عزیزان قدس سره ویرانها و خرابهای عزیزه را می
فرموده اند که صوفیان قابل زراعت کنند محنت بسیار بکنند قابل
زراعت می کرده اند و میفرموده اند که ما دهقانیم که نه مار ازین نسبت
ونه کاو و چون عاشق را درد و شفقت از تنعم هردو سرا خوشتر است
بیت می عشق می دهد گرمی بستر دگر افسرده که خود پرستی اگر مجنون
نه می بین جام خوردی که او را در دو عالم نام بردی : و آنحضرت چون

دختر خود را بداماد داده اند فرموده اند که مهر ویرا ده درم گردانیدند که
اگر در شریعت کمتر جایز می بود کمتر می بستیم و چون از برای
پسر خود زن خواسته اند صد هزار تنکه مهر قبول کرده اند فرموده
اند که بموافقت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم آنست که دیگر را
برخود ترجیح کنی چون داماد ایشان فوت کرده دختر ایشانرا
علما و اکابر خواستگاری کرده اند فرموده اند که ما دختر خود را بهم
خود نمیدهیم که داماد باید که دون خود باشد چنان کرده اند
و من کلماته القدسیة فی البذل حضرت عزیزان قدس سره ایثار و
بذل مال بسیار می نموده اند و میفرموده اند که من این سوال را
بعد از انکه در دل من جای می کند ایثار میکنم چون محبت باید که محبت
از مال و جان بگذرد و تا لایق حبیب شود چنانچه در حدیث آمده که الدنیا
حلوة خضرة یعنی دنیا شیرین سبز است و در حدیث دیگر آمده است که
افضل الاعمال احمزها ای اشقها یعنی بهترین کارها دشوارترین آنست
میفرموده اند که در زمانی که حضرت عزیزان قدس سره رخصت کل
دادند امیر تقی که حاکم بخارا بود چند خروار غله برای ما نیاز فرستاد

ما با وجود ِیسے احتیاج آنرا رد کردیم که المتقی من یتقی من الحلال و
در حدیث دیگر آمده که افضل الاعمال احمزها ای اشقها یعنے بہترین کارہا
شاق ترین آنست قال علی رضی الله عنه الاکرم اعز من التقی یعنے
نیست کرم عزیزتر از تقوی ماست گر کرمی برامتقوی رو ؛
زانکه تقوی سر همه کرم ست ؛ ناکرفتن درم ز وجہ حرام ؛ بہتر از بذل کردن
درم ست ؛ وچون حضرت عزیزان قدس سرہ آنرا شنیده اند بدست
مبارک خود خطی نوشته ارسال نموده اند مضمون آن بود که در سلسلہ
ما رد کردن نیاز روا نیست و ملاحظه کردند آنکه از کجا واز چه جاست نیز درویش
را لایق نیست وقتی که بمقام توحید نرسیده باشد و دهنده و رساننده را
بجز خدا و ند دیگری را نباید دیدن و دیده احولانه را باید پوشیدن
مثنوی رفت پیش بو علی آن پیره زن کاغذ زر برد کین بستان
ز من شیخ گفتش عهد دارم من که نیز غیر حق نستانم الا هیچ چیز
پیره زن فی الحال گفت ای بو علی از کجا آورده این احولی تو درین ره
مرد عقد جلی ؛ چند بینی غیر اگر احولی ؛ مرد را در دیده اینجا غیر نیست
زانکه اینجا کعبه و دیر نیست کما قال جعفر الصادق رضی الله عنه التقوی

ان تتقی العبد سوی الله یعنی تقوی آنست که بنده چشم پوشد
از دیدن ما سوی و خود را خلاص کند از رو و ریا بیت کعبه و دیر تویی
دیر کجا کعبه کجا * نیست غیر از تو کسی غیر گرامی شمری * و نیز فرموده اند که
چون آن خط شریف حضرت ایشان بما رسید بضرورت آن نذر را
اقبال کرده بفقرا و مساکین ایثار کردیم چون من از حضرت ایشان
برین وجه مجاز بودم که فرموده بودند که هر بعضی که بما از هفده سر
رسید همه را بشما دادیم و چون حضرت عزیزان قدس سره ایثار ایشان را
شنیده اند خوش وقت گشته و فرموده اند که خاطر از مولانا خدیداد
جمع شد که وی در مقام فقر مستقیم و مستقیم است و حضرت عزیزان قدس سره
و مرا انهار را قابل زراعت کرده زراعت میکرده اند و وقت محصول
آن همه را بدیگری می داده میفرموده اند که ازین ایثار ما را طمع ثواب
نیست قال النبی علیه السلام الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام
علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله یعنی دنیا حرام است بر اهل
آخرة و آخرة حرام است بر اهل دنیا و این هر دو حرام است بر اهل
الله میفرموده اند که اهل الله آن کسانند که بجز از لقای محبوب

از لی بہیچ چیز توجہ ندارند واز ہر دو عالم بلکہ از خود دست کوتاہ کردہ بدرد ہجران ناتوان کشتہ اند نظم نمی پرسی ز احوالم کہ چونی پریشان روزگارم باکہ گویم لمؤلفہ ز احوال غریب خود نپرسی اسیر بند وزندان باکہ گویم غریب ناتوان در کوی ہجران ہمہ وصل تو ما غرق حرمان درین بحر بلا خود غوطہ خوردیم غریب آنکہ زتو خود تشنہ مردیم اکابر طریقت بدین جہت گویند کہ العلماء غرباء یعنی علما درمیان جاہلان غربا باشند وفی الحدیث الدنیا سجن المؤمن یعنی دنیا زندان مؤمن است نقلست کہ ابوسعید خان کہ پادشاہ سمرقند ومریدان حضرت است ہزار تنکہ وجامہ واسب کہ بمبلغ ہزار تنکہ می ارزیدہ باشیان نیاز آوردہ وحضرت ایشان جمیع آن را وجمیع آنچہ داشتہ اند از متعہ وغیر آن بفقرا ومساکین ہمان روز دادہ اند وآن روز رمضان بودہ وشبگاہ از برای افطار از ہمسایہ قرض کردہ طعام پختہ اند وحضرت عزیزان ما قدس سرہ میفرمودند کہ وہم ابوسعید خان سیصد گوسفند جوشانی بحضرت نیاز فرستادہ وآنحضرت بالفور فرمودہ اند کہ آنرا الفقرای صوفیہ

مقیم نکنند و حضرت والد شریف حضرت عزیزان ما عرض کرده

اند که خان این گوسفندان را از برای آن فرستاده که جهة آ

آنرا قتق آش صوفیان سازند حضرت ایشان فرموده اند که

قتق آش ضد ایذاء و موقوف بگوسفندان ابوسعید نیست ما کرباند

قتق انداز ند و الّا زهر را خویند بیت دانند که عاشقان چه بلاها

کشیده اند زان زهر زهره خون در پیاله کرده و دم درکشیده

اند لمؤلفه زهر فراق ها بسهر دم کشیده اند زان زهر زهرهای

شیاطین دریده اند و من کلماته القدسیة فی التوکل حضرت

عزیزان قدس سره در اوایل حال که رجوع خلایق کمتر بوده چندی

از یاران بر سبیل توکل بی زاد و توشه در گوشه صحرائی می بودیم

و امتحان بصبر و تحمل خود در جوع و عطش و خوف می کردیم و این فقیر در کسنگی

بد انجا کشید که بادام تلخ که در کوه بود و بر ما شیرین می نمود چه

از محبت المرّ ما شیرین شود حضرت عزیزان ما قدس سره سبق نموده اند که

حضرت عزیزان قدس سره از غزنیه قصد بخارا کرده اند و فرموده اند که

صوفیه ما بدکه گندم بر بان نکنند و آنرا از اد این سفر نکنند که ما بهیچ خانه

نخواهیم رفت و در آمدن بیست و پنج روز دور از عمارات و از صحاری
و کوهها قطع منازل کرده به بخارا رفته طواف مزارات بخارا کرده
در وقت رجوع چون بموضع سرپل که در میان کال است رسیده اند
یکی از یاران آنحضرت آمده که ایشان را بخانهٔ خود ببرد خدمت والد
عزیزان یا قبر شیخ گفته اند که ایشان درین سفر بخانهٔ کس فرود
نمی آیند باید که تو بپای مرکب ایشان جبین چسپیده بگذاری که از خاک تو
بگذرند و آن صوفی چنان کرده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
این کار قبر شیخ است که بتو آموخته است بعد از ان بخانهٔ وی رفته اند
و در خانهٔ وی وقت آنحضرت خوش گشته چهار کس را از یاران خود
رخصت داده اند یکی صاحب خانه و دیگری چند بزرگوار این مخلص
قدس سره فرموده اند که مرا بر آن کس رحم می آید که چرا بقوت توکل و تسلیم
مشکلات بروی آسان نشده است می فرموده اند که عزیزی گفت که
اخلاص ما بشما آنگاه تمام می شود که شما زراعت بکنید و وجه معاش از زراعت
سازید من در جواب گفتم که مرا روزی کیفیت عظیم دست داده بود
و دران حال تفویض بعض امور بالکلیه بحضرت حق سبحانه کرده از زراعت و محصول

کو نیز نیست نسانده بودم اگر شما متصدی می شوید که در قیامت
بمن اگر خطاب و عتاب رسد که از آن توکل کشته چرا زراعت کردی اگر
شما جواب گوئید من زراعت خود را بکنم آن عزیز فریاد بر آورد که
هیهات هیهات که تصدّی واجب تعالی کرده جواب گویم من تصدّی
خود نتوانم کرد و من کلمات القدسیه فی الرحمة والشفقة حضرت
عزیزان قدس سرّه می فرموده اند که در زمان حیوات حضرت
شیخ جمال الدین قدس سرّه اراده آن کردیم که اربعین نشینیم
حضرت ایشان منع کرده فرمودند که یاران را تحمل ریاضت شما
نیست که همراه شما اربعین نشینند و ما پیر شده ایم و از شفقت
نیست که شما را تنها گذاریم که در تنهائی بسی آفات است مثنوی
هر کرا دیو از کریمان وا برد ٭ بی کسش یابد سر او را خورد ٭ گرگ حق در
آن زمان کیرا بود ٭ کز رمه کی شیشک تنها بود ٭ می فرموده اند که
طالب را در جمع یاران بودن بهتر است از عزلت و خلوت و اما
کلام اکابر طریقت که خلوت در انجمن عبارت از آن است که طالب در
مجمع خلایق بجمعیت و حضور باشد چنانکه در تنهائی باشد و میفرموده اند که

کسیکه باین مقام نرسد قابل ارشاد نیست چه طالب باید که در انجمن حافظ حال خود باشد که عاشق را التفات بغیر و بکلام مالایعنی کردن روا نباشد و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترک ما لایعنیه یعنی از نیکوهای اسلام شخص ترک کردن آنچه بمقصود وی نیست میفرموده اند که مرا بخلوت و تاریک کردن خانه جهت احتیاج نیست چون ترک هوا و حرص و هوس کرده ام و دل خود را متوجه بوجه ذات بیچون گردانیده ام اکابر گفته اند الله بس و ماسوی هوس حق سبحانه عز اسمه میفرماید قل الله ثم ذرهم یعنی بگو ای محمد الله بس از آن غیر بگذار بحرزه و جب آمد ترک لا لا یعنی آنکه لایعنی بود آنرا گذار میفرموده اند که این خلوت و صحبت ما از جهت شفقت بر خلایق است و چون از خلایق نیاز و هدایا نزد ما می آید هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست جزای نیکوی مگر نیکوئی و ازین خلوت نیز با نصیبی خواهد بود و سخن همه حلوا پزم که از برای دیگران حلوا می پزد از آن حلوا با نصیبی خواهد بود میفرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره در ایام زمستان

از روی لطف و شفقت فرمودند که مولانا خدایداد و ما در بیرون خانه آویخته گذارید بشدت مدید بآن حال متوجه محبوب ازلی و مطلوب لم یزلی گشته در توجه محو مطلق و در بحار جمال مستغرق بودیم چون ما یاران بعد ازان گرفته در ربند پیچیده مالش داده اند از حال بحال آمده گفتیم که چه بار رحمی و چه بی شفقتی ست که در حق من کرده بودید بیت گر ترا سنگی زند معشوق مست * به که آری از دگر کوهر بدست شیخ بوده اند که رأفت و شفقت و مرحمت من بر خلایق عالم چنانست که میخواهیم که در بدر گشته و بخانهٔ اهل عالم در آمده الله گفته ارشاد ایشان نمایم لیکن بتعظیم و اکرام خلایق و نذور ایشان مانع آن گشته است چه این نذور باعث مشقت ایشانان می شود نقلست که حضرت عزیزان قدس سره گاه بجانب بخارا می رفته اند و نذور بسیار جمع می گشته و اهل طمع مترصد آن بوده اند که آن نیازها نصیب ایشان گردد و گاه آنحضرت آن نذور را بکلاتری وار باجی داده اند ازین معنی ازیشان پرسیده اند فرموده اند که دنیا نزد ما مثل نجاست ست چون تقاضا با بد خلاجا هر زمین باشد باشد که بس بمصرف این نذور

هر که باشد باشکو بلکه بکلاانتر دار باب الیقوست که الدنیا جیفة و طالبها
کلاب پیغمبر بوده اند که عاشق صادق آنست که خود را از اغیار رهانیده
بخود اعتبار نهد و خود را میت گرداند شیخ الشیوخ حجة الحق محمد
النساج قدس سره فرماید که سفر با خطر است وجه ایزد تعالی بر بندگان
ظم هر چند سفر دشوار یاب است در طلب آستی نیست نیست
شو تا هست گردی هستے است که در نیستیت پنهان است
پیغمبر بوده اند که بمضمون آیت کریمه الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی حقسبحانه ما را اکمال کمال نمود و نعمت ارشاد ار
انعام فرمود هر چند ارشاد خلایق نمودیم و نصیحت ایشان
در مدت پنجاه سال بجای آوردیم مجلس ای پادشاهان و عالمان
و کاسبان ترک جاه و سلطنت و ترک علم و کسب کرده رو بجانب
حق بنیاد ورده اند و از بجهت آن حضرت پیغمبر بوده اند که تا
چند خدا یاد بر روی مردگان هایی می نهی نظم من که بیهوده
شدم بسیار گویی نبوار شما یک تن نشد اسرار جوی گر شما
اسرار دان ره شوید آنگهان بر حرف من آگه شوید حقسبحانه

درحق انبیا علیہم السلام میفرمود که وَمَا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِین
و ازین کلمات القدسیه فرالدکه حضرت عزیزان قدس سره میفرموده
اند که ذاکر باید که اول دل خود را حاضر ساخته با حضور دل ذکر گوید
تا آنکه ذکر بسرایت کند و در حدیث است که ذکر اللسان لقلقہ وذکر
القلب وسوسه والذکر ذکر السر یعنی ذکر زبان لقلقه است و ذکر
دل وسوسه است و ذکر معتبر ذکر سر است تا از آن ذکر ذوقی در دل
وی پیدا گردد و از کدورات نفس خلاصی یافته دل وی
صافی گردد که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که لِکُلِّ شَیْءٍ
صقالة وصقال القلب ذکر الله یعنی هر چیزی را پاک ساز نده است
و پاک ساز نده دلها ذکر خداست حضرت سلطان الطریقه خواجه
احمد الیسوی قدس سره فرموده اند که ذکر زبانی بدل افتد و ذکر دل
بسر افتد میفرموده اند که در آیت فَاذْکُرُونِیْ اَذْکُرْکُمْ این معنی
بخاطر افتاده که شمایان با وجود ضعف و ناتوانی و غفلت و قصور
مرا یاد کنید من با وجود قدرت و حضرت و علم و حکمت شما را یاد کنم
یعنی وجود شما را از میان بردارم ذاکر و مذکور خود کردم که شما

هیچ لحظهٔ و لمحهٔ بی یاد من نباشید بیت تو در میانه هیچ
نه هر چه هست اوست: هم خود الست گوید هم خود بلی کند می
فرموده اند که من در حلقه ذکر حضرت عزیزان قدس سرهم نعره و
فریاد میکردم و صوفیه نعره و فریاد بسیار میکردند بیت جوز را
در پوستها آوازهاست، مغز و روغن را خود آوازی کجاست
و در ظاهر حال خود را می پوشیدم و در باطن و رسیدن تمکین می
خروشیدم و در نفی ماسوی می کوشیدم بیت سر مزن سر
میزن ای مرد خموش ترک کن این کار و ین در کار کوش بیت
ای خدا یاد صبر کن در عشق او مردانه وار از سر مردانه زا
نیاید جز زبان اندر جنگ بیت نزنند این قلندران جوش
که خام آواز دارد پخته خاموش بیت فرموده اند که حضرت عزیزان
قدس سرهم میفرمودند که ای یاران چون مولانا خدایداد ذکر گوید می
فرموده اند که این عنایت ایشان در حق من بدان سبب بود که مقصد
من در ذکر رعایت اصول و بلند شدن بمقام و آرایش ظاهر و گرمی مجلس
نبود جز کم کردن خود در ذکر حق و ثبوت ذات وی در خود هیچ

تمنا نبود و در دل ورای محبت حبیب و دشمن داشتن ها سوی چیزی
دیگر نبود و نیز فرموده اند که روزی در قبر طاعتی که انجا ریاضت
بسیار می کشیدم قصد نقض وضو شده بهر جا که توجه نمودم همه سنگ
و کلوخ صحرا و کوه در ذکر بودند کوچه و بام هوا جمله پر است از خدا
لاجرم نقض وضو میسر نشد و زود بخانه در آمدم چون دران زمان
درون و بیرون من از ذکر مملو بود و در بوته ریاضت خود را
گداخته و فکر غیر را دور انداخته و صدای ذکر حی لایموت را گنبد
افلاک انداخته بودم و در جمله موجودات اسم و ذات ویرا بچشم
معاینه دیدم شبلی قدس سره فرماید که ما رأیت شیئا قط الا
و رأیت الله فیه و نیز فرموده اند که من چون عطاری ام که مشک
و جمیع اقمشه و امتعه دارد عطار را فریاد ضروری نیست نه چون شلغم
فروشم بدان سبب در مجلس نامحرمان ذکر جهر نگفته اند و نیز در غیر
خلوت ذکر کم می گفته اند بیت از مقلد تا محقق فرقهاست کین
چو داود است آن دیگر صداست و من کلماته القدسیة فی
النعمة حضرت عزیزان قدس سره می فرموده اند که دران زمان که

بتحصیل علوم در مدرسه مشغول بودیم از مجلس التماس نکردیم و

از اوقاف مدارس اجتناب می نمودیم زیرا که از مدرسه شهنا شود و

تباهی خیزد :: واز لقمه وقف دل سیاهی خیزد :: در کنج خرابه

گدا وارنشین :: والله که ازین مرتبه شاهی خیزد :: بیفرموده اند که

حضرت عزیزان قدس سره بجمیع یاران فرمودند که زمین

پنبه راغشاوه کرده خس خاشاک آنرا دور کنید چون هوا گرم

شد بیاران تکاسل راه یافت مراهمت آن شد که خدمت را

تمام سازم واین بخاطر افتاد که خاشاک یک قطعه زمین را که

نتوانیم بیرون کرد قلب صنوبری که از عرش وسیع ترست چون

از غیر که چون خاشاک ست خالی کنیم چنانچه عارف رومی قدس سره

در مثنوی بیفرماید مثنوی گفت پیغمبر که حق فرموده است

من نگنجم هیچ در بالا و پست :: در زمین و آسمان عرش نیز من

نگنجم تو یقین دان ای عزیز :: در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا

جویی تو در دلها طلب :: لاجرم همان زمان دامن را بر زمین

نهادم و با دست پای برهنه دران خس خاشاک در افتادم

وہمو فقت بس یاران دیگر اہتمام نمودہ تمام آن خاشاک را بیرون کردیم و بدین پاک کردن آن زمین امید واریم کہ دلہا از خاشاک غیر پاک گردد پیشتر نمودہ اند کہ چون حضرت عزیزان قدس سرہ بواسطۂ آفات زمانہ و تعرض اہل سلطنت کہ پیش ازین تفصیل یافت سفر ملا دخراسان اختیار نمودند و این فقیر را رخصت کلی دادند و فرمودند کہ تو در ماوراءالنہر باش و بعد از چند روز داعیۂ ملازمت آنحضرت قوی گشتہ بجانب خراسان بجمیع عیال و اطفال توجہ نمودہ شد چون بولایت قرشی رسیدیم فاقہ غلبہ کرد و بتقاضی قرشی اظہار این معنی کردہ شد وہمان زمان ازان پشیمان گشتیم و قریب پنجاہ سالست کہ ازان سوال شرمندہ ایم کہ چرا حاجت خود را بغیر خدا اظہار کردیم و در بعضی از تفاسیر است کہ چون حضرت ابراہیم علیہ السلام نمرود در منجنیق انداخته ارادۂ آن کرد کہ در آتش افکند جبرئیل علیہ السلام حاضر گشتہ فرمود کہ ہل لک حاجۃ ابراہیم علیہ السلام گفت منیست بس گفت دعا کن ابراہیم علیہ السلام گفت دعا نیز نکنم کہ چون

مرا خدامی میندبس آنکه خطاب رسید که یا نار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم یعنی ای آتش سرد و سلامت شو بر ابراهیم علیه السلام گویند مولانا امیر کلان طبیب که از جمله متبحران روزگار و علم علمای زمان بوده در حال انتقال از عالم فنا بوده که حضرت عزیزان قدس سره بر سر وی رسیده اند و مولانا مرید ایشان شده گفته که مرا تعلیمی بکنید حضرت عزیزان قدس سره این قصه ابراهیم علیه السلام را بتمام یاد کرده فرموده اند که چون این خطاب کونی بر آتش شد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که صد بار در آتش میسوختم تا که غیر مخاطب نمیگشت بیت غیرتم با بلبو چنان ست اگر دست دهد نگذارم که ورا ای بخیال دگران ؛ و مولانا فریاد کرده جان داده است نیز فرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره روزی از همت و عدم تقید حکایت میکردند و مرا از اثر نفس و تاثیر صحبت آنحضرت کیفیت عظیمی دست داده گفتم که عدم تقید در تقید نکوست یعنی با وجود رعایت احکام شریعت مونث علایق و موانست بخلایق عدم تقید بما سوی پسندیده است

بیت ای خدا داد فکر کن هم در سر غوغای عشق ٭ در بیان

خاق نکر شن خوش بجان اند جهت ٭ سیف بوده اند که شاه بیک خان

چند گاه در مقام آن شد که با من آشنائی کند و من از وی

گریزان بودم روزی بالضروره با وی ملاقات واقع شد چون نظر

من بجاه و حشمت و سلطنت وی افتاد همگی آن چون پر کاه نمود

بیت پیش صاحب نظر ان ملک سلیمان باد ست ٭ بلکه آنست

سلیمان که ز ملک آزاد ست ٭ و دران حال بخاطر آمد که این تکبر باشد

ولیکن بالفعل این حدیث بخاطر رسید که التکبر مع المتکبر صدقة

والتواضع مع المتواضع صدقة یعنی تکبر کردن با تکبر کننده صدقه است

و تواضع با متواضع صدقه است سیف بوده اند که اشارتی دیدم که

خطی بدست من دادند و دران خط رقم قطبی بنام من نهاده اند

و چون این واقعه بسمع بعضی از مخالفان رسید زبان تعرض کشادند

و من سخن نمیکردم بعد ازان بعضی از یاران گفتم که اگر مرتبه

قطبی سر فرود آرم از نمرود و شداد بدتر باشم چه تقید بقطبی

و تمنای آن عین خود رست سیف بوده و ما را نفی خودی کردن

واز همه دور بودن فرض و لازم است بسفر نموده اند که

چون حضرت عزت جل جلاله مارا از روی کرم باعزاز و اکرام

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ یعنی سوگند بخدا که گرامی کردانیدیم

بنی آدم را مکرم گردانید و از غرق بحار هوا و هوس خلاصی

داده در کشتی وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ یعنی حمل کردیم بنی آدم را

در بر یعنی مراکب را دادیم و در بحر کشتیها بغایت ازلی و کرامت

لم یزلی حامل شد و مرغ روح مارا از دانه خرس وصال بفضل

خویش دانه خوار کردانید که وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

و بدان سبب از جمیع کائنات و مخلوقات تفضیل نمود که و

فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ولیکن ما بنابر دون

همتی و تن پرستی و سستی و کاهلی در مزبله حرمان از مقصد سکر ان

دور افتادیم مثنوی زار نالان همچو زاغ از کوی خویش جدا افتاده

هیچ میدانی کجا بودی کجا افتاده مثنوی خیز جامی بال همت

باز کن سوی وکر اصلیت پرواز کن طوطی شیرین مقالی

تا بچند باشی اندر حبس مرغان های بند منزل اصلی فراموشت

شده:: کربت غربت هم آخوشت شده:: وقت شد که ز دوستان

یاد آوری:: رخت سوی منزل اصلی بری:: رو نهی بر جانب مقصود خویش:: — کنایه و تعبیه است از مطلوب حقیقی

یا دی از خود یک دل و یکرو شوی:: بلکه خود را محو سازی او شوی:: در

بقای او شوی فانی تمام:: باقی جاوید مانی والسلام:: پیغمبر فرموده اند که

حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که تَفَکُّرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ

الثَّقَلَیْنِ یعنی تفکر یکساعت بهتر است از عبادت آدمی و

پری ولیکن تفکر کسے را خوبست که خود را از میان دور کرده

باشد و این نادرست و در حضور اولیا بودن و با ایشان صحبت

نشستن در حقیقت بخدا صحبت داشتن و همنشینی کردن است

حق سبحانه و تعالی به پیغمبر ما یدکه اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا

یُبَایِعُوْنَ اللهَ یعنی بدرستیکه آنها که بیعت می کنند ترا ای محمد

جز این نیست که بیعت می کنند خدای را جل جلاله عارف رومی

قدس سره فرمایند که مثنوی هر که خواهد همنشینی با خدا:: گو نشیند

در حضور اولیا:: پیغمبر فرموده اند که اگر توانی با خدا باش و اگر نه

با دوستان خدا باش اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ

و اعمل الذی یقربنی حبک یعنی ای خدای من بدرستی که میطلبم از تو
دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا و عمل که نزدیک ای
گرداند مرا بدوستی تو و من کلمات القدسیة قرّ العزیز تیسّر فرموده
اند که حضرت شیخ کمال خجندی قدس سرّه فرموده که شو بهشت
عدن که آدم بگندمی بفروخت ؛؛ اگر وصال تو نبود به نیم جو نخرم و مسئله
حصول وصال و مشاهدهٔ جمال محبوب ازلی در بهشت نبوده باشد این که
نیم جو نخرم گفته اند هنوز بیر گفته اند و بهای گران نهاده اند ای عزیز من
این آیت کریمه در بهای عزیزیست که رُدُّوهَا عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ
وَالْاَعْنَاقِ چون سلیمان علیه السلام در وقت عصر بدیدن اسپان
اشتغال نموده و آن شغل باعث آن شده که ورد آنحضرت که در زمان
عصر مقرر بوده بترک یافته و بعضی از اهل تفسیر فرمایند که نماز عصر ترک
یافت بدان سبب سلیمان علیه السلام پاپهیا کردنهای آن اسپان
بشمشیر زدند حق سبحانه عز شانه آفتاب را حکم کرد که از مغرب بالا رفت
و حضرت سلیمان علیه السلام نماز عصر را ادا نمودند میفرموده اند که
اکثر خلایق زمانه را دنیا طلب بدیدم و باقی را طالب آخرت و حور و غلمان

جذبات الٰہی مرا در غیرت آورد و سن بی اختیار دران شور گفتم که اگر حق سبحانه عز اسمه مرا دست دهد بهشت را آتش زنم و این تن پرستانرا خلاصی دهم تا خلق تمام بجانب حق سبحانه جل ذکره شتابند و از غیر بیزار گردند نظم نه بینی شتر بر نوای عرب که چونش برقص اندر آرد طرب شتر را چو شور و طرب در سرست اگر آدمی را نباشد خرست و نیز فرموده اند که چون ازان حال بیرون آمدم توبه و عذر خواستم مثنوی گر کسی گستاخی دیوانه گان خویش را سوزند چون پروانه گان شیخ شبلی قدس سره که سر دفتر عشاق بوده در مجلس شریف سید الطائفه جنید قدس سره در زمانی که این آیت مذکور می شده که متکئین علی سرر مصفوفة فرموده که حق سبحانه عز اسمه اهل آخرت که وسائط مؤمنان اند بانها مشغول گردانیده است مولوی جامی قدس سره میفرمایند که اگر این تن پرستانرا جنت آواز قلیه و حلوا شنیدندی هرگز پشت خود خم کرده رکوع نکردندی و سر در سجود ننهادندی هرگز و حضرت شیخ فریدالدین عطار قدس سره فرمایند که بیت کوشش تو اند که همه عمر وی

نشنود آواز دف چنگ نی :: دیده کر آید ز تماشای باغ :: بی گل نسرین
نبرد آرد دماغ :: وین شکم بی هنر پیچ پیچ :: صبر ندارد که بسازد
بهیچ :: آلهی بحرمت اولیا کرامی این حزین دور مانده را بجود در مانده
کردان آمین وحضرت عزیزان قدس سره در بیان این غیرت که
از ایشان منقول گشت میفرموده اند که حق سبحانه تعالی شانه
فرموده که ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن
ینزل بقدر ما یشاء یعنی اگر وسیع گرداند حق سبحانه روزی را
از برای جمیع بندگان خود هر آینه سرکشی کنند ولیکن میدهد بمقدار
آنچه می خواهد یعنی حکمت آلهی بر آنست که بعضی را غنی و بعضی را فقیر میگرداند
و هم خود فرموده اند که انفاق بفقرا کنند و انفقوا مما رزقناکم بس در
انفاق فقرا حکمت دیگر خواهد بود و منافی حکمت اولی نخواهد بود و همچنین
در ایجاد جنت حکمتی خواهد بود و در عدم اعدام وی حکمت دیگر خواهد
بود و منافی حکمت ایجاد نخواهد بود وهو العلیم الحکیم نقلست که
چون اهل طمع دون همت از ان حضرت استدعای دنیای
دون می نموده اند آنحضرت در غیرت آمده میفرموده اند که حق

جا خه ما را از برای بر آوردن مهمات و معاملات دنیویه نفرستاده
بلکه از برای ارشاد طالبان و اکمال ناقصان و ایصال مهجوران و
افضال فضلی بیکران بحر و مان فرستاده که وَمَا اَرْسَلْنٰكَ
اِلَّا مُبَشِّرًا وَّنَذِيْرًا سبحانه ازانست یعنی نفرستادیم ترا ای محمد
مگر آنکه خبر خوش دهی مومنان و صالحان را و بترسانی کافران و فاسقان را
ای عاشقان دنیای بی مدار عاشق حق سبحانه گردید و ازین دنیاء
غدار مکار روست فشانید و غیر او سبحانه از دل برداشید که
در روز رستخیز همه را درماندگیست از دور ماندگان نگردید و رسوا
نشوید اکابر طریقت گویند که یاری گزین که بعد صد سال بر سر تو باشد
ع وان خود بجز از خدا نباشد مولفه آن یار که در زمان هجران
هم بر سر تست آن خداوند حق سبحانه فرماید وَنَحْنُ اَقْرَبُ
اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ یعنی ما که خداوندیم نزدیک تریم به بنده
از رگ شهرگ وی و حضرت عزیزان قدس سره موید این مذکور قصه
حضرت موسی علیه السلام را بیان کرده اند چون حق سبحانه بعنایت
بیکران از صوب آسمان بقوم حضرت موسی علیه السلام در تیش بیابان

وعسل فرستاد که وَاَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰی و برزبر
ایشان ابر را در زمین مقدس سایه بان کردانید که وَظَلَّلْنَا
عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ آن قوم از حضرت الٰهی بزبان گستاخ کرده سبزیها
و بادرنگ و گندم و سیر و پیاز طلب نمودند وَاِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسٰى
لَنْ نَّصْبِرَ عَلٰى طَعَامٍ وَّاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْۢبِتُ
الْاَرْضُ مِنْۢ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُوْمِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا حق وَقِثَّآئِهَا
سبحانه فرمود که ای بنی اسرائیل بهتر را تبدیل به بدتر
میکنید اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِيْ هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِيْ هُوَ خَيْرٌ بالآخرا
آن قوم مغضوب و مقهور گشته هلاک شدند وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
الْمَسْكَنَةُ وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ طالبان دنیا شما نیز شر اکه
دنیاست بخیر که طلب خداست تبدیل نموده طلب دنیا می کنید
نمی ترسید که از هر دو مانید عارف رومی قدس سره فرمایند که هر که
گندم کارد نه گندم یابد و نه کاه و من کلماته القدسیه
فی الریاضته حضرت عزیزان قدس سره میفرموده اند که در
زمان طلب پیش از خواجه بجای رسیده بود که روی چون عزرائیل

وبجهت گرسنگی ناتوان گشته بودیم چون نظر حضرت عزیزان قدس سره بمن افتاد فرمودند که مولانا خدا ایداد ما روی عاشقانه دارد بیت زنگ روی که لایق مردست؛ سنگ گلگون چهرهٔ زردست؛ چون آن منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت شدم بسی از مشکلات در طریقت رفع یافت و ترقیات یافتم بیت چون تو مقبول سلیمان آمدی؛ هرچه گویم بیشتر زان آمدی؛ و حضرت عزیزان قدس سره در غایت نحافت بدن بوده اند بیت مرا در عشق تو بر جای گوشت پوستی بر استخوانی؛ میفرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اگر حیوانات چون آدمی بدانستند که ایشانرا مردن و کشتن هست هرگز هیچ حیوانی فربه نشدی و شما از خوردن گوشت فربه محروم می گشتید میفرموده اندکه بس کسانیکه فربه شده اند بحقیقت ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس نرسیده اند و بوی از نسیم جان فزای بهشت وصال از گلستان لقای حضرت ذو الجلال نشنیده اند و دل ایشان از شوق و ذوق دور افتاده که لهم قلوب لا یفقهون

بها یعنی مر ایشان را دلهاست که نمی فهمند با وجود آن
دلها و چشم باطن ایشان از مشاهده جمال غیبی کور گشته و لهم
اعین لا یبصرون بها یعنی مر ایشانرا چشمهاست نمی بینند و گوش
ایشان از آواز جان فزای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة کر شده
که ولهم آذان لا یسمعون بها یعنی مر ایشانرا گوشهاست که نمی
شنوند و ایشان چون حیوانات اند اولئک کالانعام بل
هم اضل بلکه از حیوانات گمراه ترند و در چاه غفلت فرو رفته اند که
اولئک هم الغافلون بیان حال ایشانست و حضرت عزیزان
قدس سره با وجود پیری و ناتوانی اختیار ریاضات شاقه
می نموده اند و بنان جو و آش جو سبیل تمام میکرده اند نیز نموده اند که
اگر خلایق عالم در سفر و حضر بی تکلف با حضر میکردند همیشه بموافقت
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اختیار نان جو میکردم و چون نان جو
خلاف نفس مشهورست که آنحضرت در کثیر از احادیث بر دشمنی
نفس گواهی می دهند و حضرت عزیزان قدس سره از برای
حمام خویش چوب و خاشاک و سرگین راه را دور و جمع کرده بغو موده

من شعب الایمان رفع الاذی من الطریق یعنی از جملهٔ شعبهای ایمان دور کردن موذیاتست از راه شعب نفس خود بر داشته می آورده اند و در روز تابستان تا بیگاه بروز بنفس خود باتفاق یاران ویوار میزده اند و سعی می نموده اند که تمام وقت برعایت حضرت باشند و بغفلت نباشند قطعه غافل مرو که مرکب مردان مرد را «در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند» نومید هم مباش که رندان دُرد نوش «ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند» و بیشتر در کوه و صحرا دور از خلایق می بوده اند و میفرموده اند که مقصد از عمارات این ویرانها آنست که از امتزاج خلایق دور باشیم که فی الصحبة آفة و من کلماته القدسیة قدس الله سره فرموده اند حضرت عزیزان قدس سره می فرموده اند که مرا ازین حدیث قدسی بسی امید واریست که من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الیه ذراعا تقربت الیه باعا یعنی هر که نزدیکی جوید بمن یک وجب نزدیک شوم بوی یک گز و هر که نزدیکی جوید بمن یک گز من باو نزدیک شوم یک قلاچ میفرموده اند که رفتن

بنده باندازهٔ خود خواهد بود آمدن وی بی اندازه و فراوانست

ولیکن یقین که گز و قلاج از برای فهم بندگان است ع ما در خور خود

کنیم تو در خور خویشتن پس گوید نگارمن چو زهجران کنم گله آب

تائب مایشاء انا اتیک هروله یعنی تو اگر بسوی من پیاده آیی

من بسوی تو دوان روم و ایضاً آنحضرت ازین حدیث قدسی

که حق سبحانه می فرماید که من نمی اندازم در دل بندهٔ مومن مگر

آنچیز را که ممکن الحصول است امیدوار گشته بیفزوده اند که ما بس

همیشه مهر و محبت وی سبحانه داریم امیدواریم که بوی وصل کردم

واز هجر و مان نشویم حق سبحانه می فرماید که یحبهم ویحبونه یعنی دوست

میدارد خدای تعالی مومنان را و اگر دوست میدارند وی را سبحانه تا بت

گر لطف تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

لطفت بکدام ذره پیوست دمی کان ذره به از هزار خورشید

نشد بیفزوده اند که من از مثنوی مولانا جلال الدین رومی

قدس سره یک بیت را ملاحظه نمودم جمیع معانی قرآن و حدیث را دران

یافتم و آن بیت این است بیت مثنوی در طلب زن دایما تو

هر دو دست . یکین طلب در راه شکور هر است . چون بمضمون آیات

واحادیث از امر و نهی بیرون نیست و درین هیئت هر دو

مندرج است و مراد از ام حصول دولت مشاهده است و مراد از نهی

رفع حجابات آن و در طلب اشعار باین دو دست میفرموده اند که یکی

از اعزهٔ بخارا گفت که مشایخ سلسلهٔ شما هر سال از چهار خلوت

زیاده نشسته اند و شما بسیار می نشینند بین گفتم خلوت

نشستن از برای آنست که ما حرم دل خود را از اغیار خالی سازیم

و فکر غیر را دور کردانیم تا دیدهٔ بصیرت خود را بنور تجلّی جمال او

منوّر گردانیم و این معنی چون در خلوت شود باید که در زیادتی آن

کوشیم و این معنی اگر حاصل نشده باشد باید که باز خلوت نشینیم که

ع باشد که ز صد ناله یکی کار گر آید شعر و می لنگ لوح خفته شکل به

ادب بسوی او می غیر و او را می طلب میفرموده اند که هر وقتی که

ضعف بر من عارض میشد آرزو می بردم که زود تر انتقال نمایم بحکم این

آیت که یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي اِلٰی رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً یعنی

ای نفس مطمئنه رجوع کن بسوی پروردگار خود در حالیکه راضی

باشی از پروردگار خود و پروردگار را از تو راضی باشد ہمت زاہدان

از مرگ مہلت خواستند، عاشقان گفتند نی نی زود تر، ولیکن

در زمان این ضعف حیات خود را اقتدا بحضرت موسی علیہ السلام

کرده می نمایم نقلست کہ چون حضرت موسی را علیہ السلام وقت

نزع روح رسید از آن حضرت در انتقال ازین دنیای دون

تاخیر واقع شد حق سبحانہ پرسید کہ باعث تاخیر چیست موسی

علیہ السلام عرض کرده کہ چون دولت وصال درین زندگی میسّر

شده است لاجرم این زندگی مطلبم چنانچہ حضرت مولوی جامی

قدس سرّه فرموده اند رباعی از زندہ کیم بندہ کہ دوست ہوس بر زندہ

دلان بی تو حرام است نفس، مقصود دل خود از تو جوید ہمہ کس، جامی

از تو ہمین ترا جوید و بس، و در مناقب حضرت خواجہ بزرگ خواجہ

بہاء الدین نقشبند قدس سرّه مسطور است کہ یکی از اعزہ سلسلہ

شریفہ نقشبندیہ علیّہ پہلوان اتاکہ از اصحاب حضرت سلطان احمد

علیہ الرحمہ در نواحی قریہ فدل باطہ کہ در ولایت میانکال است مدت

چند روز محتضر بوده اند و ایشان را مقدار چہار صد فرزند بوده و

عمر شریف ایشان بصد و پانزده رسیده بوده و جمیع فرزندان
چند گاه در خدمت ایشان بوده اند ناگاه حضرت خواجه بزرگ
قدس سره ازان نواحی عبور کرده و فرزندان آن عزیز ملازمت
حضرت خواجه قدس سره آمده عرض حال کرده اند و حضرت خواجه
قدس سره بعیادت ایشان آمده اند و معلوم حضرت خواجه قدس سره
شده که حضرت حق سبحانه آن عزیز را مختار ساخته که تا نخواهد
از دنیا رحلت ننماید و آن عزیز در اشتغال بحکم حدیث الدنیا مزرعة
الآخرة تأخیر می نموده یعنی دنیا زراعت گاه آخرت است و حضرت
خواجه قدس سره بایشان عرض کرده اند که شما عالم آخرت ازین عالم
بهتر است ایشان فرموده اند قبول و اختیار آخرت کردیم بدان شرط که
شما خود مارا غسل کنید و در قبر دفن نمائید و حضرت خواجه قدس سره
قبول کرده ایشانرا وداع نموده اند چون بخانهٔ مولانا دادرک قدس سره
که از اصحاب حضرت خواجه قدس سره اند و در قریهٔ کوفین ساکن بوده اند
تشریف نموده اند بعد از ما حضر فرموده اند که زود برخیزید که آن
عزیز انتقال نمودند بعده بمنزل ایشان آمده بدست مبارک خود

غسل و دفن ایشان کرده بجانب بخارا رفته اند از ین نقل معلوم

میشود که آن عزیز منتظر قدوم حضرت خواجه قدس سره بوده اند که

بیت از آن خوشتر چه باشد در دو عالم. که ناگاهی رسد یاری بیاری.

میفرموده اند که هر که طالب حق سبحانه شده البته بمطلب میرسد بمضمون حدیث

قدسی که من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و

من احبنی عشقنی و من عشقنی انا قتلته و من قتلته انا دیته یعنی هر که

مرا طلب نمود یافت مرا و هر که یافت مرا شناخت مرا و دوست

داشت مرا و هر که دوست داشت مرا عاشق شد مرا و هر که عاشق شد مرا

من او را کشته ام و هر که را من کشته ام خود دیت ویم یعنی وی

را از مشاهده جمال بی زوال بهره مند و در نظر وی همت غیر را نا پسند

میسکردانیم و میفرموده اند که طلب خداوند سبحانه را بدان تشبیه کرده

اند که کسی در زیر دریای محیط نشانه قدم ماهی طلب نماید و بدان پی

برون خواهد که ماهی را دریابد و حال آنکه ماهی را هرگز قدم نیست و فرد

رفتن از محیط بحر رفتن در وادی عدم نیست بیت در بحر محیط غوطه

خواهم خوردن یا غرق شدن یا گهری آوردن. و باین حال از طلب

ماهی ماه و سال فارغ نباید بودن و شب و روز طلب و اهتمام باید نمودن

که ناگاه باشد که آن ماهی از روی لطف و مرحمت خود نزد طالب آید

نظم رو بر در دلبر نشین کان دلبر خرگاهی ناگاهی شبی آید یا وقت

سحرگاهی چنانچه در حدیث است مَن طَلَبَ شَیئاً وَجَدَ وجَدَّ

یعنی هر که طلب کند چیزی را و سعی نمود در دریافتن آنچیز می یابد آنچیز را

بیت ای خدایداد صبر کن خامش نشین در کنج فقر باشد آن کان

ماه رو گوید که مهمات شوم میفرموده اند که اگر صد هزار سال با آن

بحمد و ثنا کشایم از عهدهٔ یکنفس دولت طلب بدر نیایم زیرا که عاشق

را طلب دولت عظیمی است گویا غریم لایقضی دینه در حق اوست

و میفرموده اند که اگر شیخ از مرید سه ماه راه دور باشد مرید چندان

طلب و سعی نماید و بلا زیست شیخ چندان برود که آن راه شاه راهی

گردد تقدست نیت جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ

قدس سره در زمان طلب از علیاباد که موطن شریف ایشان است تبوره

که موطن شریف حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره است

و مسافت بینهما مقدار سه فرسخست هر روز پگاه می رفته اند

و با مرآن حضرت بیگاه بعلیا باد می آمده اند و آن راه را کوچه
عاشقان نام نهاده بوده اند و من کلمات القدسیه فرمود
حضرت عزیزان قدس سره سیفر بوده اند که از سوالی زمان نسبت
با در ولایت کرمینه تعرضی واقع شد و ما بنابر دفع فتنه از کرمینه
بسمرقند رفتیم و بعد از مدتی بیک سال از آن موالی ملاقات
افتاد نزد ایشان پارهٔ حدیث خوانده بودم گفت که علم ما از علم شما
بیشتر است چون در حدیث است که کثیر العلم بلا عمل قلیل و قلیل
العلم مع العمل کثیر و من بمضمون یک حدیث عمل کرده ام که الدنیا ملعونة
و ملعون ما فیها الا ذکر الله یعنی دنیا ملعون است و ملعون است
آنچه در دنیاست مگر ذکر الله تعالی و شما این همه حدیث خوانده اید و ترک
دنیا نکرده اید و محبت وی را از دل بیرون نساخته اید و حال آنکه پیغمبر صلی
الله علیه و سلم فرموده اند که علما امناء الناس اذا لم یمیلوا الی الدنیا
و اذا مالوا الی الدنیا فهم سرق سرق یعنی دانشمندان امینان
مانند وقتیکه میل بدنیا نکنند و چون میل بدنیا کنند ایشان دزد اند
دزد اند دزد اند عارف رومی قدس سره فرمایند شعر علم اگر بر دل زندیاری

شود علم اگر بر تن زند ماری شود گفت ایزد حملوا اسفاره
یار باشد علم کان نبود زهو و امیر حسینی فرماید بیت گر عمل
با علم تو پیوند نیست جبه و دستار دانشمند نیست خنده
دیو است بی دانش عمل سخرهٔ شیطان بود مرد جدل قیل
قالت ره نداند هیچ سوی معرفت حاصل کن ای بسیار گوی
ولیکن شاگردی با شما بجهت آن بود که چون شما همسایه باشید
خواستیم که شاگرد شما شویم تا تعظیم شما برما فرض و لازم شود
من تعلّم حرفاً تا بد رقاً یعنی هر که وا اند حرفی را از دیگری همیشه
بندهٔ آنکس باشد پیغمبر فرموده اند که با یکی از علمای ظاهر گفتم که علمای باطن
فرموده اند که علمای ظاهر را بحلقهٔ همیان مانند کرده اند بس درس حلقه
همیم چه مقدار علم حاصل آمده باشد که دعوی علم در عالم انداخته اند
و بدان علم متکبر گشته اند و حال آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که حق سبحانه و تعالی شش طایفه را چنان عذاب کند که
هیچ کس را نکند شیخ زانی و ملک کذاب جابر و عالم متکبر و امیر حسینی
فرماید شعر چیست دانش آنکه پی بیرون بری تا بدانی گر همه نادانی

مردم از گفتن نه بیند جز زیان :: دانش اندر دل بود نی در زبان

نیفرموده اند که چون بصحبت و ملازمت حضرت عزیزان

قدس سره رسیدم و ملازم ایشان گشتم در خاطر خطور میکرد که

بعلم تفسیر و حدیث شغل نمایم ولیکن بدرس علما رفتن میسر نمی

شد روزی حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که ما درس حدیث

بتو گوییم و اول این حدیث درس فرمودند که قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم الدنیا عفافٌ وکفافٌ فرمودند که مراد از

عفاف آنست که از طعام آن مقدار باشد که محتاج بغیر نشود

واز پوشیدنی آن قدر که ستر عورت و دفع سرما و گرما کند و چون

این حدیث را دانستم داعیهٔ خواندن از من زایل شد بیت

آنچه بگذارد ترا جز سوی دوست :: اصل دانش این بود بگذار پوست

یعنی این حدیث دلالت بر گذشتن از ماسوی وارد میفرموده اند که

مرا در زمان تحصیل داعیه آن شد که منطق خوانم چون بدینجا رسید که

بمفهوم واجب کلی است مرا این معنی خوش نیامد که باین عبارت تعبیر کنند که

نفس تصور وی مانع نیاید از وقوع شرکت پس کتب منطق را ترک کردم

مبت علم دین فقه ست و تفسیر و حدیث هر که خواند غیر ازین
گردد خبیث. و میفرموده اند که مسئلهٔ کلامی آنست که
حق سبحانه قادر بر ممتنعات نیست چنانکه خدای دیگر خلق کند
و این عبارت که سلب قدرت ست مناسب نیست بلکه گویند حکمت
دران نیست که خدای بمثل خود خلق کند میفرموده اند که
در زمان حضرت عزیزان قدس سره پیشوا و مقتدای سخنان
ایشان بود و احتیاج بتفسیر و حدیث نمی شد و بعد از انتقال
ایشان بمضمون آیات و احادیث عمل می نمایم میفرموده اند که
روزی حضرت عزیزان قدس سره جمعی از طلبهٔ علم را فرمودند که
قرآن خوانند چون نوبت بمن رسید فکر کردم غیر از فاتحه بنا بر فتح
فاتحه را خواندم چون توجه بدانجا کشیده بود که از غیر و حب در دل
صنوبری چیزی نمی آمد سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره
میفرمایند که سوز نی قوی او زنی تاب میفرموده اند که
بعد از تمامی خلوت صوفیهٔ ذکیه فریق فریق آمده از حضرت عزیزان
قدس سره التماس فاتحه میکرده اند در یک از خلوت فقرای کرمینه که

متوطن حضرت ایشان است از حضرت عزیزان قدس سره فاتحه التماس نمودند حضرت عزیزان بآن فقیر بشارت کرده فرمودند که فاتحه شما بشما همراه است رباعی پیری که بود با باده فروشی کارش زره جو بحریم خلد خوش آیا رش نی کردر حرمش بار بنیابی باری خود را برسان بسایهٔ دیوارش و من کلماته القدسیه فرمعرفته حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که شخصی پرسید از ما از سه راه که شریعت و طریقت و حقیقت است راه دیگر ندانیم و این چون است که فرموده اند الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس الخلایق من در جواب گفتم که راه شریعت و طریقت و حقیقت تا زمانی است که هنوز عارف نشده است چون بدان مقام رسید از هر موجودی بدان جناب راهی است شعر برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار نیز فرموده اند که کار طریقت از عبادت که درین آیت کریمه مذکور شده که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ معرفت قصد کرده اند در تعبیر از معرفت بعبادت اشارت است بدانکه معرفت به عبادت حاصل نشود

بیت شبها گذرد که دیده بر هم نزنیم تا پای بر دن ز هر دو عالم
ننهیم و من کلماته القدسیة حسن الخلق حضرت عزیزان قدس سره
در کمال حسن خلق بوده اند و همه احوال و فعال خلایق را بر اصلاح
حمل میکرده اند و هیچکس را بد نمی گفته اند چنانچه در حدیث آمده است
که حمل المؤمن علی الصلاح و همه خلایق را تعظیم و توقیر می نموده اند
میفرموده اند که یک روز شنیدم که صوفی با کسی جنگ کرده است
گفتم که صوفی را جنگ مناسب نیست چه صوفی را حسن خلق ضروریست
و از صاحب خلق نزاع دور است مثنوی صوفی با صوفی در جنگ شده
قاضی از صلاح ایشان تنگ شده قاضی ایشان را بکنجی برد و باز گفت
صوفی خوش نباشد جنگ ساز گر شما هستید اهل جنگ و کین این
لباس از سر بیندازید همین و اگر شما این جامه را اهل آمدید
در خصومت از سر جهل آمدید مرد قاضی ام نه مرد معنوی زین مرقع
شرم میدارم قوی تا مرد را بر فرق مقنع داشتن به بود در سالها
مرقع داشتن و هم فرموده اند که صوفی باید که با نفس خود در
جنگ باشد که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که

رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که جهاد کفار ظاهر است بجهاد اکبر که جهاد با بلیس است و تلبیس را نفس نفس خود وان هست حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوش آن زمانکه ازین چهره پرده بر فکنم ❁ و میفرموده اند که عزیزی در حق ما چنین گفت که یک علامت ولایت ایشان آنست که همه کس را بنزد ایشان راه است و از مجلس ملول نشوند و ویرا از خود دور نسازند ❁ هر که آید گو بیا هر چه خواهد گو بخواه ❁ های هوی حاجب دربان برین درگاه نیست ❁ و چون بعضی از اهل تقع وطمع پیش حضرت عزیزان قدس سره می آمده میبوده اند ما چون شما محتاجیم و بعد از ان بیاران میفرموده اند که نقص ما نه آنست که کله از وجب تعالی بکنیم و بے صبری کنیم مانکه مقصد آنکه آن سائل از سوال باز ایستد و بکسب مشغول شود که فی السوال ذل می فرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که مرا رخصت کل دادند فرمودند که ای مولانا خدا داد هر که بر تو در فتد بر افتد و هر که ورا اید بر اید و هر که با تو کج شود کج رود بسیت بس تجربه کردیم

و درین وید مکافات شما بادر دکشان هر که در فقتا د بر فتاد شده بوده اند که بواسطه نفس آنحضرت بود که هر که بسبب اعتراض ایشان و در بسبب اشتباهی داشت در ظن کور و لنگ و شل و گر گین و غیر آن شد نداعاذنا الله عن ذلک مشهور بوده اند که بعد از ان بسبب دعا کردم که حق تعالی او نیز از بسبب ضرری و محنتی بحسب ظاهر و باطن به یکی نرسد و هذا غایت حسن خلقه قدس سره بیت غلام همت آن عارفان با کرمم که یک صواب نه بینند و صد خطا بخشند و بسبب کلمات القدسیه فی الوجد و هو لهب یتاجج من شهود عارض مقلق وجد نوریست که شعله میزند و زبانه میکشد از ظهور مکاشفه و فیه الوجود که ناگاه پرتو می اندازد و صاحب خود را در قلق و اضطراب می اندازد و حضرت عزیزان قدس سره در وقت معرفت گفتن گاه چنان بود که نعره و صیحه بسیار کرده اند و این در اوایل حال بسیار از ایشان صادر شده و در اواخر کم واقع گشته مشهور بوده اند که صوفی ابن الوقت است و گاهی ابو الوقت ابن الوقت منتظر وقتست در رسیدن وقت در وجد و صیحه به اختیار است

وابو الوقت همیشه صاحب وقت ست و در خروشیدن و صبر کردن مختار ست ولیکن تمکین و تسکین مشایخ این طایفه بس اعتبار دارد میفرموده اند که صاحب وقت آنست که در وقت وجد چنان حاضر حال خود باشد که اگر از رمی از وی در زمان سماع بیفتد از آن واقف باشد بیت دانش در عین نادانی ست این ❊ منطق الطیر سلیمانیست این ❊ میفرموده اند که دست و پا انداختن از روی تکلف حرام ست و در زمان رسیدن وجد مبالغه کردن در تسکین آن نه نیکوست بیت بی تکلف چون در آید درد کمن ❊ حال مستان را بجهل خود کمن ❊ تا نگویی از تکلف دست و پای ❊ زانکه این فسق ست در راه خدای ❊ و چون حضرت عزیزان قدس سره در خلوت و صحبت گاهی که می برخواسته اند صوفیه درگبه بر آنحضرت هجوم میکرده اند و مریدان از آن تنگ میکرده اند و بعضی از برای وسعت ایشان مردم را از هجوم منع میکرده اند حضرت ایشان میفرموده اند که در سماع اهل وجد تکلف جایز نیست پس اگر مردم را از هجوم منع کنیم و در گشاده کردن ایشان حفظ نمایم وقت و

از دست میرود و تکلف در میان می آید پس بگذارید که هر کس حافظ
حال و وقت خود باشد میفرموده اند که چون من بسماع برمیخیزم زمین
و عرش و کرسی را در سماع می بینم بیت رقص چرخ انجم از سازی بس است
قدسیانرا صیحۂ آواز من است : هر که دور افتاد با لحنت نشد
می کنم آگاهش از بانگ بلند : آنکه اندر صف نزدیکان نشست
رازمیگویم بگوشش پست پست ؛ و حضرت عزیزان قدس سره
را در اواخر عمر دو کس با یستی که امداد میکردند تا از زمین برخیزند
امّا چون وقت ذوق و شوق آنحضرت می شده همچون باد از جای
برخاسته در سماع می شده اند نظم سماع آسمان بود بر صوفی
گرم : چو آتش هست جوشیدن چکار است ؛ و آنحضرت به آواز نی
و تغنّی بسیار بوده که در سماع می شده اند و میفرموده اند که بعض
سماع در لغت شنیدن است و این چرخ زدن و حرکت را ابدال سماع
گویند که گوش جان آواز ارجعی می شنود و بلبل روح در کوستان
لقا بوعدۂ و اد خلی جنّتی در سرود می آید بیت چون بگوش مرغ
جان آید صدای ارجعی : این قفص بشکستم و سوی تو پریدن نوا است

پس لاجرم روح بعالم علوی مائل میگردد و تن بعالم سفلی که مرکز او ست سعی می نمایند پس این اشتیاق و منازعت روح با تن باعث رقص و چرخ می شود بیت پروانه وار گشتن صوفی ز بهر چیست تا جان فدای دوست کند حالت سماع و چون شور برآنحضرت در خلوت و صحبت غالب شدی سماع میکرده اند از خانقاه عالی پناه بخانه شریف رفته بخدمت بی بی رحمها الله در سخن می شده اند تا از آنحال فی الجمله تسکین می گشته اند کلمینی یا حمیرای هست و من کلماته القدسیه فرا مشاهده سقوط الحجاب بعضی مشاهده مرتفع شدن حجاب بست میفرموده اند که در زمان صحبت حیات حضرت عزیزان کلان قدس سره چنین واقعه دست داده بود که میدیدم که درهای نهان خانه اسرار بر من گشوده اند و جمال بیچون بمن نموده اند و حیرت من دمبدم افزون میگشت بیت حیرتم از حد گذشت حیرتم بسیار شد چون کنم حیرت مرا هر دم فزونتر ساخته و کوه غم دانده را به بشارت فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا پاره پاره می ساختم و مرا به بشارت

بخر موسی صعقاً بیهوش میکرداند و بر روی می افتادم
کلیم روح من از آن حال میگفت که وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰہ و چون
بعضی از ناقصان در نزد ایشان از احوال و کیفیات سخن میکرده اند
حضرت ایشان از غایت حلم صبر نموده استماع می نموده اند و چون
از حد میگذشته در اظهار بعضی از سر از سر میشده اند و بطریق
تمثیل گاه تعبیر نموده اند که اگر راحتهای دنیا را جمع کنند در جنب
راحت جنت چون ذرّه و قطره باشد و همچنین لذات جنت
در جنب مشاهدت حضرت قدوسی چون ذرّه ایست و آن چون
خورشید و میفرموده اند که چون من از معارف الهی سخن میکنیم و
دیگری در مقابلهٔ من نیز از آن سخن بر سبیل تقلید و شنیده میگوید
مرا بروی سخره می آید و آن حکایات وی چون افسانه می آید که
بیت ازدیده بسی فرق بود تا بشنیده ۞ بشنید که بشنیده
بود نا دیده ۞ و چون حضرت عزیزان قدس سره از مشاهد سخن می
فرموده اند جمیع جوارح ایشان در خروش و جوشش می شده
فانظر الی آثار رحمة اللّٰه کیف یحیی الارض بعد موتها عارف رومی قدس سره

فرمایند که مثنوی جوشش نطق از دل نشان دوستیست بستگی نطق
از بی الفتی ست تعبیر نموده اند که هرچند عهد میکنم که سخن نگویم
و ساکت باشم که سخن مرا اهل رسوم فهم نکنند و بدان سر نشنند کلموا
الناس علی قدر عقولهم اما مشاهده آن جمال مرا سوخته بلبل وار مرا
در سخن می آرد نظم دلی که دلبر دیده می ماند ترش چو بلبل گل دیده کی
ماند خمش و اگر سخن نگویم نزدیک است که بسوزم بیت می بسوزم
گر می گویم سخن این سخن چون آب در آتش کهن و سخنان پر سوز
آنحضرت شاهد حال ایشان است بیت چون سخن رفتی حقیقت بر
زبانش ز آتش قلبش خبر دادی بیانش و تعبیر نموده اند که در حدیث
آمده که اهل بهشت چون درین نشاه از اهل مشاهده نباشند در
بهشت نیز ایشان را زیادت از یک مرتبه دولت مشاهده دست ندهد
و میسر نگردد و آیت قل کل یعمل علی شاکلته مشعر از آن است
بیت گفته در قیامتم نبینند این گروه محتجب شدید ای این چنین روی
دلستان که تراست خود قیامت بود که تماشای تو در حدیث آمده که
اهل بهشت چون اهل مشاهده نبوده باشند درین نشاه در بهشت

نیز اشیا نرا دولت وصال جز بمرتبه نباشد و درین حدیث بشارتی

در مزهای بان ست که چون درین عالم مجاهده ننموده و از جمله اہل مشاہد

نشده اند و قابل رؤیت نگشته و دیدهٔ بصیرت را نکشوده و من

کان فی هٰذِهٖ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی و یکبار مشاهده بنا بر حسرت

و ندامتست ای دوستان سعی نمائید که در بوستان مشاهده راه

یابید و از دولت جمال محروم نمانید بیت زار نالای دل که از کویش

جدا افتاده هیچ میدانی کجا بودی کجا افتاده نوا بت کریمهٔ و جاهدوا

فی الله حق جهاده بمبشرات از انست و سفر موده اند که حق سبحانه

از روی لطف و عنایت بوحدانیت خود خبار نمود که لا اله الا

انا فاعبدون و بشارت نمود که من لم یرض بقضائی فلیطلب

ربا سوائی و بشهادت شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة از

شرک و گمراهی کماهی خلاصی نمود و با علام و اولوا العلم قائما بالقسط

در توحید ذات مستقیم و ثابت قدم گردانید و شمرده ان فی ذلک

لآیات لقوم یعقلون در گردش افلاک و تغیر عالم خاک و ضیاء شمس

و قمر و نور انجم و زهره مار عقل بدر که نیز عنایت نمود و من باسم

اشارت جزئی و عقلی بتقاعد گشتم و از تنبیه لیس الخبر کالمعاینه
تشنه گشته زیادتی علم را متمنی که بودم و با وجود این علم و معرفت
قانع نگشتم و باشنید فمن کان یرجوا لقاء ربه سعی و اهتمام نموده
و دولت مشاهده جمال بیچون را آرزو بردم و دست در دامن اهل
دلی زدم مست پیر باید راه را تنها مرو از سر عمیا درین دریا مرو
پیر باید تا درین دریا روی ٭ ور نه بی ملاح غرقش می شوی ٭ و بامر
پیر مرشد بفرموده فلیعمل عملا صالحا در صلاح دل و دفع
فساد نفس کوشیدم و شربت زهر آلود جوع و عطش نوشیدم
چنانچه بیغمبر ٭ نظم ٭ ای خیالت در دلم شور آورده در ریاضت
هر زمان زور آورده ٭ لاجرم بیز گفته و لا یشرک بعبادة ربه احدا
عبادت و عبودیت غیر را از دل دور کردم و دور مشاهده ذات
از شرکت ماسوی خود را خلاص کردم و بمقتضای همت بعنایات
ذات احدیت در دید الله مشاهده خورشیدم ع همت تر ا بکنگره
کبریا کشید ٭ بیغمبر بوده اند که مرا در مشاهده جمال بیچون هیچ
تردد و اشتباه نمانده است و هر زمان با و حاضر و در و ناظر اگاه

طریقت فرمایند آیتہ حاضری آیتہ ناظری آیتہ سعی چنانچہ

میفرمایند حق سبحانہ وتعالی وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

واہل التصوف برانند کہ بچشم بصیرت درین نشاہ رؤیت حاصلست

شیخ فرید الدین قدس سرہ فرمایند ظنم دیگرانرا وعدہ فردا

بود عاشقانرا نقد ہم اینجا بود و میفرمودہ اندکہ این دیدن

نہ اینچنان دیدن ست کہ من ترا بینم بلکہ آن دیدن دیدن

بیہا منیست و ہم میفرمودہ اندکہ من یارانرا چنین تعلیم

میکنم کہ در جمیع احوال رعایت شریعت شریفہ بکنید و بقول

حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم عمل نمائید کہ الشریعۃ

اقوالی و ملاحظہ طریقت نیز بکنید کہ الطریقۃ افعالی وسعی نمائید کہ

متصف بحقیقت شوید کہ الحقیقۃ حالی صدق رسول اللہ می

فرمودہ اندکہ چنین مسموع من در صغر سن شدہ بود اگر

در راہ خدا یکی دہی عوض آن دہ می دہد و اگر دہ می دہی عوض

آن صد می دہد و اگر صد می دہی عوض آن ہزار میدہد و اگر

ہزار میدہی عوض آن دیدار میدہد و این معنی را از پیر

دو آیت که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و آیت دیگر مثل
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع
سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم استخراج نمودم چون حضرت حق سبحانه خود را بصفت
واسع وصف کرده فرموده که والله واسع واین اظهار کمال
لطف و عنایت خواهد بود وسزا لطف و احسان وی نهایی بی
عنایت نهایت وی غیر فسحت حریم حرم دل منیست که آن جلوه گه سبحانه
چنانچه فرموده که من در سماها و زمینها و عرش و کرسی نگنجم و در
دل ابن مومن بگنجم پس لطف و عنایت وی آنست که آنکسانی که
نفقه کرده اند اموال خود را در راه رضای خداوند تعالی مثل
الذین ینفقون اموالهم یعنی سعی نمودند در طلب او و در ربط تجدد دوست
و یا د اموال و دانه محبت سر کرده اند در مزرعه دلهای خود
تا که از وی هفت خوشه ظاهر شد با بشارت کمثل حبة انبتت سبع
سنابل که مراد هفت وادی معرفت است و در هر خوشه
صد دانه پیدا شد به بشارت فی کل سنبلة مائة حبة که مراد

بجد

در هر وادی صد مقام روح و منازل هست و آنرا دو چند اکنون
توانند گردانید والله یضاعف لمن یشاء که آن تجلیات صفات است
بس جلوه گاه دل ایشان و عالم سر ایشانرا وسیع گرداند و روح ایشانرا
علیم گرداند بمبالغه والله علیم که بمقصد مشاهده جمال بر کمال و تعلم علم
بی زوال ذات است و هم در باب مشاهده این بیت را بتکرار بسیار
میکرده اند بیت عشق را با کافری خویشی بود کافری خود عین
درویشی بود میفرموده اند که ایمان اهل شریعت آنست که
خداوند سبحانه را نادیده می باید گرویدن و احکام وی را قبول نمودن
و ایمان اهل محبت مشاهده و معاینه دیدن جمال بیچون است با چشم باطن
و این نوع دیدن پیش اهل صورت کفر و غرامت است و سبب ملامت است
بیت خیال روی تو هر پارسا که قبله نساخت همه عبادت وی را
گناه میخوانند و بیشتر آنحضرت در بیان مشاهده سخن میگفته اند
و از احوال خود سخنان عالی میگفته اند که نظم سخن بلند شد کنون
بلند میگویم که خاطرم بهوای بلند بالا میست بیت کز کجایی رسیده
ایدل تو سخن از ماه کوچه جای شب تو این بیت را بسیار تکرار کرده

کریه نمیکرده اند که بیت تا دیده رخت عمری سود ا نیتو ورزیدم
فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم و چون حافظان در مجلس
ایشان قرآن میخوانده اند پیغمبر بوده اند که ای برادران
بیشتر خوانید و از خواندن ملول شوید که مرا بعنایت خداوندی
دیدهٔ بصیرت باز شده و چشم از دیدن جولانه قرار شده
و گوش هوش من بشارت بی سمع از خداوند عز وجل شنوانست
و به بشارت بی بصر بنور ذات او بیناست و چشم دل من از
غیر وی بسته است و از نور شعلهٔ آتش درخت توحید ندای
اِنِّی اَنَا اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنَا ندا، و صدای غیر حق را از طور دل خود
مسلوب و محجوب داشته ام و جنبش و آرامش خود را بنموده فا
عبد نه از حق جل و علا دانسته ام بیت نیست در من جنبشی از
ذات من آنِ اوست در من دم بدم جنبش فکن و طاعت و عبادت
باطن خود را باقامت و استقامت وَ اَقِمِ الصَّلٰوۃَ لِذِکْرِی
خاصهٔ خداوند سبحانه ساخته ام و بذکر مشغول شده از غفلت
بیزار و بحق بیدار گشته ام و چون شمایان پیش من قرآن میخوانند

من شما را در میان نمی بینم و از حق تسبیحات می شنوم بیت هم از او
بشنو سخنها آشکارست هم بدو ماند وجودت پاید از پیغمبر نموده اند
چون من از صحبت خلایق بسیر آمده بودم وقتی از میان
خلایق بیرون رفتم و با چند از یاران در کوهی می بودم روزی
در وقت نماز پیوستن چون گفتم که روی آوردم بقبله قبله من
جهت کعبه را زین گفتن شرم داشتم چون من مشرق و مغرب را بتخصیص
وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ خاصه خدای دانستم و بهر طرفی روی
میکردم بوجه فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ آن جانب را از وجه
الله خالی نمیدانستم و مشاهده ذات بیچون میکردم و بوسعت
وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ همه موجودات منور بنور الله اعتقاد میکردم
زیراکه من از فنا به بقا بغایت آخر رسیده بودم و مشاهده ذات
را تماشا میکردم و پیغمبر نموده اند که چون کعبه قبله عوام است قبله
خواص روی دوست تمام است شعر شد روی دوست قبله ما کو امام
شهر تا در نماز خویش ما را اقتدا کند. و پیغمبر نموده اند اهل مشاهده
بهتر چنانست که نه شعر گنجد و نه شاعری یعنی وجود خود پیغمبر نموده که

حدیث لی مع الله وقت الحدیث عبارت ازین معنی است
شعر بروای عقل نامحرم که این دم با خیال دوست * چنان
خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم * میفرموده اند که چون
من از واجب تعالی سخن میگویم و ملاحظهٔ ونحن اقرب الیه من
حبل الورید رگ جان مرا می کشد و مطالعهٔ جمال بیچون نمیگذارد
کلام من بنا مناسبت که بخداوند تعالی بطریق غیبت باشد والبتّه
میخواهم که خداوند تعالی را مخاطب سازم و اگر ناگاه خدا را بطریق
غیبت یاد کنم چنانچه مقتضای عرف است از آن شرمنده می گردم
میفرموده اند که چنانچه من بشما میگویم بخداوند سبحانه
در حال نیز در سخنم * بیت * دو دهان داریم گویا همچو نی * یک دهان
نهان با لبهای وی * و من کلماته القدسیة فی الفنا لفنا صحلجلال
ما دون الحق فی الحق میفرموده اند که چون حضرت عزیزان قدس سره
از دار فنا بدار بقا ارتحال نمودند مرا این تمنی شد که کاش از حال
عدم بعالم وجود قدم ننهادمی * ع * ز اصلم عدم ننهادمی هرگز قدم بر و
وآن تمنا در پیش من عدم رضا بقضا می نمود و این مشکل عقدهٔ

نمی کشود تا آنکه در بعضی از کتب این حدیث در نظر افتاد که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که لیت رب محمد لم
یخلق محمداً بعد از ان رفع آن اشکال شد وبعضی گفته اند که این
تمنی ازان جهت است که چون محب در حال عدم مهجور نبود و این عالم
وجود مهجورش کرد انید. مثنوی چندروزی که پیش از روز وشب
فارغ از اندوه آزاد از طلب متحد بودیم باشاه وجود حکم
غیریت بکلی محو بود پیغمبر موده اند که من این آیت را وَنَحْنُ
اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْکُمْ وَلٰکِنْ لَا تُبْصِرُوْنَ است چنین معنی میکویم که
ما با وجود علم وحکمت و قدرت نزدیکتریم بوی از شمایان ولیکن
شمایان نمی بینند مرا بجهت خودی و هستی که نظر شمایان بدان خودیست
و این خودی مانع است چنانچه بعضی از کبرا فرموده که وجودک ذنب
لا یقاس به ذنب است اسیر لذت تن ماندهٔ ورنه ترا چه عیشهاست
که در ملک جان مهیا نیست. و پیغمبر موده اند که من بسیار از یاران
را اجازهٔ ذکر و اجازهٔ کل کرده ام نه آنکه کار ایشان تمام شده
باشد ولیکن امید واری است که چون از من بطا هر دور افتند

و بمقتضای آن اجازه سعی نمایند از خودی وا رهند و بخدا رسند سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره فرموده اند که اجازت لیق طاغ اشار و همسفر بوده اند که وقتی باتفاق یاران کرمینه بملازمت حضرت عزیزان قدس سره ورسیدیم و در این ملازمت مقصد آن بود که آنحضرت بمنزل ما تشریف آورده خلوت نشینند و این یاران الحاح مینمودند که باید التماس عرض این مقصد بکنیم ولیکن توقف می نمودم عرض تکلف و خودی و مراد نفس است و مرید را پیرو از آن لازم است و خود را در دست پیر چون مرده پنداشتن واجب المرید فی ید الشیخ کالمیت فی ید الغسال و این رفع خودی باعث آن شد که همان زمان حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که چهار پا یا را زین کنید سوار شده متوجه کرمینه گشته بمنزل ما تشریف آورده خلوت نشستند بیت پیر داند آنچه در خاطر بود چونکه بر اسرار حق حاضر بود تو ندانی خاطر و اسرار حق وا نهی او گیر تا دانی سبق نیز همسفر بوده اند که در اوایل حال حق سبحانه در خاطر من انداخته بود که من چنان باشم که هیچکس مرا نشناسد

ومرا اعتبار و نشانی نباشد که نشان نشانه تیر بلااست

فی الشهرة آفة ولیکن یکی از صوفیه واقعه دیده که من مرده ام

و بر سر قبر من علم بسیار نهاده اند چون این واقعه را بحضرت

عزیزان قدس سره عرض کرد فرمودند که مولانا خدایداد را دولت

فنا حاصل آمده است و آن علمها نشانه شهرت اوست فرموده

اند که مراد داعیه آن شد که کوچهای بخارا را از نجاسات پاک کنیم که

این باعث نیستی و فناست چون این خاطر را بحضرت عزیزان قدس سره

عرض کردم فرمودند که ما از روی مرحمت و شفقت خود می خواستیم که

در کوچهای بخارا ترا گدائی فرمائیم و نیز فرموده اند که کاش

این طلب و خواست از من نمیشد که عدم طلب و اختیار مختار است

بیت بنده خود باختیار چکار چشم در اختیار پیر دار و من کلماته

القدسیة فی التوحید تنزیه الله تعالی عن الحدث حضرت

عزیزان قدس سره نیز فرموده اند که روزی حضرت عزیزان شیخ

جمال الدین قدس سره در معارف الهی سخن میگفتند ونفی ماسوی و اظهار

فنا جمیع مکونات و اثبات وحدانیت وی سبحانه کرده تمثیلات

و ضجه از برای ایضاح این مذکورات می نمودند ناگاه جذبه از جذبات وحدتم و لمعه از لمعات سبحات در دل من اثر کرد و اختیار تسکین جوارح را از دست من برد بی تکلف زبان در گفتار آمد و دل در هوای جذبه وحدت لرزید چنانچه همین فقیر بند مثنوی ای خیالت شور آرد در دلم غوغای عشق · و بسبدم دیوانه کرد اندم سودای عشق · یک جذبه ز حق آمد و دل را بغارت · مجنون چه کند کین کشش از جانب لیلی است · و بی اختیار چنین گفتم غیر از وجود این کس دیگر هیچ موجود نیست و حضرت عزیزان قدس سرهم بظاهر از اظهار این معنی منع فرمودند و بباطن نیز همت نمودند تا خود را در خانهٔ دل بکتمان اسرار آوردیم و زبان را از اظهار آن بریدیم و بیمن همت آن حضرت از این وادی خطر بعنایت الهی گذشتیم و من کلماته القدسیة فی البقاء حضرت عزیزان قدس سره در معنی این حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل فالامثل میفرموده اند که بلای ایشان نه تنها بلای ظاهری است چون درد سر و امثال آن بلکه محکم ترین بلاء ایشان

آنست که ایشان فانی از غیر و باقی بحق اند سبحانه و ایشان زنده گان و باقی خلایق چون مرده گان اند و ایشانرا باید که با مرده گان صحبت دارید و این بدترین بلاهاست بهت حاصل آن اگه بار هیچ جمع باشی همچو بت گر از حجر باری تراشی و حضرت عزیزان قدس سره در قریهٔ غزیره که سه فرسخ از سمرقند دور است مدفونند مزار ویست متبرکت و فوت آنحضرت در هفصد و سی و نه بود است و بعضی در تاریخ ایشان گفته اند فرد تاریخه قایل این تاریخ حضرت مولانا سید اند علیه الرحمة والرضوان و ایشان نیز از یاران خواص و از مخلصان با اختصاص آنحضرت اند علیه الرحمة والرضوان در زمان خود عارف معارف علی ظاهر و باطن بوده اند و سید آنکه بود او بعالم مظهر لطف خدا و درد و داغ عاشقانرا بود وصل او دوا چو منور بود او ظاهر و باطن همچو شمع مجلس عشاق را بودی ز سوز او ضیا از جمال حق چنان نور تجلی یافت او ظاهرش هشیار بود و باطنش مست لقا که نمودی پیش او عالم مثال ذره از عنایتش خدا داد آمد کان سخا یافت جان طالبان از وی حیات جاودان زینت اهل

محبت بود ان پری هندی؛ رفت او زین عالم وگر تو بمعنی عاشقی
من بگویم گفته. تاریخ زینت عاشقان و بعضی از درویشان در تاریخ
ایشان چنین گفته واثبه فی تاریخه مولانا طاهر که یکی از یاران معتمد
علیه مرید و مخلص و مجاز و مخصوص حضرت عزیزان قدس سره بوده اند
تاریخ دویم از بلاز مان ایشان واقع ست منزل و مرقد ایشان
در ولایت کرمینه که موطن اصلی حضرت عزیزانست قدس سره جانب
قبله مزار فایض الانوار حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمة والرضوان
توجه کرد روح مرشد دین بسوی عرش در ماه محرم اگر پرسند تاریخ
وفاتش بگو ای دل برفته قطب عالم چون فارغ شدیم از بیان
اوصاف حمیده خصال حضرت عزیزان قدس سره شروع کنیم در بیان
خلفای آنحضرت که مقتدایان دین و پیشوایان اهل یقین اند حضرت
عزیزان درویشیهای شیخ قدس سره انتساب ایشان بحضرت امیر المومنین
ابی بکر الصدیق ست رضی الله عنه چنانچه تفصیل آن در بیان
آبا و اجداد ایشان مذکور خواهد شد و از جمله خلفای حضرت
قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند در تفرید و تجرید بے

نظیر زمان چون حضرت عزیزان بوده اند هر سال خانهٔ خود را تاراج میکرده اند و بتوکّل تام درین وادی قدم نهاده اند و رفع علایق نموده اند و حضرت استادی و مخدومی مولانا عصمة الله رحمه الله میفرمودند که چون ایشان در میان درویشان بی تکلّف ندیده ایم و در غایت همّت و کرم بوده اند و هم حضرت مخدومی قدس سرّه میفرمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم ما را حرارت حلقهٔ خلوت بغایت تأثیر کرد بالفور ایشان درویشی را فرمودند که ما را بیرون خانقاه در حجرهٔ مهمانان کنند و این مخلص از عم خود استماع دارد که حضرت خواجه بابای تاشکندی قدس سرّه از مقتدایان و پیشوایان سلسلهٔ شریفهٔ خواجگان قدس الله اسرارهم بوده الداین مخلص میفرموده اند که در زمان طلب بموضع علیاباد که بچهار فرسخی سمرقند است بصحبت والد شریف شما حضرت درویش شیخ رسیدیم و چون شب در آمد در باغ ایشان قریب بحوض آن باغ بودیم و دران زمان شور عشق مدها زور میکرد و دران می ساخت که پیش درویش که میرسیدیم امتحان می میکردیم

دران شب بخاطر آمد که بخدمت ایشان گشتین گیریم و برین

خاطر مراقب شده متوجه ایشان شدیم پس ازان مارا غیبتی شد

دران غیبت دیدیم که حضرت شیخ از خانه خود بیرون آمدند

چون بمارسیدند فرمودند که خواجه بشما گشتین گیریم چون دست

مارا گرفتند بجانب آن حوض اشارت نمودند چون ازان غیبت

باز آمدیم خود را دران حوض دیدیم که غوطه میخوردیم و چون ازان

حوض بر آمده تر شده جامها را می فشردیم حضرت ایشان پیدا

شده فرمودند که ای خواجه هر درویش را از خود بدران و خود را

خاک کردان ؏ خاک شو خاک تا بروید گل ؎ بعد ازان از خودی خود

رسته همه را از خود به دانستیم و نیست گشتیم ؎ تا نگردی از

خودی خود خلاص ؛ کی شوی در راه حق تو مرد خاص ؛ و خدمت خواجه

غنی که از درویشان و فرزندان حضرت خواجه بابا خواجه قدس سره

بودند باین مخلص خطاب کرده میفرمودند که والد ما حضرت

خواجه بابا قدس سره از جانب تاشکند ملی بسمرقند تشریف می آوردند

و حضرت جد بزرگوار شما درویش شیخ از علیا باد بصوب تاشکند

توجه نموده اند و این هر دو عزیز در چول ذرق باکید بکریلاقات کرده اند حضرت جد شما این بیت را خواند ند که بیت یار سیلان چول الله رد ابولسام چول و یام ؛ یار سیز لو بستان وابو لسیام چول دامن ؛ و هم عم این مخلص میفرمودند که از خادمان حضرت والد ما به پیش ایشان آمده عرض کرده که بعضی از اسپانرا دزد برده است حضرت ایشان فرموده اند به بابا خوشی که از جملهٔ مرتاضان و قدماء اصحاب ایشان بوده گوینید که اسپانرا یابد چون بابا خوشی این خبر رسیده متوجه مراقب شده گفته که اسپانرا دزدان در کنارهٔ دریاء کوهک در بیشهٔ پایها، آنرا بسته و دو هست آنرا محکم کرده اند چون خادمان بآن موضع رسیده اند اسپان را چنانچه بابا خوشی فرموده اند همچنان یافته به نزد ایشان آورده اند و حضرت ایشان قدس سرّه امثال این کارها را بابا خوشی حواله میکرده اند و این مخلص استماع دارد که در سفر تاشکند چون حضرت ایشان قدس سره بچول ذرق رسیده اند باران گرفته و یاران محنت کشیده اند فرموده اند که بابا خوشی را گوئید که یاران از باران خلاصی یابند چون

باباخوشی استماع این پیغام نموده بابرها متوجه شده گفته که دور شوید بالفور ابرها دور شده باران ایستاده بعد ازان باباخوشی فرموده که خود می کنند بنام ما می نهند که مریدان آن بود که زیر پیند او از وقوت تدبیر ها همه همه افعال خود را از و بینند همه اقوال خود از او بگویید ای عزیز من درویشی بصحبت شیخ الاسلام قدوة الانام شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره رسیده شئ الله گفته خادم شیخ بوی چیزی بامر حضرت شیخ اعطا نموده و آن درویش آن چیز را گرفته بصوب عراق که موطن سروی بوده تعظیم کرده گفت که یا شیخ قطب الدین تو اگر نمی بودی بگرسنگی هلاک می شدم خادم ازان حال تعجب نموده و حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که این درویش تعلیم شمایان می کند که جمیع فیوضات را مرید باید که از شیخ خود داند وهم عم این مخلص میفرمودند که روزی درویشان حضرت ایشان در جول ورزق تشنه گشته اند حضرت ایشان فرموده اند که باباخوشی توجه نماید که آب پیدا گردد چون باباخوشی دعا کرده باران شده سیلها رفته همگی سیراب گشته اند بیت اولیا راهست قدرت از آله آب را

جاری کنند زام اله و حضرت ایشان در کمال تمکین و وقار بوده اند
درویشی من صد ساله می گفت که در ملازمت حضرت سید الاتقیاء
و سند الاصفیاء امیر خلیل سید اتا قدس سره بودیم که حضرت ایشان تشریف
آوردند چون بحضرت امیر ملاقات کردند تقصیر گویان بخدمت امیر در
یافتند امیر گفتند سلام سنت است چرا تقصیر گفتی حضرت ایشان باز تقصیر گفتند
حضرت امیر را وقت خوش شده فرمودند که واقعه که درویشی
جامه است که بقد شما دوخته اند دیگری می شد هر آینه در مناظره
و مباحثه می کوشید لمحه ای عزیز من درویشان بدان تقصیر گویند
و سلام نگویند که چون اعتقاد ایشان آنست که پیر همیشه در ذکر است
سلام دران حین نباید گفت عربیه سلام المرء فی الحمام جهل، و فی الاسواق
فی وقت اشتغالک، و عند الدرس و القاضی، کذلک الذکر کالدرس
و حضرت مخدومی مولانا عصمة الله رحمة الله می فرمودند که این سخن را
وجه را بحضرت عزیزان فاتم شیخ قدس سره در مجمع علماء عرض کردم
و این مخلص از والد خود استماع دارد که فرموده اند که حضرت ایشان
قدس سره در زمان اشتغال خود بحضرت والده ما گفتند که جمیع فرزندان را

سپردیم که شما تربیت ایشان بکنید و حضرت والده عرض کرده اند که
بعضی از فرزندان از دو والده دیگر اند و والدهای ایشان نگذارند که
فرزندان ایشان را ما تربیت بکنیم حضرت ایشان تنوّم فرموده فرموده
اند که سهل در ویش باشد که بعد از وی زن جوان و دوران حین
نقل کردند که درویشی انتقال کرد و از وی زن جوانی ماند و بر سر
آن زن پادشاهان در نزاع شدند بعد از آن حضرت والده
عرض کردند که زوجهٔ طاهر محمد شیخ که این طاهر محمد شیخ فرزند حضرت
ایشان اند که ذکر ایشان خواهد آمد بسیار بی ادبست حضرت ایشان
قدس سره فرموده اند که علاج وی را هم بکنیم بعد از آن به پیمانهٔ
خورد و زوجهٔ طاهر محمد شیخ را طلبید آب دهن بجانب ایشان انداخته
فرموده اند که برخیزید و بعد از انتقال حضرت ایشان این ضعفای
مذکورات در مدت بست و یکی روز همگی بجوار رحمت حق پیوسته اند
و حضرت والده جمیع فرزندان حضرت ایشان را بفرموده آنحضرت
تربیت نموده اند و حضرت ایشان قدس سره در زمان این کلام
در کنار والده این مخلص بوده اند بعد از آن صوفیان را طلب نموده

بنفس خود به کاره مشغول شده جان بجانان تسلیم نموده اند:

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار ٭ دوست رسد پیش دوست یار

بنزد یک یار ٭ و این مخلص نیز استماع دارد که حضرت ایشان بنای

مسجد بحکم آیه کریمه اِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الاٰخِرِ

وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّکٰوةَ وَلَمْ یَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ فَعَسٰی اُولٰئِکَ

اَنْ یَّکُوْنُوْا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ و بمضمون حدیث مَن بنی مسجدا للّٰه بنی

اللّٰه له بیتا فی الجنة میل وسعی تمام داشته اند در زمان که مسجد

جامع تاشکند که مسجد اعظم بود بنا میکرده اند در زمان کندن

زمین آن مسجد میان گرد و خاک نشسته بوده اند و حضرت آخون

کلان مولانا محمد تاشکندی که اعلم العلماء وقت بوده اند بملازمت

حضرت ایشان رسید بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان

درکنار رو نشینند که گرد بایشان نرسد چون این خطور بخاطر

ایشان راه یافته حضرت ایشان قدس سره فرموده اند آخون شما

درقبر گرد می شوید و بعد ازان حضرت ایشان در محله دروازه گیشتی که

از محلات تاشکند است بدرخت اندختن مشغول بوده اند که

حضرت آخون مذکور بملازمت ایشان آمده اند و حضرت ایشان
و آخون در کناره نشسته اند درخت که صوفیه می اندختند
بجانب ایشان مایل بنوده و نزدیک بوده که بجانب دیگر بیفتد درین
حین حضرت ایشان بخدمت آخون گفته اند که آخون برخیزید
که درخت بجانب شما تافت آخون عرض کرده اند که درخت
بجانب دیگر مایل ست و درین گفتن حضرت ایشان برخواسته روان
شده اند و آن درخت بر سر آخون روان شده و آخون ازان
درخت گریزان شده دوان گشته اند و آن درخت دامن آخون را
زده که بروی افتاده اند و آخون بعد از دیدن این دو کرامت
در قدم حضرت ایشان افتاده مرید و از جمله محبان و مخلصان حضرت
ایشان گشته اند بیت یاری که بدید از بری از دست شوی :
آن به که بزیر پای او پست شوی نظم اگر خواهی که گردی از
محبان : بزور کی گیر پیری را تو دامان : و این مخلص استماع دارد که
خدمت شیخ ذو النون که از جمله خلفای حضرت ایشان قدس سره
و بسی مرتاض بود و سالها در خدمت آنحضرت بوده و هر روز دوا زده

هزار کرت کلمهٔ طیّبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه را ورد خود ساخته بوده
وسالها در ولایت تاشکند بامر آنحضرت ارشاد خلایق میکرد
در یا ضات شاقه سنگ شیدد ودر جوار مزار فایض الانوار حضرت
شیخ زین الدّین قدس سرّه که جدّ اعلای حضرت ایشانند و ذکر
ایشان انشاء اللّٰه خواهد آمد مدفونست سیفرموده اندکه اورنگ که
از مخلصان حضرت ایشان قدس سرّه را فرزند نمی شد واز فرزند
ناشدن ما یوس بود روزی حال خود را بحضرت ایشان عرض کرده
بسیار نالیده و آنحضرت مرحمت و شفقت نموده فرموده اندکه
امیدوار باش وازما طلب امداد کن آن مخلص را بزودی فرزند شد که
تام بحضرت ایشان شبیه بوده نظم یک نظر سوی من غمخواره
کن ۞ چارهٔ کار من بیچاره کن ۞ کار از دستم برفت و از پای هم ۞
گر کنی لطفی شوم بر پای هم ۞ زنده کشته مرده از لطفت بنی ۞ چشم
بر لطفت نهاده هر کسی ۔ وحضرت ایشان قدس سرّه درغایت تحمل
وصبر وحسن خلق بوده اند ودرین باب حکایات از ایشان
مشهور ست از انجمله آنست که روزی از برای زیارت مزار

با برکات حضرت عزیزان قطب الکبر الشیخ خداداد قدس سرّه
تنها مرکب سوار چنانچه طریقهٔ ایشان بوده بیرون رفته اند که در راه بیستی
پیش آمده و حضرت ایشان قدس سرّه را بی تحاشی قمچین بسیار زده
بعده آنحضرت فرجی خود را بوی داده اند که دست تو درد کرد آن
بست بازلت کرده که مرا استهزا میکنی بعد ازان از این راه
گذرا شده بصوفیان و محبّان ایشان که از پس می آمده اند رسیده
و صوفیه از وی سوال کرده اند که فلان عزیز را دیدی وی گفته که
عزیزی ندیدم ولیکن مرکبی پیش آمد که ویرا دویست قمچین زده ام
صوفیه فریاد بر آورده اند که ای خیره سر حضرت ایشان را زده و
آن بست هشیار گشته گردن خود را بربسته پیش ایشان آمده
انابت کرده و حضرت ایشان فریاد بر آورده اند که خداوندا مرا
دویست قمچین بزنی تا بیگانه را آشنای درگاه می سازی
و از الجمله آنست که براق خان که مرید و مخلص ایشان بوده پسر محمّد خان را
در بخارا سه ماه متحصّن ساخته و همه اهل بخارا محنت کشیده اند و حضرت
ایشان ترحّم نموده بخارا رفته به براق خان نصایح شافیه نموده

از سر مسلمانان بخارا دفع کرده بخارا داخل شده اند که پیر محمد خانرا
نصیحت نمایند که این فتنه تسکین یابد و چون بمنزل پیر محمد خان
تشریف آورده اند جمیع اکابر و علما و مشایخ دران منزل در صحبت حضرت
ایشان جمع شده اند و حضرت ایشان دران مجمع عظیم نصایح
کافیه می نموده اند که دران حین امیر بیروزه دار که از مریدان مخلصان
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بوده لیکن در او اخر از
نظر آنحضرت دور افتاده بوده پیدا گشته دران مجمع کرامی
هم ورا نسبت بحضرت ایشان کرده مالایعنی بسیار گفته و حضرت
ایشان هیچ ناگفته تحمل نموده اند و از ان مجمع عظامی از جمله اولیا
کرامی حضرت قدوة العظما زبدة العرفا خواجه جوبیاری قدس سره و که
بحضرت ایشان مصاحبت قدیمی داشته اند و حضرت خواجه
جان خواجه قدس سره که از جمله فرزندان حضرت قطب العارفین خواجه
محمد پارسا اند قدس سره حضرت ایشانرا بمنازل خود برده اند و موالی
عظام فتاوی از برای اجرای حد قذف و تعزیر امیر بیروزه دار نوشته
پیش حضرت ایشان در منازل حضرات در زمانی که پیر محمد خان درین صحبت نیز

حاضر بوده آورده اند و حضرت ایشان قدس سرہ فرموده اند که ما آمده ایم که پادشاهرا آشتی بدهیم نه آنکه درویشان با یکدیگر جنگ و نزاع کنند بسیر روزه دار هرچه گفتند بجان شنیدیم و این بیت را در آن مجلس عالی خوانده اند بیت هر که مارا خوار دارد شاد و برخوردار باد هر که مارا رنجه دارد در جهانش بسیار باد هر کسی در راه ما خار افکند از دشمنی هر گلی از باغ عمرش شکفد بیخار باد و جمیع اکابر خوش وقت شده تحسین ایشان نموده اند و پیر محمد خان در آن مجلس بخارا را بایشان نیاز کرده و آن فتنه بیمن قدم ایشان دفع شده و حضرت ایشان در سمرقند انتقالات نیک بسیر کرده اند و حضرت خواجه عبد الشهید قدس سرہ از فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سرہ و از پیشوایان سلسله خواجگان بوده اند بخدمت طاهر شیخ گفته اند که از حضرت والد شما پرسیدیم که شما زراعت می کنید گفتند نه گفتیم که در حدیث است که هر کرا زمینی باشد و در آن زراعت نکند وی مغبون است ایشان فرموده اند که مراد از زمین زمین دل باشد که هر که در وی دانه محبت نکارد وی مغبون است تحسین این معنی

میکرده اندروزی حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ فرموده اند این بیت که بیت عاشقانی که صرف معشوق اند نه به زعثمان نه زفاروق اند محمول بر استفهام انکاری است و حضرت ایشان فرموده اند که مراد بعاشقان که صرف معشوق اند هم فاروق و عثمانند نه این هر دو حال است حال اول که ولایت است و حال ثانی که بشارت بخلافت است اول بهتر از ثانی است حضرت عزیزان مولانا ولی تحسین نموده فرموده اند که تا هنوز جز را نمانده بودیم و این توجیه حضرت ایشان شبیه آنست که فرموده اند که الولایة خیر من النبوة ای ولایة النبی خیر من نبوته لحیه ای عزیز من مدانکه طریق اولیاء الله صبر در محن و بلاست چنانچه حق سبحانه و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما عارف رومی قدس سره فرماید مثنوی مرا گویند زراقی سالوس من بگو هستم دو صد چندان می رو اگر از خشم دشنام می دهند ت روان شو خوش دل خندان می شو و خدمت مولانا عبد الواحد که از علماء وقت بود میگفت که چون دران سفر حضرت

انشان پیش حضرت امیر خلیل قدس سرهم در وقت رفتن به بخارا رسیده
اند حضرت امیر ایشانرا منع کرده این بیت را خوانده اند که بیت بر روی
جلوا کم نشین ای جان من همچون مگس ۞ بر روی آتش چرخ زن پروانه
وش ای هیچ کس ۞ فرموده اند که گذارید که هر چه می شود می شده
باشد حضرت ایشان قبال نکرده اند بعد ازان امیر فرموده اند که
ما بمقتضای همت خود میگوییم و همت شما آنکه جمیع مسلمانان
خلاصی یافته به بندگی الهی اشتغال نمایند ع ما در غم خود کشیم تو در غم خود
خویش ۞ بعد ازان حضرت ایشان متوجه بخارا شده رفع آن
فتنهٔ عظیم کرده و خدمت خواجه محمد طاهر که از جملهٔ اکابر و علماء بخارا بوده اند که
با این مخلص خطاب کرده فرموده اند که حضرت جد شما دران سفر اول بمزار فائض
الانوار حضرت شیخ العالم قدس سره تشریف آورده اند و جمیع اکابر و مشایخ
و موالی و اهالی بملازمت ایشان رفتند و دران مجلس عظیم یکی از اکابر که
فی الجمله تحصیل علم کرده بود بحضرت ایشان عرض نمود که موالی عظام
در بخارا فوت کرده اند و کسی از علما نمانده و ازین سخن علماء و فضلاء مکدر
شده اند و حضرت ایشان بآن اکابر مکابر خطاب کرده بیک سخن همه را

خوش وقت ساختند و فرمودند کاکا بر طریقت فرموده اند که
کرّه زنده به از شیر مرده الحمد لله وجود شریف خوشما هست و
ازین کلام همگی خوش وقت گشتند و میفرمودند که ایشان در
غایت حسن خلق بودند قطعه سه نشان بود ولی را زنخست
آن بمعنی که چو روی او ببینی دل الله یاد کر آید؛ دوم آنکه در مجالس چون
سخن کند بمعنی همه را ز هستئ خود بحدیث می رباید سیم آن بود
بمعنی ولی خاص عالم که ز هیچ عضو او در احرکات بد نیاید؛
و این مخلص استماع دارد که حضرت قطب الکبرا شیخ خدایداد عزیزان
قدس سره را بحضرت ایشان در زمان طلب چندان التفات بوده که
ایشان را فرزند میگفته اند منقولست که چون حضرت عزیزان
قدس سره از جانب بخارا السمرقند متوجه گشته اند و چون رباط ملک
داخل شده اند هوا بغایت حرارت داشته و بست و پنج کس
از صوفیه زکیه آنحضرت پیاده در رکاب آنحضرت بوده اند و
از ان جمله حضرت ایشان و مولانا خوش محمد عزیزان که ذکر ایشان
خواهد آمد حضرت قنبر شیخ قدس سره بجهت گرمی هوا عرض کرده اند که

حضرت عزیزان این پیادها را گذاشته ایلغار کرده بکر بسینه رسیده
ساعتی فرصت سازند دور نیست و حضرت عزیزان ایشانرا
گذاشته متوجه کرمینه شده اند بعد ازان خدمت مولانا
خوش محمد جمیع یاران پیاده را جمع کرده سعی نموده در محلی نشسته
توجه نموده اند که گردن قنبر شیخ بشکنند که محبوب ما را از میان محبان
دور ساخته و مارا مهجور کرده اند و حضرت ایشان ازان
جمع تخلف کرده گفته اند که این طریق بی ادبی است بعد از
ساعتی پای اسپ حضرت عزیزان قدس سره کشیده شده بروجهی که
از رفتن باز ایستاده و حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
این کار صوفیه پیاده است چون گردن قنبر را شکستن نتوانستند
پای اسپ مرا کشیدند و توقف نموده اند تا آنکه صوفیه پیاده حاضر
شده اند پای اسپ آنحضرت از کشیدگی بازستاده و آنحضرت
فرموده اند که پیادها بدوید چنانچه اکابر طریقت فرمایند که بیت
جل جلبه نشست صوفیه نیافت، جل جلی بهتر بود زان جل جلبه
و از غایت حرارت و دویدن شدت از بینی صوفیه خون

سوال کشته روزی این مخلص در رکاب حضرت عزیزان ما
قدس سرہ میرسید ند آنحضرت بسرعت باین مخلص رسیدند و چینی
بر کتف فقیر اند اختند و این بیت مذکور را خوانده معنی فرمودند که
چل چل آنست که چون غلامان را از ولایت هندوستان به
ترکستان می آرند سر ایشان را تراشیده در پیش اسپ انداخته
صاحبش چل چل می گوید و صوفی همچنین است چون عنایت ایشان را
باین فقیر دیدند صوفیه سواره همگی از اسپ خود را پرتافتند و دوان
شدند بیت ای خداکمترین غلام توام، شنده بندگان نام توام
روز شب چون اسیر بند و حزین، سیدوم در رکاب یار قرین
چون حضرت عزیزان قدس سره بکرمینه تشریف برده اند فرموده اند
که همگی صوفیان پیاده را بجهت آن می دبی بدر کشید چنان کرده اند
بعد از آن حضرت ایشان را دران مجلس طلب نموده در پهلوی خود
نشانده و فرموده اند که فرزند ادب آنست که تو نگاه داشته
و خدمت مولانا خوش محمد عزیزان قدس سرہ از زندان این طائفهٔ
عالیه بوده اند سفر نموده اند که کردنی را کرده ایم هرچه خواهند

چنان کنند رندست و حریف دلربا هم و بخدمت سید
میرک شاه قدس سره در شهر بلخ مقتدای وقت و مجذوب بودند
و سخنان این طائفه علیه را نیک بیان میکردند و محدث بودند
با این مخلص فرمودند که چون حضرت جد بزرگوار شما در بلخ بمنزل
شریف حضرت مولانا صالح قدس سره که از جمله خلفای حضرت عزیزان
قدس سره اند تشریف آورده اند حضرت ایشان دست بخدمت مولانا
صالح برآورده در سماع شده اند بعد از ادای آن صحبت حضرت
مولانا صالح بیاران خود گفته اند که در زمان سماع سر مبارک
حضرت ایشان در سر ما بعرش میبود و پیش آسمان سجده بُرد
پیش زمینی که در او نیک دو کس یک دو نفس بهر خدا بنشستند وفات
ایشان و مدفن ایشان در قصبه علیا باد است مزار و متبرک است
و تاریخ فوت ایشان شیخ اولیاست ذکر آبا و اجداد کرام حضرت
ایشان و هو این شیخ خاوند شاه ما و این شیخ خاوند شاه
صحبت دار حضرت خضر علیه السلام بوده اند و مولانا یوسف که
از جمله درویشان و خواهرزادهٔ حضرت ایشان بود میگفت که

ضعیفه بسته بود از جمله خدمتگاران حضرت شیخ خاوندشاه

وی میگفت که روزی بخدمت حضرت شیخ آمدم و از پیش ایشان

شخصی بیگانه بیرون آمد و از حضرت شیخ سوال کردم که این شخص کیست

آنحضرت فرمودند که حضرت خضر است علیه السلام و من گریان شدم

و حضرت شیخ فرمودند که چرا گریه میکنی گفتم از حضرت خضر علیه السلام

چیزی میخواستم فرمودند که چه میخواهی گفتم عمر فرمودند ما دعا کنیم که

معمر گردی و بدعای ایشان بسن کبر رسیده بوده و هم مولانا

یوسف میگفت که ستون خانهٔ ایشان را که بحضرت خضر علیه السلام

در زیر آن ستون تنهایی نشسته اند طوف می نموده اند و بعضی

این مخلص استماع دارد که حضرت شیخ خاوند شاه از حضرت قطب

الکبرا خواجه احرار قدس سره تربیت یافته اند روزی حضرت خواجه

قدس سره در ولایت تاشکند بحضرت شیخ گفته اند در منزل خود منتظر

باشید که ما از برای نفقه چند آن که وقت نفقه بوده میرویم

بعد از آن حضرت خواجه قدس سره آمده در آن منزل با ایشان طریق تعلیم

کرده فرموده اند که از همه پنهان دارید و حضرت شیخ چند روز مداومت

کرده اند حال ایشان دیگرگون شده و حضرت والدهٔ ایشان اهتمام
وسعی تمام نموده اند و با ایشان کشف حال نموده اند و بحضرت والده
آن طریقه را تعلیم نموده اند و حضرت والده نیز بدان عمل نموده صاحب
حال گشته اند و این فقیر از والد شریف خود استماع دارد که حضرت
ایشان نیز میفرموده اند که ما نیز از روحانیت حضرت خواجه احرار
قدس سره تربیت یافته ایم و بطریق حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم
کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را بطریق خفیه می گفته اند و این مخلص در
زمانی که باقی خان حضرت خواجه هاشم مزاری را که از فرزندان
کبار حضرت خواجه قدس سره بوده اند در بخارا حبس نموده بود شبی حضرت
خواجه قدس سره را در واقعه در صورت خواجه هاشم دیدم که میفرمایند که
ما پدر کلان شما و شما را نیز تربیت کرده ایم چون ما را دعا کنند که
از حبس خلاصی یابیم بعد از آن بزودی بعنایت الهی خلاصی یافتند
فتح الله شیخ خاوندشاه الملقب بسرمست و هو صاحب الجذبة
القویة و این مخلص استماع دارد که شیخ خاوندشاه سرمست در غلبات
حال سه روز در نواحی تاشکند اسبی را سوار شده می گشته اند

و از ایشان سبب این گشتن را پرسیده اند و ایشان فرموده اند که فلان سبب را گم کرده ایم در جستن آن می کردیم و حال آنکه اسب در زیر پای ایشان بوده میت جزم بیت که چون آمدم چون رفتم او بما از ما بسی نزدیکتر و اندرا کس کو ز خود دارد خبر من عرف نفسه فقد عرف ربه و هو ابن فتح الله شیخ ابن هبة الله شیخ ابن فتح الله شیخ ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن حضرت قطب الاقطاب شیخ زین الدین قدس الله اسرارهم نقلست که حضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از انتقال حضرت والد بزرگوار ایشان شیخ الاسلام قدوة الانام ابی حفص شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره از ولایت بغداد از برای ملاقات حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره متوجه ترکستان شده اند چون بنواحی شیراز که از قرای سمرقند است شبی رسیده اند و دران شب مصطفی عارف که از فرزندان سید الطایفه شیخ جنید قدس سره بوده و از خادمان حضرت شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره دران شب راه را گم کرده و از حضرت شیخ زین الدین قدس سره

جدا افتاده و چون روز شده بقریه علیاباد رسیده و اهل
علیاباد بوی اخلاص تمام پیدا کرده اراده آن کرده اند که بروی
انابت و ارادت کنند و مصطفی عارف گفته که ما را شاه زاده است که
شما یان مرید ایشان خواهید گشت و از انجا متوجه تاشکند شده
بحضرت شیخ زین الدین قدس سره ملحق گشته عرض اخلاص این
مخلصان کرده و حضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از ان بعلیاباد
تشریف آورده اند و اهل علیاباد مرید ایشان شده اند و در مناقب
حضرت شیخ نور الدین بصیر است که خلیفه حضرت سلطان شیخ زین الدین
قدس سره اند مذکور است که حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی
قدس سره استقبال حضرت شیخ زین الدین قدس سره کرده اند و چون
این دو عزیز با یکدیگر ملاقات کرده بدریای رسیده و زمان زمستان
بوده آن دریا یخ بسته و این دو عزیز از ان دریا گذشته اند
و دران زمان زاد و توشه تمام شده بوده است که فوج از آهوان
صحرا آمده سر در قدم این دو بزرگوار نهاده بزبان حال بسمع
ایشان رسانیده اند که حق سبحانه بر ما بنده ها کرده که بروید در قدم

دوستان ما که در فلان موضع اند بافتید تا ایشان شما را
طعام نمایند هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً و این بزرگواران
فرموده اند که ما بیجان را جان دار می سازیم و این آهوان
سر نهاده دور نشده اند بعد ازان آن آهوان را طعام پخته
تناول نموده اند و حضرت شیخ زین قدس سره فرموده اند که استخوانهای
این آهو را جمع سازید بعد ازان دعا کرده اند و این
آهوان بقدرة خلاق جهان زنده شده اند و خداوند
سبحانه حمد گویان بمقام خود رفته اند و حضرت سلطان
الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره را وقت خوش شده وجد کرده اند
و فرموده اند که اگر شیخ زین قدس سره صحبت داشتیم هیچ مرد را
نمی دیدیم و صحبت های عظیم درگرفته و هم در مناقب مذکور است
که پدر و مادر شیخ نور الدین بصیر نور مرقده بغایت پرهیزگار
بوده اند و از حضرت حق جل و علا فرزند میخواسته اند و چون
حضرت شیخ نور الدین قدس سره را خواجه سیحان کرامت نموده در
خانه ایشان جمعیت و حضور پیدا شده و در درون شکم

والدهٔ ایشان بکفته اند چنانچه والدهٔ ایشان می شنیده اند

و چون بوجود آمده در جبین ایشان نور صفا و ولایت لایح

بوده و هر دو چشم ایشان هموار بوده و بجای دو چشم خط

سیاهی کشیده بوده چون مژگان رباعی چشمی که خطا ندید جز

عین صواب؛ دل کرد سوال و دیده این کفت جواب؛ تا بر رخ اغیار

نیفتد چشم؛ از برک گل سفید پوشید نقاب؛ چون حضرت

شیخ از طفولیت ببلاغت رسیده اند ایشان را در نظر شیخ عالیشان

بر کزیده رحمن حضرت شیخ زین الدین قدس سره برده اند و چون

نظر آنحضرت بر ایشان افتاده فرموده اند که پاک ست آن خداوند

قادر لم یزل و لا یزال که کنجی را در ویرانه کذاشته و ایشان را بفرزندی

اقبال کرده اند و بتربیت ایشان مشغول شده اند بیت کنج

در ویرانه خود کردمی نهان؛ اینهمه غوغا فکندی در جهان

نقلست که روزی حضرت شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند که

هیچکس باشد که از معارف الهی سخن کوید همه اصحاب آنحضرت

ساکت شده اند و این کلام از ایشان سه کرت صادر شده

وهم ساکت بوده اند و حضرت شیخ نور الدین قدس سره برخواسته

عرض کرده اند که اگر رخصت شود ما سخن گوییم و آنحضرت فرموده اند که

فرزند نور الدین بگوی و دران مجلس حضرت شیخ نور الدین قدس سره

بفرموده حضرت شیخ قدس سره از معارف الٰهی و از معالم لدنی سخنان

عالی فرموده اند و همگی اصحاب و احباب متحیر گشته اند و فغان

از همه برآمده و کیفیت عظیم دست داده و حضرت شیخ زین الدین

قدس سره را وقت خوش گشته حمد و ثنا گفته اند و اصحاب حضرت شیخ

قدس سره عرض نموده اند که یک شب و روز است که حضرت شیخ نور الدین

قدس سره بسخن مشغول اند ذوق و شوق یاران بیشتر و اصلا ملل و خلل راه

نمی یابد و این محض خرق عادت و کرامت است و هم در مناقب مسطور است

که حضرت شیخ نور الدین قدس سره ابریق آب طهارت حضرت شیخ

زین الدین قدس سره را در بغل خود نگاه میداشته اند و آن آب

بجهت حرارت بدن ایشان گرم می بوده است شبی ابر مبارک خود

بر آستان مبارک حضرت شیخ نهاده و زمان زمستان بود

چندان برف بالای ایشان باریده که ایشان در زیر برف مانده اند

وچون وقت سحر که محل مناجات دوستان است و نماز در آن
وقت بقبول احسن است حضرت شیخ قدس سره از برای طهارت برخواسته
قدم بر آستان نهاده اند قدم حضرت شیخ قدس سره بر سر ایشان رسیده
فرموده اند که تو چی ٭ فرزند نور الدین و حضرت ایشان آب طهارت
را گرم بحضرت شیخ عرض نموده اند و حضرت شیخ قدس سره را وقت
خوش شده بنظر عنایت در ایشان نظر کیمیا اثر کرده اند و بدان
نظر رسیده اند بانجا که رسیده اند بعد از آن حضرت شیخ قدس سره
فرموده اند که دهر سر ماند آمد که وقت آن شد که حضرت شیخ
نور الدین بندگان خدا را بخدا خوانند و حواله بسمرقند شد و چون
حضرت شیخ نور الدین را اجازت کلی کرده اند فرموده اند که چند
قدم می نهید تر که پیش خواهد آمد شتری و هبان آردی نذر
می آرد که آن توشهٔ راه شماست و چون بسمرقند در آئید چشمهٔ
آبیست که آنرا ناودانک گویند شتر شما آنجا رسد چوک خواهد کرد
برخیزانید چند قدم روید باز چوک خواهد کرد که موضع شما آنجاست
و حضرت شیخ نور الدین قدس سره از صحبت حضرت شیخ مفارقت کرده

چند قدم نهاده اند آن ترک پیش آمده بر حضرت شیخ نور الدین
سلام کرده و حضرت شیخ نور الدین قدس سره نام آن ترک را گرفته
پیغام حضرت شیخ را بوی کما رسانیده اند آن ترک آن اشتر و انبان
آرد را بایشان تسلیم نموده و ایشان والده خود را بآن اشتر سوار
ساخته خود مهار اشتر را گرفته بصوب سمرقند روان شده اند و چون
بسمرقند رسیده اند کبار و صغار سمرقند خواب دیده اند که منادی
ندا می کند که ولی از اولیاء الله میرسد همه استقبال کنید همگی اهل
سمرقند استقبال ایشان کرده بایشان رسیده ایشانرا نا شناخته
بمضمون حدیث اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری از ایشان
پرسیده اند که چنین ولی می آید ایشان فرموده اند که آری
آری می آید و چون بمسجد کبود که مشهور است رسیده اند که بعضی ایشان
را شناخته اند و ایشان بو فرموده حضرت شیخ قدس سره در آن
مسجد ۳ روز اعتکاف نشسته اند نقلست که چون بسمرقند
در آمده اند مهار اشتر را گذاشته اند و اشتر در آن موضع که
فرموده اند چوک کرده همانجا منزل کرده اند و این مخلص استماع

دارد که تعلم علوم حضرت شیخ زین الدین قدس سره از روحانیت
حضرت مولانا ابو بکر القفال شاشی قدس سره که از کبار اصحاب
حضرت شیخ حسن بلغاری اند یافته اند گویند هر روز
حضرت شیخ بمزار حضرت مولانا قدس سره رفته و از روح ایشان
تعلم علوم می نموده اند و مدفن شریف ایشان در تاشکند است
مزار و متبرک به و حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که هر که بمزار ما
آمده از ما فرزند طلب نماید ویرا فرزند شود و حضرت شیخ عمر باغستانی
که یکی از اولیاء زمانند بزوجه خود شبی بمزار فایض الانوار ایشان
رسیده فرزند طلب نموده اند و بعنایت حضرت شیخ قدس سره
حضرت شیخ خاوند طهور را که مشهور زند جو تسبیح بایشان
کرامت فرموده و چون شیخ خاوند طهور بعالم وجود آمده اند
حضرت شیخ عمر قدس سره ایشانرا بمزار حضرت شیخ قدس سره آورده
اند و کبوتران مزار حضرت شیخ قدس سره الطهور گویان فریاد
برآورده اند و بدین مژده کرامی نام ایشانرا شیخ خاوند طهور
نهاده اند و این شیخ عمر و شیخ خاوند طهور نیز از مزارات

منتبرکه تاشکندانده مزار ویتبرک بها وحضرت شیخ زین الدین
فرزند حضرت شیخ شهاب الدین السهروردی اند قدس الله سرهما
وحضرت شیخ شهاب الدین قدس سره بسیزده واسطه بحضرت امیر
المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه میرسد و ایشان را انساب
کثیره است که در کتب این طایفه مشحون است و احتیاج به بیان نیست
ذکرا و لا د حضرت درویش شیخ قدس سره طاهر محمد شیخ قدس سره
فرزند کبیر حضرت ایشان قدس سره اند وبعد از ایشان برخصت
ایشان قایم مقام ایشان در مقام ارشاد خلایق بوده اند
وحضرت ایشان در زمان ارتحال فرموده اند که طاهر محمد شیخ را
رخصت داده ایم و اگر تکمیلی بیدا شود در محل تربیت وی باشد
همانا که همین نفس شریف حضرت ایشان بالآخر منظور نظر حضرت
ارشاد پناهی عزیزان قاسم شیخ قدس سره شده اند چون حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره در خانقاه عالی پناه حضرت عزیزان
شیخ خدایداد قدس سره خلوت نشسته اند خدمت طاهر محمد شیخ
واقعه دیده اند که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرموده اند که

تا بدان خانقاه را ایشان بکشایند چون ازان واقعه باز آمدند

اند حضرت عزیزان قاهم شیخ قدس سره فرموده اند که طاهر

محمد شیخ تا بدان خانقاه را بکشاید که خانقاه بغایت گرم شده است

چون طاهر محمد شیخ این کرامت را از ایشان دیده اند فی الحال

مرید ایشان گشته اند بیت مرید توام زانکه جایز امرادی الیک

استنادی علیک اعتمادی گر از چشم دوری بدل حاضری لک ای

حضوری علیک مرادی ؛؛ و همان زمان حضرت عزیزان قدس سره

ایشانرا رخصت کل داده اند و حضرت عزیزان قدس سره همیفرمودند که

در خانقاه حضرت جد بزرگوار شما قدس سره باتفاق حضرت طاهر محمد

شیخ قدس سره خلوت نشسته بودیم دران خلوت جذبه از جذبات

الهی در یافت و ما و خدمت طاهر محمد شیخ در سماع شدیم دیدیم که

حلقهٔ خانهٔ کعبه را از سقف این خانقاه شریف آویزان ساختند

و ما خود را دران حلقه در آویختیم بعد ازان گذرا شدیم و همچنین حضرت

طاهر شیخ حلقه را گرفته آویزان شده گذرا شدند چون باز ما توجه نمودیم

حلقه را گرفته گذشتیم دست طاهر شیخ نارسیده بجا حلقه گذارا گشتند

وحضرت ظاہر محمد شیخ مقبول حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہٗ
نیز بودہ اند چنانچہ خدمت خواجہ شاہ کلآبادی رحمۃ اللہ کہ از فرزندان
حضرت صوفی دانشمند قدس سرہٗ بود و بدان سبب باین مخلص نسبت خویشی
خود را می گفت چونکہ جدّ مادری این مخلص کہ حضرت استاد العلماء وملاذ
الفضلاء سلطان المفسّرین برہان المحدّثین زبدۃ المحققین قدوۃ المدققین
حافظ سلطان محمد نوّر مرقدہ الی الابد کہ مشہور بحافظ تاشکندی
بحضرت صوفی دانشمند قدس سرہٗ کہ ایشان نیز صدیقی اند می پیوندند و
این خواجہ شاہ از درویشان ومخلصان ومحبان حضرت مولانا ولی
عزیزان بود می گفت کہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہٗ در قریۂ نوقا کہ
از جملۂ ولایت سیالکال است تشریف داشتند واقعہ دیدند کہ ولیٌ
از اولیاء اللہ از راہی میگذشتہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہٗ
سوار شدہ بر سر آن راہ رفتہ تختہ پوستی بر سر آن راہ انداختہ
بر بالای آن تختہ پوست منتظر قدوم آن ولی نشستہ اند بعدہ
از آن راہ حضرت ایشان جمعی از اصحاب خود پیدا شدہ اند چون
بحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرہٗ رسیدہ اند تقصیر گویان ملاقات

کرده اند حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرّه بحضرت ایشان
گفته اند که چون ما پیش قدم بودیم بدان جهت تقصیر گفتید تقصیر را
نیاز لازم است حضرت ایشان با جمیع اسپان سواری خود و
اصحاب خود را نیاز کرده اند بعد از آن حضرت مولانا ولی عزیزان
جمیع اسپان را بحضرت ایشان نیاز گفته اند و فرموده اند که
مقصود امتحان ایشان در همت و کرم بوده است خدمت طاهر محمد شیخ
را گرفته فرموده اند که تربیت طاهر محمد در ذمّهٔ ما باشد ذکر والد
این مخلص محمد مومن شیخ قدس سرّه ایشان نیز چون برادر خود طاهر
محمد شیخ از جملهٔ خلفای حضرت عزیزان قاسم شیخ اند قدس سرّه
صاحب ریاضات شاقه بودند سعی می نمودند که اکثر شب بل تمام شب
بیدار باشند اکثر اوقات مراقب بودند کثرت مراقبه قامت ایشان را خم
ساخته بود و والدهٔ این مخلص که بحضرت عزیزان ما ارادت داشتند
و مکاشفات قبور داشتند میفرمودند که والد شما هر شب حبس
نفس کرده کلمهٔ طیّبه لا اله الا الله را بطریق خواجگان قدس الله اسرارهم
می گفتند و والد این مخلص میفرمودند که آثار ولایت در حضرت

والده ما که زوجه بزرگترین حضرت ایشان بودند هویدا بود صاحب

ذوق و شوق بودند و گاه نیم شب ایشانرا وجد غلبه میکرده و بمیدان

حوالی خود برآمده در سماع میشده اند و این مخلص استماع دارد که

ایشان نیز چون حضرت جد بزرگوار بحضرت عزیزان شیخ خدایداد

قدس سره مرید بوده اند و حضرت عزیزان قدس سره چون در موضع

سیّد آباد که موطن حضرت عزیزان ماست خلوت نشسته اند و والده

والد این مخلص روز و شب در خانه خود در گریه بوده اند بالاخر حضرت

عزیزان بحضرت ایشان گفته اند که فقیرهٔ شما همیشه در خانه در گریه است

ویرا در این خلوت حاضر سازید رباعی معشوق ز دراز میکده ام بانگ

تعال ✽ در داد ز می عشقم قدحی مالامال ✽ از درد سرخرد شدم فارغ بال ✽

برداشتم فغان بتقاضای وصال ✽ چون ایشان آمده اند حضرت

عزیزان بدر خانقاه آمده اند و حضرت والده کلان در زیر قدم

ایشان فتاده اند و حضرت عزیزان قدس سره یک انگشت خود در ابرو پشت

ایشان نهاده اند و در آن حین ایشانرا خواب ربوده حضرت عزیزان

فرموده اند که این فقیره بجهت ما خواب نکرده چون به پیش ما حاضر شد

او را خواب در ربوده و ایشان باز در گریه شده اند و می گفته اند چون انگشت مبارک آنحضرت به پشت من رسید و آن موضع سالها بود که درد میکرد و آن درد زایل شد مثنوی ای طبیب دردی علتهای ما ؛؛ وی دوای نخوت وناموس ما ؛؛ ای تو افلاطون و جالینوس ما ؛؛ ای دوای حزن هم مانوس ما ؛؛ و این دو فرزند حضرت ایشان در جوار ایشان مدفونند رحمهما الله تعالی

حضرت خواجه مولانای عزیزان مولانا جامع بین علمی الظاهر و الباطن قدس سره فرید یگانه و وحید زمانه در تفرید و تجرید چون حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بوده اند و خانه خود را تاراج میکرده اند و از خلفای قدمای آنحضرت اند و حضرت عزیزان قدس سره در ایامی که بدیوار زنه در ویرانها می رفته اند چنانچه تفصیل آن در مناقب آنحضرت مذکور شد ایشان را امیر بوده اند که خواجه مولانا شما بجای ما نشسته چهار تسبیح را تنها گوئید و همگی اصحاب را از برای خدمت می برده اند و ایشان تنها چهار تسبیح می گفته اند و ایشان صاحب ذوق وجذبه و شوق بوده اند و حضرت عزیزان ما قدس سره می گفته اند که

بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در سفر ترکستان شبی عرض
کردم که از حضرت شما شنیده ام که میفرمودید که من در ملازمت
خدمت حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سره پانزده سال بوده ام و این
بنده آنحضرت را دیده ام و آنحضرت غزل اسیف میفرمودند حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره فرمودند که شما فرمایید که غزل خوانند و چون حافظان
غزل خوانده اند حضرت عزیزان قدس سره تلقین بلند گفته اند و همه
پایهای صوفیه در زوق شده از خارستان کثیر که در راه بوده
پایهای صوفیه خون آلود شده گذشته اند بیت پای کوبان بر
کوی تو مجنون رفتم خبرم نیست که چون آمدم چون رفتم و حضرت عزیزان
خواجه ملا قدس سره هر وقت که حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
از سفر رجوع بوطن مینموده اند حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سره
ایشانرا بمنزل شریف رسانیده بپای خود میرفته اند در یک
از اسفار حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بعد از رجوع بجانب
منزل شریف در هر محله ایشانرا رخصت میداده اند که ایشان
بمنزل خود بروند بعد از ان ایشان اهتمام نموده تا محله دیگر بازم آمده اند

چون نزدیک بوطن اصلی رسیده اند فرموده اند که چون منزل
رسیدیم بر وید حضرت ایشان مراجعت نموده اند حضرت عزیزان
شیخ خدایداد قدس سرہٗ فرموده اند که خواجه ملا بازی خورد و حضرت
عزیزان خواجه ملا قدس سرہٗ معارف الٰهی بسیار بسیر نموده اند و در
ولایت اکرمینه وفات یافته اند و اوّل انجا مدفون شده اند
تا بخارا از انجا نقل یافته اند و در قریهٔ بوز مدفونند بزار و تبرک
و خواجم یار صوفی که از جملهٔ یاران و صوفیان و محبان حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سرہٗ بود و مرد کار کرده و پر ریاضت بود بحضرت
عزیزان قدس سرہٗ مرید گشته از ایشان مجاز بود میگفت که
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہٗ فرمودند که دران زمان که
در ملازمت و بندگی حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سرہٗ بودیم بخاطر
می آمد که اکابر طریقت را سموات مکشوف میشده نذر کردیم که تا
سموات کشف نیاید بخواب نکنیم سه سال خواب نکردیم یا انکه ضعفها مارا
عارض شد بعد ازان در خلوت در ملازمت حضرت خواجه ملا قدس سرہٗ
ذکر اره را بجد می کشیدیم که انحضرت ذکرا فروز آورده فرموده اند که

قائم شیخ آنچه شما می خواهید در وقتش واقع خواهد شد الامور مرهونة باوقاتها و این همه اضطراب چرا است و من با وجود متقاعد ناشده بذکر آره بجد مشغول شدم بعد ازین عنایت ایشان ساعتی نگذشته بود که کنارهٔ خانقاه شق شده آفتاب از کنارهٔ آن در تافت و در زیر نور آفتاب جمیع زمین معلوم و مشهور شد بعد از آن آفتاب غایب شد بعد از آن آفتاب ظاهر شد و بر سموات تافت و همچنین سموات مکشوف گشت بعد ازان آفتاب غایب شد بعد ازان گفتم که ازینها کشایشی منیست در آن بودم که حق سبحانه و تعالی سوزشی از سر تا قدم من فرستاد بیت سوزشی در جان من از عشق او هر چه جز حق است باقی جمله سوخت :: و ازان زمان از سر تا قدم من در سوختن است :: آتش است این بانگ نای منیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد :: آتش عشقست کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد :: کیست نی آنکس که گوید دم بدم :: من نیم جز موج دریای قدم :: قاست حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره درخانه سغناق نام اوزبکی تشریف داشته اند حضرت خواجه

ملای عزیزان و حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرهما در
بیرون خانه وی نشسته از طعام وی نخورده اند و والد حضرت عزیزان
با قنبر شیخ قدس سره عرض کرده اند که اگر این دو ملا مرید ایشانند باید که
متابعت بکنند و اگر مرید نیستند چرا همراه می شوید حضرت عزیزان فرموده اند
که خدایداد عارف نباشد اگر داند که این خانه سغناق است
و با طعام سغناق وقتی دعا کرده ام که حرام را بمجلس ما نیارد و سپید داده ام
چنان باشد ای ملایان در مجلس ما بخورید اما بعد از بین شما با نیز اختیار
سلسلهٔ شریفه ساختم که هرچه خیریت سلسله است چنان بکنند چنین نیست
رخصت این دو عزیز از حضرت عزیزان قدس الله اسرارهم
حضرت منجاق حافظ قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره واقعهٔ انابت و ارادت آن بود که
در بنگقشلاق زوجهٔ ایشان واقعه دیده که بحضرت عزیزان قدس سره
انابت کرده بعد از آن دست حضرت حافظ قدس سره را گرفته با آن
حضرت مرید ساخته چون از آن واقعه بیدار شده بحضرت
حافظ گفته که توفیق رفیق گشته و عنایت الهی دستگیری کرده

از انجا متوجه ماوراء النهر از برای ملازمت حضرت عزیزان قدس سرہ
شده آمده اند و چون بملازمت حضرت عزیزان قدس سرہ رسیده اند
خواسته اند که مرید شوند حضرت عزیزان قدس سرہ فرموده اند که
چنانکه دران واقعه که در سفقستان دیده اید و مرید ما شده اید
همچنان مرید ما شوید اوّل زوجه ایشان مرید شده بعده زوجه
ایشان دست ایشانرا گرفته بحضرت عزیزان قدس سرہ با ایشان
مرید شده اند بعد ازان آنحضرت فرموده اند که هر وقت که
پیش ما می آیید باید که زوجه ایشان اوّل پیش ما در آید بعد ازان
ایشان در آیند چه واسطه تربیت شما ایشانند و گویند که زوجه
ایشان نیز از اولیاء الله بوده است و تربیت درویش محمد شیخ
پسر حضرت حافظ که از سفقستان این سلسله شریفه بوده از
والده مذکوره ایشان بوده حافظ بصیری بود از مخلصان و محبان
حضرت حافظ قدس سرہ میگفت که روزی بملازمت حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سرہ رسیدیم حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرہ
فرمودند که حافظ بصیر چونست که خدمت متجاف حافظ وقتی که از برای

زیارت مزار با برکات حضرت عزیزان بجزیره رفته اند از
بخارا پیش خود زوجهٔ خود را می برده اند و من عرض کردم که
سوال میکنیم که میان زنده و مردهٔ اولیاء الله فرقی باشد آنحضرت
فرمودند نیست پس از آن واقعهٔ مذکوره را عرض کردم و دیگر ایشان اقبال
کرده معذرت فرمودند که آنرا نشنیده بودم ذکر ملاقات حضرت
سنجاق حافظ قدس سره بحضرت مخدوم شیخ حسین بخوارزمی
قدس سره نقلست که حضرت حافظ در موضع سرپل که از جملهٔ قریهای
سیالکال است بحضرت شیخ حسین قدس سره ملاقات کرده اند حضرت
شیخ حسین از ایشان پرسیده اند که از مقامات سبعه بکدام رسیده
بودید که پیر شما بشما رخصت داد حضرت حافظ قدس سره فرموده اند که
من سبعه و مقام را ندانم چون دست بحضرت عزیزان قدس سره
دادم فرمودند الله گوی و چون مرا رخصت دادند فرمودند که
الله گوی من غیر وی را ندانم حضرت شیخ حسین را وقت خوش شده
برخواسته سماع بسیار کرده صحبت عظیمی شده است و بعد از رفتن
حضرت حافظ قدس سره بیاران خود فرموده اند که معلوم شد که

انتهای ایشان در ابتدا درج یافته یعنی بحر دانکه بحضرت عزیزان قدس سره دست داده اند بمقصد رسیده اند و منتهی شده اند از همچنین کس از مقامات پرسیدن بعیدست و حضرت عزیزان قدس سره از برای خدمت حافظ در موضع قلعه که نسبت بنام ایشان سید هند از توابع سیالکال است خانقاه انداخته اند و الآن آن خانقاه شریف آباد است و این مخلص با جمع از صوفیه بدان خانقاه رسید شبی در آنجا بود از آن خانقاه و جمیع خانها که متعلق بآن خانها بود چون آتش خانه و آب خانه بوی مشک بمشام همگی یاران می آمد و هذا دلیل واضح علی عظمة صاحبه اذ شرف المکان بالمکین نقلست خدمت حافظ قدس سره بحضرت شیخ محمد صادق قدس سره که از مقتدایان سلسله عشقیه اند صحبت داشته اند و بعد از مفارقت چون خدمت حافظ قدس سره سوار شده ران اسب ایشان نزدیک آمده بزین پیوسته گردد و عرق از جبین خدمت حافظ قدس سره ترشح نموده بعد از ساعتی این حال زایل شده است فرموده اند که کمندی از برای امتحان ما در میان ما حضرت شیخ محمد صادق قدس سره

انداخته مار اکشیدند این حال مدان جهت بود مدفن شریف ایشان

در یک از قریهای بخارا است کوشک که او را کوشک گینت نامند زیارت

و تبرک به مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره ایشان نیز از خلفای

حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرهم اند به نظیر روزگار بوده

اند و تفرید و تجرید تمام داشته اند و اگر هیزم نمی یافته اند می

فرموده اند که خانهای خانقاه را چون آنجا نه و آتش خانه را بسوزید

می سوختند و ایشان را شوبا تعلق نبوده و بحضرت عزیزان قدس سره

تعشق تمام داشته اند چنانچه پیش از این ایراد یافت در مناقب جد

بزرگوار این مخلص و این مخلص چون به مرقد شریف ایشان که در نواحی غیدئبن

رسیدند از مرقد مقدس ایشان بوی مشک میشام این کمین رسید

روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در پشت خود یک جوال

پیاز را از کرمینه با غیشتی که مسافت بعید است بر داشته بطریق

نیاز آن پیاز را از برای مولانا خوش محمد برده اند و خدمت مولانا

خوش محمد عزیزان فرموده اند که ای شیخ خوش محمد چیزی هم ندارد که

پیاز را آنجا انداز د و گفتن ای شیخ در کل ورا و دران زمان صوفیان

ایشان از برای اندوون خانه کل میکرده اند و چون حضرت عزیزان قدس سره در کل در آمده اند خدمت مولانا خوش محمد از ان کل برایشان پاشیده اند بعد از ان در گریه شده فرموده اند که مقصود آزمودن و امتحان شما بود و الا از این لنگ خوش محمد چه برخیزد و چه یاری آنکه شما را تربیت کند بیت شما چون کوه راسخ بوده تو همه اهل زمین خود سوده تو و مولانا عبد الله خان قورغانی که از درویشان این سلسله بود و وی در زمان ذکر اره جان بحق تسلیم نموده بود میگفت که چون حضرت مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره در سمرقند بخانقاه شریف حضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره تشریف آورده اند علمای سمرقند از برای ملازمت ایشان آمدند و ایشان خطاب بعلما کرده گفتند که ای ملایان یا شمایان مثل من از جهود و کبر بدترید و چندان تشنیع نمودند که همه علما در گریه شدند و علما فهم کردند که چه میگویید و از ایشان چه میجویید

نظم عقل میگوید که این ننگ است نام عشق میسوزد که این جام است خام

عقل میگوید که این سود کی است عشق می شوید که این آلودگی است

عقل گوید جبه و دستار گو عشق گوید خانهٔ خمار گو لمؤلفه عشق آمد
علم تو مجهول شد عشق آمد عقل تو معقول شد جهل عشقش به بود
از علم تو حسرت آرد عقل تو هم علم تو چنانچه حضرت خواجه
احرار قدس سره میفرمایند که جهل قاسم علم علی عزان را بارست و این
مولانا قاسم از مقبولان حق بوده و علم رسمی را نمی دانسته و مولانا
علی عزان دانشمندان زمان بوده است قنبر شیخ قدس الله سره
وایشان نیز از جملهٔ خلفای حضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ
خدایداد اند قدس سرهما و از قدمای اصحاب ایشان صاحب وجد
عظیم بوده اند روزی حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
بجهت طهارت بآب خانه رفته اند حضرت قنبر شیخ را شوری
شده و دیگری از اکابر اصحاب آنحضرت را نیز شوری شده و این
هر دو عزیز در غلبات آن شور برخواسته سماع کرده اند و جمعی
از صوفیه بحضرت شیخ تبعیت کرده در سماع ذکرگویان بیک سوی خانقاه
روان شده و دیگران بآن عزیزان اقتدا نموده بسوی دیگر از خانقاه
ذکرگویان بسماع کنان روان گشته اند و چون حضرت عزیزان بخانقاه

تشریف آورده اند فرموده اند که چرا باتفاق هم ذکرگویان در

سماع نشده اند بیت پای کوبان بسر کوی تو مجنون رفتم خبرم

نیست که چون آمدم چون رفتم ٭ و مولانا عبد الله که ذکر وی عن

قریب مذکور شد میگفت که حضرت عزیزان درویش شیخ

قدس سرهم در خانقاه عالم پناه حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره

که در سمرقند است اعتکاف نشسته بودند و حضرت قنبر شیخ در آن

اعتکاف آمده با ایشان اتفاق نمودند روزی علمای سمرقند بملازمت

ایشان در آن اعتکاف آمده اند و در صحبت ایشان با یکدیگر مباحثه و

مناظره کردند و این مناظره بحضرت شیخ گران آمد بیت سخن بسیار

دانی اندکی گوی ٭ یکی را صد مگو صد را یکی گوی ٭ و حضرت شیخ

فرمودند که ای علما ما هم سخن میدانیم فرمودند که پیش از این سالها

شبے براهی میگذشتم موسیقی از دقایق علم موسیقی چیزی میگفت

بمجرد شنیدن آن همگی آن علم مرا منکشف شد بعد از آن باد آن

بلند دقایق آن علم را باین علما که باین علم مطلع بودند بیان کردند

بعده فرمودند تفاسیر و احادیث را از حضرت قطب الکبرا شیخ خدایداد

عزیزان قدس سره شنیده ام همگی دریا دست ولیکن در ملازمت
این عزیز تمام گوش شده و هوش را بآن داده بدان جهت نشسته ام که
چون درین اعتکاف حاضر شدم هر وقت که چشم پوشیدم حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره را بجای این عزیز دیدم و چون چشم
کشادم این عزیز را دیدم بیت من کیم لیلی و لیلی کیست من ٭ بر زبانم
نام لیلی تا بچند ٭ در ضمیرم مهر لیلی تا بکی ٭ هر چه جز لیلی برون کردم
ز دل ٭ لیس فی قلبی سوی لیلای شیء ٭ دیگران از خم می مستند و من
مست لیلی ام نه خم دیدم نه می ٭ و علما همگی برخواسته تقصیر و معذرت
گفته اند و حضرت عزیزان قدس سره را بحضرت شیخ قدس سره التفات
و عنایات بسیار بوده و حضرت شیخ همیشه در خدمت و صحبت
آنحضرت بوده و منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت بوده اند بیت از اثر
صحبت ست آنچه درین عالم ست ٭ ور نه کجا یافتی سید بهای نبات ٭
و چون حضرت عزیزان قدس سره بهر که در مقام غضب و قهر می شده اند
بحضرت شیخ قدس سره خطاب کرده جلالیت بسیکرده اند و حضرت
شیخ پیش پست می گفته اند که عاقلان دانا اند که این قهر و جلالیت بکیه

خواهد بود قهرش همه لطف گشت لطفش همه قهر و حضرت عزیزان ما
قدس سره میفرمودند که شبی حضرت والد ما قدس سره واقعه دیدند که
حضرت عزیزان قدس سره بر پشت بامی در قریهٔ خدین که از قریهای
شعد سم قند است برآمده اذان میگفته اند و چون از واقعه باز آمده اند
همان ساعت دران دل شب سوار شده متوجه قریهٔ خدین شده اند و
وقت صبح بوده که بآن قریه رسیده اند معلوم ایشان گشته که همان
شب حضرت عزیزان قدس سره دران قریه خلوت نشسته بوده اند و
چون بآن خلوت درآمده بنظر اقدس حضرت عزیزان قدس سره
مشرف گشته اند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که صوت آن اذان که گشت
باشارت آید و هم حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که روزی
حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلما برهان الفضلا
حافظ تاشکندی قدس سره که جد مادری و استاد و مخدوم این
مخلص اند رسیدند یکی از پادشاهان خوارزم خواست که آن حضرت
را به تعیین حضرت والد ما قدس سره بکمند حضرت ایشان فرمودند که
ای سلطان تمامیش حضرت شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم

بعد از ان در شرح اوصاف حمیدهٔ خصال حضرت شیخ ستوده شده
فرمودند که روزی در بخارا در زمان تحصیل ما کفش شریف حضرت
استاد العلما مولانا عصام الدین را در مجلس عالی گرفته نشسته
بودیم و حضرت شیخ هم دران مجلس کفش مبارک حضرت عزیزان شیخ
خدایداد قدس سره را گرفته بودند و حضرت عزیزان قدس سره دران
مجلس در معارف الهی سخنان عالی میفرمودند و در اثنای آن حضرت
عزیزان قدس سره را در سخن بستگی شد و آنحضرت ساکت گشتند
و حضرت شیخ بحضرت عزیزان قدس سره عرض آن مقال و حال نمودند
و حضرت عزیزان قدس سره التفات بکلام ایشان کرده باز بر سر سخن
آمدند ما دران مجلس عظام عظمت و بزرگی ایشانرا دیده و دانسته ایم
اکابر طریقت فرمایند که طفل هفت روزه ره هفتاد ساله رود؛
زان روی که آئینه بود قلب مدید؛ و هم حضرت عزیزان ما قدس سره
میفرمودند که ایشان از کبار امرای ابوسعید خان بودند و
ابتدای توبه و توفیق و ارادت و انابت حضرت والد ما آن
بوده که روزی از سمرقند بعلیا باد از برای بازار کردن می آمده

چون قریب بکنار دریای کوهک رسیده اند سر اسب خود را تافته بجانب مغرب متوجه شده بهمراهان گفته اند که بازار ما جای دیگر افتاد و ترک مال و منال و اعتبار کرده سر بکریمینه رفته بملازمت و صحبت حضرت عزیزان قدس سره رسیده مرید ایشان گشته بیمن همت و عنایت آنحضرت رسیده آنجا که رسیده و حضرت شیخ در جوار حضرت عزیزان قدس سره بر صفه مدفون اند و این صفه را بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سره حضرت خواجه ملای عزیزان قدس سره بنا کرده اند و آب آن صفه را در زمان عمارت حضرت عزیزان و قاسم شیخ قدس سره در مشکی کرده به پشت مبارک خود بر داشته می آورده و قریب باین صفه خانقاهی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بنا کرده اند و جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره حوضی بنا کرده و درختان ناج بر اطراف آن حوض در نواحی مزار فایض الانوار آنحضرت کشته اند و آثار عمارت این سه عزیزان خلفای آنحضرت الان بر سر مزار آنحضرت هست زیارت و تبرک به بخشایش شیخ قدس سره ایشان نیز از جمله خلفای حضرت قطب الکبر شیخ

خدایداد قدس سره اندر زمستان در ملازمت وصحبت حضرت عزیزان
قدس سره می بوده اند چون بتابستان می شده بمکتب نشسته اند آن
وخمیرها در روغن پخته بجزدان ازبرای خواندن می داده اند
وایشان رالت می کرده اند وحضرت عزیزان ها قدس سره می
فرموده اند که بخشایش شیخ واقعه دیده اند که بکوهی می برآمده اند
دوسه گزی مانده ازان کوه که نتوانسته اند که برایند واین
واقعه را بحضرت عزیزان قدس سره عرض کرده اند حضرت عزیزان
فرموده اند که از دنیوی چیزی داری عرض کرده اند مرکبی دارم فرموده
اند که آن مرکب را بفروش وبصوفیان بده وازان کوه برای چنان
کرده بیت بالاشه خری جو دبود دلم محنت میکشید گرگ آمد وخر درید واز
غم رستم ورهیدم حضرت عزیزان ها میفرمودند که بخشایش شیخ
در غایت بی تکلفی بودند ورسوم دنیوی را نمیدانستند بدان سبب حضرت
عزیزان ها قدس سره فرموده بودند که شما شیخ سفقتان باشید وبامر
ایشان سفقت رفته اند وسالها ارشاد مردم آنجا کرده اند بعد ازان
بزیارت مزار با برکات حضرت عزیزان قدس سره بهمراهی سیصد صوفی

صافی که شغل ایشان رسوم اهل عالم می دانسته اند که اهل تصوف ترک آن رسم آمده بزیارت آنحضرت کرده اند بعد از ان بسمرقند تشریف برده اند و مردم سمرقند از غایت تعجب فریاد برآورده اند چون شیخ کلاه بارانی بر بالای دستار خود دوخته بوده اند و زمان تابستان بوده و یاران ایشان پوستهای شیر و ارزه و گرگ و امثال آن پوشیده بوده و شاخهای کاو را شکاف کرده در پهلوی خود آویخته نمکدان ساخته بوده اند و بجانب پادشاه سمرقند که عبد اللطیف خان بوده متوجه شده اند که آنجا فرود آیند و خان بمسجدی آمده که ملاقات کرده در همان سر راه بذکر اره مشغول شده و خان عصا زده بر سر ذاکران ایشان ایستاده بعده مهمانی و نیاز مندی کرده است و بعد از ان بمنزل والد حضرت عزیزان ما قدس سره تشریف آورده اند و ایشان پرسیده اند که این کلاه باران در سر شما چراست شیخ فرموده اند که این تبرک حضرت عزیزان است قدس سره و باز انتقال بمفتستان کرده همان جا از عالم انتقال کرده ذکر مولانا محمود کوشابی خدمت مولانا محمود کوشابی

کوشاب قریه ایست از قریهای کرمینه بیک فرسخی کرمینه جانب
قطبی و ایشان از یاران خوب حضرت عزیزان قدس سره بوده اند
مرخص و معتمد علیه بوده اند در زمان خواجه عارف وقت و جامع بین
العلمی الظاهر والباطن بوده اند منقولست که حضرت عزیزان قدس سره
در قریه قراکول معتکف بوده اند و خدمت مولانا محمود را در منزل خود
ضعفی شده بحالت احتضار رسیده اند در همان حالت فریاد بر
آورده گفته اند که یا حضرت عزیزان هنوز وقت دستگیری بنده
نشده چه محل انتظاری ست در همان وقت حضرت عزیزان اعتکاف را
برهم زده راهی شده بر سر بالین ایشان رسیده تلقین ایمان
کرده در همان موضع ایشان را جنازه گذارده دفن کرده اند مزار
و متبرک به حضرت عزیزان قاضی قدس سره نام ایشان محمود است و آن
مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره اند و ایشان را رخصت
چهار تسبیح داده بوده اند و بعد از ان حضرت عزیزان شیخ خداداد
قدس سره رخصت کل داده اند و از خلفای ایشانند و لیکن بایشان
مرید نشده اند و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و فوت و مدفن

ایشان در بخارا در حوالی ایشانست و خدمت مولانا شهر تاک
از جمله فضلا د طهر فاو شاگرد و جدی و استادی و استاد العلماء
حافظ التاشکندی قدس سره بود میگفت که چون حضرت مولانا عصام الدین
بجهت رنجیدن حضرت قاضی عزیزان قدس سره از انجا بسمرقند
آمده در محله خواجه کفشیر که منزل حضرت مخزن اسرار خواجه احرار است
قدس سره نزول کردند هم دران شب بیمار شدند و حضرت حافظ قدس سره
نیز بیمار شدند و ایشانرا بمدرسه شاه بیک خان آوردیم و حضرت
مولانا عصام الدین در روز ششم از بیماری از عالم انتقال نمودند
و از بیماری حضرت حافظ قدس سره چهارده روز گذشته بود که ایشان
فرمودند که حضرت مولانا عصام الدین از عالم رفته اند و ما و سایر
یاران که در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم ایشان فرمودند که
الآن واقعه دیدم که حضرت عزیزان قاضی قدس سره بر سر ما حاضر
شده فرمودند که چون ما را پرتافته بمولانا عصام الدین رفته مولانا
عصام الدین گذشته بر سر تو آمده ام عهده کردی که الآن برخواسته
پیش ما آیی و همان ساعت ایشانرا صحت تام شده و بالفور بر سر تربت

حضرت مولانا عصام الدین رسید از انجا بجار رسیده بملازمت
حضرت عزیزان قاضی قدس سره مشرف گشته حضرت عزیزان قاضی قدس سره
فرموده اند که خدمت حافظ مفت خلاص شدند و حضرت زبدة
المحققین قدوة المدققین استاد العلماء استادی و مخدومی و سندی
مولانا محمد الصادق نور مرقده بفقیر نمودند که چون حضرت مولانا
عصام الدین قدس سره بمزار فائض الانوار حضرت خواجه احرار قدس سره
تشریف آورده اند همگی اکابر و علما و فضلا از برای ملازمت ایشان
رفته اند و حضرت سلطان العلماء مولانا احمد قدس سره بدیدن ایشان
نرفتند و ایشانرا بدان سبب از حضرت مولانا احمد باری بیمدا شده
فرموده اند که جمیع شرکای ما در درس خدمت مولانا مسعود از ما مستفید
می شدند چون است که خدمت مولانا احمد بدیدن ما نه آمده اند
و حضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند و حضرت مولانا احمد از سن
احوال خدمت مولانا عصام الدین را پرسیدند و سن این سخن مذکور را
برایشان عرض کردم ایشان در غضب شده اشارت بحضرت قاضی عزیزان
قدس سره نموده فرمودند که سگی بی ادبی کرد و خواهد فوت کرد باز بجاد جل

میکنند واین مخلص میخواهد که بعضی از اوصاف حمیدهٔ خصال حضرت مولانا محمد الصادق قدس سره را بیان کند چون میخواهد که این مجموعه که در بیان اوصاف اکابر دین است خالی از ایشان نباشد ایشان در جمیع علوم یگانهٔ زمان بودند و در غایت تمکین و وقار بودند و در غایت نیستی و شکستگی و وارستگی بودند و باین طایفهٔ علیه ایشان را ارتباط تمام بود و بحضرت عزیزان ما قدس سره اخلاص و صحبت تمام داشتند و بصحبت ایشان بسیار میرسیدند و حضرت عزیزان را بر ایشان التفات بسیار بود روزی حضرت استادی قدس سره میفرمودند که در مکهٔ شریفه زادها الله شرفها چون بزیارت حضرت شیخ محمد بکری قدس سره که از جملهٔ اولیای کرام و علمای عظام و مجذوب بوده اند میرسیدیم با ایشان در سخن می شدند آثار عذوبت پیدا می شد اما مجرد آنکه بمجلس شریف حضرت عزیزان قدس سره میرسیم عذوبت در ما پیدا می شود با آنکه ایشان در سخن آیند روزی حضرت مولوی و استادی قدس سره بمنزل شریف حضرت عزیزان ما قدس سره تشریف بردند و بحضرت عزیزان قدس سره

ملاقات نمودند و آنحضرت بخانهٔ خود تشریف بردند بیحوا(؟) اینکه
عزیزان قدس سرہم ذکر ارّه عنایت کنند و این مخلص عرض کرد که ایشان
در اوقات معهوده بعد از ادای صلوٰة ذکر ارّه میفرمایند و این وقت
وقت معهود نیست و آن زمان میان ظهر و عصر بود و درین حین
حضرت عزیزان از خانهٔ مبارک خود برآمده بجانب حضرت استاذی
و مخدومی توجّه نموده تشریف آوردند بمجرد نشستن متوجه ذکر ارّه
شدند و صحبت عظیم درگرفت و فردا بعد از مفارقت و لوداع
حضرت مخدومی بحافظ غزل‌نثر(؟) نموده درگریه شدند چند قدم نهاده
بحضرت مخدومی قدس سرہ رسیدند و این هر دو عزیز گرامی بر سر پا
ایستاده درگریه بودند و صحبت شریف شد و حضرت مخدومی
قدس سرہ منظور نظر اولیا بودند میفرمودند مولانا علی مجذوب که
از جملهٔ اولیای گرامی بودند در مکهٔ شریفه همخانه بودیم شیخ الحرم
فرمودند که چون غایت شب بگذرد حاضر شوید که شما را داخل حرم
سازیم چون داخل حرم شریف شدیم دیدیم که مولانا علی مجذوب
دردرون خانه بنماز مشغول‌اند تعجّب کردیم که ایشان در حجره بودند و ما ... ایشان را

سبزنا کرده آمده بودیم خدمت مولانا علی بفقیر خطاب کرده فرمودند که
مردم هستند که درین خانه بی کلید داخل میشوند وهم بیرون میشوند
که در حرم شریف روزی شیخ الحرم قصد آن کرد که در خانه را
بگشاید ولی از یکمان هندوستان را داخل سازد دیوانهٔ
قریب بزمزم ایستاده بود ویرا غیرت درحرکت شد خطاب
بخانهٔ شریف کرده فریاد میکرد که والله لا تفتح هرچند شیخ الحرم
خواست که در بگشاید درگشاده نشد بالآخر گفت که دیوانهٔ کافی
نمیگذارد که بیت غیرتم با توچنانست اگر دست دهد نگذارم که
در رای بخیال دگران :: وحضرت مخدومی قدس سره درجوار حضرت
خواجه عبیدی درون سمرقند مدفون اند جان دولت حاجی
وحضور بولدی صوفی ابتدای توفیق وانابت وارادت
این دو عزیز بحضرت قطب الکبراء عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
آن بوده که روزی باتفاق یکدیگر بملازمت آنحضرت رسیده
توفیق ایشانان شده مرید ایشان گشته اند وحضرت عزیزان
فرموده اند که جوانان شما یا کسی خواهید شد ولیکن خدایداد پیر شده است

شما یان ناتمام خواهید ماند و حضرت عزیزان بعد از یکسال از
عالم انتقال نموده اند ولیکن هر دو را رخصت چهار تسبیح داده
بوده اند و خدمت جان دولت حاجی بعد از انتقال آنحضرت بحضرت
ستجاق حافظ که ذکر ایشان گذشت مرید شده از ایشان تکمیل یافته
اند و خدمت حضور زبولدی صوفی بحضرت جدّ این مخلص حضرت
عزیزان درویش شیخ قدس سرّه مرید شده از ایشان تکمیل یافته اند
خدمت جان دولت حاجی ریاضات شاقه می کشیده و بحدمت
مخدومی شیخ حسین خوارزمی قدس سرّه ارتباط و تعشق تام داشته و
در سفر مکّه شریفه در رکاب حضرت شیخ حسین قدس سرّه پیاده چرخ زنان
تا حرم شریف رفته و بعد از انتقال حضرت شیخ از شام که مرقد
شریف حضرت شیخ آنجاست بماوراء النهر آمده سالها در مقام ارشاد
بوده اند و در موضع فانوق که از نواحی علیا باد است مدفونند نوّر
الله مرقده بابای ترلش دوز قدس سرّه ایشان در مبادی حال
مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرّه شده سالها در خدمت
و صحبت ایشان بوده اند و بعد از ایشان بحضرت شیخ اکبر اشیخ

صدایاد قدس سرہ مرید گشته در خدمت ایشان بوده اند چنانچه
در مناقب ایشان مذکور شد و از جمله خلفای گرامی کبار حضرت
عزیزان اند و از پیشوایان این سلسلهٔ شریفه اند نقلست که شبی
در خانقاه حضرت جدّ بزرگوار درویش شیخ قدس سرہ تشریف
آورده اند زمان عسرت گوشت بوده و حضرت جدّ بزرگوار قدس سرہ
در تردد آن بوده اند که از برای مهمان حضرت بابا قدس سرہ گوشت
پیدا کنند و دران زمان مولانا محب علی که از جملهٔ صوفیان جدّ
بزرگوار قدس سرہ رندان این طایفهٔ علیّه بوده با صطبل رفته کارد
در گلوی اسپ حضرت بابا که بغایت فربه بوده رانده بسم الله
گویان ذبح کرده بخانقاه آمده چون حضرت بابا قدس سرہ بآن حال
مطلع شده اند حال حضرت بابا دیگرگون گشته و خوش وقت شده
همه آن شب در سماع بوده اند و بحضرت جدّ بزرگوار قدس سرہ گفته اند که
بملا محب علی جلالیّت مکنید که وقت ما را خوش ساخت ع ای وقت تو
خوش که وقت ما خوش کردی ؛ و این ملا محب علی از درویشان
بذوق حضرت جدّ بزرگوار بوده اند و طغای حضرت عزیزان مانند سر

اند و تو لک شیخ که بعریقه آنها پیر رسید و سالها در بندگی و ملازمت

حضرت عزیزان قاسم شیخ بود و بعد از ایشان سالها امام و مرید

و مخلص حضرت عزیزان ما بود و در غایت شوق بود و از ایشان مجاز

بود شیفته بوده اند که در وقت انتقال از عالم مولانا محب علی این

بیت خوانده جان می داد که بیت نیست در لوح دلم جز الف قامت

یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم بعد از ان حضرت عزیزان

ما را طلبیده گفت که تلقین گوئید و چون حضرت عزیزان قدس سره

تلقین گفتند جان بداد و این مخلص بر بالین بیشتر از اهل این

سلسله رسیدم دیدم که ذکر گویان جان داده اند رزقنا الله و ایاکم

و از جمله حاجی کینه سنگ قدس سره که از جمله مریدان و یاران قدیم حضرت

عزیزان ما قدس سره بود و از ایشان مجاز بود و ریاضات شاقه می

کشید و در هر سه روز ختم قرآن می کرد و هر روز چهار صد رکعت

نماز دویست قضای نماز ها که در زمان طالب علمی گذارده بود و دویست

دیگر نفل میگذارد چون زمان ارتحال رسید تا زمانی که ما بحجره

خلق وی رسید ذکر اره کشید جان بداد فی الحدیث تموتون

کما تعیشون وبرادر این فقیر فاضل شیخ که وی نیز مرید حضرت عزیزان
با قدس سرہ بود ومنظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال به ذوق وشوق
تمام ذکر گویان انتقال نمود برادر و پدر و اصل ونسل ونسب بس عشق است
الهی امید واران را در زمان ارتحال نومید مگردانی وبعنایت ازلی
ولطف لم یزلی ما دوران را از گرداب هجران بساحل وصال بگذران
بفضل خویش بر ساز بیت گر نه فضلت دستگیر ما شدی وای
بر ما از آنکه رسوایی بدی؛ گر لطف توام بنده نوازی نکند؛ با خود کرم
تو کارسازی نکند؛ شک نیست که آب جمله دریاها؛ یک جا نه معصیت
نمازی نکند؛ آمین ورب العالمین نقلست که چون حضرت بابا قدس سرہ
به بلخ تشریف برده اند پادشاه بلخ که کیستن قراسلطان نام
داشته بایشان نذور فرستاده آنرا اقبال نا کرده سالها بطریق
توکل در بلخ ارشاد خلایق نموده همانجا از عالم رحلت نموده اند ودر
درون بلخ مدفون اند بیزار ویتبرک به وحضرت عزیزان با در ابتداء
مریدیشان بوده اند چنانچه خواهد انشاء الله مذکور شد مولانا قیام
قدس سرہ ایشان نیز از کبار خلفای حضرت عزیزان شیخ العرفا شیخ خداید اد

قدس سره و از قدمای اصحاب ایشانند و در زمان حیوات حضرت
عزیزان قدس سره وفات یافته اند قدس الله اسرارهما و مولانا
عابد غجدوانی قدس سره عالم بعلوم رسمی بوده و از جملهٔ خلفای
حضرت شیخ خدایداد است قدس سره کوکی شیخ قدس سره
ایشان نیز از خلفای حضرت قطب العارفین شیخ خدایداد اند
قدس سره و از فرزندان مصطفی عارف اند که در مناقب جد بزرگوار
این مخلص مذکور شده اند مرتاض بوده اند و گویند که در هر ده روز
یک بار افطار میکرده و ساکن علیاباد بوده اند در بیرون علیاباد
غاری بوده که بیشتر آنجا معتکف بوده اند لیکانه رو بوده و
بکسی اختلاط می کرده اند نقلست که حضرت عزیزان شیخ خدایداد
روزی لباس خود را کشیده بخدمت کوکی پوشانده رخصت کلی
داده اند و خدمت شیخ لباس آنحضرت را پوشیده بجانب علیاباد
می آمده اند که حضرت جد بزرگوار ما قدس سره از علیاباد بملازمت
حضرت عزیزان قدس سره در راه ملاقی شده اند خدمت شیخ
بخدمت جد بزرگوار از غایت محبت و میلی که داشته اند لباس

حضرت عزیزان قدس سره را بر آورده در ایشان پوشانیده گفته اند این لباس و این خصوصت شما را لائق است در تحت شه نباشد خضر شاه و شاهزاده و با ایشان همراه بملازمت و صحبت حضرت عزیزان قدس سره رفته اند چون نظر مبارک حضرت عزیزان قدس سره بر ایشان افتاده فرموده اند که ما حاتمیم صوفیان ما از ما حاتم تر و خوش وقت شده اند و خدمت کوکی شیخ اباعن جد از مخلصان و محبان آبا و اجداد کرام حضرت جد بزرگوار اند و ایشان را خدمت کوکی شیخ و قلی شیخ پسر عم کوکی شیخ اند بر کتف خود بر داشته کلان ساخته اند و فتی در علیاباد وبا شده است خدمت کوکی شیخ جمیع فقرا را سعی نموده دفن میکرده و پیش جد بزرگوار آمده فرموده اند که ما خود را فدای شما کرده ایم شما باید که از علیاباد کوچ کرده بر آسد و حضرت اقبال کشره چون از انجا بر آمده اند خدمت کوکی شیخ وفات کرده اند و وبا برطرف شده بعد از ان حضرت جد بزرگوار قدس سره بعلیاباد تشریف آورده اند احمد صوفی قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت غوث الاولیاء

عزیزان شیخ خدایداد اند قدس سرہ و از قدمای اصحاب ایشانند و
مرکب آنحضرت و سایر صوفیہ ایشان نگاہ می داشتہ اند و حضرت
عزیزان قدس سرہ ایشان را ایشک جی صوفی می گفتہ اند و ایشان
همانند کہ حضرت عزیزان از درون آنجا نہ فریاد کردہ اند کہ
ایشک جی صوفی کار حضرت چنانچہ در مناقب حضرت عزیزان
مذکور شد بابا خادم قدس سرہ نام ایشان محمد حسین است و این
مخلص ایشانرا دیدہ بود پیری بود با شکوہ آثار توجہ و عدم التفات
بغیر از جبین ایشان ظاہر و ہویدا بودہ و ایشانرا نیز از جملہ خلفای
حضرت قطب السالکین عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ اند و خادم
ایشانند و در خانقاہ عالم پناہ آنحضرت سالہا چہار تسبیح می
گفتند چون بابا خادم بجوار رحمت حق پیوستند ایشانرا در مزار
فایض الانوار آنحضرت دفن نمودند بعد از آن حضرت قطب الاقطاب
عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ خدمت امیر صنع اللہ کہ بامیر نبیرہ
مشہور اند رخصت کردند کہ ایشان دران منزل شریف
ذکر گویند چنانچہ پیش ازین در بیان مناقب آنحضرت مذکور شد

ابو الحسن شیخ قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت زبدة العرفا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند و از فرزندان حضرت شیخ جمال الدین قدس سره اند نقلست که شیخ ابو الحسن روزی در ملکوت خود گفته اند که برخیزید و از اینجا برائیم که وبای عظیم در رسید و یاران و صوفیان قبال آن ناکرده در خلوت بوده اند آثار آن وبا بالفور ظاهر شده بمقدار چهار صد صوفی بهمراهی شیخ ابو الحسن دران خلوت انتقال نموده اند و ایشان در صفهٔ که حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره در جوار ایشان مدفونند و ایشان همانند که در مناقب حضرت عزیزان قدس سره مذکور شده است عارف صوفی قدس سره از جملهٔ قدماء اصحاب حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند خدمت امیر صنع الله المشهور بامیر نبیره سیفه بوده اند که بعد از شهادت خاقان شهید شاه بیک خان اوزبکیه تمام از ما وراء النهر بیرون شده بدشت قبچاق رفته اند و میرزا بابر که از اولاد پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان است پادشاه ما وراء النهر شده است بعد از چند گاه حضرت

عزیزان قدس سره خطاب بعارف صوفی کرده بزبان ترکی فرموده اند که عارف سنکا اوزبکین کیراک مو عارف صوفی تواضع نموده و آنحضرت فرموده اند که اضطراب مکن که اوزبک پادشاه خواهد شد بعد ازان عبید الله خان از دشت قبچاق لشکر کشید متوجه ماوراء النهر شده است چون خبر عبید الله خان بسمع بابر میرزا رسید یک از امرای خود را بملازمت حضرت عزیزان قدس سره فرستاده که ایشان فاتحه خوانند حضرت عزیزان قدس سره فاتحه خوانده فرموده اند که هر که مسلمان تر باشد وی پادشاه باشد چون این سخن بسمع میرزا بابر رسید میرزا بابر گفته که سلطان عبید الله خان از ما پیشتر است ظاهر شد که رای حضرت عزیزان قدس سره آنست که وی پادشاه باشد بعد ازان عبید الله خان غالب آمده پادشاه ما وراء النهر شده است حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن قدوة العارفین اسوة السالکین سلطان العلماء برهان الفقراء قطب الکبراء غوث العرفاء السعی السعی المولی الولی قدس الله اسراره یگانه زمان و مقبول عوام و خواص جهان بوده اند در تفرید و تجرید

بی نظیر و انتمای متقیان اند انتساب این سلسلهٔ شریفه بایشان است
واین بود باعث تاخیر ذکر مناقب ایشان از سایر خلفای حضرت
عزیزان قدس سره واز جملهٔ کبار خلفا و قدمای حضرت سلطان العارفین
شیخ خدایداد قدس سره اند خدمت مولانا صوفی برکنی که از اصحاب
حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بوده و در غایت حیرت بود
چنانچه در اواخر عمر نشست وخواست را چندان نمی دانست میفرمود
که حضرت عزیزان مولانا قدس سره میفرمودند که ما در زمان جوانی
وقتیکه شمسیه میخوانیدیم بحضرت قطب العرفا حضرت عزیزان
شیخ قدس سره مرید شدیم بعدازان بتحصیل علوم اشتغال نموده از آن
فارغ شدیم بعدازان بملازمت خدمت شیخ محمد صادق عشقی
قدس سره که در علوم ظاهر و باطن بی نظیر روزگار بوده چنانچه حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره ویرا آگاه عارف وگاه عاشق گفته یاد
میکرده اند رسیدیم درس شیخ محمد صادق قدس سره آن بود که هرکه
در درس ایشان سخن نیک میکرد بآن التفات می نمودند وچنید
روز در ملازمت ایشان بودیم اصلا التفات بما نمودند روزی

و در سر ایشان سخنان گفتیم بعد ازان از برای ما مجلس عالی ساختند
با التفات بسیار نمودند و دران مجلس از ایشان سخنان بتعالی
این طایفهٔ علیه شنیدیم و بزرگی ایشان بعلوم ما شد ولیکن
روش ایشان با ندر افتاد از انجا متوجه ولایت بدخشان شدیم
و در بدخشان مدتی در صحبت عزیزی از مشایخ کبرویه بودیم و
از ایشان امداد و اعانت در طریقت بما بسیار رسید روزی آن عزیز
فرمودند که بما ارادت بکن من بعرض ایشان رسانیدم که عزیزی که
من با یشان ارادت کرده ام در عالم حیوٰة اند فرمودند که شما بر
همان طریقهٔ خود باشید بعد از چند گاه آن عزیز فرمودند که ما واقعه
دیدیم که یک بندی در میان شما بسته ایم و فقیر را در طریق خود در حضرت فقیر
نمودند و از انجا رجوع نموده بلازمت حضرت عزیزان رسیدیم چون
خادم عرض کرد که ملا ولی است بخدمت آمده فرمودند که ملا ولی ما با وجود
آنکه سالها از زمان ارادت ما گذشته بود بعد ازان خواستیم که
تجدید ارادت بکنیم فرمودند که در ما خطائی نرفته است مگر چیزی از
شما واقع شده که تجدید ارادت میکنید بعد ازان فرمودند که ارادت

دو نوع است یکی ارادت جزوی و یکی ارادت کلی ارادت اولی

جزوی بود و این ارادت کلی است بعد از ان مرید شدم فرمودند

که ارادت کلی را رخصت کلی لازم است و هم دران مجلس مرا رخصت

کلی دادند لمحه ای عزیز من ارادت جزوی بیزاری از عصیان ست

و ارادت کلی بیزاری از ما سوی است میفرموده اند که وقتی اول اگر

دست درویش بیعت با پیر سید گران می آمد بعد از چند روز

اگر پای بر سر میزدند آن پای درویش را بوس میکردیم بیت

گر نعلین ره روان راهست * شرف تکمه کلاه همه * ای آلهی من آنه

تقامت که روزی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره از کوهی

می گذشته اند دران کوه غاری بوده چون چشم ایشان

بدان غار افتاده صیحه کشیده اند بعد از ان فرموده اند ما چند گاه

درین غار می بودیم ریاضت می کشیدیم و از خلایق گوشه گرفته

بودیم و ما را درین غار احوال عجیبه و غریبه روی مینمود و از انجمله که

مدر وشیئ دخلی ندارد روزی از در دل این غار ملقین گویان

بر آمدیم رمه گوسفندی بود و از استماع تلقین ما وی نیز در تلقین شد

وهمچنین این کوه وصحرا در ذکر مشغولند ع کو چه بام هوا جمله پر ند
از خدا" عارف جامی قدس سرّه فرمایند که "نام تو که خاموشی نمی
شاید از وی بر سینه در فتوح بگشاید از وی فریاد همی کنم باواز بلند
تا هیچ زبان گوش بآن باید از وی؛ حضرت استاذی واستاذ
العلماء مولانا صادق قدس سرّه میفرمودند که در سمرقند در مسجدی
در ملازمت وصحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه بودیم وطریقه
ایشان این بود که بعد از خواندن قرآن از اهل علم می پرسیدند که
این جمله از قرآن بحسب ترکیب چیست بعد از ان خود در سخن می شدند
وهم دران مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند که این جمله بحسب ترکیب
چیست شخصی گفت فلان کلمه ازین جمله مبتدا است ودیگری گفت که
مبتدا بی خبر باشد واز ین سخن وی حال حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سرّه دگرگون گشته فرمودند که مبتدا بی خبر نمی باشد مبتدی بی
خبر نیست حی گفته بذکر اره مشغول شدند وبعد ازان دران حلقه ذکر
چشمان آنحضرت سرخ شده وبر هر که چشم ایشان می افتاد از جای
میرفت وآن مسجد از اهل علم وصوفیه وغیر ایشان پر بودند همگی

مستغرق شده سر از پا نمی دانستند و مجلسی عظیم در گرفت

هیبت پیری که زچشم هست اوست شوی ☆ آن به که بزیر پای او پست

شوی و حضرت عزیزان قدس سره در غایت تقوی و پرهیزکاری

بوده اند روزی عبد الله خان که دران زمان ویرا عبدالله سلطان

میگفته اند بملازمت ایشان آهوی را حلالست کویان آورده

و آنحضرت فرموده اند که سخن در آهو نیست سخن در آنست که جانوری

که این آهو را گرفته و دو شینه با گوشت کدام قصاب را خورده باشد

و اسپی که میر شکار بر بالای آن سوار شده این جانور را انداخته و

این آهو را گرفته با کدام جو فقیری خورده باشد چون عهد کرده ام که

امثال این چیزها را الکبریم بعذور یم و آن آهو را رد کردند و حضرت

مرحومی عبد الله خان این واقعه را در اواخر عمر بسیار یاد میکرده اند

خواجه طاهر نام پیری بود از ملازمان و مخلصان حضرت عزیزان

مولانا ولی قدس سره میگفت که این فقیر را حضرت مولانا ولی از برای

پاییدن گنجشک در زراعت خود گذاشته بودند بیگاه روزی

چون ازان خدمت فارغ شده بخدمت ایشان رسیدم صوفیه

ذکریه فرمودند که هر دو عبد اللہ خان که مذکور شد بملازمت حضرت ایشان آمد و آنحضرت فرمودند که عبد اللہ سلطان تو پادشاه عالی خواهی شد باید که مربی خود را بشناسی و آن مرد که در گوشه خانقاه نشسته است قاسم شیخ نام دارد و ویرا طوف بکن و عبد اللہ بن سلطان بام آنحضرت طوف ایشان کرد گویند چون حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرہ بذکر مشغول شده اند بسیار بوده که ذکر را فرو نیاورده بیفر موده اند که قاسم شیخ ما را اللہ میگوییم و شما عبد اللہ میگوئید و این واقعه بعد ازین در مناقب حضرت عزیزان قاسم شیخ بتفصیل خواهد مذکور شد انشاء اللہ تعالیٰ و هم خدمت مولانا صوفی قدس سرہ می گفت که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرہ چون در ولایت کرمینه در منزل حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ تشریف آوردند از اطراف و اکناف آن ولایت بملازمت آنحضرت مردم می آمدند و هر که ملازمت ایشان کرده می نشست بیفرمودند که بروید و در خاطر شریف حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ افتاده که این فقیر را گذارید که هر که خواهد در مجلس ایشان نشیند و هر که خواهد برود و آنحضرت

برحین خاطر المؤمن ینظر بنور الله اشراف یافته فرمودند که قائم شیخ ولی نقیر است هیچ یارا شمار انتسابست وقتیکه شما در مقام ارشاد باشید پادشاهان و خواص و عوام بملازمت شما خواهند آمد و شما همه را خواهید جمع کرد و چنان شد که ایشان فرموده اند روزی بحضرت مخلص خان که ذکر ایشان خواهد آمد فرموده اند که مخلص خان شما چند بالین بر در پشت بردارید و شما و زوجه شما پیاده از ملازمت ما که دران وقت در قریه سیالکال بوده اند بفلان قریه بخاری روید که انجا مریدان پدران شما ساکن اند و دران قریه خلوت نشینند و از انجا بهمان وضع که مذکور شد رجوع کرده پیش ما حاضر شوید بعده حضرت مخلص خان بمقتضای امر آنحضرت بهمان وضع بآن قریه رفته خلوت نشسته بهمان طور رجوع کرده بملازمت ایشان می آمده اند که ابو المحمد شیخ نام شیخ زاده جانوران گرفته و اسپان تازی سوار با جمعی کثیر از همراهان پیدا شده است چون حضرت مخلص خان آن شیخ زاده را دیده اند بزوجه خود گفته اند که درین حجری فرو درآمده پنهان شویم که او مارا نه بیند و نشناسد بعد ازان

بملازمت آنحضرت روان شده اند چون بملازمت و صحبت آنحضرت مشرف شده اند فرموده اند که همه را گر دیدم اما از ابو محمد شیخ شرم داشته بحجره ی پنهان گشتید بیت آنچه پنهانی کند مردم ببینند اوعیان گرد و به نزد پیر دید و حضرت استادی و مخدومی و سندی وسیدی مولانا عصمة الله رحمه الله میفرمودند که روزی به پیش حضرت سلطان المفسرین برهان المحدثین استادی و مخدومی مولانا مصطفی الرومی قدس سره رسیدیم ایشان فرمودند که من در پیش عبد اللطیف خان پادشاه سمرقند بودیم خان بما گفت که حضرت مولانا ولی عزیزان و حضرت درویش شیخ عزیزان قدس سرهما اینها هر دو عزیز مرید حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند چون است که مولانا ولی عزیزان او زبکان را مرید میگیرند و نیاز ایشانرا رد میکنند و درویش شیخ عزیزان او زبک را مرید گرفته نیاز ایشانرا قبال می کنند و من گفتم که جواب این سخن را خود ها می دانند و ما نمی دانیم و بعد از ان خان پرسید که در شهر هیچ یکی از این دو عزیز باشند شخصی حاضر بود گفت که حضرت مولانا ولی عزیزان تشریف دارند خان

بشخصی امر کرد که این مذکور را بر ایشان عرض بکن و من گفتم که از
ایشان پرسیدن بی ادبی ست قاسم شیخ نام مریدی دارند
از ایشان پرسم که ایشان جواب میگویند چون آن شخص نزد حضرت
قاسم شیخ علیه الرحمة آمده سخن خانرا بایشان عرض کرده قاسم شیخ چند
جواب گفته اند بعد از ان فرموده اند که این جوابها را خان تو فهم
نمیکنند جوابی گویم که خان تو فهم کند فرموده اند که خان تو شخصی را
اتالیق ساخته دیگری را محرم خاص خود گردانیده اتالیق خواص و عوام را
می پرسد و محرم جز خواص را نمی پرسد همچنین حضرت عزیزان شیخ
خدا یداد قدس سره عزیزان درویش شیخ را اتالیق خود ساخته که
اوزبک و غیره را مرید می گیرند و عزیزان مولانا ولی قدس سره را
محرم ساخته اند که خواص را مرید میگیرند و بس و خدمت مولانا محمد
حسین نوقانی که از درویشان و مریدان قدیم حضرت جد بزرگوار
قدس سره بود میگفت که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرمودند که
جواب دیگر با آن بود که مثلاً از سمرقند تا علیاباد دو راه ست یکی بر
کل و یکی بی کل درویش شیخ عزیزان قدس سره از راه پر کل می روند هر که

در گل افتاده خواه اسپ و خواه مرکب از گل می برارند ع بچنگم هرچه افتد

می نوازم و حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره از راه بگل

می روند و خدمت مولانا عبد المومن که از درویشان قدیم

حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بود و بعد از ایشان سالها

در خدمت حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمه بود میگفت که

تقوای حضرت مولانا ولی قدس سره بغایتی بود که حضرت سید کبیر

امیر خلیل سیدانم قدس سره که از جمله پرهیزکاران زمان بودند و

در تقوی سعی بلیغ می نمودند روزی از برای حضرت عزیزان مولانا

ولی قدس سره فرمودند که یاران بغرا پزند چون بغرا را حاضر ساختند

حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره ازان بغرا تناول نفرمودند

و حضرت سید از ایشان سبب آن پرسیدن ایشان فرمودند که

در ولایت هنوز خراج باغ را قطع نکرده اند و درین بغرا غوره انداخته

اند حضرت سید فرمودند که شما از ما پرهیزکارتر بوده اید بعد ازان

فرمودند که ما خراج باغ این قریه را بجهت غوره قطع کنانیده ایم بعد از

ان حضرت مولانا ولی قدس سره ازان بغرا تناول فرمودند و این

مخلص استماع دارد که چون حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ
در ولایت کوفین دختر ہای متمولی را از وجہ خود ساختہ اند بنفس
خود از کوہہا بوز غنج و پستہ و اہثال آن چیدہ فروختہ نفقہ
می ساختہ اند و آن ہای از ین معنی بغایت متالم بودہ کہ
مارا چندین اموال ست کہ داماد وغیرہ را کفایت میکند و بمقصد
ایشان نفہمیدہ بالآخر آنحضرت در غضب شدہ فرمودہ اند کہ اموال
این ہای نابود گردد عنقریب یاغی آمدہ جمیع اموال آن ہای را بردہ
و آن ہای از جملہ فقرا و محبان گشتہ میگفتہ کہ مقصد ایشان
این بودہ و از ایشان راضی بودہ و آنحضرت بوی التفات بسیار
می نمودہ اند و ہم مولانا عبد المومن می گفتند حضرت مولانا ولی
عزیزان را بحضرت امیر خلیل اللہ قدس سرہ ارتباط تمام بود چون حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ فرمودہ اند کہ مولانا ولی بصحبت
حضرت سید رسید ایشان شمار ا تربیت خواہند نمود بدان
سبب بصحبت حضرت سید بسیار می آمدند و منزل حضرت مولانا
ولی عزیزان قریب بمنزل حضرت سید بودہ و حضرت مولانا ولی

عزیزان قدس سرہ میفرمودہ اند کہ حضرت سید کاہ مارا چون گوی بازی میکنند و چون مہمان بہ پیش حضرت سید می آمدہ میفرمودہ اند کہ اگر میل ما حضر داری پیش ما باش و اگر ریاضت و مشقت و گرسنگی می کشی پیش مولانا ولی رو و حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ صوفیہ را ریاضات شاقہ میفرمودہ اند سی کس از یاران ارہ کش ہمراہ بودہ اکثر شب تا روز ارہ می کشانیدہ اند و اگر روز اوزبکی علازمت ایشان میرسیدند ذکر ارہ متوجہ می شدہ اند چندان صوفیہ ارہ میکشیدہ اند کہ آن اوزبک بالآخر از مجلس بیرون می رفتہ بعد از ان ذکر را فروز می آوردہ اند و ہر کہ از صوفیہ ذکر ارہ را بجد تمام میکشیدہ خود بمقابل آن شدہ ارہ میکشیدہ و در تقلیل طعام اہتمام تمام می نمودہ اند اگر شخصی مہمانی میکردہ دستہ بران ما حضر می آوردہ اند و بزودی دست از ان می کشیدہ اند و بہ تبعیت آنحضرت جمیع صوفیہ ایشان دست میکشیدہ اند اکابر طریقت فرمایند عَلَیْکُمْ بِتَقْلِیْلِ الطَّعَامِ وَتَقْلِیْلِ الْمَنَامِ وَتَقْوَی اللّٰہِ فِی السِّرِّ وَالْعَلَانِیَۃِ بسیار بودہ کہ زرد آلو در سیدان ایشان

پخته می افتاده وصوفیه از انجا مرور سیکرده بخدمت مشغول بوده اند یک زرد آلو رابی امر ایشان گرفته در دهان نمی کرده اند و دران زمان حضرت عزیزان قاسم شیخ در خدمت بوده اند و اگر خدمت ایشان بنفس خود چون کشیدان آرد و هیزم وغیره ایشان بجا می آورده اند روزی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بدست مبارک خود سیب چند بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره می داده اند و حضرت عزیزان قاسم شیخ دامن خود را داشته اند از دامن ایشان مدان سبب که پاره پاره بوده افتاده و چون طاق خود را داشته اند اندر طاقی ایشان شکاف بوده از انجا ریخته و آن زمان حضرت مولانا ولی قدس سره تحسین فقر ایشان کرده اند و مولانا محمد که از درویشان حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بوده میگفت که در زمان خدمت بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره علاء حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره فرموده اند که مجلس ترشک بخورد و دران خلوت شخصی بلاز مت عزیزان قاسم شیخ ترشک آورده ایشان از ان ترشک تناول نموده اند و آن غلام پوستهای آن ترشک را در سر راه حضرت عزیزان مولانا ولی

انداخته و با ایشان واقعه را بیان کرده و حضرت عزیزان
قاسم شیخ در غضب شده فرموده اند غلامک بمیر و آن غلام مرده و بعد
ازان حضرت عزیزان فرموده اند که شیخ غلام را کشتید و در سمرقند
حضرت قاسم شیخ عزیزان قدس سره از برای مطبخ و آب طهارت حضرت
عزیزان مولانا ولی قدس سره هیزم می کشیده روزی چوبی خشک شده
یکی از مزارات را بریده از برای مطبخ و آب طهارت می آورده
طالب علمی ایشانرا منع کرده بسیار بی ادبی کرده بالآخر ایشان
فرموده ما آن هیزم را از برای آب طهارت صوفیه می بردیم چون
شما منع می کنید طهارت شما نایستد همان زمان آن طالب علم
سلس البول شده تا آخر عمر آن ضعف ازان طالب علم زایل نشده است
اعاذنا الله عن ذلک و هم مولانا عبد المؤمن میگفت که روزی حضرت
عزیزان مولانا ولی در صحبت حضرت سید فرمودند که مولانا ولی
جمیع اطوار و اوضاع شما موافق ماست اما هیچ شما را نمی دانیم حضرت
مولانا ولی عزیزان قدس سره عرض نمودند که چون باین طریق
از اکابر این سلسله شریفه ما مامور یم این طریق را رعایت میکنیم حضرت

سید اگر متصدی این اغزه میشوند ما ترک کنیم حضرت سید گفتند که
هیهات کی توانیم که متصدی ایشان شویم و در مجلس دیگر نیز از حضرت
سید این سخن صادر شد حضرت عزیزان این کرت فرمودند که این
چون عسل ست ع لذت می شناسی بخدا تا نچشی ؛ بعد از ان حضرت
سید ساکت شدند و حضرت سید در قریه سیدان که قریب
بکوفین بیا نکال ست وفات یافته اند و در انجا مدفونند و حضرت
عزیزان مولانا ولی قدس سرہ صفه بر مرقد شریف ایشان بنا کرده اند
و خود دران صفه در جوار حضرت سید مدفونند قدس الله سرهما
و از کوه جوی آبی آورده چند درخت بر سر مزار ایشان کشته اند
و حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ در زمان کندن آن جوی تیشه
در دست داشته و سنگ آن جوی را بآن تیشه می کنده اند و سنگها
بر جنازه شریف ایشان رسید خونین می ساخته و دران حین
این بیت مولوی جامی قدس سرہ را تکرار کرده تیشه می زده اند که
بیت از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها ؛ هر دم شکفته بر زخم
زان خارها گلزارها ؛ و بعضی از مناقب حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ

اللہ اسرارہ مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ وحضرت جدّی

ومخدومی استادی واستاد العلماء حضرت حافظ التاشکندی

قدس سرہ میفرمودہ اند بزرگی پیر را از بزرگی مرید میدانند چون حضرت

عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ کہ بزرگی ایشان دلیل واضح ولایح ست

بر بزرگی حضرت مولانا ولی عزیزان وبزرگی شاگرد دال ست

بر بزرگی استاد وحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ سلطان العرفا

برہان الکبر اقطاب الاولیا غوث الاصفیاء وحید زمانہ فرید یگانہ

مرجع العوام والخواص منبع الولایت والاساس ملجاء العلماء وملاذ

الفقراء صاحب العلم اللدنی ومبین العلم الشرعی ہو الذی بین معالم

الشریعہ بلا اکتساب واظہر قواعد الطریقہ بلا ارتیاب وشید مشاید

الحقیقہ العقیمہ بلا اعیاب اسوۃ المتقدمین قدوۃ المتاخرین خلاصۃ

العارفین سلالۃ الکاملین العالم الرموز المستجلی الکاشف الکنوز الربانی

ملتجاء الاولیاء فی عصرہ متکی الفقراء فی دہرہ المستغنی عن التوصیف

المغنی عن التعریف وآنحضرت اوّل مرید حضرت خواجہ مولانای عزیزان

قدس سرہ بودہ اند پانزدہ سال خدمت ایشان را بجای آوردہ اند

و بعد از نقل ایشان چند روزی بامر ایشان بجای ایشان
نشسته در مقام ارشاد خلایق بوده اند بعد ازان بخاطر ایشان
رسید که هنوز چو هم خدمت پیران کنیم بعد ازان بجانب بخارا
رفته بصحبت خدمت شیخ عبد اللطیف که از مقتدایان و پیشوایان
سلسلهٔ کبرویه بوده رسیده اند و خدمت شیخ عبد اللطیف درآن
زمان معتکف بوده و حضرت عزیزان قدس سره بخادم ایشان این
گفته اند که بحضرت شیخ گوی که قاسم نام فقیر سنکلی میخواهد که
ایشانرا ملازمت کند چون خادم بحضرت شیخ نام ایشانرا برده شیخ
فرموده که قاسم شیخ اند از معتکف برآمده با ایشان ملاقات کرده
گفته اند که ما را در طریقت اشکالات بود و از خوارزم آمده بودیم که
بحضرت عزیزان شیخ خداداد قدس سره رسیده عرض اشکالات
کنیم شاید که از شفاخانهٔ ایشان دردما دوا یابد چون به بخارا رسیدیم
آنحضرت ارتحال نموده خواستیم که اشکالات خود را بحضرت خلیفهٔ
ایشان حضرت خواجه ملای عزیزان کنیم معلوم شد که ایشان
دانشمند بوده اند و بخاطر افتاد که مبادا انجا طراقدس ایشان خطور

کنند که مقصد ما امتحان ایشان باشد بدان سبب سوالات با در حال
افتاد بعده فرموده اند که پیر شما حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سره
پیشتر چه میفرموده اند حضرت عزیزان فرموده اند که پیشتر میفرموده اند که
مقبول یک دل مقبول همهٔ دلهاست و مردود یک دل مردود همهٔ دلهاست
و نیز میفرموده اند که صید بودن بهتر از صیادی ست و خدمت
شیخ عبداللطیف در سماع شده مجلس عظیم درگرفته بعد از آن فرموده
اند که جمیع اشکالات ما مرتفع گشت پس از آن گفته که آنچه بما رسیده
از رخصتها درین سلسلهٔ شریفهٔ کبرویه بحضرت شما تعلق دارد و
از انجا بیرون آمده در نواحی ماوراء النهر سیر کرده بعلیا باد منزل شریف
حضرت جد بزرگوار این مخلص آمده سه ماه کما بیش انجا بوده اند و
حضرت جد بزرگوار قدس سره پیش از آمدن حضرت عزیزان قدس سره
واقعه دیده اند که شیر ماده بخانقاه ایشان چون از آن واقعه
باز آمده اند بیاران فرموده اند که آن شیر مردی خواهد بود که خلایق
را بروی رجوعی شود و آثار از وی باقی ماند و همان روز حضرت عزیزان
دران خانقاه تشریف آورده اند و حضرت ایشان فرموده اند که

همین کس ست که بما اشارت رسیده بود بعد ازان ازان جا نقاه
انتقال نموده بصحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره رسیده
مرید ایشان شده سالها در خدمت ایشان بوده اند و حضرت
عزیزان مولانا ولی چند کرت آنحضرت را رخصت کل داده اند
و حضرت عزیزان میفرموده اند که ما در هر چهار سلسله مرخصیم
و حضرت مخدومی و استادی و سیدی و سندی مولانا عصمة
الله رحمة الله میفرمودند که روزی حضرت خواجه کلان خواجه
ده سیدی قدس سره که از مقتدایان و پیشوایان سلسلهٔ شریفهٔ اکابر
خواجگان قدس الله اسرارهم بودند از بخارا آمده بمنزل ما تشریف
آورده فرمودند که در پی آمدن از بخارا بخانقاه شریف حضرت
عزیزان قدس سره رسیدیم و آنحضرت فرمودند که وقت آن شد که
در ده بیدا اقامت نموده بتربیت خلایق مشغول باشید و ما
باین امر تعلل کرده گفتیم که ما مرخص نیستیم و حضرت عزیزان قدس سره
فرمودند که ما از حضرت والد عظامی شما نیز مرخصیم آن رخصت بشما تعلق
دارد و حضرت مخدومی رحمة الله فرمودند که بشما اتفاق میکنیم چون

حضرت خواجه قدس سره چنین گفتند من گفتیم که در خاطر ما بود که در این آمدن
نگذاریم که بخارا رسید و عنایت کرده در ده پیدا اقامت نموده به تربیت
خلایق اشتغال نمایید چنانچه حضرت عزیزان فرموده اند و مقرر ساختیم
که فردا پگاه در مسجد کبود سمرقند مجلس دارند و ما فردا در آن مجلس حاضر شویم
و این اول صحبت حضرت خواجه قدس سره بود و هم حضرت مخدومی می فرمودند
که ما را بحضرت عزیزان از قدیم در زمان سلوک ایشان مصاحبت
تمام بود و از ایشان خوارق عادات و حکایات نقل میکرده اند
از آن جمله آنست که میفرمودند که روزی در ملازمت ایشان
سوار بودیم و مردم از نواحی بدیدن ایشان می آمدند و نیازها می آوردند
از جمله نیاز آنچه تنکه بود در کیسه خود می انداختند و فوطه چند آنرا
در میان بسته بعد از آن شمرده بصوفی از صوفیان دادند و مرا از این
حال تعجب آمده در خاطر گذرانیدم که این کیسه چراست همه را بخادم
ندهند که جمع و ضبط نماید بالفور باین خاطر اشراف یافته فرمودند که
مولانا عصمة الله آنچه شما میگویید کردیم لیکن خادمان اسراف کردند
و ما نمودیم که بمصرف نیاز رسانیم بنابرین این کیسه را کردیم و این

ضبط مینمودیم و حضرت مخدومی میفرمودند که عهد کردیم که در ملازمت
ایشان حتی الامکان ضبط خاطر نمائیم که مشرف القلوب اند و هم حضرت
مخدومی میفرمودند که از حضرت عزیزان قدس سره پرسیدم که درین
مجمع صوفیه از اهل الله که باشد فرمودند که جوانیست که شاه طالب نام
و چون این سخن از زبان ایشان جاری شد از ان مجمع عظیم دیگر آنکه این
کلام ایشان بسمع وی برسد از دور جوانی برخواست بر سبیل
تعشق برای ایشان نظاره کنان ایستاده و من بر ایشان عرض
کردم که همین جوان باشد فرمودند که آری همین است بخاطر ما افتاد که
با این جوان آشنائی بودیم چون از ملازمت ایشان فارغ شده
بیک از حجره ها که مارا آنجا تعیین کرده بودند در آمدیم همان جوان از در
آن حجره به بشاشت تمام سلام کرده در آمد بعد از ان با آن جوان
صحبت و الفت پیدا کردیم و حضرت مخدومی قدس سره شاه طالب را
بسیار تعریف و توصیف می نمودند و هم حضرت مخدومی قدس سره میفرمودند که
حضرت عزیزان قدس سره در ولایت بهار سمرقند خلوت نشستند
دران خلوت در صحبت ایشان بودیم بعد از ان در نواحی علیاباد سمرقند

اعتکاف نشستند و دران اعتکاف در ما جمعیت پیدا شد در خلوت
مذکوره تفرقه و حاصل شد و این حال را بحضرت عزیزان عرض کرده گفتیم که
هر دو مجلس شماست سبب چیست که یکی موجب جمعیت و دیگری مورث
تفرقه شد حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که این سبب مکانیست و لا بیت
انهار در روی مردم متفرقه و سلاسل مختلفه جمع شده اند این
تفرقه و عدم جمعیت خواطر بدان سبب است بخلاف و لایت علیا باد
واشتیخ و سیالنکال تا بخارا همگی گویا یک تن است و ما چون اینجا سکونیم
همگی بیکبار الله میگویند و این جمعیت بدان سبب است الحمد لله حمداً
کثیراً و هم حضرت مخدومی فرمودند که دران اعتکاف حضرت عزیزان
فرمودند که ابو الخیر سلطان پادشاه دیار بوده میخواهد مرید باشود
من انرا رد کردم که وی بخواهد صوفی شد و من بعض ایشان سپارندم که
اگر توبه کند بمضمون التائب من الذنب کمن لا ذنب له گناهان
گذشته وی مغفور شده سبکبار شود و بعد الیوم امید است که من بدین
سبب بعضی از مظلومان بفریاد رسیده حضرت ایشان خلاصی یابند و انحضرت
اقبال ارادت وی کردند و من دست آن سلطان را گرفته بدست ایشان

سیر دم و هم حضرت مخدومی قدس سره را میفرمودند در زمانی در صحبت
حضرت عزیزان قدس سره در خانقاه آنحضرت که در کرمینه است بودیم
زبدة الافاضل مولانا نوروز علیا بادی که از شاگردان حضرت مخدومی
بود با ما همراه بود شبی در حجره که با متعین بود و ما در آنجا بودیم مولانا
نوروز بما گفت که از حضرت عزیزان قدس سره تعدیل ارکان در نماز بوقوع
نمی آید و من بمولانا نوروز گفتم که جواب شما ایشان خود خواهند گفت
بعد از آن فرمودند که چون مولانا نوروز بعد از آنکه غایت شب
گذشته از پیش ما برآمده بخانقاه عالم پناه درآمده در کناره در آن
خانقاه بگذاردن نماز تهجد مشغول شده و حضرت عزیزان قدس سره در آن
خانقاه تکیه کرده بوده اند و در وشی ایشان را خادمی میکرده و یکبار از سر خود
برداشته فرموده اند که تو تعدیل ارکان بسیدهم چند کرت همچنین فرمودند
و مولانا نوروز جواب نداده بدان سبب که در آن خانقاه مقدار دو سه
هزار صوفی می بود و اکثر بنماز تهجد مشغول بوده اند بخاطر وی آمده که شاید که
بدیگری میگفته باشند بعد از آن صوفی که ایشان را خادمی میکرده خطاب
بوی کرده و مر تعیین نموده فریاد کرد که ترا میگویند و وی فریاد کنان و غلتان

در پیش ایشان فتاده خواسته که مرید ایشان شود از ان صوفی پرسیده اند که مرا خواب هنر ده باشد وی جواب داده که خواب هنر ده و طهارت شما باقی است بعد از ان وی رام یدگرفتند و شر سوده اند که بعد ازین همچنین اعتراضات مکن و خدمت مولانا نوروز نوّر مرقده نیز بکرات این واقعه را می گفت و وی می گفت که چون نا پیش حضرت مخدومی در آمدم فرمودند که الحمد لله که عنایت نموده اند و ترا از مهلکه خلاصی داده اند وای بر تو اگر اظهار نا کرده درین شبهه می ماندی و این مولانا نوروز مقبول حضرت عزیزان قدس سره بود و این مخلص در زمانی که حضرت عزیزان قدس سره بعلیا باد تشریف می آوردند دید که دست در پشت مولانا نوروز کشیده چند کرت فرمودند مولانا نوروز با و مولانا نوروز بسیار مرتاض و از جمله صلحای درویشان ایشان بود و بعد از ارتحال آنحضرت بحضرت عزیزان ما قدس سره مرید شده بود و بعد از وفات وی این مخلص در واقعه دید که در پیشگاه مجلسی که اکابر در ان مجلس بوده اند مولانا نوروز بقدم برهنه نشسته بفقیر خطاب کرده میگوید که کسیکه بحضرت عزیزان قدس سره و بحضرت عزیزان سیم شیخ مرید شده بفقیر مثال حاجی حاف

نخواهد ماند و این حاجی نداف درویش کبیر بود و بعد از فوت مولانا نور وز میگفت که مولانا نور وز بتقصیر من پیش آمد و این فقیر استماع دارد که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که در ملازمت حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بوده اند گاه چنان می شده که از غایت استغراق پیش از امام تکبیر تحریمه می بسته اند و حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره میفرمودند که هی شیخ مستغرق شدید پیش از امام تحریمه بستید و خدمت مولانا عبد المومن که از جمله درویشان قدیم آنحضرت و مقبولان ایشان و آثار توجه در وی ظاهر بود میفرمود که حضرت عزیزان قدس سره در وقت مراجعت از سمرقند بجانب کرمینه چون بصحرایی رسیدند دران صحرا رمه گوسفندی بود یازده گوسفند ازان رمه جدا شده بجانب حضرت عزیزان قدس سره در تاختند باوجود آنکه با آنحضرت جمع کثیر بودند ابا نکردند بیشتر چنان بود که با ایشان ده هزار کس همراه می بود چون نزدیک با ایشان رسیدند بآنحضرت نظاره کنان بایستادند بعد ازان گشته بدان رمه ملحق شدند و این فقیر بمیرزا هارون که از جمله مخلصان قدیم حضرت عزیزان قدس سره بود در سید

میرزا هارون در گریه بود سبب گریه را از وی پرسیدم گفت که
ما مقدار این گوسفندان نشناختیم حضرت ایشان را گفته کرده ایم
و چون حضرت عزیزان قدس سره در یک از منازل نزول می نمودند و این
فقیر ایشان را خادمی می کردم فرمودند که میرزا هارون به توجه میگفت
و سخن کلام وی را به ایشان عرض کردم آن جوق زاغان را ندید
واقعه آن بود که جوق زاغی دران روز بر زبر سر مبارک آنحضرت
تنوره کشیده نزدیک آمده بود که بنشستند بعد ازان پرواز کرده برفتند
فرمودند که آن زاغان خواستند که در زیر قدم اسب ما افتاده
طوف کنند ما زاری کردیم بدرگاه حضرت حق سبحانه که چند روز
میخواهیم که درین عالم باشیم و زود انتقال نکنیم بدان سبب پرواز
کرده برفتند فرمودند که چون از قطب امثال این کارها ظاهر شود زود
خواهد از عالم رحلت نمود و هم فرمودند که مثل این از حضرت خواجه
احرار قدس سره ظاهر شده بعد ازان بزودی انتقال نموده اند فرموده اند که
روزی حضرت خواجه احرار قدس سره از جانب قرشیک که از نواحی
سمرقند است می آمده اند آهوئی از صحرا آمده سر بر سم اسپ ایشان نهاده

بزبان حال گفته که درین کوه بچه دارم که اگر از شیر برسید هم درویشی که
از برای من در راه من کازه ساخته که مرا گیرد و من چند روز است که
بدان سبب بچه خود را شیر نمی توانم داد و بعد از ان حضرت خواجه
قدس سره دوات و قلم طلبید در کاغذی نوشته اند که ای درویش
اگرچه صید حلال است اما رحم از دین است و آن کاغذ را بشاخ آن
آهو بسته اند و آن آهو پیش آن درویش رفته آن خط را داشته
چون آن درویش مضمون آن خط اطلاع شده از خط آنحضرت نه برآمده
کازه را ویران ساخته رفته است چون آن اظهار از آنحضرت واقع
شد بزودی از عالم ارتحال نموده اند و هم مولانا عبد المؤمن بیان نموده
اند که روزی خدمت قاضی خان عبد الله خان که نام وی نور الدین
بود بملازمت حضرت عزیزان آمده پیغام عبد الله خان را بر آنحضرت
رسانید که عبد الله خان میگوید که حضرت عزیزان قدس سرهم تا آنکه
عفو نامه بنام من ننویسید بملازمت آنحضرت نمی توانیم رسید هر چند
حضرت عزیزان قدس سره ابرام نمودند که از عبد الله خان چه صادر
شده باشد قاضی خان میگفت که من اصلا مطلع نیستم بعد از ان فرمودند که

عفو بدست حق سبحانه است و قلمی گرفته این بیت را نوشته ارسال نمودند که بیت غافل منشین که مرکب مردان مرد را در سنگ لاخ بادیه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش بجای رسیده اند چون این کتابت شریفه بحضرت عبید الله خان رسید بالفور به بندگی آنحضرت آمده و واقعه آن بوده که عبد الله خان یک پیاله پنهانی باده شامید بوده آنحضرت بنور ولایت اطلاع نموده اند و هم مولانا عبد المؤمن میگفت که شبی آنحضرت را در خانقاه عالم پناه خادمی میکردم شخصی از دور مرا اشارت کرد و حضرت عزیزان قدس سره را اشرافی شده فرمودند که بروید که شما را عبد الله خان می طلبد چون پیش آن شخص آمدم گفت شما را عبد الله خان می طلبد عبد الله خان آن شب در یکی از حجرهای حضرت عزیزان قدس سره که در جوار خانقاه است بوده و چون پیش عبد الله خان آمدم گفت که درین آمدن از بخارا دو قاضی همراه ما بودند یکی قاضی خان مذکور و دیگری قاضی میر تاتکندی که وی از جمله معتبران عبد الله خان بود با یکدیگر در نزاع شدند بدان سبب من پرسیدم که حضرت عزیزان

قدس سره بیکبه رخصت داده اند قاضی خان گفت که بیک کس رخصت
داده اند وان عزیزان پیر کم شیخ اند قدس سرهم و قاضی نیز گفت که
بصد کس رخصت داده اند و هر دو در سخن شدند و من گفتم که چون
بملازمت آنحضرت میرویم از مولانا عبدالمومن خواهیم پرسید بعد ازان
خدمت مولانا عبدالمومن فرمودند که من در جواب عبدالله خان
گفتم که هر دو قاضی راست گفته اند قاضی نیز چون در سلسلهٔ کبرویه اند و
دران طریق اگر پیر طاقیهٔ مرید خود میدهد آنرا رخصت میگویند و
حضرت عزیزان زیاده از صد کس را رخصت چهار تسبیح نداده اند قاضی
نیز همه را رخصت میداده اند و قاضی خان درین سلسله است و مرید
حضرت عزیزان است مراد وی رخصت کلی است وان رخصت کلی
بحضرت پیر کم شیخ واقع شده است و چون ارتش خان بخانقاه در
آمدم حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که بعبدالله خان چه جواب گفتید
وانچه مذکور شد همه را عرض نمودم فرمودند که همان تور است که شما
گفته اید و هم مولانا عبدالمومن میگفتند که بعد از انکه خسرو سلطان مرگ
پسر عم عبدالله خان بود کشته شد عبدالله خان چهار ماه در بخارا

بیمار افتاده و درین مدت ویرا حضرت عزیزان قدس سره
نیز رسیده اند مشهور بیماری عبد الله خان بدان سبب بوده که چون
حضرت عزیزان قدس سره الله برای طوف مزار فایض الانوار حضرت
سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره بترکستان تشریف
نموده اند بابا سلطان که پادشاه ترکستان بوده یک مهمه
دران ولایت مرکبان صوفیانرا بنفس خود نگاه بان کرده بعد
ازان حضرت عزیزان قدس سره گاه میفرمودند که بابا سلطان
هم قابل تربیت است و این سخن آنحضرت بسمع عبد الله خان رسیده
واین بابا سلطان قاتل خسرو سلطان است بدان سبب ضعف
وی قوی گشته و بعد از صحبت عبد الله خان اراده ملازمت صیحت
آنحضرت کرده از بخارا بیرون آمده و الغ شیخ که برادر عروس و
خادم و مقبول آنحضرت بود با آنحضرت توجه نموده بابرام بسیار بجانب
کرمینه آنحضرت استوار برست چون از کرمینه گذشته اند دو سوار
از جانب چول ملک پیدا شده اند سر یکی برهنه ریسمانی در گردن
و دیگری یاسر این ریسمانرا گرفته چون این دو کس نزدیک رسیده اند

سر بر بنه عبد الله خان بوده و دیگری جان کیلدی بی بر آنحضرت
عرض کرده که نذر کرده ام که از خام رباط تا خانقاه ایشان با این حال
بروم و آنحضرت فرموده اند که مقصود از خانقاه هایم مقصود
تو هی کعبه بتخانه بهانه بعد ازان عرض کرده خسرو سلطان بر در
من کشته شده است و از دست من معارضه بپادشاهان سمرقند
و بادشاهان تاشکند ممکن نیست مرا رخصت بدهید که درویش شده
بجانب کعبه شریفه بروم ازان سخنان وی آنحضرت در غیرت آمده
فرجی و دستار خود را بعبد الله خان پوشانیده و با اسب خود بدست
مبارک خود سوار ساخته فرموده اند که بعد ازین بینم که گدا این ترا
ازین اسب و زین فرو زمی آرد بعد ازان خان در زیر قدم ایشان
افتاده که مرید ایشان شود حضرت عزیزان فرمودند که با دعاگوی
تو هیم دعا میخواهیم که دیگران نیز دعاگوی باشند و دعاگویان دیگر
از ارادت تو با بد حال میگردند بدان سبب ترا مرید نگرفته اند
و همان سال عبد الله خان بیمن نفس آنحضرت پادشاهان سمرقند را
زیر کرده سمرقند را گرفته بعد الیوم هیچکس بروی مقابل و معارض نشد

وهم مولانا عبد المومن می گفتند که بعد از ان عبد الله خان عرضه داشت بآنحضرت نوشت که ما چون نا قابل بودیم که ما را مرید نگرفتند وابو الخیر سلطان چون قابل بود که ویرا مرید گرفتند حضرت عزیزان فرمودند که ابو الخیر نیست ابو الشّر است اگر ویرا مرید نکریم عالمی را ویران کند و ترا احتیاج بارادت نیست و خاطر اش تسکین دادند

وهم مولانا عبد المومن میگفت که در زمان انتقال آنحضرت وبای عظیم بود که در خانقاه آنحضرت چند هزار صوفی وفات یافت در خاطر ما افتاد که در ملازمت آنحضرت انتقال خواهیم نمود چون این خاطر پیدا شد آنحضرت توجّه بفقیر کرده فرمودند که شما را از برای خدمتی خواهیم گذاشت وآن خدمت آنست که چون مولانا عبد الله المومن پسر اعلم العلما مولانا درویش محمّد آخون تاشکندی که در ملازمت ما انتقال نمود کلیدهای مخزونات خود را بما داده است که ما آن مخزونات وی را که در تاشکند است بفرزند او رسید دهی سازیم شما آن کلید ها را گرفته آن مخزونات را بآن نا رسیده رسانید و از آن وبا مولانا عبد المومن خلاصی یافته همان سال بتاشکند رفته

ان مخزونات را بآن تا رسیده رسانید و این مخلص استماع دارد

که حضرت عزیزان قدس سره پیش از آنکه و با شود فرموده اند که

بگوش من آواز می آید که وبا وبا و نیز فرموده اند که بر عبد الله خان

وقت کمیابی وبا متوجه شده بود ما این وبا را برخود قبال کردیم

چون در وجود عبد الله خان خیر بسیار است و بعضی مسموع است که

خدمت شیخ سلیمان که از مشایخ سلسله کبرویه و بحضرت ایشان

اخلاص تمام داشت بملازمت آنحضرت رفته واقعه را عرض کرده

حضرت ایشان فرموده اند که تعبیر واقعه شما وقوع وباست شما

اگر در خواب می بینید بگوش ما هر روز منادی می کنند وبا وبا

هم مولانا عبد الموس می گفت که مکرّرات حضرت مولانا ولی عزیزان

می گفتند که قاسم شیخ ما الله میگوییم شما عبد الله می گویید وی خواهان

پادشاه کلان شد و شما ولی آن وقت خواهید بود و حضرت عزیزان

فرموده اند که چون او زنگیه تاشکند ولایت سیالکال را تاخته

خراب ساختند ما را غیرت شد توجه نمودیم از عبد الله بهتر نیافتیم

بدان سبب این توجهات از ما واقع شده خدمت میر ماه شیخ که

از درویشان قدیم و از ایشان مجاز بودند میگفتند که در
زمان زمستان بصحبت یکران حضرت عزیزان قدس سره
بطوف مزار حضرت سلطان الطریقه قدس سره بترکستان رفتند
بخاطر افتاد که سبب التزام این همه محنت و مشقت چه باشد آنحضرت
فرمودند که سبب آن نبت که خواستیم که رأی حضرت سلطان الطریقه
قدس سره معلوم ما شود که پادشاهی هست که همین سلاطین قرار می
یابد درین ملازمت رأی حضرت سلطان الطریقه قدس سره بر آن
قرار گرفت که عبد الله خان پادشاه باشد این سفر پر خطر بدان سبب
بود و هم مولانا عبد المؤمن می گفتند که حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره عرض کرده اند که واقعه می بینم که
حضرت شیخ عبد الحق قدس سره پوستین عسلی خود را بمن پوشانیدند
و حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره فرمودند که ای شیخ خواب مکن
خواب مبین بعد ازان بخانه خود رفته در خواب شده سه مرتبه واقعه
دیده اند بالآخر زوجه خود را بیدار ساخته فرموده اند که شیخ
سخنی گفتیم شیخ ومیغیرت شده ما را نمی ماند که خواب بکنیم بعد ازان

بخانقاه رفته اند دیده اند که حضرت عزیزان قدس سره پشت
بستون خانقاه نهاده بجانب قبله توجّه تام دارند و
بحضرت عزیزان بمعذرت گفته رخصت کل داده اند باز حضرت عزیزان
مرید شده اند باز حضرت مولانا ولی قدس سرّه رخصت داده اند باز
ایشان تجدید ارادت کرده اند تا سه کرت چنان شده است
واز آن سته واقعه یکی آن بوده که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره
دیده اند که دریای عظیمی پل باریک بر زبر آن کشیده اند و جمع
عظیمی جمع شده میخواهند که ازین دریا بگذرند و کسیکه ازین پل
سر گرده گذرانده می یابند همگی این جمع اوّل بحضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سرّه توجه نمودند ایشان ازان باز ایستادند بالآخر
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره همه را سرکرده ازان دریا گذرانیدند
واقعهٔ دویم آنکه حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه دیده اند که
حضرت عزیزان قاسم شیخ گوشت بسیار پاره پاره کرده بجمع تقسیم می کنند
واقعهٔ سیوم آنکه دیده اند که شخصی آمده بحضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره می گفته که در بیرون پادشاهی با لشکر عظیم همراه آمده شما را میطلبد

وچون آنحضرت دربرآمدن توقف نموده اند آن شخص گفته که اگر می برآید

آن پادشاه خود نیز دشنامی آید بعد ازان بالضروره بیرون آمده

دیده اند که لشکر بیکرانه و پادشاه حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره

وهم مولانا عبدالمؤمن میگفت که چون حضرت عزیزان مولانا ولی

قدس سره از عالم انتقال نموده اند حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مولانا

باقی را که پسر حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره اند فرمودند که شما چهار

تسبیح گوئید چون سه روز گذشت آنحضرت چهار تسبیح گفته فرمودند که

امشب حضرت مولانا ولی قدس سره را در واقعه دیدم که فرمودند که ما شما را

بجای خود نصب کردیم نه مولانا باقی را بعد ازان همگی اصحاب حضرت مولانا

ولی و مولانا باقی در همان مجلس بحضرت ایشان مرید شدند و این مخلص

استماع دارد که حضرت عزیزان قدس سره در منزل مولانا یوسف نبیره که

از علمای سمرقند بوده تشریف داشته اند و همگی علمای سمرقند در ملازمت

ایشان بوده اند و آنحضرت سخنان عالی میکرده اند که سخن ایشان

بقضا و قدر افتاده ازان سخن میکرده اند بخاطر مولانا نور که از مریدان

حضرت مولانا ولی عزیزان بوده و بحضرت عزیزان ارادت نکرده

بوده رسیده که ایشان نخوانده اند مبادا که خطائی بر زبان ایشان

رود آنحضرت بالفور بشرف آن خاطر شده فرموده اند که هی مولانا نور

خدائی که مرا آفریده امید دارم که زبان مرا نگاه دارد و مولانا نور

بعد از دیدن این کرامت در ان مجلس در قدم ایشان فتاده مرید ایشان

شده و این مولانا عبد المؤمن صاحب حال و منظور نظر حضرت عزیزان

قدس سره بود شبی این مخلص بخانقاه عالم پناه آنحضرت رفته بود معلوم شد که

خدمت مولانا عبد المؤمن در سلطان رباط که از صحبت مولانا محروم

گشتیم چون نماز بامداد شد خدمت مولانا عبد مومن در خانقاه آنحضرت

حاضر شدند فرمودند که امشب در واقعه حضرت عزیزان قدس سره را دیدیم که فر

مودند که خانقاه را روبید که بخانقاه مهمان آمده ست بدان سبب سعی

نموده شبگیر کرده حاضر شدیم و ازین واقعه کمال رابطهٔ مولانا بحضرت

عزیزان قدس سره واضح گشت و خواجه بابای کمالی که از جملهٔ بندگان قدیم

آنحضرت بود نقلها از ان حضرت میکرد و بعد از سالها آنچه وی نقل

کرد همگی واقع شد از انجمله آن بود که میگفت حضرت عزیزان قدس سره

روزی در لب جوئی تکیه کرده بودند و نظر ایشان در آن جوی بود فرمودند که

بعضی از کارها پیش ‌ازین مثل این آب صافی معلوم میشود بعد ازان گفتند که

همی حسن بیش خواهی شد یعنی رسوا خواهی گشت و این حسن اتالیق

ابوالخیر سلطان بود بعد ازان این حسن اتالیق باعث فتنهای عظام

شد که پادشاهان سمرقند و خود و جمعی کثیر بقتل رسیدند و ازانجمله آن

بود که میگفت که چون عبد الله خان شاهم قورچی که از جمله ارکان دولت

وی بود فرمود که ابوالخیر سلطان برا بکشید و شاهم قورچی نفر موده وی

سلطان مذکور را بقتل رسانید و بعد ازان بملازمت حضرت عزیزان

آمده آنحضرت فرمودند که ای شاهم قورچی تو از برای عبد الله خان ابوالخیر

سلطان را کشته و روی ترا همین عبد الله خان سیاه کرده برای

زار خواهد کشت و این واقعه را خواجه بابای کمالی بسیار میگفت و این

واقعه بعد از بست سال کما پیش بوقوع آمد و ازانجمله آن بود که خواجه

بابا میگفت که در ملازمت آنحضرت مذکور شد که پسر طفل ابوالخیر سلطان

را سر بریده اند حضرت عزیزان فرموده اند ای عبد الله خان اگر دانی که

پسر ترا بچه خواری خواهند کشتن هرگز سر این طفل بیگناه را نمی بریدی

و این واقعه نیز بعد از بست سال کما پیش بوقوع پیوست و هم خواجه بابای

کمالی میافت شبی در خانقاه آنحضرت خدمت عزیزان ما و خدمت طاهر
شیخ گفته اند که از برای ما درین شب قیمز میتوانید پیدا کردن ومن دران
نیمهٔ شب در در حوالی آنحضرت متوجه آنحضرت شده نشستم بعد از زمانی
آنحضرت آمد که بابا چراغ پیدا شد و در حوالی کشاده شد آواز
آنحضرت آمد که بابای دیوانه فرمودند که این قیمز واین نان را
از برای شیخان ببر ومن فریاد کردم که در ولایت شما هرکز شبهه نیست
بعد ازان آن قیمز و نان را پیش مشایخ مذکورین بردم و این مخلص
استماع دارد که مولانا عبد الله پسر شیخ لهرو که ویرا دیوانه می گفتند
و او از مجذوبان حق بود روزی بملازمت حضرت عزیزان قدس سره
رسید و آنحضرت فرموده اند که دیوانه از برای ما نیاز نیاوردی مولانا
عبد الله عرض کرده چیزی نداشتم که نیاز آرم آنحضرت فرموده اند که
در میان مویز و سرغه داری چرا آنرا نیاز نکردی و حال آنکه در میان
وی آن مویز بوده و از رؤیت این کرامت دیوانه وار در چرخ و
سماع شده فریاد ها کرده و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت
بوده عم فقیر خدمت طاهر شیخ در پهلوی آنحضرت نشسته بودند بفقیر

عنایت نمودہ فرمودند کہ چہ میخوانی خدمت طاہر شیخ عرض کرد
ند کہ سیپارہ میخواند و قرآن یاد گرفتہ است بر زبان آنحضرت سہ کرت
جاری شد کہ او علوم ملا ابو لوسان بعد ازان در خاطر من آمد کہ
آشی کہ تناول میفرمایند آنرا بمن عنایت نمایند بمجرد این خاطر چمچہ را
از دست مبارک خود نہادہ بخادم فرمودند کہ این آش را باین خورد
بدہ و ازان آش خوردم ہمان کہ این عنایت آنحضرت مایۂ محبت
این محب باین طایفۂ علیہ گشت و ہر روز محبت این مخلص بحضرت ایشان
و محبان ایشان زیادت میگرد و امید وارم کہ در محبت این طایفہ علیہ
بمیرم و از جملہ محبان ایشان محشور گردم وکلبہم باسط ذراعیہ بالوصید
ع گوشۂ چشمی کہ ہستم آشنا شوم زابنای جنس :: سگ کہ شد منظور نجم الدین
سگان را سرور است :: اللّٰہم احشرنا من اہل المحبۃ واہتنی فی المحبۃ و دران
وقت این مخلص سیزدہ سالہ بود و در سفاہ یادگرفتن قرآن شدہ بود
ولیکن بجہت ضعف تا زمان بیست یک سالگی تاخیر یافت و اثر خبر شریف
آنحضرت بود کہ شبے عنایت الٰہی از خزانہ نامتناہی دور سیدہ و این مژدہ
اشارت دید کہ حضرت محمد مصطفٰے صلے اللہ علیہ وسلم نشستہ اند و در پہلوے

چپ آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
نشسته اند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست این
مخلص را گرفته با آنحضرت سپردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بحضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه خطاب کرده فرمودند که
این فرزند ابوبکرست بعد ازان فرمودند که قرآن خوان و بفرموده
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند آیت قراءت کردم و چون ازان
واقعه باز آمدم بعنایت و التفات حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
قرآن عظیم در مدت هژده روز یاد شد الهی از شفاعت قرآن این
بنده عاصی غرق در بحار عصیان را محروم نگردانی و جرم ما را باعث
دوری ما نگردانی نسبت تو بعلی ازل مراد یدی عیب من دیدی
تو بحز و یمی تو بعلی آن من بعیب همان ترد مکن چونکه دیده بخریدی
ای عزیز من بدانکه از زمان این واقعه تدت چهل سال گذشته
بود که این مخلص در زمان جمع مجموعه شریفه که در بیان مشایخ صفیه است
اشارتی دید که بعنایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصافحه کرده ام الهی
بفضل و این مخلص در ملازمت حضرت عزیزان قدس سره در خانه عارف شیخ

آن سولانا که از جمله مخلصان آنحضرت است بود و دران مجلس عظیم

طالب علمی از سمرقند بیرون آمده بملازمت آنحضرت رسید و دران

حین عبد الله خان سمرقند را محاصره کرده بود و حضرت عزیزان

قدس سره بجهت آشتی دادن عبد الله خان و جوان مرد علی خان که

پادشاه سمرقند بود و دران سمرقند متحصن بود آمده بودند و ازان

طالب علم آنحضرت پرسیدن گرفتند که شهر چه حال دارد آن طالب علم گفت که

دروازهٔ فیروزه که یک از دروازه های سمرقند است عبد الله خان

از بیرون بضرب تنک زده که دروازه یکسان شد و جوان مرد علی خان

قنارهای بخته مسلمانان را گرفته آورده آن دروازه را محکم ساخته

خاک ریز کرده و آنحضرت فرمودند که فردا بزنند که بختهای جوان مرد

بفلک برود و آنچه فرمودند بالآخر همان تو رشد و دران مجلس

از خادم جد بزرگوار این مخلص که مولانا جان بابا نام داشت

و آنحضرت را بوی التفات بود پرسیدن که حضرت درویش شیخ

عزیزان قدس سره براق خان را به پیر محمد خان بجهت آشتی

دادن و مولانا جان بابا عرض کرد که حضرت ایشان بخارا..

تشریف برده جلا و براق خان را بعنف گرفته از سر مسلمانان دفع کردند
بعد ازان بخارا داخل شدند و پسر محمد خان بخارا را با ایشان نیاز کرد
و ایشان بخارا را به پسر محمد خان دادند بعد ازان بخاطر آنحضرت مصمم
شد که جوان مرد علی خان سمرقند را با ایشان نیاز کند بعد ازان عبد الله
خان را ایشان گرفته از سمرقند برند چنانچه حضرت جد بزرگوار
کرده اند و این بتفصیل در منقبت ایشان مذکور شده است بعد ازان
این مخلص از آنحضرت اجازت گرفته بعلیا باد آمد بعد ازان حضرت عزیزان
ازان منزل انتقال نموده بقریهٔ میرعمر که قریب بسمرقند است نزول نموده
حضرت عزیزان و طاهر شیخ و افتخار شیخ و امیر بنیره و میر ماه شیخ را بنزد
جوان مرد علی خان فرستاده اند که وی سمرقند را بما نیاز کند بیا
عبد الله خان را از سر وی دور کنیم و آن بی دولت قبال نکرده
بعد ازان حضرت عزیزان بر زمین اشهاد فرموده اند که پنجاه دو روز
را شماره کنید که عبد الله خان بعد از گذشتن پنجاه دو روز سمرقند را
میگیرد و با مراء عبد الله خان که دران مجلس حاضر بود فرمودند که رفته
بعبد الله خان گوئید که چون سمرقند را گیرد و کس را تواضع نماید یکی حضرت

استاد العلما حضرت مولانا عصمة الله و دیگری قاضی شاه و سمرقند را
تاراج نکنند و چنان شد که بعد از پنجاه دو روز عبد الله خان سمرقند را
گرفته و بخته های جوان مرد علی خان بر فلک رفت چنانچه بر زبان شریف
آنحضرت جاری شده بود نقلست که چون حضرت عزیزان خواجه مو
لانا قدس سره بترکستان از برای زیارت مزار با برکات حضرت
سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره تشریف می برده اند در راه
آنحضرت ثقلی عارض شده بدان سبب به محفه نشسته اند و دو اسپ
این محفه را می کشید چون یک از این اسپان بیمار شده حضرت عزیزان
قدس سره بجای آن اسپ یک جانب محفه شریفه را خود کشیده تا ده فرسنگ
راه برده اند و چون بر لب دریای سیحون رسیده اند و زمان آب خیز
دریا بوده و کشتی در آنجانب دریا بوده و دو اسپ گرفته به دریا در آمده اند
و چون پاره از دریا را قطع کردند یک اسپ هلاک شد و آن اسپ خود
مرده را سعی نموده اند که به بیرون دریا اندازند تا آنکه پوست وی جای روق
صوفیه پا برهنه شود بدان سبب به پایان دریا افتاده اند چندانکه
از نظر مردم دور شده می نموده اند و جزم کرده اند که آنحضرت را آب برد

و حضرت عزیزان خواجه مولانا قدس سره را اضطراب شب روی بجانب کعبه شریفه آورده فرموده اند که بیت در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است بعد از ان صوفیان دیده اند که چیزی سیاهی به بیرون دریا افتاده و آن سیاه آن بود که آن اسپ خود مرده را بکنار دریا رسانیده به بیرون دریا که مقدار قامت بلند از دریا بلند بود زور کرده پر تافته اند نقلست که بحضرت عزیزان در راهی چهار کرگیجی پیش آمده رئیس ایشان میرزا خرم نام داشته و آنحضرت را ناشناخته یعنی دزد یک از ان جماعت آمده گفته که تنگهای خود را باده آنحضرت گفته اند که در ما تنگه نمی باشد اگر گمان آن داری آمده ما را بکاو چون پیش ایشان رسیده آن شخص را چنان بر زمین زده اند که ویرا مجال جنبیدن نمانده یک پای خود را بر وی نهاده کمان ویرا کشیده اند بعد ازین دو کس دیگر از ایشان نان بایشان متوجه شده اند هر دو را بر بالای شخص اول زده بدستارهای ایشان بسته اند بعد از ان میرزا خرم آمده تقصیر گفته ایشانرا داشته عرض کرده که هر یک ازین مردم لشکری برابر هم میزدند این زور ولایت است و همه بر دست آنحضرت انابت کرده اند

واین مخلص استماع دارد که در وقتی که آنحضرت از ملازمت حضرت
مولانا ولی عزیزان بکرمینه می رفته اند با ایشان چهار ده کرجی همیش
آمده پیشتر ایشانرا بسته اند و رئیس ایشان میرزا هارون نام داشت
همگی مرید ایشان شده اند و آنچه اوّل مذکور شد در مناقب ایشان
مسطور است نقلست که چون حضرت عزیزان شنیده اند که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم کشتی گرفته گاه ایشان نیز کشتی
میگرفته اند و دران زمان دو کشتی گیر مشهور بوده یکی در بخارا
و یکی در تاشکند پهلوان بخاری از برای کشتی قدر کرفتن بتاشکند
میرفته که بکرمینه رسیده از کشتی گرفتن آنحضرت اطلاع یافته بخانهٔ
آنحضرت آمده مهمان شده بعد از مهمانی آنحضرت چهار من گندم راکه از برای
بردن آسیا در جوال کرده بوده اند خواسته اند که از برای پهلوان
بغرا پزند بنفس خود تنها آن گندم را بر مرکبی بار کرده اند چون بدیواری
رسیده اند آن مرکب را بر داشته بهمراهی این بار از آن دیوار گذرانده
اند چون پهلوان این حال را مشاهده کرده گریزان شده بدر رفته است
و حاجی شاهی که از درویشان ایشان بود میگفت که روزی کشتی گیری

بملازمت حضرت عزیزان از بخارا آمده‌ بودی بسیار مشهور شده

بود حضرت عزیزان قدس سره بفقیر خطاب کرده فرمودند که شاه محمد

فردا تو باین کشتین گیر دهان شب آن کشتین گیر غایب شده

وگفته که چون حضرت عزیزان فرمودند که بوی کشتین گیر و رس حسی

و حرکتی نماند و چون فردا شد حضرت عزیزان فرمودند که کشتین گیر کجا

شد عرض کردند که شب بجانب سمرقند رفته است فرمودند که اگر اینجا می

بود نهایتش آن بود که از شاه محمد می افتاد و حالا معلوم نیست که

بسمرقند رسد بعد ازان معلوم شد که بسمرقند نارسیده در راه فوت

شده است نقلست که روزی حضرت عزیزان قدس سره بملازمت مولانا

خراسانی که عم آنحضرت بوده اند و در سلسله خواجگان بوده اند و از حضرت

خواجه احرار بدرجه تکمیل رسیده بوده اند و چون نماز گذارده اند مولانا خراسانی

مراقب شده اند و حضرت عزیزان نیز مراقب گشته اند و دران مراقبه حضرت

عزیزان قدس سره حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم را دیده اند و سعی

نموده اند که چشم خود را نیک کشاده جمال جهان آرای آنحضرت را نیک

مشاهده نمایند ناگاه مولانا شمس نام از جمله تلامذه مولانا خراسانی دست

برانوی حضرت عزیزان قدس سرہم زده گفتا که شیخا تا چند خواب میکنید
وحضرت عزیزان ازین سخن غریب در وحشت شده اند هم دران حال
مولانا سر از مراقبه برداشته فرموده اند که شیخا نصیب شما همین مقدار
بود و بعد ازان حضرت عزیزان پرسیده اند که شب کجا بودید حضرت عزیزان
گفته اند که در خانهٔ شیخ ترکستانی بعد ازان گفته اند که از کدام راه
آمدید حضرت عزیزان فرموده اند از راه قریهٔ یادگران آنگاه مولانا خراسانی
گفته اند که در راه یادگران در زیر فلان باغ چرا توقف نمودید حضرت
عزیزان فرموده اند بجهت حمید الدین صوفی که از یاران عقب مانده بود
و مولانا خراسانی فرموده اند که امشب واقعه دیدیم که جمعی از راه یادگران
به تر و مامی آیند و بر بالای سر ایشان علم سبزی برداشته اند که آن علم
آبا و اجداد ما بود و در زیر دیوار آن باغ زمانی توقف نمودند و بعد ازان
روان شدند و هر چند تأمل نمودیم بخاطر ما افتاد که کسیکه در طبقهٔ باغیم
ایشان کسی باشد نیست الحمد لله ما غلط نکرده بوده ایم و این مولانا
خراسانی در مزار فائض الانوار آنحضرت قریب بدروازهٔ جنوبی مدفون اند
نقلست که حضرت عزیزان در واقعه دیده اند که دو پیک در رکاب اسکندر خان

پدر عبد الله خان می آیند هر چند ازان یک سخن پرسیده اند
ایشان را جواب نداده اند بالآخر حضرت عزیزان فرموده اند که نهایت
کار آن باشد که شما یان قطب باشید ما نیز یکی از فقیرایم الکاه
آن دو یک کفهای پای خود را بایشان نموده اند که آبله کرده وا ماسیده
بوده فرموده اند ما باین حال این خان را از ولایت بلخ می آریم شما
بر حال ما رحم نمیخورید همانا که این همین واقعه و امثال آن باعث تربیت
حضرت عزیزان قدس سره عبد الله خان را شده و این مخلص استماع
دارد که حضرت عزیزان قدس سره صرف هوای را تا اقسام سبعه خوانده
بوده اند ولیکن بر آنحضرت عزیزان از مبداء فیاض فاضه فیضان
می شد و علمای زمان دران حیران می ماندند روزی این مخلص در قریه
علیاباد در ملازمت آنحضرت در خانه عم فقیر بود و ازان حضرت معارف
الهی صادر میشد که آثار معالم لدنی بود و موید آن معارف چند ابیات
از مثنوی حضرت مولوی وغیر آن بر زبان آنحضرت جاری شد که عقل
دران متحیر بود با وجود آنکه آنحضرت میفرموده اند که حضرت خواجه مولانای
عزیزان قدس سره لوایح را بسبیل تبرک بمن داده بودند و دران لوایح

چون این بیت در نظر من در آمد که بیت دفتر صوفی که صوت حرف
نیست * جز دل اسپید همچون برف نیست * آن لوایح را بدیگری دادم
وبیغمر بوده اند مدت چهل سالست که بعد ازان هیچ کتابی در نظر ما
نامده و بیان معارف ایشان چون بمثنوی عارف رومی قدس سره
بود از سخن بسخن بمناسب انتقال کرده باز بر سر سخن می آمدند ای عزیز
من بعضی از واردات ایشان مذکور میکردد گوش هوش بآن دار
تا ترا کار آید بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو
شاید برسی * از جمله واردات آنحضرت آنکه بحضرت اعلم العلما حضرت
مولانا عصمة الله رحمة الله این بیت را که بیت دل بر کفش بمیرد در
بدن * گر چه گفتارش بود در عدن * چنین معنی گفته اند که درین بیت
اشارت ببطلان مذاهب باطله است چون معتزله که هر چند در قرآن
و حدیث تدقیق بسیار می کنند و معنی خفیفه غیر ظاهر میگویند دل
می میرد و متأثر ناشده در بطلان فرو میرود اعاذنا الله عن ذلک
و از انجمله آنست که برادر طریقت مولانا خواجه یار که از جمله درویشان
قدیم حضرت عزیزان قدس سره بود میگفت که حضرت عزیزان قدس سره *

در زمان اعتکاف بحضرت علم العلما مولانا محمود کیلانی خطاب کرده فرمود ند که ایمان مولانا مبتنی بکتاب است و اگر ایشانرا اشتباهی شود رجوع بکتاب میکنند پس کتاب شما ئید مارا و درین آیت که اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْہِمْ وَلَا ہُمْ یَحْزَنُوْنَ سخنان بخاطر می افتد معنی فرمودند و حضرت مولانا محمود منقولی آن آیات و احادیث و منقولات از اکابر مفسر بود ند بعد از ان آنحضرت معنی دیگر فرمودند و همچنین خدمت مولانا محمود نیز سخنان موئد آن میگفتند تا پنج کرت چنین واقع شد بعد از ان از مبداء فیاض معنی دیگر بر ضمیر آنحضرت وارد شد چون بیان آن معنی فرمود مولانا محمود متحیر شده برخواستند و عرض کردند که دیگر فهم ما نرسد بمعانی دیگر نیز فرمودند در هر مرتبه سخن مولانا محمود همین بود بعد از ان نظر شریف باصحاب انداخته فرمودند شما یا نرا انچار ساختیم الله الله گویان تلقین فرمودند چنانچه طریق ایشانست و از انجمله آنست که رستم خان ترک پادشاهی کرده در سلک اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری داخل شده گوشه عزلت اختیار کرده از غیر وارسته بوده این بیت را که مبت

غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه؛ که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند؛
بحضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره ارسال نموده عرض داشت
کرده که ازین بیت مفهوم میگردد که شمع راکه عبارت از محبوب است
محب پروانه که محب و عاشق است گفته باشد و حال آنکه عکس آن مناسبت
وآنحضرت جواب آنرا حواله بحضرت عزیزان قدس سره کرده اند و حضرت
عزیزان قدس سره فرموده اند که مراد از شمع روح انسان است و مراد از
پروانه جوارح وی جوارح مانند پروانه است نسبت بروح و ترقیات
روح ایشان بجهت وصل با این جوارح است یعنی میگوید که غنیمت شمر
ای روح وصل پروانه راکه ترقیات تو بجهت این قالب و جوارح است
واین ارسنی خان را بحضرت عزیزان مصاحبت تام بوده و حضرت
عزیزان قدس سره ویرا ولی میگفته اند و از الجمله آنست که حضرت عزیزان
قدس سره میفرموده اند که آنکه مشهور شده که الخفیة اولی من الجهر
مراد آنست که هر ولی راجهر خفیه دانست یعنی خفیه هر شخص اولی از جهر وی
چه خفیه توجه بجانب حق است و جهر توجه بجانب خلق است که از برای
تکمیل ایشان و اعلام غافلان است چنانچه این سخن که الا الولایة

اولی من النبوة برین معنی محمولست که ولایت هر نبی اولی از
نبوت همان نبی است و حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
چون حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره از حضرت قثم آباکه
از کبار مشایخ این سلسله اند نقلها کرده او اوصاف حمیدهٔ ایشان را
بیان میکرده اند جمعی را گمان آن شده که ایشان در سلسلهٔ جهر داخل
شده باشند از ایشان پرسیده اند که سلسلهٔ شما بکجا میرسد آنحضرت
فرموده اند که از سلسله کسی بجائی نمی رسید العاقل یکفیه الاشارت واز آن
جمله آنست که حضرت عزیزان قدس سره این دو بیت را میخوانده اند که
بیت پاسبانا کن بسی در کوی دل : زانکه در زد انند در پهلوی دل :
چون ترا این پاسبان شد صفت : عشق زود آید ترا هم معرفت : و
این بیت را که بیت بجد وجهد کس عاشق نگردد : که عشق ایمان بود ایمان
عطائیست : و میفرموده اند که میان ابیات سابقه واین لاحق تدافع
مینماید اول دلالت بر اشتراط جهد و سعی کرد و بیت ثانی دلالت بر
عدم آن کرده چنانچه ظاهر است بعد از آن میفرموده اند که عشق که عبارت
از ایمان است وجود وی مشروط بشرطی نیست لیکن چون بنده بصفت

آنکه بار و خاکساری چشم انتظار بدان راه دارد و گوشهٔ دل را که منظر الٰهی است منتظر فیضان نامتناهی سازد بعنایت لم یزلی و الفضل سبحانهٗ و سوهبت رحمتهٗ رشحهٔ از رشحات باوی برسد و از تعطش خلاصی یافته سیراب رحمت گردد و نقلست که حضرت عزیزان قدس سرهٗ بخدمت طالب شیخ که جامع مقامات آنحضرت است خطاب نموده فرموده اند که چرا خدمت عم خود شیخ داود نمی کنی که مرد عزیز است و دران حین بخاطر شیخ طالب رسید که جلالیت از عنایت شیخ داود بهتر است و آنحضرت بران خاطر اشراف یافته فرموده اند که وی میگوید که جلالیت شما بهتر از عنایت شیخ داود است و فرموده اند که چه باید کرد و این مصراع را خوانده اند که ع هر کجا دل میکشد ناچار میباید شدن و هم طالب شیخ میگوید که مرا بجوانی علاقه بود و من میخواستم که با آن جوان میان بندی برسم سوغات بدهم و از صوفیه شرم میداشتم و درین حین معلوم شد که فوطهٔ آنحضرت را آن جوان بسته لیکن آن فوطه کهنه گشته من بآن جوان گفتم که چه شود این تبرک را بمن داده این فوطه سوغات را بر بندید در زمان این تکلم آنحضرت حسبت

از خانهٔ خود برآمده بر سبیل عنف فرمودند که این فوطه را برسند و آن
فوطهٔ متبرک را بمن ده نقلست که در زمان خلوت روزی یکی از صوفیه
میگفت که نواختن نی صحبت را گرم میسازد بالفور آنحضرت ذکر را
فروز آورده وی را طلب نموده فرموده اند که مقصود از خلوت آنست که
نفس اماره لوامه چند روز محبوس گشته در مشقت و ریاضت باشد و
درین وقت نواختن نی سخن میکنی و حال آنکه از حضرت سید الاتقیا سید
خلیل سیدنی قدس سره بسیار شنیده که ایشان میگفتند که در خانهٔ عزیزی
مهمان شده بودیم و آن عزیز در آن مهمانی نی حاضر ساخت من گفتم این
چیست و آن عزیز فرمود که این باعث زیادتی ذوق و شوق می شود و
من بآن عزیز گفتم که خر آنست که بخلوه راه رود و تو درانی و نای و ابنان
آن مهمانی عزیز را پر تافته از خانه وی رفتیم و چون صوفیان خلوت
این مکرات از ایشان دیده اند عزیوا از نهاد ایشان برآمده
نقلست که روزی یکی از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره در یک از اسفار
آنحضرت بآنحضرت چند عدد کاسه بطریق نیاز آورده و آنحضرت این کاسهها را
بصوفیه سپرده اند که بخانهٔ آنحضرت رسانند و یکی ازین کاسهها را خدمت

خواجه محمد طاهر لسلاکی که از مخلصان آنحضرت بوده از یک از صوفیان گرفته
در بغل خود انداخته و آن کاسه شکسته شده و چون این حال بعلوم آنحضرت
شده فرموده اند که ما اسپ تاوان این کاسه را میگیریم و چون خواجه
محمد طاهر از ملازمت آنحضرت بجانب بخارا که وطن مألوف ایشانست
متوجه شده اند اسپ ایشان را دزد برده و خواجه محمد طاهر بعد از چند گاه
بملازمت ایشان کاسه نیاز آورده اند و آنحضرت فرموده اند که
ای خواجه چون کاسه ما را شما تاوان آوردید ما نیز اسپ شما را تاوان
بدهیم و در آن مجلس شخصی برخواسته با آنحضرت عرض کرده که آن اسپ
در ولایت سمرقند در فلان قریه در دست فلان است و آنحضرت همان
شخص را فرستاده آن اسپ را حاضر ساخته بخدمت خواجه محمد طاهر
سپرده اند نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که زمستان
هوا بغایت سرد بوده بجانب ترکستان از برای زیارت حضرت
سلطان الطریقه قدس سره سفر نموده اند در راه شخصی از صوفیه اسپ
نیک داشته و مستعد سفر بوده گفته که اگر کسی درین سفر بمیرد کناه وی
بر که خواهد بود چون حضرت عزیزان این سخن وی را بشنیده اند فرموده اند که

مقصد ما درین سفر آن بود که روی نیاز بر آستان عالیشان آنحضرت بمالیم و عرض کنیم که احوال مخلصان این ولایت بجهت تفرقه سلاطین زمان بغایت خرابست شاید که بامداد آنحضرت این فتنها تسکین شود و بران شخص در غضب شده فرمودند که هر که میخواهد برود و هر که میخواهد نرود و آن شخص اعتماد باستعداد خود کرده وران سفر رفته پای وی را سرد برده و در ترکستان اسب وی را دزد برده و از همراهی آنحضرت وران سفر دران ولایت مانده چون مردم آن ولایت دانسته اند که وی مقهور آنحضرت ست وی را ازان ولایت اخراج نموده اند همران بیت هران کهتر که با مهتر ستیزد؛ چنان افتد که هرگز بر نخیزد نقلست که یک از امرای عبد الله خان پیش حضرت عزیزان قدس سره آمده بعرض ایشان رسانیده که عبد الله خان کس فرستاد که تیم خان که صاحب بلخ بوده و پسر عم عبد الله خان بوده با لشکر کشید بنفس حاضر شود و باتفاق بجانب سمرقند روان خواهد شد حضرت عزیزان قدس سره حظی کشیده فرموده اند که اگر تیم خان آید ما نام خود را اگر دانیم بالاخر چنان شده که آنحضرت فرموده اند نقلست که اوزبکی

بملازمت ایشان آمده گفته که عبد الله خان میخواهد که خود رفته تیم خان
را بیارد و بعد از آن بر سر سمرقند سوار شود حضرت عزیزان قدس سره
فرموده اند که ای مردکان مردانه باشید که بعد از شش ماه عبد الله
خان سمرقند را خواهد گرفت و همچنان شده که آنحضرت فرموده اند و ابو المحمد
شیخ نام از درویشان ایشان که از اولاد حضرت شیخ کمال الدین
قدس سره بود میگفت که چون لشکر بابا سلطان بر سر ولایت کرمینه
رسیده صوفیان آنحضرت را تاراج کردند حضرت عزیزان قدس سره
در غضب شده فرموده اند که آتش آورده شانه را که بابا سلطان بدست
خود تراشیده بایشان نیاز کرده بود آنرا در آتش شکسته سوختند و
فرمودند که سر بابا سلطان را سگان خورد بالآخر چنان شد که آنحضرت
فرموده بودند نقلست که چون عبد الله خان ولایت سمرقند را گرفته
خدمت مولانا پاینده میانکالی که از جمله علمای بخارا و متبحر روزگار بودند
و از مخلصان و مریدان قدیمی حضرت عزیزان قدس سره بوده اند از حضرت
عزیزان قدس سره رخصت طلبیده اند که بسمرقند رفته عبد الله خان را
مبارکباد کنند و آنحضرت بآن راضی نشده اند و هرچند منع کرده اند

ممتنع نا شده از ایشان بسعی تمام رخصت گرفته چون بتاکمند رسیده اند
آثار لشکر عبد الله خان پیدا شده که سمرقند را پرتافته می آید و عبد الله
خان را نادیده گشته اند و از انجا تقصیری بحضرت عزیزان قدس سره
گفته ارسال نموده اند که ما تجدید ایمان به بزرگی آنحضرت آوردیم ایشان که
بعد از تمام شدن خلوت شیخ کلان که از اولاد شیخ عابد که خلفای
حضرت قطب الکبری الشیخ خداداد عزیزان قدس سره اند در مقابل آنحضرت
نشسته بوده در خاطر شیخ کلان گذشته که آنکس قابل از روحانیت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیض و فتوح می رسید باشد همان
زمان حضرت عزیزان را اشرافی شده فرموده اند فیض بر قابل از در و
دیوار می آید از روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی نقلست که
هم شیخ کلان مذکور در یکی از اعتکافات حضرت عزیزان قدس سره
بمولانا خواجه محمد کل کار که از بندگان قدیم آنحضرت بوده میگفته اند که
اعتکاف باخر رسید جمعیت زیاده بر دو بیست کس نشد و مولانا خواجه
محمد نیز گفته من هم درین فکرم که در سایر اعتکافات مجمع عظیم میشد و
آنحضرت را بالفور اشراف بر خواطر ایشان شده ذکر را فرود آورده

شیخ کلان را طلبیده فرموده اند که ما در بخارا بودیم که حضرت قاضی
عزیزان که ذکر ایشان گذشت معتکف بودند و دران اعتکاف
زیاده از ده دوازده کس نبود با آنکه بخارا شهر عظیم است و درین
شورستان کرمینه زیاده از دویست کس در کار است بعده خدمت
شیخ کلان و مولانا خواجه محمد بغایت محجوب از دیدن آن کرامت گشتند
نقل است که مولانا قربان دیوانه از صوفیه آنحضرت بوده در شورستان
که قبل ازین مذکور شد بجهت برودت هوا از آنحضرت جدا شده آنجا
مانده و بعد از آمدن وی آنحضرت گشت که گوش وی گران شده آنحضرت
از وی سبب گرانی گوش وی را پرسیدند وی گفت که در حلقهٔ ذکر شیخ آستانه
حضرت سلطان الطریقه قدس سره بودم که هوا در گوش من تاثیر کرد و
گرانی پیدا شد و آنحضرت فرمودند که دروغ میگوئی تو در حلقهٔ ذکر
دیوانه شمس بوده بدان سبب گوش تو گران شده است واقعه چنان بوده که
آنحضرت فرموده اند ولیکن مولانا قربان از ایشان پرسیده
خلاف واقع گفته چون دیوانه شمس بر خصت ایشان شیخی می کرده و
مردود ایشان بوده چنانچه در مناقب حضرت عزیزان ماقدس سره مذکور خواهد

شد انشاء الله تعالی نقلست که مولانا زینتی که از شعرا و فصحای روز
کار بوده قصیده در مدح آنحضرت گفته بنظر آنحضرت رسانیده آنحضرت
جامه مبارک خود را باو داده اند و چون ویرا از آنحضرت طمع بسیار
بوده از مجلس آنحضرت برآمده آنجامه را از بر خود کشید گفته که ایشان
همین کفن داده اند چون این سخن بسمع آنحضرت رسید فرموده اند که
آن جامه کفن وی باشد گویند چون مولانا زینتی بجانب بخارا متوجه شده در راه
ویرا ثقلی عارض شده چون ببخارا رسید وفات یافته است
و آن جامه کفن وی شده و این واقعه معروف و مشهور است و آنحضرت
قدس سره در غایت تقوی بوده اند با وجود مباشرت و مصاحبت
بجمیع اهل عالم چنانچه نقل است که یکی از خانیمان زمان که در کمال زهد
و ورع بوده از برای حضرت عزیزان قدس سره جامها نیاز فرستاده
و آنحضرت آن جامها را بطلبه علم داده خود نپوشید بعد از آن
یکی از رعایا جامه از برای ایشان آورده جامه وی را پوشیده
فرموده اند که بیت بخشنده جان جمال روزی کندت: مهجور شوی
وصال روزی کندت از ترس خدا اگر کنی ترک حرام: روزی دهد تو حلال

روزی گذشت مولانا محمد یوسف سمرقندی نام طالب علمی بود
میگفت که بملازمت حضرت عزیزان بجمعی از طلبهٔ علم رفتیم و در ملازمت
آنحضرت بودیم که یکی از امرا الکوجش همراه پیش ایشان آمد و چند
تنگه پیش ایشان نیاز کرد آنحضرت وی را الکوج وی همراه فرمودند که بفلان
حوالی برود بعد از ان خادم را گفتند که این نیاز وی را از برای وی
گوسفند و آنچه لازم مهمات اوست بگیر بعد از ان فرمودند که کار ما این نیست
نقلست که حیدر نام از امرای زمانکه بحضرت عزیزان قدس سره
مرید و مخلص بوده و ترک سپاهی گری کرده در گوشهٔ عزلت بعزلت
مشغول بوده اسپی از برای آنحضرت نیاز فرستاده و آنحضرت آنرا
رد کرده اند و حیدر بعرضه داشت نموده این اسب از وجه حلال است
حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که امیر تیمور کورکان بحضرت ولایت
پناه مقرب درگاه امیر کلال قدس سره اخلاص تمام داشته چون بیمن
همت ایشان ممالک خراسان در حیز تسخیر وی درآمده بحضرت
امیر قدس سره عرضه داشت نموده که خود شرف صحبت ایشان بواسطهٔ
مصلحت مملکت نمی تواند رسید و تصدیع آنحضرت باد اما اسب اگر

یکی از مخدوم زاده کان را عنایت نمایند عین عنایت خواهد بود
و حضرت امیر قدس سره فرزند ارشد ارجمند امیر حمزه را فرستاده اند
امیر تیمور تا سمرقند باستقبال آمده جمیع ممالک خراسان را نیاز امیر
حمزه کرده امیر حمزه قبول نکرده اند ولایت بخارا را نذر کرده قبول نکرده
بعد ازان امیر تیمور فرموده اند که وطن مالوف ایشان سوخاری است
قبول کنند آنرا نیز قبول نکرده اند بعد ازان حرم محترم امیر تیمور کنان
مانده از راههای پوست غوزه را جمع کرده اند از پس مانده آن ریسمان
رشته و بافانیده پیراهن دوخته پیش امیر حمزه فرستاده عرض
کرده که این پیراهن برین وجه است امیر حمزه آنرا نیز قبول نکرده اند
فرموده اند که سخن در پیراهن نیست سخن در آنست که ما اگر همه از این پیراهن
را قبول کنیم بعد از ما درویشان هر نذر را قبول کنند و سخن ما همان
سخن امیر حمزه است و خدمت مقبول شیخ که از جمله یاران قدیم و درون
حضرت عزیزان قدس سره بودند تقریر نمودند که چون حضرت عزیزان
قدس سره بولایت قرشی تشریف بردند و عبدالله خان در آن
آوان در قرشی بود نشانی از برای آنحضرت نوشته که سلطان احمد

میرزا که پادشاه ماوراءالنهر بوده از برای حضرت غوث الحق فاخواجه
احرار قدس سره سی ده ازین ولایت تو تنی نیاز کرده آنحضرت قبال نموده
اند ما از برای آنحضرت سی دو ده نیاز کردیم آنحضرت اوّل دعای خیر کردند بعد ازان
فرمودند که عبد الله خان با ما میگفت که میخواهیم که بخراسان رویم و بلخ
ولایت بنوکر نمی رسد بدان سبب ولایت بلخ را گرفته میخواهیم بنوکر بدهیم
مناسب نیست که ما سی دو ده را بگیریم که سی دو کس را خواهد علفه شد بعده
آن نشانرا از کس عبد الله خان بخان فرستادند و دعای بسیار
کرده گفتند که از برای دعاگوی این همه ده چه در کار است بعد ازان فرمودند که
ما گاه باین خان کلمة الحق میگفتیم میخواهد به تدبیر ما را نوکر خود سازد ما نوکر
کس نمیشویم و آن نیاز را اقبال نکردند نقل است که عسرت بجهت غله میان
مردم پیدا شده است و عبد الله خان عرضه داشت نموده که سه هزار بس
غله از زراعت حاصل شده است نیاز آنحضرت است و آنحضرت فرموده
اند حالا آنچه بکدیین زراعت کرده میشود بصوفیه وغیر هم کفایت میکند
اگر عسرت ازین بیشتر شود بجالت مخمصه رسد آن زمان میبینیم و
فرمودند نعوذ بالله منها نقل است که حضرت عزیزان قدس سره در زمانیکه

ابو الخیر سلطان را عبدالله خان کشته بعضی از اقربای ابو الخیر سلطان
و امرای سمرقند بملازمت حضرت عزیزان قدس سره که دار الامان بوده که
وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِناً رفته اند و چون عبدالله خان بملازمت
آنحضرت آمده بعبدالله خان اوّل جلالیت بسیار کرده اند بعد ازان
این مضمون بر زبان آنحضرت جاری شده که بیت چوب را آب فرو می
نه برد حکمت چیست شرمش آید ز فرو بردن پروردهٔ خویش بعد
ازان فرموده اند که بهتر از تو پیدا نمیشود و از برای خان فاتحه خوانده
اند و عبدالله خان دران ملازمت دو هزار تنکه نیاز کرده است آن
حضرت فرموده اند که درین کرت قبال کنیم که گناه کار بسیار و رکنار
هست و دل خان بسیار ما پیوس نشود و آن نیاز را بمردم تقسیم فرموده اند
نقل است که آنحضرت در ابتدا که در ملازمت درویشان بوده اند
و روی خود در راه طلب می نموده اند از زراعت خود خراج میداده اند
و بعد از کمال در تکمیل و ارشاد خلایق پادشاهان زمان خراج را نگرفته
و آنحضرت خراج را جدا ساخته در چاه انداخته اند بمرور زمان خراج
روی بخرابی آورده بعد ازان بامیه وین رجوع نموده ازین معنی استغفار

نموده اند و نوالی نیز سوده اند که اگر پادشاهان نگیرند شما خود متوطن

باشید بمصرف رسانید بعد از آن بدرسها و غیر هم من المصارف ایثار ساختند

نقلست که شخصی بمقدار صد تنگه پیش آنحضرت نیاز آورده آنحضرت

فرموده اند که بطلبه و صوفیان خانقاهی بدهند چون این سخن بسمع

ایشان رسید اثر ذوق و شوق از ایشان ظاهر شده و آنحضرت

فرموده اند که این نیاز را بقریه کرمینه برده به بیوه زنان و یتیمان

بدهید بعد از آن فرموده اند که ای طالب علمان شما یان را خلاص

ساختم که بدآموز میشدید و منتظر نیاز می کشتید و وفات آنحضرت

قدس سره در کرمینه است در انجا مدفونند زیارت و تبرک به حضرت عزیزان

پیرم شیخ قدس الله سره در تفرید و تجرید یکانه روزکار بودند و ایشان

منظور نظر کیمیا اثر حضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند

میفرمودند که عیدی بود که حضرت درویش شیخ عزیزان قدس سره

بمنزل ما تشریف آوردند چون مرا دیدند فرمودند پیرم عاشق فرمودند که

درین روز عید در غزیره در ملازمت حضرت غوث العرفا عزیزان

شیخ خدایداد قدس سره بمقدار دو هزار کس از مخلصان آنحضرت منتظر لقا

ایشان بودند شما را آنحضرت فرمودند که وقتی شود که پیرم عاشق
شود و بعد از ان همه وقت ایشان را پیرم عاشق میگفته اند و واقعه آن
بود که چون والد شریف ایشان دران روز به بندگی حضرت عزیزان
قدس سرهما رسیده اند حضرت عزیزان دران مجمع عظیم پرسیده اند که
پیرم را نیاوردی والد ایشان گفته اند که اسب نبود فرمودند چرا پیاده
نیاوردی عرض کرده اند که موزه نداشت فرموده اند چرا پای برهنه
نیاوردی ظاهر شد که ترا بوی التفاتی نیست وقتی شود که پیرم عاشق باشد
این عنایت باعث آن شده که ملقب بعاشق شده اند همانا که
اثر نفس شریف آنحضرت بوده که اثر ذوق و شوق و عشق از ایشان
ظاهر و هویدا بود و تعشق ایشان بحضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
بر وجهی بود که چون نام آنحضرت مذکور می شد اثر ذوق
و بیخودی در ایشان ظاهر میشد روزی در خلوت بودند که حضرت
ایشان را غلبه بوجهی شد که کیفیت نماز و اعداد آنرا فراموش کردند
و این مخلص در پهلوی ایشان استاده گفت که یک رکعت شد و دو رکعت
شد بالاخر بعد از گذاردن نماز پیشین روز سیم آن خلوت مشایخ

دیگر که دران خلوت تشریف داشتند خلوت را تمام ساخته آنحضرت را
بخانه بردند و ایشان فریاد میکردند که سوختم چون خفتن منطلع شده
اند که این خانه نیست بعد ازان بخانقاه در سحر آمده تا زمان صبح برپا شده
توجه تا بدان خانقاه کرده ایستاده بودند و در غایت تحیر بودند چون صبح
شد باز ازان حال بحال اصلی آمده بودند چون کمال دانشمند نادان بیست
چاره کار هم بیچیز انداخت و میفرمودند که در منزل حضرت جد بزرگوار
شما و خدمت والد ما باتفاق خلوت نشسته بودند که در روز تمامی
آن خلوت فقیر بنفس خود جای آسیای می شستم که والد ما آنرا دیده
بحضرت جد بزرگوار شما عرض کرده اند که از بیرم همچنین شکست
نفسی دیدیم و همان ساعت این دو عزیز مرا طلبیده رخصت ذکر فرمودند
و با مرا ایشان ذکر گفتند باز بخدمت رفتم و دران خلوت حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره تشریف داشتند و زمان طلب آنحضرت بود
و بعد از تمامی آن خلوت حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بفقیر گفتند که
پیرم شیخ نمدی که درین خلوت در زیر پای این دو عزیز انداخته اند
از والد خود درخواست کرده آنرا بمن بپوشید و آن نمد را حضرت عزیزان

از برای خود لباس چون پنجابه وغیر آن ساخته زیادتی آنرا جای نماز
ساختند بعد از آن رفتند ومیفرمودند که روزی که بحضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره ارادت میکردیم ایشان فرمودند که
وقتی که ما در طلب بودیم شما از مشایخ کبار رخصت یافته بودید و ما در آن
مجلس بودیم و آن واقعهٔ خلوت شما را یاد کردند بعد از آن این مشکل ترکی را
گفتند که از تعلق دولت کوزجقار پاس و ما را مرید گرفتند ذکر ارادت
حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که در زمان هژده سالگی والد
شریف ما بحضرت بابای ترکش دوز که ذکر ایشان گذشت ما را مرید
ساختند چند روز ما مرکب ایشان را تربیت می نمودیم و بعد از انتقال
ایشان بحضرت منجاق حافظ قدس سره که ذکر ایشان نیز گذشته مرید
شدیم و بعد از انتقال ایشان بحضرت قطب العارفین غوث الکاملین
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شدیم و حضرت عزیزان قدس سره
آنحضرت را هفت کرت رخصت کل داده اند میفرمودند که در اعتکاف
در حلقهٔ ذکر حضرت عزیزان قدس سره اشارتی دیدم که کاسهٔ کلانی
پر از شربت بهشت بانگ آب از غیب بمن داشتند و من عرض کردم که

بحضرت عزیزان دارید وحضرت عزیزان قدس سرّه آن کاسه را گرفته
تمام خوردند چون آن بشارت را بحضرت عزیزان قدس سره عرض نمودم
آنحضرت بسماع خواستند وبعد ازان این حکمت شرف اتا راکه
بیت ایچکان لار عشق شرابین نفسُ هوادین او تار لار یوق
یوق خطا ایشی اول مینک جان اشار ساجار لار :: تا آخر آن بطریق
تلقین گفتند بعد ازان فرمودند که پیرم شیخ آن کاسه پُر اثر ریاضت
شما بود که شما آورده اند شما تعظیماً او را بما عرض کردم باید وما شما را رخصت
کل دادیم وفرمودند که رخصت کردیم که بروش وطریق سه عزیز عمل کنید
یکی فقیر ودیگری الله شما خدمت شیخ ودیگری حضرت قطب الکبرا
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرّه وهم حضرت عزیزان ما قدس سرّه
میفرمودند که روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره میفرمودند که
پیرم شیخ این گدا دعوی کرد که یک گلدسته جو باسب مهمان بدهد این باعث
آن شد که جفت گاو واشتر وغیر آن پیدا کردیم وشما را رخصت کردیم
اگر خواهید مثل ما شما کنید واگر نه مثل حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
کنید آنحضرت اگر نیاز می آمده می داده اند والا نه کاه بوده ونه جو

الله بس وما سواه هوس مع هست این بوده بعد از این سخن حضرت
عزیزان ما قدس سره التفات باین مخلص کرده گفتند که شما هم توانید مثل
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بگبنید ذالامثل حضرت شیخ خدایداد
قدس سره بگبنید اللهم وفقنی و بیفرمودند که حضرت عزیزان قاسم شیخ
قدس سره مارا و الغ شیخ که برادر مهوس و خادم ایشان بود بجهت خدمت
به پیش عبد الله خان فرستادند و چون پیش خاقان مذکور رسیدیم
خان سر و پای بخدمت الغ شیخ عنایت نمودند چون پیش آنحضرت
آمدیم ایشان از ان حال مطلع شده تخته پوستی که در زیر پای خود انداخته
نشسته بودند آنرا از زیر پای خود گرفته کناره انداخته و خطاب بالغ
شیخ کرده فرمودند که شیخ بر بالای این نشین که بهر موئی این پوست
تخته عنایتی بتو شود و آنچه خان بتو داده از ان تو و هم میفرمودند که
حضرت عزیزان قدس سره روزی ببلاز رفته حضرت عزیزان قدس سره
رسیدیم صوفیه خانقاهیه از آمدن ما خوش وقت شده گفتند که از
بخارا حافظی خوش خوانی آمده است و هر وقت که پیش آنحضرت میخواهد که
غزل خواند آنحضرت میفرمایند که حافظ قرآن خواند نمی گذارند که حافظ غزل

خواند چون شما آمدید امید است که شما غزل فرمایید و ایشان می‌نمودند که بعد از چندروز مرا شبی وقت دگرگون شد و ذوق غلبه کرده و در آن غلبه گفته ام حافظ کجاست فلان حافظ حاضر شده من گفتم که غزل خواند و چون وی غزل خوانده من اره کشیده ام و همگی اهل خانقاه بر سر من جمعیت کرده و در آن نیمهٔ شب ارّه کشیده اند و غوغای غریب در خانقاه شده و چون این غلغل خانقاه و فریاد و فغان صوفیه را آنحضرت شنیده اند فرموده اند که این غوغای حرم شیخ است بعد از آن بخانقاه آمده بر سر من حاضر شده عصا زده مدتها بر پای ایستاده اند بیت هر که او در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است بعد از آن من از آن حال باز آمده ذکر را فرو آوردم و چون مطلع شدم که آنحضرت بر سر من حاضر اند تقصیر کویان بر زیر قدم آنحضرت قدس سره افتادم و آنحضرت فرمودند که اینها شیخ بشما مبارک است و هم میفرمودند که من در یکی از خلوتهای حضرت عزیزان قدس سره ضعفی داشتم آنحضرت فرمودند که من در یکی از حجره های درون خانقاه باشم روزی مرا وقت خوش شده از آن حجره برآمده سماع کرده بالاخر در خانقاه عالی پناه فتاده ام و

چون آنحضرت بر سر سن رسیده ازان حال مطلع شده اند فرمودند که

ع جان دین گنج های آتش تما پس ؛ و هم سیفرمودند که چون حضرت

عزیزان قدس سره در خانقاه ما که در موضع سید آهوست خلوت نشستند

ازان خلوت برآمدند بخانه ما تشریف آوردند و من آنچه دران خانه

بود بایشان عرض کردم همگی را بفقرا دادند و یک گلیم بود آنرا فرمودند که

بزیر مهمان خواهی اندخت و بعد ازان فرمودند که بتجرید و تفرید تو

بتجرید حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه می ماند که

آنحضرت رضی الله عنه جمیع اموال را از برای فقراء پیش حضرت مصطفی

صلی الله علیه وسلم آوردند و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم

سوال کردند که از برای عیال چه گذاشتید صدیق اکبر رضی الله عنه

فرمودند که خدا و رسول خدا را گذاشتم و بعد ازان حضرت عزیزان

قدس سره بجانب ولایت کرمینه متوجه گشتند و چون بیرون موضع سید

آهو برآمدند فرمودند که شیخ شما تا شکند روید و آنجا خلوت نشینید

و مردم را مرید گیرید و اگر کسی قابل حضنت باشد ویرا حضنت بدهید

و از آنجا بترکستان روید و آنجا خلوت نیز بنشینید و شمس دیوانه نام

مریدی داریم که آنجا به رخصت ما شیخی می کرده ویرا تادیب بکنید و ما
بالفور متوجه تاشکند شدیم وچون آنجا رسیدیم بام آنحضرت خلوت
نشستیم واز آنجا بترکستان رفتیم وچون یکماه روز بترکستان
داخل شدیم یکپاه روز مشایخ ترکستان پیش ما حاضر شدند و شمس دیوانه
نیز آمده گفت که من امشب خواب دیدم که حضرت عزیزان قدس سره بدینجا
تشریف آورده اند پس بگفتیم که مارا بجهت تو فرستاده اند که ترا تادیب
کنیم وآن دیوانه باتفاق با بملازمت آنحضرت رفت وچون بملازمت
ایشان رسیده ست ویرا از مجلس دور کرده اند بعد از آن یار رفته و با کابر
صوفیه آنحضرت اتفاق نموده کردن ویرا بسته پیش آنحضرت آوردیم
اقبال نموده فرمودند که این دیوانه استقامت ندارد وچون وقت
ذکر شد آن دیوانه در حلقهٔ ذکر در آمده در مقابل آنحضرت از گریستن
گرفت آنحضرت ذکرا فزون آورده فرمودند که صوفی مغضوب اول از نصحبت
می باید که شود نه در ذکر باز ویرا بدر کردند بعد از آن آن دیوانه را
توفیق نشد که در ملازمت آنحضرت باشد و مولانا شاه حسین میانکالی
که از مخلصان این سلسله شریفه بود میگفت که روزی از برای زیارت

مزارها بر کات حضرت خواجه احرار قدس سره رفتم و چون بمنزل شریف حضرت خواجه هاشم که از جمله فرزندان آنحضرت و اعلم العلما وقت بودند رسیدم و بصحبت ایشان مشرف شدم مولانا یوسف نبیره قاضی کیچه نام پسری داشت که بغایت با ادب بود دران مجلس بسبیل تحقیر این سلسله شریف را گفت که سلسله جهریه و پوستین گول و من گفتم که خدا را در پوستین گول می توان یافت و آن بی ادب ندانسته که لباس شریف حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در اواخر چون لباس غلامان با تکلف بود چنانچه در کتب احادیث مسطورست و چون ازین واقعه سه ماه کما بیش گذشته بملازمت حضرت عزیزان پیرم شیخ قدس سره رسیدم و آنحضرت را طوف کردم و فرمودند که مولانا شاه حسین خدا را در پوستین گول می توان یافت و این مخلص شبی در سمرقند در زمان تابستان بمطالعه مشغول بود چون صبح شد پای دراز کرد بالفور خواب در ربوده قریب با فتاب برآمدن شده واقعه دیدم که حضرت عزیزان قدس سره بر سر این مخلص آمده بدست خود از کتف من گرفته می جنبانیدند که وقت نماز گذشت و چون بیدار شدم اثر جنبانیدن آنحضرت در کتف این مخلص بودم و همچنین این

واقعه بعینه از خدمت الدفقیر که ذکر ایشان گذشت نسبت باین مخلص
واقع شد الٰهی این وفرا افتاده و در خواب غفلت در مانده را بیمن همت
این عزیزان از خواب غفلت بیدار گرده اند از جمله نزدیکان گرداند
آمین یا رب العالمین و این مخلص روزی وقت صبح از علیاباد بموضع
سید اهو که منزل شریف حضرت ایشان آنجاست بملازمت آنحضرت
میرفت چون قریب باین موضع رسید مؤذن تکبیر فرو آورده بود و ما بنماز
نرسیدیم و در خاطر گذشت که آمدن این مخلص معلوم آنحضرت است
اگر مؤذن را بفرمایند که تاخیر میکرد بنماز با جمعیت میسر یافتیم
چون آنحضرت از نماز اشراق فارغ شدند بفقیر خطاب کرده فرمودند که ما
بمؤذن اشارت کردیم تاخیر کند و مؤذن نافهمیده زود تکبیر فرو آورد
و آنحضرت را اگر ضعفی می بود چون خلوت و یا اعتکاف می نشستند آن
ضعف زایل می شد و تمام صحت یافته در آن خلوت و اعتکاف برون
میشدند و در رمضان آنحضرت را ضعفی بود که هفده روز روزه را افطار
نمودند چون وقت اعتکاف شد یاران و محبان و مخلصان آنحضرت از نواحی
و اطراف ایشان در پیش ایشان جمع شدند و حضرت ایشان این مخلص را

خطاب کرده گفتند که ما در ضعفیم و هفده روز افطار کرده ایم چون توانیم که
اعتکاف نشینیم و این مخلص گستاخی کرده بعرض اقدس رسانید که
مقصود این مخلصان آنست که در عشرهٔ اواخر رمضان در بندگی آنحضرت
باشند خواه اعتکاف نشینند و خواه نه نشینند بعد ازان فرمود
ند که فردا نیت روزه کرده بنشینیم باشد که حق سبحانه قوتی عطا کند
و چون فردا شد نیت اعتکاف کرده نماز را نشسته گذاردند و روز
دیگر آنحضرت را ذوق غلبه کرد برخاسته در سماع شدند و چندان
خانقاه را کشش جوانان مانده شدند بعد ازان صحبت تمام شده
تا آخر آن اعتکاف در ذوق و شوق بودند روزی حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت اعلم العلماء استادی و مخدومی مولانا صادق قدس سره
گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم چون چشم گشادیم دیدیم که
خانقاه از مردم پر شده و این مردم را هرگز ندیده بودیم و حضرت مخدومی
فرمودند که ملائکه گراهی باشند که در صورت آدمیان ظاهر شده باشند
چنانکه در حدیث است که یا ایها درین زمان ذکر مجلس ذکر حاضر میشوند و حضرت
عزیزان قدس سره عجب سوز و ذوق بودند روزی فقیر را فرمودند مانا ی

بیارید بعلیا باد رفته نائی تماری را یافته بر کسی سوار ساخته
بملازمت آنحضرت بردیم و دران حین آنحضرت در ذکر بودند چون
نائی نی را برلب نهاد آنحضرت برخواسته در سماع شدند و دران اوان
هشتاد و چهار ساله کما بیش بودند و روز تابستان بود قریب بنصف
روز در سماع و ذکر بودند و صحبت عظیم در گرفت همه را وقت دیگرگون شد
بیت پیری که بدیدار وی از دست شوی مست آن به که بزیر پای وی پست
شوی پیری که بود باده فروشی کارش ره جو بحریم خلد خوش آثارش
گرد حرمش هار رنیای باری خود را برسان بسایهٔ دیوارش و آنحضرت
بیشتر در ذوق و شوق بودند شبی این مخلص در رسم قند واقعه دید که
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بهمراهی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین
نشسته اند و این مخلص خادم شده در دامن خود نان انداخته دران
مجلس عظیم تقسیم میکرده ام و حضرت عزیزان گاه در موضع آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ظاهر شده اند چون ازین واقعه باز آمدم هم دران شب بملازمت
حضرت عزیزان رفته این واقعه را عرض نمودم آنحضرت فرمودند که ما امشب
بیدار بودیم و همه شب این بیت میخواندیم که بیت شد روی دوست قبلهٔ

ما گو امام شهر ما در نماز خویش ما اقتدا کنند بعد از ان فرمودند که
آن واقعه را در کتاب مجموعهٔ ایشان نوشته شد و آن روز از برای
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گوسفندی کشته ختم کردند و مولانا عبد المومن که
در مناقب حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ ذکر وی گذشت میگفت که
حضرت عزیزان قدس سرہ در حق حضرت ایشان فرمودند که پیرم شیخ تجریدے
دارد که فایق بر همه هست و در وی بجز از محبت خدا و رسول خدا چیزی
نیست و مدار بر محبت هست و این محبت باعث آنست که ما دیر از خدمت
کل واده بجای خود نصب کرده ایم و خبر بیت سلسلهٔ شریفه در آن است حضرت عزیزان
قدس سرہ میفرمودند که پیرم شیخ مقابل ما بنشین و همچنین حضرت ایشان با این
مخلص عنایت کرده میفرمودند که تو نیز مقابل ما بنشین بیت بدین امید ها ی
شاخ بر شاخ ٭ بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ ٭ و عمر شریف آنحضرت هشتاد و
هفت رسیده بود و آنحضرت در زمان وفات این بیت خواندی گفته ۔
جان بسر آمده هست بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش ٭ کس نتواند که بجا آورد ٭ و مرقد شریف آنحضرت
در موضع سید آباد قریب بعلیاباد سمرقند هست بزار و تبرک به ذکر حضرت

مخلص خان قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت عزیزان قائم
شیخ قدس سره اند وسالها در خدمت حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
بوده اند چنانچه در مناقب ایشان گذشت نقلست که شبی حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره در منزل حضرت خان قدس سره مهمان شده اند ودر آن
زمان خدمت مخلص خان متمول بوده اند وآن شب خدمتهای شایسته
بآنحضرت بجای آورده اند چون وقت انتقال آنحضرت از منزل حضرت خان
شده حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره دعا کرده اند که بت دنیا یک بولسون
آخر تینک تورلسون وبعضی از اکابر طریقت چنین فرموده اند که بوتوتوزو ک
فروق بوز ولسون وحضرت محمد رسول الله نینک توقوزو کی توزولسون
آتنه کهبر وچون حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره این دعا کرده اند
بزودی در همان چند روز دنیوی ایشان آنچه از جمله حیوانات بوده
هلاک شده ودیگران بجهت حوادث نابود گشته بعد از آن حضرت
مخلص خان پیاده چند بالینی در پشت خود برداشته وبهمراهی زوجه خودکه
زوجه ایشان نیز پیاده بوده بملازمت حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
رفته سالها در خدمت وصحبت آنحضرت بر سبیل تفرید وتجرید تمام بوده اند

و تا آخر عمر طریق ایشان تفرید و تجرید بود و در ملازمت آنحضرت

ریاضات شاقه کشیده اند و آنحضرت ایشانرا اجازه داده اند

و بعد از نقل آنحضرت مدت ده سال چهار تسبیح را تنهامی گفته اند

و هیچکس بصحبت ایشان نمی نشسته بعد ازان بملازمت حضرت قائم

شیخ قدس سره رسیده با یشان مرید شده اند و حضرت عزیزان با قدس سره

همیفرمودند که چون حضرت مخلص خان نور مرقده بحضرت عزیزان قدس سره

مرید شدند حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که پیرم شیخ مخلص خان باهم

پیره بودند و کلان سال شده اند بما مرید شدند ما بایشان رخصت دادیم که

آنچه خیریت سلسله هست چنان کنند ای عزیز من بدانکه رخصت ائمه

درین طریق این عبارتست از پیر کامل صادر شود که فلان را رخصت دادیم که

آنچه بدان عمل کند و حضرت مخلص خان نور مرقده تا آخر عمر ریاضات شاقه

می کشیده اند و شبهای جمعه خصوصا صوفیه را تا روز ذکر اره می کشانده اند

و در وقت خود یگانه زمان بودند وفات ایشان در قریه سوغانجی که

از قرای سعد آفرینکیت سمرقند است و مدفن ایشان نیز همانجا

پر انوار و متبرک به حضرت افتخار شیخ قدس سره ایشان نیز از جمله خلفای

حضرت عزیزان قاسم شیخ اند قدس سره وحضرت شیخ هفت سال در مکه
شریفه بوده اند با ولیای کرامی صحبت داشته اند وبحضرت شیخ
محمد بکری قدس سره که عالم بعلم ظاهر و باطن بوده اند مرید شده مدتها در خدمت
ایشان بوده اند حضرت شیخ میفرمودند که حضرت شیخ محمد بکری قدس سره
چون شخصی را تربیت میکردند میفرمودند که ایش حالک ای اخی یعنی حالک
یعنی چیست حال تو بعد ازان آن شخص از نظر ایشان چندگاه دور شده
چنان ضبط حال خود میکرد که ویرا همین همت حضرت شیخ قدس سره
اطمینان حاصل میشد بعد ازان بملازمت ایشان حاضر می شد و در وسط
طریق مکه بجانب مدینه می رفتیم که حضرت شیخ محمد بکری قدس سره بفقیر التفات
وخطاب نموده فرمودند که ایش حالک وفقیر دران کوهها وصحراها بست و پنج
روز بسر بردم بعد ازان بملازمت وصحبت حضرت شیخ محمد بکری قدس سره
رسیدم وحضرت شیخ از حضرت شیخ محمد بکری قدس سره مرخص بوده اند وحضرت
استادی ومخدومی علم العلما مولانا صادق قدس سره نیز در علم حدیث از
حضرت شیخ محمد بکری مرخص بودند میفرمودند که حضرت شیخ محمد قدس سره در جمیع
علوم متبحر بودند وعلم ایشان بی تعلم وتعلیم بوده والد شریف ایشان

شیخ حسن بکری قدس سره چون اواخر عمر بمدینه شریفه رسیده اند عرض
کرده اند که یا رسول الله محمد عاصی است و حضری نخوانده و عمر حسن باخیر رسیده
محمد را التماس بسیار دارم آوازی از روضه شریفه بر آمده که محمد را ما قبول نمودیم
چون شیخ حسن بمصر که موطن ایشان است تشریف نموده اند از عالم ارتحال
نموده اند و همان شب که ایشان انتقال نموده اند چون فرود آمده شیخ محمد
قدس سره دانشمند روزگار ظاهر شده اند و حضرت مخدومی قدس سره میفرمودند که
حضرت شیخ محمد قدس سره این حدیث را نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکنند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که جمیع معانی قرآن در فاتحه است و جمیع معانی فاتحه در بسم الله
و جمیع معانی بسم الله در بای بسم الله است و جمیع معانی بای بسم الله در نقطه با است
چون سخن شیخ محمد قدس سره بدینجا کشید حضرت شیخ محمد قدس سره گریان شده
فرموده اند که محمد بکری بیست و سه سال است که سر فرو برده است در علم نقطه یک
لمعه سر بدر نتوانند کرد و حضرت مخدومی قدس سره چون سخن حضرت شیخ
محمد را نقل کرده اند ایشان نیز گریان شده نیز فرموده اند ایم که علم نقطه
چیست و هم حضرت افتخار شیخ قدس سره میفرمودند که ما در مکه بعزیزی رسیدیم که

از بلاد هند بودند آشنا بودیم وآن سید تجرید تمام داشته لنگی

می بست دیگر تمام برهنه بود چون سید را وقت ارتحال رسید در مکهٔ شریفه

خطاب بان لنگ بسته بود کرده فرمود که تو هم غیر ازان لنگ پر تا رفت

وجان یکجا بان تسلیم نمود و هم حضرت شیخ می گفتند سید جمال نام درویشی

از مجاذیب بود و مان سید مرید بود و سید جمال چون دختر یک از سادات

مدینه را خواستگاری کرد وآن سید دختر خود را بوی نداد و انکار

سیادت وی کرد و سید جمال گفت که بروضهٔ آنحضرت صلی الله علیه و

سلم حاضر شویم و بان حضرت صلی الله علیه وسلم عرض بکنیم بعد ازان همگی

اهل مدینهٔ شریفه در روضهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر آمدند و سید

جمال عرض کرد که یا رسول الله من فرزند شما هستم یا نی آوازی از

روضهٔ شریفهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآمد که سید جمال پسر ماست

وآن دختر را بسید جمال عقد بستند و حضرت افتخار شیخ بعد از

انتقال از حرم مکهٔ شریفه بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شده سالها

در ظل تربیت آنحضرت بودند و از ایشان مجاز اند و مرقد شریف حضرت

شیخ در ولایت بهار سهم قند رفرئیه قومی ست یزار و تبرک به مانه

آلہی بحرمت اولیا کرام این دور ماندہ مہجور را محروم مکردان و بفضل
عظام و عنایت نامتناہی از جملۂ محب محبان خویش عدنمای از
خاکپاران دوستان کاب بسازد آمین یا رب العالمین تمام شد تحریر
این مجموعہ کہ مسمات بلمحات است دربیان خصال حمیدہ افعال پسندیدہ اولیا
اللہ کہ محبان بل محبوبان حق اند سبحانہ در شہر جمادی الثانی در ہزار
دو صد پنجاہ یک اتمام یافت توقع از ناظران این رسالۂ شریف
آنکہ اگر سہو و یا غلط رفتہ باشد در تصحیح آن کوشند کاتب را بدعای
خیر یاد آور باشند اللہم اغفر لہ والوالدیہ ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات
برحمتک یا ارحم الراحمین
۱۲۵۱ھ
خط بر ورق و ہر بابند چند کہ بماند نویسندہ کہ بر خاک رود
بو پذیر ای کریم کردہ ما سہ ران روز حشر پردہ ما

فهرست ها

آخر محبوبست دنیا کرام این دو رسانده مجبور را بجز وجه کرد از تفضل
عطا و عنایت نامتناهی الله جل مجده محبان خویش جد نامی از
خاک باران دشتها ثانی بسیار کرده بحمد رب العالمین تمام شد بتحریر
این مجموعه که مکتوبات [illegible] در بیان خصائل حمیده و خصال پسندیده اولیا
الله که محبان این مجموعه [illegible] هزار
دو صد و پنجاه یک [illegible] یافت توقع از ناظران این رساله [illegible]
آنکه اگر سهو و یا غلط [illegible] در تصحیح آن کوشند کاتب را بدعای
خیر یاد آورده باشند [illegible] اللهم اغفر [illegible] والدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات

فہرستِ آیات

اذا لقیتم فئۃً فاثبتوا واذکروا
اللہ کثیراً لّعلکم تفلحون.
(الانفال: ٤٥). ٣٣
ارجعی الی ربّک راضیۃً مرضیّۃً
: یا ایّتہا النّفس...
افغیر اللہ تتّقون. (النحل: ٥٢). ٦١
الا انّ اولیاء اللہ لاخوفٌ علیہم و
لاھم یحزنون. (یونس: ٦٢). ٢٢٩، ٤٣٠
الّا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
بالجنّۃ التی کنتم توعدون.
(حٰمٓ السجدۃ: ٣٠). ٦٨
الّا من اتی اللہ بقلبٍ سلیم.
(الشعراء: ٨٩). ٧٤
الّا من ظلم. (النمل: ١١). ١٥
الّذی خلقنی فھو یھدین. والّذی
ھو یطعمنی و یسقین.
(الشعراء: ٧٨-٧٩). ٧٩، ١١٣
الّذین یذکرون اللہ. (اٰل عمران: ١٩١). ٣٢
اللہ الصّمد (الاخلاص: ٢). ٢٤٦

انّ فی ذٰلك لآیاتٍ لقومٍ یعقلون.

(النحل: ۱۲). ۳۰۰

انّما اموالکم و اولادکم فتنة.

(الانفال: ۲۸). ۲۵۱

انّما یتقّبل اللّٰہ من المتّقین.

(المائدة: ۲۷). ۱۲۲، ۶۱

انّما یعمر مساجد اللّٰہ من اٰمن باللّٰہ

والیوم الآخر واقام الصّلٰوة و

اٰتی الزکٰوة ولم یخش الّا اللّٰہ

فعسٰی اولٰئك ان یکونوا من

المهتدین. (التوبة: ۱۸). ۳۲۰

انّ اللّٰہ مع الّذین اتقوا. (النحل: ۳۰) ۱۲۲

انّ اللّٰہ یأمر بالعدل والاحسان.

(النحل: ۹۰). ۹۹

انّ اللّٰہ یحبّ التوّابین و یحبّ

المتطهرین. (البقرة: ۲۲۲). ۹۲، ۷۵

انّ المتقین فی جنّاتٍ وّ نهرٍ فی

مقعدِ صدقٍ عند ملیكٍ مقتدرٍ.

(القمر: ۵٤). ۱۲۳

جزاءً بما كانوا يعملون.
(السجدة: ١٧ والاحقاف:
١٤ و الواقعة: ٢٤). ٧٥
جعلنا بينك و بين الذين لايؤمنون
بالآخرة حجاباً مستوراً.
(الاسراء: ٤٥). ٥١
دون الجهر: واذكر ربّك...
ردّوها عليّ فطفق مسحا بالسّوق
والاعناق (صٓ: ٣٣). ٢٧٣
سبّح اسم ربّك الاعلى. (الاعلیٰ: ١). ٣٦
سبقت لهم منّا الحسنىٰ (الانبياء: ١٠١). ٥
سلامٌ قف قولاً من رّبّ رّحيم.
(يٰسٓ: ٥٨). ٦٠
سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى
انفسهم (فصلت: ٥٣). ٢٤٤
شهد الله انّهٗ لا إله الّا هو والملائكة.
(آلِ عمران: ١٨).
عسى ربّكم ان يرحمكم. (الاسراء: ٨). ٩٢
عسى ربّكم ان يكفر عنكم سيّآتكم (التحريم: ٨). ٩٣-٩٢

الّذين ينفقون ...

قال ربّ اشرح لی صدری ۵ ویسرلی
امری ۵ واحلل عقدةً من لّسانی ۵
یفقهوا قولی ۵ واجعل لّی وزیرا مّن
اهلی ۵ هرون اخی ۵ اشدد به ازری
واشرکه فی امری ۵ کی نسبّحک کثیرا ۵
ونذکرک کثیرا ۵ (طٰہٰ: ۲۵ تا ۳٤). ۹

قال ربّ انّی دعوت قومی لیلا ونهارا ۵
فلم یزدهم دعائی الّا فرارا ۵ وانّی
کلّما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصرّوا
واستکبروا استکبارا ۵ ثمّ انّی دعوتهم
جهارا ۵ ثمّ انّی اعلنت لهم واسررت
لهم اسرارا ۵ فقلت استغفروا ربّکم
انّه کان غفّارا ۵ (نوح: ۵ تا ۱۰). ۱۰-۱۱

قل الله ثمّ ذرهم.
(الانعام: ۹۱). ۲٦۱

قل اللّهم مالك الملك. (آلِ عمران: ۲٦). ۱۰۵

قل ایّ شیٔ اکبر شهادةً (الانعام: ۱۹). ۲۰

كلّ سنبلةٍ مّائة حبّةٍ ط والله يضاعف لمن يّشآء ط والله واسعٌ عليم.

(البقرة ٢٦١). ٣٠٣-٣٠٤، ٣٠٦

مثل الجنّة الّتى وعد المتّقون فيها انهارٌ من ماءٍ غير اٰسنٍ. (محمّد: ١٥). ١٠٨

مذبذبين بين ذٰلك قلے لا الىٰ هٰؤلآءِ ولا الىٰ هٰؤلآء ط. (النسآء: ١٤٣). ١٢٠

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها.

(الانعام: ١٦٠). ٣٠٢

من خشى الرّحمٰن بالغيب و جاء بقلب منيب. (قٓ: ٣٣). ٩٠

من عمل صالحًا فلأنفسهم يمهدون.

(الروم: ٤٤). ١١٦

نعم العبد انّه اوّابٌ.

(ص: ٤٤). ٩٠

نورث من عبادنا من كان تقيا.

(مريم: ٦٣). ١٢٣

واتّقوا الله لعلكم تفلحون.

(البقرة: ١٨٩). ٦١

واذا ذكرالله وحده اشمأزّت قلوب
الّذين لا يؤمنون بالآخرة ج
(الزمر: ٤٥). ١٩

واذا قراءت القرآن. (الاسراء: ٤٥). ٥١

واذا مرضت فهو يشفين.
(الشعراء: ٨٠). ٧٩

واذ قلتم يا موسٰى لن نصبر علی طعامٍ
وّاحدٍ فادع لنا ربّك يخرج لنا
ممّا تنبت الارض من بقلها و
قثّآئها و فومها و عدسها و
بصلها. (البقرة: ٦١). ٢٧٧

واذكر ربّك فی نفسك تضرّعًا وّخفيةً
وّدون الجهر من القول بالغدوّ
والآصال ولا تكن مّن الغافلين.
(الاعراف: ٢٠٥). ١٦-١٧، ٣٧، ١٦٥

واركعوا مع الراكعين. (البقرة: ٤٣). ٥٨

وازلفت الجنّة للمتّقين.
(الشعرآء: ٩٠). ١٢٣

وأفوض امری الی الله. (غافر: ٤٤). ٢٩٨

واقم الصّلوة لذکری. (طٰہٰ : ١٤).	٣٠٥
والذّاکرین اللہ کثیراً وّالذّاکرات اعدّ اللہ لہم مغفرۃً وّ اجراً عظیماً (الاحزاب : ٣٥).	٣٢
والسّابقون السّابقون (الواقعۃ : ١٠).	١١٩
والّذین اتّبعوھم باحسان. (التوبۃ : ١٠٠).	١٢٠
والّذین اوتوا العلم درجاتٍ. (المجادلۃ : ١١).	٧٠
والّذین جاھدوا فینا لنھدینّھم سبلنا (العنکبوت : ٦٩).	٨٩
والزمھم کلمۃ التّقوی. (الفتح : ٢٦).	٦١، ٥
والعاقبۃُ للمتّقین (الاعراف : ١٢٨).	١٢٣
واللہ علیمٌ : مثل الّذین ینفقون... وللہ المشرق والمغرب. (البقرۃ : ١١٥).	٣٠٦
واللہ واسعٌ علیمٌ : مثل الّذین ینفقون...	

واللہ یحبّ المتّقین۔ (آل عمران: ۷۶)۔ ۱۲۲

واللہ یضاعف لمن یّشآءُ: مثل الّذین

ینفقون . . .

وان تبدوا الصدقات فنعما ھی۔

(البقرۃ: ۲۷۱)۔ ۱۵

وانزلنا علیکم المنّ والسّلوٰی۔

(البقرۃ: ۵۷)۔ ۲۷۷

وانفقوا منْ مّا رزقنٰکم۔

(المنافقون: ۱۰)۔ ۲۷۵

وانّک لعلیٰ خلقٍ عظیمٍ۔ (القلم: ٤)۔ ۵۳

وان منکم الاّ واردھا۔ (مریم: ۷۱)۔ ۱۸۶

وانّی لغفّارٌ لمن تاب۔ (طٰہٰ: ۸۲)۔ ۹۱

واولوا العلم قائمًا بالقسط۔

(آلِ عمران: ۱۸)۔ ۳۰۰

وایّای فاتّقون۔ (البقرۃ: ٤۱)۔ ۶۱

وایّوب اذ نادی ربّہ۔ (الانبیاء: ۸۳)۔ ۷

وتبتّل الیہ تبتیلاً۔ (المزّمّل: ۸)۔ ۷۵

وتوبوا الی اللہ جمیعًا ایّہ المؤمنون

لعلکم تفلحون۔ (النور: ۳۱)۔ ۷٤، ۹۰، ۹۲

وتکتمون الحقّ وانتم تعلمون.

(البقرة: ٤٢). ٨

وجاھدوا فی اللہ حقّ جھادہ.

(الحج: ١٧٨). ٨٠، ١٨٥، ٣٠٠

وجوهٌ یومئذٍ ناضرۃ الیٰ ربھا ناظرۃٌ

(القیامۃ: ٢٢). ٧٥، ٣٠٢

وحملناھم فی البرّ والبحر. (الاسرا: ٧٠). ٢٧١

وخرّ موسیٰ صعقاً: فلمّا تجلّی ربّه.

وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین.

(الذاریات: ٥٥). ٣٤

وذا النّون اذّھب مغاضباً فظنّ ان

لّن نقدر علیه فنادیٰ فی الظلمات.

(الانبیاء: ٨٧). ٧

ورزقناھم من الطیّبات.

(الاسراء: ٧٠). ٢٧١

وزکریّا اذ نادیٰ ربّهٗ ربّ لاتذرنی

فرداً. (الانبیاء: ٨٩). ٧

وسراجاً منیرا.

(الاحزاب: ١٤٦). ٢

ولا تكن من الغافلين.(الاعراف : ٢٠٥). ١٧

ولا يخافون لومة لآئم.(المائدة : ٥٤). ٢٤٣

ولا يزالون مختلفين الّا من رحم

ربّك . (هود : ١١٨). ٦

ولا يشرك بعبادة ربّهٖ احداً .

(الكهف : ١١٠). ٣٠١

ولقد ذرانا لجهنّم كثيراً من الجنّ

والانس . (الاعراف : ١٧٩). ٢٧٨

ولقد كرمنا بنی ادم . (الاسراء : ٧٠). ٢٧١

ولكلّ وّجهةٌ هو مولّيها .

(البقرة : ١٤٨). ١٧٦

ولم يكن لّهٗ كفواً احدٌ .

(الاخلاص : ٤). ٢٤٦

ولو انّ اهل الكتاب امنوا واتّقوا .

(المائدة : ٦٥). ٤١

ولهم اذانٌ لّا يسمعون بها .

(الاعراف : ١٧٩). ٢٧٩

ولهم اعينٌ لّا يبصرون بها .

(الاعراف : ١٧٩) ٢٧٩

ومن يتّق اللهٰ يكفّر عنه سيّاٰته.

(الطلاق : ١٥). ١٢٢

ومن يتوكل على اللهٰ فهو حسبه.

(الطلاق : ٣). ٢٤٥

ومن يّرد ثواب الدّنيا نؤته منها ج

ومن يّرد ثواب الآخرة نؤته

منها. (آل عمران : ١٤٥). ١٩٢-١٩٣

و موعظةً للمتّقين. (البقرة : ٦٦). ١٢٣

و نادٰى نوح ربّه. (هود : ٤٥). ٧

ونحن اقرب اليه من حبل الوريد.

(قٓ : ١٦). ٢٧٦، ٣٠٧

ونحن اقرب اليه منكم ولكن لاتبصرون.

(الواقعة : ٨٥). ٣٠٨

ونحن نسبّح بحمدك ونقدّس لك ط

(البقرة : ٣٠). ١٨، ٣٦-٣٧

و واعدنا موسٰى ثلٰثين ليلةً وّ

اتممناها بعشرٍ فتمّ ميقات ربّه

اربعين ليلةً ج

(الاعراف : ١٤٢). ٨١

وهو الّذی مدّ الارض وجعل فیها رواسی
وانهاراًط ومن کلّ الثّمرات.
(الرعد: ۳۰). ۷۸

وهو الّذی یقبل التوبة عن عباده
ویعفوا عن السّیاٰت.
(الشوریٰ: ۲۵). ۹۲-۹۳

وهو یطعم ولا یطعم. (الانعام: ١٤). ۶۵

ویرزقه من حیث لا یحتسب ط
(الطلاق: ۳). ۱۲۲

ویعظم له اجراً. (الطلاق: ۵). ۱۲۲

وینهی عن الفحشاء والمنکر.
(النحل: ۹۰). ۳۰

هدی للمتّقین. (البقرة: ۲). ۱۲۳

هل جزاء الاحسان الا الاحسان.
(الرحمٰن: ۶۰). ۲۶۱

هو الّذی خلق لکم ما فی الارض جمیعًا.
(البقرة: ۲۹). ۳۳۶

هو اهل التّقوٰی و اهل المغفرة.
(المدثر: ۵۶). ۱۲۳

هو العليم الحکیم. (یوسف: ۸۳). ۲۷۵

یا ایُّها الّذین آمنوا آمنوا باللّٰہ.

(النّسآء: ۱۳۶). ۱۰

یا ایّها الرّسل کلوا من الطیّبات.

(المؤمنون: ۵۱). ۷۲

یا ایّها النّاس اعبدوا ربّکم الّذی.

(البقرة: ۲۱). ۸

یا ایُّها النّبی حسبك اللّٰه و من

اتبعك من المؤمنین.(الانفال: ۶۴). ۱۱۸

یا ایّتها النّفس المطمئنّة ۝ ارجعی

الیٰ ربّك راضیةً مّرضیّةً.

(البلد: ۲۷-۲۸). ۲۳۹، ۲۷۹، ۲۸۲

یا نار کونی بردًا: قلنا...

یبعثك ربّك مقامًا محمودًا.

(الاسراء: ۷۹). ۳

یثبّت اللّٰه الذین آمنوا بالقول

الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة.

(ابراهیم: ۲۷). ۶۸

يحبّهم ويحبّونه. (المائدة: ٥٤). ٢٨١

يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ

بالنّواصي والاقدام.

(الرحمٰن: ٤١). ١١٨

ينبت لكم به الزّرع والزّيتون.

(النحل: ١١). ٧٨، ٨٢

يوم نحشر المتّقين الى الرحمٰن وفداً.

(مريم: ٨٥). ١٢٣

* * *

قال ياليت قومى يعلمون ۙ بماغفرلى

ربّى و جعلنى من المكرمين.

(يٰسٓ: ٢٦-٢٧). ٤٧

* * *

ولو بسط الله الرّزق لعباده لبغوا

فى الارض ولكن ينزّل بقدرمايشآء.

(الشورىٰ: ٢٧). ٢٧٥

فهرست حدیث ها

"التفکر من اعمال القلب وهو افضل من اعمال
الجوارح". (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۲).

اکرموا الشیخ (الشیوخ) و
ان کان کافراً. ۵۶
امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۹۰. بجای "الشیخ"، "الضیف"
آمده است.

(الا) طال شوق الابرار الی لقائی
و انی لاشد شوقاً الیهم. ۹۶
عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:
"من احب لقاء الله احب الله لقاءه" (الرسالة
القشیریه، ص ۱۵۷).

اللهم اغفر لقومی فانهم لا
یعلمون. ۴۷
احادیث مثنوی، ص ۶۰ (با کمی تفاوت: ربّ
اغفر لقومی ... واللهم اهد قومی ...)، (به نقل از
مسلم، ج ۵، ص ۱۷۶، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۰،
۴۲۷، ۴۳۲، ۴۵۶، احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۱۹ و
ج ۳، ص ۲۰۱، شرح تعرّف، ج ۳، ص ۱۲۶).

اللهم اَحینی مسکیناً و اَمِتنی

مسکیناً. ۱۹٤

عبارت بالا مشابہ حدیثی است باین مضمون:

"اللّٰہم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی

فی زمرة المساکین." (ابن ماجہ، ۷۵۷۔ کشف۔

المحجوب، ۲۲، ۶۸، سفینۃ البحار، ج ۲، ص ۳۷۸).

اللّٰہم انی اسألك حبّك وحبّ

من یحبّك والعمل الّذی تقرّبنی

حبّك. ۲۷۳، ۶

امرت ان اقاتل النّاس حتّی

یقولوا لا الٰہ الّا اللّٰہ. ۳۵

المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۹۹ (بہ نقل از مسلم۔ ایمان ۳۲-

۳۶، بخاری۔ ایمان ۱۷، ۲۸، صلاۃ ۲۸، زکاۃ ۱،

اعتصام ۲، ۲۸، اباداود۔ جہاد ۹۵، ترمذی۔ تفسیر

سورۃ ۸۸، نسائی۔ زکاۃ ۳، ابن ماجہ۔ فتن ۱-۳،

دارمی۔ سیر ۱۰، احمد بن حنبل۔ ٤، ۸).

ان اشدّ البلاء علی الانبیاء

ثمّ علی الاولیاء ثمّ الامثل

فالامثل.

کشف المحجوب، ص ٤ ۵۰.

نیز عبارت بالا مشابه حدیثی است، این مضمون:

«نحن معاشر الانبیآء اکثر بلاء ثم الامثل فالامثل»

(آداب المریدین، ۱۷۱، ۳۶۲ - و همان جا آمده:

در سنن ترمذی، ج ٤، ص ۲۸ به صورت زیر آمده:

«عن مصعب بن سعد عن ابیه قال قلت یارسول

الله ای النّاس اشدّ بلاء؟ قال: الانبیآء ثمّ

الصالحون ثمّ الامثل فالامثل من الناس یبتلی

الرجل علی حسب دینه فان کان فی دینه صلابة

زید فی بلائه وان کان فی دینه رقّة خفّف

عنه و مایزال البلاء بالعبد حتّی یمشی علی

ظهر الارض لیس علیه خطیئته»، نیز احادیث

مثنوی، ۱۰۷، خلاصهٔ شرح تعرّف ۵۰۲).

انّ الله تعالیٰ خلق آدم علیٰ

۲٤٦ صورته.

بخاری شریف، ج ۲، ص ۹۱۹ و احادیث مثنوی،

ص ۱٤ (به نقل از مسلم، ج ۸، ص ۳۲).

انّ الله تعالیٰ مائة رحمة

منها رحمة بین عباده فیها

یرحم الخلائق بعضھم
بعضاً و اذخر تسعۃ و تسعین
الیٰ یوم القیٰمۃ. ۶۳، ۱۰۵

المعجم المفہرس، ج ۲، ص ۲۳۹: "... یوم خلقھا
مائۃ رحمۃ" و ص ۲۴۰: "جعل اللّٰہ الرحمۃ
مائۃ جزء" (بہ نقل از بخاری۔ رقاق ۱۹، مسلم۔ توبۃ ۱۸۔
۲۱، ترمذی۔ دعوات ۹۹، ابن ماجہ۔ زہد ۳۵، دارمی۔
رقاق ۶۹، احمد بن حنبل۔ ۲، ۴۳۳، ۵۱۴، ۳،
۵۵۔۵۶، ۵، ۴۳۹، بخاری۔ ادب ۱۹، مسلم۔ توبۃ
۱۷، ۱۹)۔

انّ اللّٰہ تعالیٰ ملک ینادی
کل لیلۃ من اکل حراما
لا یقبل منہ صرف و لا
عدل. فسّر الصرّف بالنوافل
والعدل ما بفریضۃ. ۸۳

المعجم المفہرس، ج ۵، ص ۲۴۲ (بہ نقل از بخاری۔
فضایل المدینۃ ۱، فرائض ۲۱، جزیۃ ۱۷، مسلم۔ حج
۴۶۷۔۴۷۰، عتق ۱۸، ابا داؤد۔ مناسک ۹۵،
ادب ۱۱۰، ترمذی۔ ولاء ۳، نسائی۔ قسامۃ ۳۱،

ابن ماجه ـ وصایا ۶، دیات ۸، دارمی ـ فرائض ۲، سیر ۸۳، احمد بن حنبل ـ ۱، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۵۱، ۳۱۸، ۴، ۱۸۶ ـ ۱۸۷، ۲۳۸، ۳۹۶، احیاء علوم الدّین، ج ۲، ص ۸۹، به این صورت: ان لله ملکاً علی بیت المقدس ینادی کل لیلة: من اکل ... لم یقبل ... عدل. فقیل: الصرف النافلة، و العدل الفریضة».

ان لکلّ شیءٍ طریقاً و ان

۶۹ طریق الجنّة العلم.

۵۱ انا غیورٌ والله اغیر منّی.

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:

«اتعجبون من غیرة سعد والله لأنا أغیر منه والله اغیر منّی».

المعجم المفهرس، ج ۵، ص ۳۵ (به نقل از بخاری ـ نکاح ۱۰۷، حدود ۴۰، توحید ۲۰، مسلم ـ لعان ۱۶ ـ ۱۷، دارمی ـ نکاح ۳۷، احمد بن حنبل ـ ۴، ۲۴۸، مصباح الهدایة، ۲۱۶.

۸۹ انا مدینة العلم و علی بابها.

احادیث مثنوی، ص ۳۷ (به نقل از جامع الصغیر،

ج ١، ص ١٠٧، كنوز الحقائق، ص ٣٨).

انا واصحابي براء من التّكليف. ٢٥٣

تعليقات "مناقب"، ص ١٢٤:

(به نقل از مصباح الهداية، ص ٢٤١ : "انا واتقياء امّتي برآء من التكليف". وكنوز الحقائق، (حاشية جامع الصغير، ح ١، ص ١٣١) : "انی براء من التكليف وصالحوا أمّتي". (به نقل از التصفية فی احوال المتصوفة ص ٣٣٩).

انما الاعمال بالنّيات. ١٨٢

مشكوٰة، ص ١١.

ان النبی صلّی الله عليه وسلّم، قال: يا علی لفتيان أمّتی عشر علامات. قال رسول الله ولامتك فتيان. قال الفتوة الاولیٰ من فتوة امّتی وماتلك العلامات يارسول الله. قال: صدق الحديث والوفاء بالعهد واداء الامانة وترك الكذب والترحم

للیتیم و اعطاء السائل وبذل
النائل (و اکثار الصنائع) وقوی
الضیف و رأسهن الحیاء . ۹۸
شرح احوال میر سید علی ہمدانی (باب سوم)، ص ۲۷۵.
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کان یجہر مع اصحابہ رضوان
اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین
بالاذکار و التسبیح والتہلیل
بعد الصلوٰۃ. ۳۶
انی لاشدکم خشیۃ من
اللہ تعالیٰ. ۱۲۱
اوحی اللہ تعالیٰ الی داؤد علیہ
السلام: یا داؤد تخلق باخلاقی
تفز مع الفائزین. قال یارب
کیف التخلق باخلاقك؟ قال
انا عفو احب العفو، انا کریم
احب الکرم. وانا جواد احب
الجود. وانا محب احب العون.
وانا ودود احب الودود وانا

"الا انّ اولیاء اللّٰہ لایموتون بل ینقلون من دار

الی دارٍ"۔

اولیائی تحت قبابی لایعرفھم

غیری۔ ۱۲۷، ۳۴۰، ۴۳۰

احادیث مثنوی، ص ۵۲ (بہ نقل از احیاء العلوم،

ج ۴، ص ۲۵۶)، کشف المحجوب، ص ۷۰۔

بی یبصر۔ ۱۷۶، ۳۰۵

عبارت بالا اقتباس از حدیثی است بہ این مضمون:

ومایزال العبد یتقرّب الی بالنّوافل حتّی احبّہ

فاذا احببتہ کنت سمعہ الّذی یسمع بہ وبصرہ

الّذی یبصر بہ ویدہ الّتی یبطش بھا ورجلہ

الّتی یمشی بھا۔ (مشکوٰۃ، ص ۱۹۷) واحادیث

مثنوی، ص ۱۹، (بہ نقل از جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۰)۔

بی یسمع: بی یبصر...

التائب من الذنب کمن لاذنب لہ۔ ۴۰۱

ابن ماجہ، ص ۳۱۳ و احادیث مثنوی، ص ۱۶۷ (بہ نقل

از احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴، حلیۃ الاولیاء، ج ۴،

ص ۲۱۰ و جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۳ و کنوز الحقائق،

ص ۵۳)۔

تخلّقوا باخلاق اللّٰه. ۶۵-۶۶

تعلیقات "العروة" ص ۵۴۹:

"صوفیه از آن بعنوان حدیث یاد می کنند. آقای فروزانفر نوشته است که چون خبر مزبور در احیاء علوم الدّین، ج ۴، ص ۲۱۸ مصدّر به لفظ قیل است، دلیل است براین که خبر مزبور حدیث نیست. رک: فیه ما فیه ۳۱۳. در مرصاد العباد، ۱۷۵ به صورت: "تخلقوا باخلاق اللّٰه و اتصفوا بصفات اللّٰه آمده است".

تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة الثقلین. ۲۷۲

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون: "تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة ستّین سنةٍ". کشف المحجوب، ص ۱۳۵.

تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة ستّین سنةٍ. ۷۹

تعلیقات "مناهج"، ص ۱۰۸ (به نقل از کشف المحجوب، ص ۱۳۵ و شرح غرر، ۳۰ ۶۵ برروایت حضرت علیؓ: فکر ساعة قصیرة خیر من عبادة

طویلة"). و نیز ر.ک : سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۲.
"ان تفکّر ساعة خیر من قیام لیلة" و "تفکّر ساعة
سببا للتوبة عن المعاصی ولزوم الطاعة تمامه."
تفکّر ساعة فی اختلاف اللّیل
والنّهار خیر من عبادة ثمانین
سنة. ۷۹
نبّه بالتفکّر قلبك وجاف عن اللّیل جنبك
واتّق الله ربّك. (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۲).
التکبّر مع المتکبّر صدقة
والتواضع مع المتواضع صدقة. ۲۷۰
تموتون کما تعیشون. ۳۷۳-۳۷٤
عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:
"کما تعیشون تموتون وکما تموتون تحشرون."
(مرصاد العباد، ص ۳٤۳، ۳۵٤).
تنزّل الرحمة عند ذکر
الصّالحین. ۳
احیاء علوم الدّین، ج ۲، ص ۲۳۱. به این صورت:
"عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة"
و در مأخذ مذکور قول "سفیان بن عیینة" دانسته شده

است (به نقل از مقدمهٔ صفوة الصفوة ابن جوزی).

حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئةٍ. ۲۵۱

مناقب الصوفیه، ص ۳۸، ۱۱۱ آنجا آمده است: دربرخی از کتب حدیث وارد شده، ولی دیلمی در مسند الفردوس آن را قول ابن عبّاس دانسته است وبنا بقول محشی جامع صغیر (ج ۱، ص ۵۶۶) دیلمی حدیث مزبور را ضعیف دانسته است. درکشف الخفا (ج ۱ ص ۴۳۴۵) (کذا) آمده است: کان عیسی بن مریم یقول: حب الدنیا رأس کلّ خطیئة والمال فیه داء کثیر.

حمل المؤمن علی الصّلاح. ۲۹۲

حتّٰی لّا یموت: لا اله...

خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلّم فی آخر شعبان فقال: یا ایُّها النّاس قد اظلکم شهر مبارك فیه لیلة القدر خیر من الف شهر. الحدیث. ۲۹-۳۰

(ودر آخر حدیث میگویند که): استکثروا فیه من اربع

خصال خصلتان ترضون بهما ربّکم وخصلتان
لاغنا بکم عنهما واما اللتان ترضون بهما ربّکم
فشهادة ان لا اله الّا الله ویستغفرونه.

المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۱۵۹ (به نقل از نسائی۔صیام
۵، ابن ماجه۔صیام ۲، احمد بن حنبل۔ ۲، ۲۳۰،
۳۸۵، ۴۲۵).

۲۶۳ الدّنیا جیفة وطالبها کلاب.

احادیث مثنوی، ص ۲۱۶ (به نقل از شرح بحر العلوم، ج ۶،
ص ۱۹۵ و المنهج القوی، ج ۶، ص ۴۷۸).

الدّنیا حرامٌ علی اهل الآخرة
والآخرة حرامٌ علی اهل الدّنیا
۲۵۶ وهما حرامان علی اهل الله.

مصباح الهدایه، ص ۱۱۶، احادیث مثنوی، ۲۰۴ (به نقل
از جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶، با کمی تفاوت بجای: "و
هما حرامان علی اهل الله". والدنیا والآخرة
حرام علی اهل الله" آمده است.

۲۵۴ الدّنیا حلوة خضرةٌ.

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۳۹، ۱۵۴. (به نقل از ترمذی۔
فتن ۲۶، زهد ۴۱، ابن ماجه۔ فتن ۱۹)، دارمی۔رقاق

۳۷، احمد بن حنبل-۳، ۷، ۱۹، ۲۲، ۴۶، ۶۱، ۷۴-

۶، ۶۸).

الدّنیا سجن المؤمن. ۲۵۷

المعجم المفہرس، ج ۲، ص ۱۵۱ (بہ نقل از مسلم-زہد ۱،

ترمذی-زہد ۱۶، ابن ماجہ-زہد ۳، احمد بن حنبل-۲،

۱۹۷، ۳۲۳، ۳۸۹، ۴۸۵، بہ این صورت:

"الدنیا سجن المؤمن وجنّة الکافر".

نیز احادیثِ مثنوی، ص ۱۱ (بہ نقل از جامع صغیر، ج ۲،

۱۶، کنوز الحقائق، ص ٦٤).

الدّنیا عفافٌ وکفافٌ. ۲۸۹

الدنیا مزرعة الآخرة. ۲۸٤

احادیث مثنوی، ص ۱۱۲ (بہ نقل از احیاء العلوم، ج ٤،

ص ١٤ و کنوز الحقائق، ص ٦٤).

الدّنیا ملعونة وملعونٌ

مافیها الّا ذکر الله. ۲۸۷

المعجم المفہرس، ج ۲، ۱۵۱ (بہ نقل از ابن ماجہ-

زہد ۳، ترمذی-زہد ١٤).

ذاکر الله فی الغافلین کالصّابر

خلف الغازین. ۳۲

ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب
وسوسة والذّکر ذکر السّر. ۲۶٤

الراحمون یرحمهم الرّحمٰن
تبارک وتعالیٰ. ۱۳۸

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۲۳۶ (به نقل از ابوداؤد- ادب ۵۸، ترمذی- برّ ۱۶)، احادیث مثنوی، ص ۷، به این صورت:

انّما یرحم الله من عباده الرّحماء" (به نقل از مسلم، ج ۳، ص ۳۹، ص ۳۹، جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۳، کنوز الحقائق، ص ۳۶).

رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر. ۳۳، ۲۹۳

احادیث مثنوی، ص ۱٤ با تفصیل بیشتر (به نقل از کنوز الحقائق، ص ۹۰ و جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۸ و غزالی آن را جزو اقوال صحابه شمرده ن.ک: احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۶۵ و باز در مورد دیگر جزو احادیث می آورد.

همان کتاب، ج ۳، ص ۶ و مستدرک، ج ۲، ص ۲۷۰).

الزّهد حرفتی: المعرفة...

الزّهد زهدان، زهد عن

الحلال وزهد عن الحرام و
افضل من ذالك الزهد عن
الحلال. ٦٤
الزهد فی الدّنیا تریح القلب
والبدن والرغبة فی الدّنیا
فکثرة الهمّ والحزن. ٦٤
سیروا سبق المفردون قیل
وما المفردون یارسول الله
قال الذاکرون الله کثیراً
والذاکرات. ٢٨

تعلیقات "العروة"، ص ۵۷۷ (بہ نقل از مسلم، ج ٤، ص ٢٠٦٢)، بہ صورت:

کان رسول الله (ص) یسیر فی طریق مکة. فمرّ علی جبل یقال له جمدان. فقال: سیروا. هٰذا جمدان. سبق المفردون. قالوا: وما المفردون یارسول الله؟ قال: الذاکرون کثیراً والذاکرات".

(نیز: کاشف الاسرار اسفراینی، ۳ و کشف المحجوب، ۴۷۲، ۴۷۵، ہمین مأخذ).

الشریعة اقوالی الطریقة
افعالی الحقیقة حالی. ۳۰۲

صاحب الورد ملعونٌ. ۸۶

طال شوق الابرار: الا ...

طلب العلم فریضة علی کلّ
مسلم و مسلمة. ۷۶

احادیث مثنوی، ص ۲۰۹ (بہ نقل از جامع صغیر، ج ۲،
ص ۵۳).

طوبی لمن تواضع من غیر
منقصةٍ و ذلّ فی نفسه من
غیر مسکنةٍ. ۶۹

مصباح الهدایة، ص ۳۵۴، التصفیة فی احوال
المتصوفة، ۲۲۹.

العبادة مخزنة (خزنة) و
مفتاحها الدعاء و اسنانها
لقمة من الحلال. ۸۳

عبد الله بن سلام رض می فرمایند
که سیر می کردیم با رسول الله (ص):
اذا سمع صوتاً من الوادی یقول

اشهد ان لا الٰه الّا اللّٰه واشهد
انّ محمّداً رسول اللّٰه فقال
اشهد ان لا یشهد به احد
الا قد بریٔ من الشركْ. ۲۸

علماء نا امنائنا اذا لم یمیلوا الی
الدّنیا و اذا مالوا الی الدنیا فهم
سرق سرق. ۲۸۷

عبارت بالا مشابه حدیثی ست به این مضمون:
العلماء أمناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا فاذا دخلوا فی
الدّنیا فاحذروهم علی دینکم".
(قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۷٤). ونیز ر.ک: امثال و
حکم، ج ۱، ص ۲٦۲.

عن ابن عبّاس رضی اللّٰه عنهما عن
النبیّ صلّی اللّٰه علیه وسلّم
انه قال: خلق اللّٰه تعالی ملکاً
یوم خلق السمٰوٰتِ والارض
فامره اللّٰه ان یقول لا الٰه الّا
اللّٰه مادّاً بها صوته لا یقطعها
ولا یتنفّس فیها ولا یتمّها حتّی

امرا سرافیل علیہ السّلام
فنفخ فی الصّور فقامت القیامت
(عن ابن عبّاسؓ). ۳۰
عن ابن عبّاس رضی اللہ عنھما
ان النبی صلّی اللہ علیہ وسلّم
دخل قبراً فاشرح لہ بسراج
فاخذہ من قبل القبلۃ وقال
رحمک اللہ ان کنت لاوّاھاً
تلّاءً للقرآن. ۲۵

المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۲۷۵ (بہ نقل از ترمذی۔ جنائز
۶۲).

عن ربیعۃ ابن کعب الاسلمی رضی اللہ
عنہ انہ قال کنت ابیت عند
حجرۃ النبیّ صلّی اللہ علیہ وسلّم
فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل
یقول سبحان ربّ العالمین الھوی
ثم یقول سبحان اللہ وبحمدہ
الھوی. ۲۴
عن عبدالرحمٰن ابن ابری رضی اللہ

عنہ کان یقول : اذا سلم عن الصلوٰۃ سبحان الملک القدوس ثلثا ویرفع صوتہ بالثالثہ.

(رواہ النسائیؒ).

عن عبد اللہ ابن عبّاس رضی اللہ عنہما : قال کنت اعرف انقضاء صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلّم بالتکبیر.

المعجم المفہرس، ج ۵، ص ۱۷۴ (بہ نقل از بخاری۔ اذان ۱۵۵، مسلم۔ مساجد ۱۲۰۔ ۱۲۱، ابوداود۔ صلوٰۃ ۱۸۵، نسائی۔ سہو ۷۹، احمد بن حنبل ۱، ۲۲۲)۔

عن معقل ابن یسار (رض) قال شہدت النبیّ (ع) مع ابی بکر (رض) فقال النبیّ (ع) : الشرک اخفی فیکم من ذبیب النمل. ثمّ قال النبیّ علیہ السّلام: الا ادلک علی ما یذھب عنک صغر ذنبک وکبیرہ. فقال : بلیٰ یارسول اللہ. فقال النبیّ علیہ

السّلام قل : اللّٰهم انّی اعوذبك
من ان اشرك بك شيئًا و انا
اعلم و استغفرك ممّا لم اعلم. ٣٦

به این صورت :

قال علیه السّلام : "الشرك فی هٰذه الامّة
اخفی من ذبیب النّمل علی الصّفا".
(مفروات، ٢٦٦).

عن النبیّ صلّی الله علیه و
سلّم، انه قال :
اذا اراد الله بعبدٍ خیراً
جعل له العقوبة فی الدّنیا
و اذا اراد الله بعبدٍ شرّاً
حتّٰی امسك علیه حتّٰی یوافیه
یوم القیٰمة . (عن انس رض). ٩٤

حدیث بالا مشابه حدیثی ست به این مضمون :
"اذا اراد الله بعبد خیرا عجل له عقوبة
ذنبه فی الدّنیا" (احیاء علوم الدّین، ج ٤،
ص ١٣٢).

فاذا بلغ سبعین سنة احبّه

اهل السّمآء. ۵۶

باکمی تفاوت:

"فاذا بلغ سبعین سنة احبّه الله واحبّه اهل السّمآء" (المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۴۰۶، بہ نقل از احمد بن حنبل، ۳، ۲۱۸، ۲، ۸۹).

الفقر سواد الوجہ فی الدّارین. ۷۳

سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.

الفقیر من (اذا) ارادا ان یطبخ لم یجد قدراً و اذا ارادان یشرب لم یجد اناءً. ۲۵۰

قال رسول الله صلی الله علیہ وسلّم: اذا مررتم بریاض الجنّة فارتعوا قالوا یارسول الله وما ریاض الجنّة قال حلق الذکر. ۲۸

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۳۲۰ (بہ نقل از ترمذی۔ دعوات ۸۲، احمد بن حنبل ۳، ۱۵۰).

قال رسول الله صلّی الله علیہ وسلّم:

من اختار اربعاً علی اربع اکرمہ

اللہ تعالیٰ باربع من اختار الصّبر
علی الجوع والتواضع علی التکبّر
والطاعۃ علی المعصیۃ والجماعۃ
علی الفرقۃ اعطاہ اللہ تعالیٰ
عیش السعداء وموت الشہداء
۱۰۲ وشفاعۃ الانبیآء ویتیسّر الحساب۔
قال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وسلّم:
من حسن اسلام المرء ترکہٗ
۲۶۱ مالا یعنیہ۔

المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۲۷۱ (بہ نقل از ابن ماجہ۔ فتن ۱۲، مؤطّا۔ حسن الخلق ۳، کلام ۱۷، ترمذی۔ زہد ۱۱)، بدین صورت:
"من حسن اسلام المرء ترکہ مالا یعنیہ" مصباح الہدایۃ، ص ۳۷۹، التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ ۱۰۹۔

۱۳۱۔
قال صلّی اللہ علیہ وسلّم:
من اکل الحلال اربعین یوماً
نور اللہ قلبہ واجری ینابیع
الحکمۃ من قلبہ علی لسانہ

وفی روایۃ ھداہ اللہ تعالیٰ
فی الدّنیا.

۸۴ قال علیہ السلام : اعملوا الفرائض
تکن عابداً وارض بقسمۃ اللہ
تکن زاھداً وازھد فی الدّنیا
یحبك اللہ وازھد فیما فی ایدی
۶۴ النّاس یحبّوک.

بہ این صورت :

عن سہل بن سعد الساعدیؓ، قال اتی النبیّ
صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم رجل. فقال یارسول اللہ
دلّنی علی امراذا عملتہ احبنی اللہ واحبنی النّاس.
فقال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم:
ازھد فی الدنیا یحبك اللہ وازھد فیما فی ایدی
النّاس یحبّوک". (ابن ماجہ، ص ۷۵۲).

ونیز المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۴۰۷. (بہ نقل از ہمین ماٴخذ).

قال علیہ الصّلوٰۃ والسّلام
فی مجلسہ : السّلام علیکم یا اصحابی
واخوانی فی آخر الزّمان فقال
عمر رضی اللہ عنہ کیف یاکان

هذا كنا من اصحابك فهم
اخوانك فقال عليه الصلوٰة
والسلام: انتم رأيتمونى وسمعتم
ومرات عليكم الوحى وجاهدت
معكم حتّى دخلتم فى دينى فهم
اخوانى يعلمون بخطا مور فى قرطاس
ابيض ولهم اخزنى من
١٢٠ الانبياء والمرسلين .
قال النبىّ عليه السّلام :
اوحى الله تعالىٰ الى بعض انبيائه
احذر ان امنعك وتسقط من
عينى فاصبّ عليك الدّنيا
٢٥١ صبًّا .
قال النبىّ صلّى الله عليه وسلّم :
سأل جبرائيل عليه السّلام
محمّداً عليه الصلوٰة والسّلام
فقال ان تؤمن بالله فهو
واحدٍ وملائكته فهذا باب
ثانٍ وكتبه فهذا باب ثالث

و رسله فهذا باب رابع
واليوم الآخر فهذا باب
خامس والقدر خيره وشرّه
من الله تعالیٰ فهذا بابٌ
سادس والبعث بعد الموت
۱۰۶-۱۰۷ فهذا بابٌ سابع .
[قال النبیّ (ص) :] لیت ربّ
۳۰۸ محمّد لم یخلق محمّداً .
۳۰ قولوا لا اِلٰہ اِلّا اللّٰہ .
مرصاد العباد، ص ۲۷۵ باین قرار:
" قولوا لا اِلٰہ اِلّا اللّٰہ تفلحوا."
کثیر العلم بلا عمل قلیلٌ وقلیل
۲۸۷ العلم مع العمل کثیرٌ .
کلّ بدعة ضلالة وکُلّ
۷۰ ضلالة فی النّار.
المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۱۵۲ (به نقل از مُسلم - جمعة
۴۳، ابوداوُد - سنّة ۵، نسائی - عیدین ۲۲،
ابن ماجه - مقدّمة ۷، دارمی - مقدّمة ۱۶، ۲۳،
احمد بن حنبل - ۳، ۳۱۰، ۳۷۱، ۴، ۱۲۶-۱۲۷).

کلّموا النّاس علی قدر عقولهم. ۲۹۹

مرصاد العباد، ص ۱۵. برای آگاهی بیشتر «تعلیقات آداب»، ص ۳۳۷ (به نقل از احیاء علوم الدّین، ج ۱، ص ۷۴، تمهیدات عین القضاة، ص ۶، جواهر الاسرار، ص ۳۳، فیه ما فیه، ۳۰۶).

کلّمینی یا حمیرا. ۲۹۷

احادیث مثنوی، ص ۲۰ (به نقل از احیاء علوم الدّین، ج ۳، ص ۷۴، اتحاف السادة المتقین طبع مصر، ج ۷، ص ۴۳۲، طبقات الشافعیة طبع مصر، ج ۴، ص ۱۶۳، کتاب اللؤلؤ المرصوع، ص ۱۰۳).

کنت سمعه: بی یبصر...

لا اله الّا الله وحده لاشریك
له له الملك وله الحمد وهو
علی کلّ شیٔ قدیر. اللّهم لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت
ولا ینفع ذالجدّ منك الجدّ. ۲۷

باتفاوت بیشتر در «احیاء علوم الدّین» ج ۲، ص ۳۰۶.

لا اله الّا الله وحده لاشریك

لہ لہ الملک ولہ الحمد وهو
علیٰ کلّ شیٔ قدیر لاحول و
لا قوّۃ اِلّا باللہ لا الٰہ الّا اللہ
ولا نعبد الّا ایّاہ لہ النعمۃ
ولہ الفضل ولہ الثّناء الحسن
لا الٰہ الّا اللہ مخلصین لہ الدّین
ولوکرہ المشرکون (رواہ مسلم
۲۰-۲۱ عن عبد اللہ ابن زبیر رضؓ).

لا الٰہ الّا اللہ وحدہ لاشریک
لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی
ویمیت وهو حیّ لا یموت بیدہٖ
۲۶۶،۳۱ الخیر وهو علیٰ کلّ شیٔ قدیر:
باکمی تفاوت :

احیاء علوم الدّین، ج ۲، ص ۳۰۶ .

۳۵ لا تجالسوا لموتیٰ .

احادیث مثنوی، ص ۱۵۶ (بہ نقل از شرح تعرّف،
ج ۱، ص ۶۳).

لایسعنی نبی مرسلٌ ولاملک
مقرب : لی مع اللہ وقت . . .

لاینظر اللہ الیٰ صورکم ولکن
ینظر الی قلوبکم و اعمالکم. ١٨٦، ٨٧

المعجم المفہرس، ج ٦، ص ٤٧٦ (بہ نقل از مسلم - برّ ٣٢،

ابن ماجہ - زہد ٩، احمد بن حنبل - ٢، ٢٨٥، ٥٣٩).

بہ این صورت:

انّ اللہ لاینظر الی اجسادکم، صورتکم ...

ولکن ینظر الی قلوبکم".

لحوم العلماء سمٌّ من شمّہ مرض
ومن عضّ مات. ١٧٥-١٧٦

لعن الدّنیا الّا ما ای مالا بدّ. ٢٥٢

لقنوا موتاکم ان لا الہ الّا اللہ
فانّہا تہدم الذنوب قالوا
یا رسول اللہ قالہا فی حیٰوتہ
قال اہدم اہدم. ٣٤

المعجم المفہرس، ج ٦، ص ٣٠٠ (بہ نقل از مسلم - جنائز ١، ٢،

ابوداؤد - جنائز ١٦، ترمذی - جنائز ٧، نسائی - جنائز

٤، ابن ماجہ - جنائز ٣، ٣٥، احمد بن حنبل - ٣، ٣).

لکلّ امری ما نوی. ٩٤

با کمی تفاوت: "[و انّما] لہ [-کل] - امری ما نوی".

المعجم المفہرس، ج ۷، ص ۵۵ (بہ نقل از بخاری۔ بدءالوحی ۱،
ایمان ٤١، نکاح ۵، طلاق ۱۱، ایمان ۲۳، حیل ۱، عتق
۶، مسلم۔ امارۃ ۱۵۵، ابوداؤد۔ طلاق ۱۱، ترمذی۔
فضائل الجہاد ۱۶، نسائی۔ طہارۃ ۵۹، طلاق ۲٤، ایمان
۱۹، ابن ماجہ۔ زہد ۲۶، احمد بن حنبل۔ ۱، ۲۵، ٤۳).

لکلّ شیٔ صقالۃٌ و صقال القلب
ذکر اللّٰہ. ۲۶٤

مرصاد العباد، ص (٤۰۲)، ۲۹۵ با کمی تفاوت :
"انّ لکلّ شیٔ صقالۃً وصقالۃ القلوب ذکر اللّٰہ".

لکلّ شیٔ معدن و معدن التقوی
قلوب العارفین. ۸۶

لم یرض بقضائی : من لم...
لم یقبل اللّٰہ تعالیٰ صلوتہ
اربعین یوماً : من اکل لقمۃ...

لی مع اللّٰہ وقتٌ. ۲۳۰، ۳۰۷

اشارہ است بحدیث معروف : "لی مع اللّٰہ وقت
لا یسعنی فیہ ملکٌ مقرّبٌ ولا نبیٌّ مرسلٌ".

احادیث مثنوی، ص ۳۹ (بہ نقل از اللؤلؤ المرصوع،
ص ٦٦)، التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ، ۱۹۵.

ما من یوم الا و هو ینادی
یا ابن آدم انا خلق جدید
و انا فیما تعمل. ۳۵
المخلصون: النّاس...
المرء مع من یحبّ. ۸۱
مشکوٰة، ص ۴۲۶ و احادیث مثنوی، ص ۱۱۵ (به نقل
از مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۹)، با کمی تفاوت که آنجا
جای "یحب"، "احب" آمده است.
المعرفة رأس مالی والعقل اصل
دینی والحبّ اساسی والشوق
مرکبی و ذکر الله انیسی و
التّقی کنزی والحزن رفیقی
والعلم سلاحی والصبّر زادی
والرّضا غنیمتی والفقر فخری و
الخوف ازاری والحیاء ردائی
والزهد حرفتی. ۶۴، ۸۵
من اشتری ثوباً بعشرة (دراهم)
وفی ثمنة درهم من حرام
لم یقبل الله صلوٰة مادام

علیه منه شیٔ". ۸٤

باکمی تفاوت:

"من اشتری ثوباً بعشرة دراهم فی ثمنه درهم

حرام لم یقبل الله صلاة و علیه منه شیٔ."

(احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۹۰).

و بجای "دراهم فی ثمنه درهم حرام" "دراهم وفیه

درهم حرامٌ... (المعجم المفهرس، ج ۱، ص ٤۵٦ - به نقل

از احمد بن حنبل، ۲، ۹۸).

من اکل لقمةً من الحرام

لم ینظر الله تعالیٰ الیه اربعین

صباحاً. ۸۱-۸۲

باکمی تفاوت:

"من اکل لقمةً من حرام لم یقبل له صلاة

اربعین لیلة..." (احیاء علوم الدین ج ۲،

ص ۸۹).

من بنی مسجداً لله بنی الله

له بیتاً فی الجنّة. ۳۲۰

المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۲۲۱ (به نقل از مسلم - مساجد

۲٤، ۲۵ - مسافرین ۱۰۳ - زهد ٤۳، ٤٤، بخاری -

صلاۃ ۶۵، ابوداؤد۔ تطوع ۱، ترمذی۔ صلاۃ ۱۲۰؛

۱۸۹، ۱۰۴؛ نسائی۔ مساجد ۱، ۹۔ تجارات ۴۰، دارمی۔

صلاۃ ۱۱۳، احمد بن حنبل۔ ۱، ۲۰، ۵۳، ۶۱، ۷۰،

۲۴۱، ۲، ۲۲۱، ۲۹۶، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۹۸، ۶، ۳۲۶،

۳۳۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۶۱)۔

من تشبہ بقوم فهو منهم۔ ۱۹

کشف المحجوب، ۵۱، ۲۲۹، ۵۴۱، التصفیۃ فی احوال

المتصوفہ، ۲۵، ۶۳، ۱۴۱۔

من تقرب الیّ شبراً تقربت

الیہ ذراعاً من تقرب الیہ

ذراعاً تقربت الیہ باعاً۔ ۲۸۰

المعجم المفہرس، ج ۵، ص ۳۵۴ (بہ نقل از بخاری۔ توحید

۱۵، ۵۰، مسلم۔ ذکر ۲۰۔ ۲۲۔ توبہ ۱، ترمذی۔ دعوات،

۱۳۱، ۴۵، ابن ماجہ۔ ادب ۵۸، احمد بن حنبل۔ ۲،

۴۱۳، ۴۳۵، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۰۹، ۵۲۴، ۵۳۴،

۳، ۴۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۳۷۳، ۵، ۱۵۳، ۱۵۵،

۱۶۹، ۳۵۱)۔

و نیز مرصاد العباد، ص ۲۱۲، ۲۱۸، ۳۰۳، ۳۳۸،

التصفیۃ فی احوال المتصوفہ، ۲۲۔

من تواضع رفعه الله ومن
تکبر خذله الله. ۶۷، ۶۹، ۱۰۴، ۱۵۴

(و با کمی تفاوت:

من تواضع لله رفعه الله).

التصفیة فی احوال المتصوفة، ۲۲۹، به صورت:

"من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر وضعه الله."

من صلی الظهر بالجماعة کان
له خمس وعشرون صلوة و
سبعون درجة بین درجتین
مسیرة مائة عام فی الفردوس. ۵۸-۵۹

من طلب شیئاً وجدّ وجد. ۲۸۶

احادیث مثنوی، ص ۷۸ (به نقل از مجمع الامثال میدانی)
کشف المحجوب، ص ۵۰؛ التصفیة فی احوال المتصوفة، ۴۹،
۱۲۸، ۱۸۰.

من طلبنی وجدنی ومن وجدنی
عرفنی ومن عرفنی احبنی ومن
احبنی عشقنی ومن عشقنی
انا قتلته ومن قتلته انا دیته. ۲۸۵

بدین صورت:

من احبّنی قتلته و من قتلته فأنا دیته".
احادیث مثنوی، ص ۱۳٤ (به نقل از المنهج القوی، ج ٤،
ص ۳۹۸).

من عادی لی ولیًّا اذنته. ۱۵۰، ٤٦
المعجم المفهرس، ج ٤، ص ۱۵۷ (به نقل از بخاری-
رقاق، ۳۸).
احادیث مثنوی، ص ۱۸ (به نقل از جامع صغیر ج ۱،
ص ۷۰.

من عرف نفسه فقد عرف
ربّه. ۳۳٤
احادیث مثنوی، ص ۱۶۷ (به نقل از شرح نهج البلاغه،
ج ٤، ص ۵٤۷ منسوب به حضرت علی کرم الله وجهه و
جزو احادیث نبوی آمده است، کنوز الحقائق، ص ۹
و مؤلف اللؤلؤ المرصوع، ص ۸۶ بنقل از ابن تیمیه آنرا
از موضوعات می شمارد)، کشف المحجوب، ۲٤۷، ۳۵۳،
التصفیة فی احوال المتصوفة، ۱۶۷، ۲۳۹.

من قال فی سبیل الله الله اکبر
رافعًا بها صوته کتب الله تعالیٰ
له رضوانه الاکبر و من

یکتب لہ رضوانہ الاکبر
جمع اللہ بینہ و بین ابراھیم
و سایر الانبیآء فی دارالجلال
وکان ممّن ینظرہ دبّہ بکرۃً
وعشیاً (عن ابن عمرؓ). ۳۶
من قال لا الہ الا اللہ واللہ
اکبر رافعاً بہا صوتہ کتب
اللہ لہ رضوانہ الاکبر جمع
اللہ بینہ وبین محمّد وابراہیم
وسایر الانبیآء علیہم السّلام و
کان ممّن ینظر الی دبّہ بکرۃ
وعشیّاً. ۳۲ - ۳۳
من قال لا الہ الّا اللہ و مدّ
بہا صوتہ اسکنہ اللہ تعالیٰ
دار الجلال ویرزقہ النظر الی
وجہہ. ۲۶ - ۲۷
من لم یرض بقضائی فلیطلب
ربّا سوائی. ۳۰۰
اشارہ بہ حدیثی است :

من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیخرج من
تحت سمائی ولیطلب ربًّا سوائی . (احادیث مثنوی،
ص ۷۷ و ۷۸ با مختصر تفاوت، به نقل از جامع صغیر، ج ۲،
ص ۸۰ و شرح تعرّف، ج ۱، ص ۷۰ و کنوز الحقائق،
ص ۸۹ و جامع صغیر، ج ۲ ص ۱۸۰)، التصفیة فی
احوال المتصوفة، ۹۰.

المؤمن ینظر بنور الله . ۱۳۳، ۳۸۶
المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۷۶ (به نقل از ترمذی
تفسیر سورة، ۱۵، ۶)، احادیث مثنوی، ص ۱۴،
با کمی تفاوت :
"اتّقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله"
(به نقل از جامع صغیر، ج ۱، ص ۸، احیاء علوم الدین
ج ۳، ص ۱۸).

نادی موسی علیه السلام ربّه
و قال : یا ربّ ای عبادك
اعلم : قال الّذی یأخذ من
علم النّاس الی علمه . ۷۱
النّاس کلّهم میّتون الّا
العالمون والعالمون کلّهم

میّتون الا العاملون و

العاملون کلّهم میّتون

الّا المخلصون و المخلصون

علیٰ خطرٍ عظیم. ۱۱۳، ۱۲۱، ۲۴۵

احادیثِ مثنوی، ص ۵۳ (به نقل از شرح خواجه

ایّوب حدیث نبویؐ و در اتّحاف السّادة المتقین،

ج ۹، ص ۲۴۳ منسوب به سهل بن عبداللّه تستریؒ).

والمخلصون علی خطرٍ عظیم:

النّاس کلّهم میّتون ...

وفی الجماعة رحمة. ۵۸

به این صورت:

"والجماعة رحمةٌ والفرقة عذاب".

المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۳۷۰ - به نقل از احمد بن

حنبل ۴، ۲۷۸، ۳۷۵).

ومن لم یعرف قلبه فلیس

بحبٍّ. ۵۱

یقول اللّه تعالیٰ انا عند ظنّ عبدی

بی اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه

ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی

ملاءٍ ذکرتہ فی ملاءٍ خیر

منہ (عن ابی ہریرۃؓ) ۲۲

المعجم المفہرس، ج ۷، ۸۷ (بہ نقل از بخاری۔ توحید، ۱۵،
۳۵، مسلم۔ توبۃ ۱۔ ذکر ۲، ۱۹، ترمذی۔ زہد ۵۱ دعوات
۱۳۱، ابن ماجہ۔ ادب ۵۸، دارمی۔ رقاق ۲۲، احمد
بن حنبل ۲، ۲۵۱، ۳۱۵، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۴۵، ۴۸۰،
۴۸۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۳۹، ۳، ۲۱،
۲۷۷، ۴۹۱، ۴، ۱۰۶)۔

فہرست اقوال مشایخ و...

اش حالك ای ای شیءٍ حالك. (قول شیخ محمد بکریؒ) ۴۶۱

اعاذنا الله عن ذلك. (قول خداداد) ۲۹۴

مشابہ این قول از علی سہلؒ است:

"اعاذنا الله وایاکم من غرور حسن الاعمال مع فساد بواطن الاسرار". طبقات انصاری (ص ۲۸۳).

افضل الطاعات حفظ الاوقات

وهو ان لا يطلع العبد غیر حده

ولا یوافق غیر ربه ولا یقارن

غیر وقته. (قول واسطیؒ) ۵۵-۵۶

مشابہ این قول از ابو عبدالله مغربی است:

"افضل الاعمال عمارة الاوقات فی الموافقات"

طبقات انصاری (ص ۲۴۸).

الله حاضری الله ناظری الله

معی. ۳۰۲

اللّٰهمّ احشرنی من اهل

المحبّة وامتنی فی المحبّة. ۴۱۹

الامور مرهونة باوقاتها. ۳۵۰

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۳۵.

ان الله تعالیٰ قال فی بعض

کتابه عبدی یرید و امّا ما
نرید ولا یکون الا ما ارید. ۹۴

ظاہراً باید بہ جای کتابہ، کتبہ و بہ جای مانرید، انا ارید
باشد.

ان لایذخر العبد ولایعتذر[۱۹]
ان لایکون بالاعطاء افرح
من الاخذ و یذکر النّعمة و
ینسی المعصیة. ۹۹
انه قال ثبات اذا صحّ العبد
مقام التّوبة ثم نقل الی مقام
الخوف ثم نقل الی مقام الرّجاء
ثم نقل الی مقام الصالحین
ثم نقل الی مقام المریدین ثم
نقل الی مقام المتّقین ثم نقل
الی مقام المحبّین ثمّ نقل الی
مقام المشتاقین ثم نقل الی
مقام الاولیاء ثمّ نقل الی مقام
المقرّبین. (قول ابی عثمانؒ) ۹۱
انّه قال جمیع المروٴة فی قول الله

عزّ و جلّ "انّ الله یأمر بالعدل
و الاحسان".

(قول محمّد ابن جبیمؒ) ۹۹

انه قال غذاء المریدین فی
الطاعات و غذاء الزاهدین
فی ذکر الثواب و غذاء
العارفین فی المحبّة والمناجات.

(قول ابن عطاؒ) ۹۵

انه قال کان یوسف علیه السلام
رأس الفتیان ثم قرأ قوله
تعالیٰ "لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ".

(قول فضیلؒ) ۹۸

انه یشیر الی معرفته من
غض البصر عن الکلّ بعد
مشاهدة الحقّ و معرفته
والعین یشیر الی معرفته
من احبّ عباده حتی اوصل
الی طاعته.

(قول عرفاؒ) ۵۲

اوّل مقامات العباد مراعات
حقّ الله و آخر مقامات الفتوة
رعایة حقّ المؤمنین.

(قول حسن بصریؒ) ۵۵

التّصوّف کلّه اداب.

۸۰، ۱۵۶

این قول از ابوحفص حدّادؒ است که صورت کامل آن
در کشف المجوب، ص ۴۷ آمده است.

التفکر اساس اصابة الرأی.		۷۷
التّقوی ان تتّقی العبد سوی الله.	(قول جعفر صادقؓ)	۲۵۶
التّقوی انه لا تری فی قلبك سوی الله تعالیٰ.	(قول جعفر صادقؓ)	۶۰
التّقوی شطر ان شطر علم و صبر العلم کالماء والصّبر کالأرض فیهما حیوة القلب وفی الأرض والماء حیوة الخلق.	(قول ابوبکر وراقؒ)	۶۱
التّقوی فی الطاعة یراد به الاخلاص وفی المعصیة یراد به الترك و الحذر والخلاص.		۶۰
التوبة صفة المؤمن.	(قول محقّقینؒ)	۹۰
التوبة علی ثلاثة اقسام اوّلها التوبة و اوسطها الانابة وآخرها الاوبة فجعل التوبة بداية والاوبة		

نهایة والانابة اوسطهما
من تاب من خوف العقوبة
فهو صاحب توبة ومن تاب
طمعًا فی الثواب فهوصاحب
الانابة ومن تاب مراعاةً
للامر لا للرغبة فی الثواب
ولا للرهبة من العقاب
فهو صاحب اوبة (قول ابوعلی دقاقؒ) ۸۹
التّوبة قصّار المذنبین وبضاعة
المسیئین ونشاط الصّدّیقین
و سلوة المحبّین و رضاء ربّ
العالمین. (قول حضرت علی کرم) ۹۱
جواهر البّرست کتمان الفقر
حتّی یظنّ النّاس انه غنی و
کتمان الصّدقة حتّی یظنّ
انّه بخیل وکتمان الغضب
حتّی یظن انه مریض وکتمان
الشدّة حتّی یظنوا انّه متنعّم
وکتمان المرض حتّی یظنّوا انّه

صحیح وکتمان الاعمال الصّالحه
حتّی یظنوا انّه لن یعمل عملًا
صالحاً. ۱۰۱
الحق مُرٌّ. ۴۶

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۴۲).

الخفیة اولیٰ من الجهر. (قول قاسم شیخ) ۴۳۱
الدّنیا فی نظرہ کالعدم.
ذنبٌ لایقاس به ذنبٌ. ۳۰۸

این قول ضمن بیت زیر آمده است:

"فقلت وما اذنبت قالت مجیبةً
وجودك ذنبٌ لایقاس به ذنبٌ"

مصباح الهدایة. ص ۳۷۰.

التواء یشیر الی ترك زینة الدنیا
والتزین بزینة التقویٰ. (قول ابوبکر وراق) ۶۳
سئل جنید رحمة الله علیه
ماللمریدین فی مجاهدات
الحکایات قال الحکایات جند
من جنود الله تعالیٰ یقوی بها
قلوب المریدین فقیل له هل

.فی ذلك شاهد قال نعم
قوله تعالیٰ: وكلًّا نقص علیك
من انباء الرّسل نثبت به
فؤادك. ۹۵
سئل الجنید قدّس سرہ
عن المرید قال المرید یتولّاہ
سیاسة العلم والمراد یتولّاہ
رعایة الحقّ لانّ المرید
یسیروا المراد یطیر فمتی
یلحق السّائر الطّایر. ۹۶
سئل محمّد ابن سلیمان رحمہ
اللہ فقال المرید المستوفی
والمراد المستوفیٰ. ۹۶
الصّبر مفاتیح مفتاح البرکات. ۵۴
صحبت الاشرار یورث سوء
الظنّ بالاخیار. (قول بشر حافیؒ) ۹۷
الطّاء یشیر الی طوالع الحقّ
اذا طلعت علی اسرار خواصّ
اولیائه فیکحها (فیحکیها) ای فیتجاوز

عن فنون ساکنه الاغیار
ویجعلها خالصاً لله الواحد
القهّار ولا یساکن ولا ینازل
بل یقهّرکل من ساکنه و
یطمس کل من نازله. (قول حسن بصری) ۵۷

الطّریق الی الله تعالیٰ بعدد
انفاس الخلایق. ۲۹۱

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۵۶.
بجای "انفاس" "نفوس" آمده است.

الطریقة هو العمل بالقلوب. (قول احمد الیسویؒ) ۷۶

العاقل یکفیه الاشارة. ۶۷، ۴۳۲

امثال وحکم، ج ۱، ص ۵۹.

العبادة ترك العادة والتصوّف
ترك الرسم. ۲۱۹

علامة العارف ان لسانه
مشغول بالذکر والثناء
وبدنه متعوب بالخدمة
والوفاء وصدره مشروح
بالنّور والضّیاء وقلبه

معمور بالشّوق والرّجاء و
ماله مبذول بالبرّ والعطاء
واسمه مشهور فى السّمآء و
نفسه متعلّق بالآخرة والاولٰى. ٨٥-٨٦

العلماء غرباء. (قول اکابرؒ) ٢٥٧

عليكم بتقليل الطعام و تقليل المنام. (قول اکابرؒ) ٣٩١

غريم لايقضى دينه. ٢٨٦

الغيرة غيرتان (غيرة) من
الحقّ على عبده وهو ان يستره
عن اعين الخلق ويقع له المهابة
فى اعينهم وغيرة من
العبد فى الحقّ و هوان يستر
حاله عن ان يعلم احد معرفته
به ومحبّته له وشوقه اليه. ٤٩

الغيرة من اخصّ صفات
الصدّيقين و اعمال المتّقين. (قول اہل الرّیاضۃؒ) ٥٣

الفتوّة ان تكون خصماً لربّك
على نفسك. ٩٧

الفتوة ان يعمل فى السرّ ما لا

يستحيى منه فى العلانية
الفتوة صدق عند الجفاء
والبذل عند المسكنة. (قول ابو الحسن نوریؒ) ٩٧
الفتوة رجوع النفس عن
طلب حفظها. (قول سہلؒ) ٩٧
فجزع يوماً مما حل اليه
فهتف به هاتف اذا
لم تصبر على ضوينا فارتحل
من قربنا فتأدب وعاد من
الشكوى الى الشكر. (قول شیخ موصلیؒ) ٤٩
فقال سهيل رحمه الله:
المستقيم من كان لسانه
مشغولاً فى ذكر الله وبدنه
فى خدمة الله وقلبه فى
محبته وروحه فى شوق لقاء
الله (شرح آيه: ... ثم
استقاموا). ٧٧
فى السؤال ذلٌ. ٢٩٣
فى الصحبة آفةٌ. ٢٨٠

قبول الحقّ من الحقّ للحقّ. ۶۹

بہ صورت ذیل:

"قبول الحقّ من الدین" (منسوب بہ حضرت علی (کرم)، امثال وحکم، ج ۲، ۱۱۵۶).

قال نفس محمّد علیه السّلام فی
خدمت الرّب جلّ جلاله
و قلبه فی محبّة الرّب جلّ جلاله
ولسانه فی ذکر الرّب جلّ
جلاله وفؤاده فی رؤیة الرّب
جلّ جلاله و وجهه فی سجدة
الرّب جلّ جلاله ویده فی عطیّة
الرّب جلّ جلاله ورجله فی
القیام بین یدی الرّب جلّ
جلاله وبدنه فی خدمة
الرّب جلّ جلاله ودعوته
وهدایته الی الرّب جلّ جلاله
فکان من فوقه الی قدمه
مشغولاً بالرّب جلّ جلاله لم
یکن فیه حظ لغیر الرّب جلّ جلاله. ۸۸

کیف اصوّره (آدم - قال)
دعه حتّی اصوّره انا لانّه
نظارة الخلق فتصوّره بالقدرة
لا بالة فیأمر جبرئیل علیه
السّلام حتّی یخرج من جوهر
سبعة جواهر فزیّن معها وجهه
وترکب جوهرین فی عینیه
یسمّی بصراً وجوهرین فی
اذنیه یسمّی سمعاً وجوهر فی
انفه یسمّی شمّاً وجوهر فی لسانه
یسمّی کلاماً فزیّنه کما یستحقّ
بنظارة الخلق .

(منسوب به جعفر صادق رض) ۸۷

ما رأیت شیئاً قطّ الّا ورأیت
الله فیه .

(قول شبلیؒ) ۲۶۶

کشف المحجوب، ص ٤٢۸
المتّقی من یتّقی من الحلال .

۱۹۹، ۲۵۵

المجاز قنطرة الحقیقة .

۲۰۶، ۲٤٤، ۲٤۷

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۷۰ .
المراعات یورث المراقبة خلوص .

السّر العلانية . (قول ابراہیم الخوّاصؒ؟) ٥٥

المروءة ترک معصیة اللّٰہ
حیاء من اللّٰہ و المحافظة علی
طاعة اللّٰہ لوجه اللّٰہ. (قول حکیمؒ) ٩٩

المروءة شعبة من الفتوة
وهی الاعراض عن الکونین. (قول نصر آبادیؒ) ٩٨

المرید الذی یحفظ مراد اللّٰہ
فیه. (قول ابوبکر واسطیؒ) ٩٤

ألمرید لا یسکن قلبه الّا فی
اربع مواضع خفی بیته او مسجده
او مقبرة او مکان خلوة لا یراه
احداً. (قول یحییٰ ابن معاذؒ) ٩٥-٩٦

معدن المشایخ سبعة التوبة
والارادة والمقتدی والخلیفة
والخواجه والشیخ والمشایخ. (قول احمد الیسویؒ) ٨٩

مقام الخوف النّظر والمحاسبة
ومقام الرّجاء الحرص والرّغبة
ومقام حسن الظّن الحیاء و
المراقبة ومقام الثّقة السّکون

والطمأنينة و مقام الرهبة
الخشية و مقام الرضا ترك
الاختيار و الشهوة و مقام
التوكل الحول و القوّة و مقام
الفقر التذلل و المسكنة و
مقام المحبّه الرؤية . (قول احمد اليسوی) ۱۰۴
من تعلّم حرفاً تأبّد رقاً. ۲۸۸
نزدیک است به کلام حضرت علی (کرم) !
"من علّمنی حرفاً قد صیّرنی عبداً." و:
"من تعلمت منه حرفاً صرت له عبداً."
من شعب الایمان رفع الأذی
من الطّریق . ۲۸۰
الممتحن ملعونٌ. ۱۶۰
واجب المرید فی ید الشّیخ کالمیّت
فی ید الغسّال . ۳۰۹
واعلم انّ العباد متفاوته
فی المعرفة قوم عرفوه بالقدرة
فاعتقدوا خوفه قوم عرفوه
بالفضل فاعتقدوا رجاءه

قوم عرفوه بالكرم فاعتقدوا
حسن الظن به وقوم عرفوه بالوفاء
فاعتقدوا بصدقه وقوم
عرفوه بالرحمة فاعتقدوا
الثقة به وقوم عرفوه بالعظمة
فاعتقدوا بالرهبة وقوم عرفوه
بالعدل فاعتقدوا بالرضاء
وقوم عرفوه بالغناء فاعتقدوا
الفقر عليه وقوم عرفوه
بالرحمة فاعتقدوا المحبة (قول اليسوي) ١٠٣
... الوجد وهو حب يتأجج
من شهود عارف مقلق. (قول خداداد) ٢٩٤
وحكى عن الشبلى رحمه الله
انه قرأ بين يدى السرى
قدس سره واذا قرأت القرآن
جعلنا بينك وبين الذين
لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا
قال لاصحابه اتدرون ما هذا
الحجاب هذا حجاب الغيرة و

لا احد غير من الله. ٥١٠

ورحيم فللعباد من الرّحمة
فى الدّنيا رسمها وفى الاٰخرة
حقيقتها. ٦٣

ولاسلام سواه واكرم
اوليائه و بان سماهم
مسلمين و انزلهم دار السّلامٗ
واكرمهم بسلام الملائكة
قال الله تعالىٰ ادخلوها
بسلامٍ اٰمنين وسلّم عليهم
بلا واسطة. ٦٠

والاوّاب كثير الذّكر و
الدّعاء جهراً. ٩٠

الولاية اَولىٰ من النبوّة. ٤٣٢-٤٣١

الولاية خير من النبوّة
اى ولاية النبى خير
من نبوّته. ٣٢٦

وهذه امثال بالسّور الاُولى
اقرار للعبد بفنائه وبقاء

سيّده والثانی شهادة ان
لا اله الّا الله بوجدانيّة
سيّده والثالث قول لا اله
الّا الله محمّدٌ رّسُول الله والرّابع
الايمان والخامس الاسلام
والسادس التوحيد والسّابع
اليقين . ١٠٦

يارب انعمت على كثيراً
فدلّني على شكره فاوحى الله
تعالىٰ اليه يا موسٰى اذكرني
كثيراً فانّك اذا ذكرتني
شكرتني واذا نسيتني
كفرتني. ۳،۳

يشير الىٰ بيان علم الخلق و
هي على اقسام فحقيقة العلوم
للخلق علوم الشّريعة وذلك
اذا تحقّق العبد اورثه العلم
بالحقايق وعلم العرش معدنه
الملائكة وعلم اللّوح معدنه

الخواص والملايكة وعلم المعرفة
معدنه الاولياء وعلم الذات
معدنه الانبياء وحقيقة
العلم بالله معدنه قلب
محمد عليه السلام لاغير
لذلك قال الله تعالى: و
انك لعلى خلق عظيم حيث
احتملت من حقايق العلوم
مالم يحتمله غيره وخوطب
بقوله فاعلم انه لا اله الا الله. (قول عرفاً) ٥٣

فہرست اشعار فارسی و عربی و ترکی

رفت او زین عالم وگر تو بمعنی عاشقی
من بگویم نکتهٔ تاریخ زینت عاشقا (مولانا سیدؒ). ۳۱۳

از جمال حق چنان نور تجلّی یافت او
ظاهرش هشیار بود و باطنش مست لقا (مولانا سیدؒ). ۳۱۲

ای تو افلاطون و جالینوس ما
ای دوای حزن وہم مأنوس ما ۳۴۷

ای طبیب دردو علتهای ما
وی دوای هجر و محنتهای ما ۳۴۷

آنکه بود او خود بعالم مظهر لطف خدا
در دو داغ عاشقانرا بود وصل او دوا (مولانا سیدؒ). ۳۱۲

از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها
هر دم شگفته بر رخم زان خارها گلزارها (جامیؒ). ۳۹۷

هین که اسرافیل وقتند اولیا
مرده را زایشان همی باشد حیا ۱۶۹

هر که خواهد همنشینی با خدا
گو نشیند در حضور اولیا (مثنوی ج ۲، ۱۵۸) ۲۷۲

چشمی که خطا ندید جز عین صواب
دل کرد سؤال و دیده این گفت جواب ۳۳۷

تا بر رخ اغیار نیفتد چشم
از برگ گل سفید پوشیده نقاب ۳۳۷

نه بینی شتر بر نوای عرب
که چونش برقص اندر آرد طرب ۲۷٤

در دل مؤمن بگنجم ای عجب
گر مرا جوئی تو در دلها طلب (مثنوی ج ۱، ص ۷۰) ۲۶۷

چند روزی که پیش از روز و شب
فارغ از اندوه و آزاد از طلب ۳۰۸

لنگ و لوچ و خفته شکل و بی ادب
سوی او می غیژ و او را می طلب (مثنوی ج ۳، ص ۲۲۶) ۲۸۲

گر بجائی رسیدهٔ ای دل
سخن از ماه گوچه جای شهب ۳۰٤

تفکّر چراغ دل است ای حبیب
چنین گفت با تو حکیم طبیب ۷۷

از اثر صحبت است آنچه درین عالم است
ورنه کجا یافتی بید بهای نبات ۳۵۹

سوزشی در جان من از عشق اوست
هرچه جز حق است باقی جمله سوخت ۳۵۰

آنکه اندر صف نزدیکان نشست
راز می گویم بگوشش پست پست ۲۹۶

گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست (مثنوی، ج ۱، ۷۰۰) ۲۶۷

جوز را در پوستها آوازهاست
مغز و روغن را خود آوازی کجاست (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۵) ۲۶۵

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است ۲۷۰

عشق اصطرلاب دیدار خداست
علّت عاشق ز علّتها جداست ۲۴۲

رنگ رویی که لایق مردست
اشک گلگون و چهره زرد است ۲۷۸

ار مقلّد تا محقّق فرقهاست
کین چو داؤد است وآن دیگر صداست (مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۸) ۲۶۶

رقص چرخ و انجم از ساز من است
قدسیان را صیحه ز آواز من است ۲۹۶

هر که او در عشق صادق آمد است
بر سرش معشوق عاشق آمد است ۱۹۳، ۴۵۱

در نومیدی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است (نظامی گنجوی) ۴۲۷

سماع آسان بود بر صوفیٔ گرم
چو آتش ہست جوشیدن چکاراست ۲۹۶

بخشندۂ جان جمال روزی کندت
مہجور شوی وصال روزی کندت ۴۷۰

از ترس خدا اگر کنی ترک حرام
روزی دہ تو حلال روزی کندت ۴۷۰-۴۷۱

گر ترا سنگی زند معشوق مست
بہ کہ آری از دگر گوہر بدست ۱۲۸،۱۶۱،۲۶۲

در طلب زن دائما تو ہر دو دست
کین طلب در راہ نیکو رہبر ست (مثنوی، ج ۳، ص ۲۲۶)۔ ۲۸۱-۲۸۲

نالہ کم کن ای خدا داد توز فقر و نیستی
زان کہ بوی وصل او از قصر رضوان خوشتر است ۲۵۰

شتر را چو شور و طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد خر است ۲۷۴

نا گرفتن درم زوجۂ حرام
بہتر از بذل کردن درم است ۲۵۵

گر کریمی براه تقوی رو
ز آنکه تقوی سر همه کرم است ۲۵۵

ما با وجود سنگ ملامت سلامتیم
زیرا که سنگهای ملامت حصار ماست ۲۴٤-۲٤۳

گوشهٔ چشمی که مستثنا شوم زا بنای جنس
سگ که شد منظور نجم الدّین سگان را سرور است ٤۱۹،۱۲۸

این تکلّفهای من در شعر من
کلّمینی یا حُمیرای منست ۲۳۰

تواضع ز گردن فرازان نکوست
گدا گر تواضع کند خوی اوست ٦۹

آنچه نگذارد ترا جز سوی دوست
اصل دانش این بود بگذار پوست ۲۸۹

چون ترا این پاسبانی شد صفت
عشق زود در آید ترا هم معرفت ٤۳۲

عشق صورت نیست عشق معرفت
هست شهوت بازی حیوان صفت (عطارؒ) ۲٤٦

یک قدح بی رنج مخموری کی است
هر گلی را زخم خاری در پی است ۷٦-۷۵

جوشش نطق از دل نشان دوستی است
بستگیٔ نطق از بی الفتی است (مثنوی، ج ۶، ص ۵۹۵). ۲۹۹

یک جذبہ ز حق آمد و دل برد بغارت
مجنون چہ کند کین کشش از جانب لیلی است ۳۱۱

عقل میگوید کہ این آسودگی است
عشق می شوید کہ این آلودگی است ۳۵۶

چون کمال دانشم نادانی است
چارۂ کارم ہمہ حیرانی است ۱۸۱، ۴۴۷

عاشق کہ شد کہ یار بحالش نظر کرد
ای خواجہ درد نیست وگرنہ طبیب ہست ۲۴۸

نالۂ با درد از دِل بردہ گی ست
نالۂ بی درد از افسردگی ست ۲۴۳

گرد نعلین رہ روان رہت (مصرع) ۳۸۲

اسیر لذّت تن ماندۂ وگرنہ ترا
چہ عیشہاست کہ در ملک جان مہیّا نیست ۳۰۸

گر عمل با علم تو ہمرنگ نیست
جبّہ و دستار دانشمند نیست

خ . ل :

گر عمل با علم تو پیوند نیست (امیر حسینیؒ) ۱۰۴، ۲۸۸

مرد را در دیده اینجا غیر نیست
زآنکه اینجا کعبه نی و دیر نیست ۲۵۵

حرف تصوّف ادبی بیش نیست
بی ادبی شیوهٔ درویش نیست ۱۵۶، ۷۹

دفتر صوفی که صوت و حرف نیست
جز دلی اسپید، همچون برف نیست (با کمی تفاوت، مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۰). ۴۲۹

گر دلت با ذکر تو همرنگ نیست
ذکر تو بر قلب تو جز زنگ نیست (المؤلف) ۲۰۸

هر که آید گو بیا هر چه خواهد گو بخواه
های وهوی حاجب دربان برین درگاه نیست ۳۹۳

دانشی در عین نادانی است این
منطق الطیر سلیمانی نیست این ۲۹۵

بجد و جهد کس عاشق نگردد
که عشق ایمان بود ایمان عطائی است ۴۳۲

سخن بلند شد اکنون بلند می گویم
که خاطرم بهوای بلند بالائی ست ۳۰۴

هر لحظه از و بگوشهٔ تنهائی
صد راحت هست هرگز آزاری نیست (جامی) ۱۹۸

بهتر ز کتاب درجهان یاری نیست
در غمکدۂ زمانہ غمخواری نیست (جامیؒ) ۱۹۸

علم دین فقہ است و تفسیر و حدیث
ہر کہ خواند غیر ازین گردد خبیث ۲۹۰

برنج اندر است ای برادر چو گنج
نیابد کسی گنج نابردہ رنج ۱۴۸

وین شکم بی ہنر پیچ پیچ
صبر ندارد کہ بسازد بہیچ (عطارؒ) ۲۷۵

مرغان چمن بہر صباحی
خوانند ترا بہ "الصلاحی" ۱۵۰

بدین امید ھای شاخ در شاخ
بدرگاہ تو ما گشتیم گستاخ

ن: خ:
کرمہای تو ما را کرد گستاخ ۴۵۸،۱۰۱،۴

ہر کہ ما را خوار دارد شاد و برخوردار باد
ہر کہ ما را رنجہ دارد راحتش بسیار باد ۳۲۵

آتش عشقست کاندرنی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد (مثنوی، ج ۱، ص ۱) ۳۵۰

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هرکه این آتش ندارد نیست باد (مثنوی، ج ۱، ص ۱) ۳۵۰
هرکسی در راه ما خار افکند از دشمنی
هر گلی از باغ عمرش بشگفد بیخار باد ۳۲۵
بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هرکه در افتاد بر افتاد ۲۹۳-۲۹۴
من بی تو دمی قرار نتوانم کرد (مصرع) ۲۰۰
قطب جہان سیّد احمد
یا حضرت شیخم مدد (؟) ۱۵۷
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
بمین ہمت مردان سفید نتوان کرد ۲۱۰
وصل اعدام اگر توانی کرد
کار مردان مرد توانی کرد ۱۶۸
ورنہ سزاوار خداوندیش
کس نتواند کہ بجای آورد ۴۵۸
بندہ ہمان بہ کہ ز تقصیر خویش
عذر بدرگاہ خدای آورد ۴۵۸
ہرکرا دیو از کریمان وابرد
بی کسش یابد او را خورد (مثنوی، ج ۴، ص ۱۵۸) ۲۶۰

هر آن کمتر که با مهتر ستیزد
چنان افتد که هرگز بر نخیزد ۴۳۶
از مدرسها شور و تباهی خیزد
واز لقمهٔ وقف دل سیاهی خیزد ۲۶۷
در کنج خرابهٔ گدا وار نشین
واللہ که ازین مرتبه شاهی خیزد ۲۶۷
و ان خود بجز از خدا نباشد (مصرع) ۲۷۶
بیزارم از آن دل که درو درد نباشد
هر کس که بترسد ز بلا مرد نباشد ۲۴۴
خدمت ترا بکنگرهٔ کبریا کشد
خ . ل :
همت ترا ... ۱۵۲، ۱۷۰، ۳۰۱
عشق آمد علم تو مجهول شد
عشق آمد عقل تو معقول شد (لمؤلفه) ۳۵۷
از منطق حکیم و اشارات بو علی
بنمود رخ نتیجهٔ دل را شفا نشد ۲۰۰
کز لطف تو هیچ بنده نومید نشد
مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ۲۸۱

صوفئی با صوفئی در جنگ شد
قاضی از اصلاح ایشان تنگ شد ۲۹۲
هیچکس از خویشتن چیزی نشد
هیچ آهن خنجر تیزی نشد ۱۴۷، ۱۸۷
لطفت بکدام ذرّہ پیوست دمی
کآن ذرّہ به از هزار خورشید نشد ۲۸۱
عاشقانی که صرف معشوق اند
به ز عثمانؓ و به فاروقؓ اند ۲۲۶
غنیمتی شمرای شمع وصل پروانہ
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند ۴۳۱
حقّهٔ لعل تو از جوهر جان ساخته اند
کام هر خسته دران حقّه نهان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵
هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب
همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵
آن نه بالاست نهالی ست کاز روضهٔ قدس
بتماشاگه عشّاق روان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵
غافل مرو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند
(خ.ل : غافل منشین ...) ۲۸۰، ۴۰۷

زهر فراق یار بهر دم کشیده اند
زان زهر زهرهای شیاطین دریده اند (المؤلفه) ۲۵۸
نومید هم مباش که رندان درد نوش
ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند
خ.ل:
نومید هم مباش که رندان باده نوش
ناگه بیک خروش بجایی رسیده اند ۲۸۰، ۴۰۷
دانی که عاشقان چه بلاها کشیده اند
خون در پیاله کرده و دم درکشیده اند ۲۵۸
طوطی شیرین مقالی تا بچند
باشی اندر حبس مرغان پای بند ۲۷۱
من کیم لیلی و لیلی کیست من
بر زبانم نام لیلی تا بچند ۳۵۹
آسمان بارِ امانت نتوانست کشید
قرعۂ فال بنام منِ دیوانه زدند (دیوان حافظ: ۷۸) ۵۴
عاشقان هر چند مشتاق جمال دلبرند
دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند ۲۴۸
غلام همت آن عارفان با کرم
که یک صواب نبینند و صد خطا بخشند

شد روی دوست قبلهٔ ماکو امام شهر

تا در نماز خویش بما اقتدا کند ۳۰۶، ۴۵۷-۴۵۸

تو درمیانه ہیچ نۂ ہر چہ ہست اوست

ہم خود "الست" گوید و ہم خود "بلی" کند ۲۶۵

گر لطف تو ام بنده نوازی نکند

با خود کرم تو کارسازی نکند ۳۷۴

شک نیست که آب جمله دریاها

یک جامۂ معصیت نمازی نکند ۳۷۴

حسنی است بی نہایت و لطفیست بی دریغ

ہنگام فرصت است که قاسم گری کند ۲۷۴

ہر که دور افتاد با لخت ترند

می کنم آگاہش از بانگ بلند ۲۹۶

خیال روی تو ہر پارسا که قبله نساخت

ہمه عبادت وی را گناه می خوانند ۳۰۴

آسمان سجده برد پیش زمینی که در او

یک دو کس یک دو نفس بہر خدا بنشینند ۳۳۱

کاملان از دور نامت بشنوند

تا بقعر تار و پودت در روند

(خ.ل : اولیا از دور...) . (مثنوی ج ۴، ص ۳۶۸) ۱۶۰، ۱۷۹

دیگر آنرا وعدهٔ فردا بود
عاشقانرا نقدهم اینجا بود (عطارؒ) ۳۰۲
گرگ حقّ در آنزمان گیرا بود
کز رمه گرشیشک تنها بود ۲۶۰
پیر داند آنچه در خاطر بود
چونکه بر اسرار حقّ حاضر بود ۳۰۹
تو نه پنداری که این آسان بود
کمترین کاریش ترک جان بود ۲۰۸
متّحد بودیم با شاه وجود
حکم غیریّت بکلّی محو بود ۳۰۸
عشق را با کافری خویشی بود
کافری خود عین درویشی بود ۳۰۴
عاقبت شیرزاده شیر شود (مصرع) ۱۷۳
گاهی درون پردهٔ عزّت نهان شود
گاهی هزار پرده بدرّد عیان شود ۲۴۷
از محبّت تلخها شیرین شود (مصرع) ۲۵۸
علم باید تا عمل گنجی شود
ورنه بی دانش عمل رنجی شود ۶۹

علم اگر بر دل زند یاری شود
علم اگر بر تن زند ماری شود ۲۸۸

روزی که چشم انداختم بر چستی و چالاکیش
گفتم که این قلاش وش سرخیل رندان می‌شود ۲۵۰

ای خیالت در دلم شور آورد
در ریاضت هر زمان زور آورد ۳۰۱

باشد که ز صد ناله یکی کارگر آید (مصرع) ۲۸۲

سه نشان بود ولی را، زنخست آن یعنی
که چو روی او ببینی دل تو باد گراید ۳۲۸

دوم آنکه در مجالس چو سخن کند ز معنی
همه را ز هستی خود بحدیث می رباید ۳۲۸

سیم آن بود بمعنی ولی اخصّ عالم
که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید ۳۲۸

آنچه پنهانی کند مرد مرید
او عیان گردد به نزد پیر دید ۳۸۷

ور شما این جامه را اهل آمدید
در خصومت از سر جهل آمدید ۲۹۲

خدائی که بالا و پست آفرید
زبردست هر دست دست آفرید ۲۰۴

طفل هفت روزه ره هفتاد ساله بود
زان روی که آئینه بود قلب مرید ۲۶۱
و تقوی الله خیر الزاد زخرا
و عند الله للاتقی مزید ۶۲
و لیست اری السعادة جمع مال
و لکن التقی هو السعید ۶۲
گر شما اسرار دان ره شوید
آنگهان بر حرف من آگه شوید ۲۶۳
بنده را خود باختیار چکار
چشم در اختیار پیر بدار ۳۱۰
بدو نان ده تو این مردار غدار
که هم سگ را بباید داد مردار ۲۵۱
هم ازو بشنو سخنها آشکار
هم بدو ماند وجودت پایدار ۳۰۶
انبیا بودند سر غوغای کار (مصرع) ۲۵۲
برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتری ست معرفت کردگار ۲۹۱
نفس پیلان جنّبی باز ایبار لار (مصرع) ۱۴۵

ایچکیان لار عشق شرابین نفس و هوادین او تار لار
یوق یوق خطا ایمش اوّل مینک جان ایثار ساچارلار ٤٤٩

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار
دوست رسد پیش دوست یار بنزدیک یار ٣٢٠

او بما از ما بسی نزدیک تر
داند آن کس کو ز خود دارد خبر ٣٣٤

تا نُفتد بر تو مردی را نظر
از وجود خویش کی یابی خبر ١٨٧

زاہدان از مرگ مہلت خواستند
عاشقان گفتند نی زود تر ٢٨٣

چو منصب تعلّق بود ای پسر
تعلّق حجابت بود سر بسر (المؤلف) ٢٠٧

عارف عشقی جان مولکیندا علم تار تپا
او نساکیز مینک قموق عالم غلغل بولور (احمد الیسوی)

خ.ل:

عارف عشقینک ...

او سنکیز ... ١٨٦، ٢٤٢

ایران لار نینک نظری کل کانوش ساکل بولور
اقانینک کل کل بولای بولغالی منظور ١٥٩

بوخدایداد اولدیبا اول بیزک دورجا ودان
جانی اول جانان ساری باردیجه جانی جان ایزور ۲۳۹-۲۴۰
قہرش ہمہ لطف گشت و لطفش ہمہ قہر (مصرع) ۳۶۰
واجب آمد ترک لایعنی آز
آنکه لایعنی بود آنرا گداز (المحررہ) ۲۶۱
قاضی ایشان را بکنجی برد باز
گفت صوفی خوش نباشد چنگ و ساز ۲۹۲
شیخ گفتش عہد دارم من که نیز
غیر حقّ نستانم الّا ہیچ چیز ۲۵۵
در زمین و آسمان و عرش نیز
من نگنجم تو یقین دان ای عزیز (مثنوی، ج ۱، ص ۷۰) ۲۶۷
جان دین کیج مای ایش بتماس (مصرع) ۴۵۲
مقصود دل خود از تو جوید ہمہ کس
جامی از تو ہمین ترا جوید و بس (جامیؒ) ۲۸۳
و عند الدرس والقاضی
کذلک والذکر کالدرس ۳۱۸
از زندگیم بندگیٔ توست ہوس
بر زنده دلان بی تو حرام است نفس (جامیؒ) ۲۸۳

بر روی حلوا کم نشین ای جان من، همچو مگس
بر روی آتش چرخ زن پروانه وش ای هیچ کس ۳۲۷

حاصل آن آمد که یاری جمع باش
همچو بت گر از حجر یاری تراش (مثنوی، ج ۲، ص ۱۵۸) ۳۱۲

چون که آن یک قطره بر لب آیدش
تشنگی بر تشنگی افزایدش ۲۴۴

پیری که بود باده فروشی کارش
ره جو بحریم خلد خوش آثارش ۲۹۱، ۴۵۷

گر در حرمش باز نیابی باری
خود را برسان بسایۂ دیوارش ۲۹۱، ۴۵۷

دل که دلبر دید می ماند ترش
بلبل گل دیده کی ماند خمش (مثنوی، ج ۵، ص ۵۹۵) ۲۹۹

چون سخن رفتی حقیقت بر زبانش
ز آتش قلبش خبر دادی بیانش ۲۹۹

سر مزن سر میزن ای مرد خموش
ترک کن این کار دین در کار کوش ۲۶۵

ز خامی میزند این قلتبان جوش
که خام آواز دارد پخته خاموش ۲۶۵

روںہی بر جانب مقصود خویش
جاکنی در کعبۂ مطلوب خویش (جامیؒ) ۲۷۲
ما در خور خود کنیم و تو در خور خویش (مصرع) ۲۸۱، ۳۲۷
چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست
شرمش آید زفرو بردن پروردۂ خویش ۴۴۴
تا نگردی از خودیِ خود خلاص
کی شوی در راہ حق تو مرد خاصّ ۳۱۵
پروانہ وارگشتن صوفی زبہر چیست
تا جان فدای دوست کند حالت سماع ۲۹۷
دیدہ گر آید ز تماشای باغ
بی گل نسرین بسر آرد دماغ (عطارؒ) ۲۷۵
بقدر شغل خود باید زدن لاف
کہ گنجشکی نتاند رفت بر قاف ۱۸۵
خوشش نباشد دامن یوسفؑ بکف
زار نالیدن چو یعقوبؑ از اسف ۲۴۴
تو ندانی خاطر و اسرارِ حقّ
دامنِ او گیر تا دانی سبق ۳۰۹
بی عنایاتِ حق و خاصانِ حق
گر ملک باشد سیاہستش ورق (مثنوی ج ا ص ۵۰) ۱۰۱، ۱۵۹

زمنطق مکن نطق کاندر دد گیتی
نشد حل از اشکال او ہیچ مشکل (جامیؒ) ۲۰۱

خاک شو خاک تا بروید گل (مصرع) ۳۱۵

کیم نی کورسانک خضر پیسل
ہر تون نی کورسانک قدر پیسل ۱۲۹

عقل میگوید که این ننگ است نام
عشق میسوزد که این جام است خام ۳۵۶

گونداند حال پختہ ہیچ خام
پس سخن کوتاہ باید والسلام ۱۵۷-۱۵۸

در بقای او شوی فانی تمام
باقی و جاوید مانی والسلام (جامیؒ) ۲۷۲

آه ازان روزیکه دیدم بس گرفتار تو ام
نالہ و افغان کنان بر حال خود زار تو ام ۲۴۷

ای خدا کمترین غلام تو ام
بندۂ بندگان نام تو ام ۳۳۰

بالاشه خری وجود بودم یکچند
گرگ آمد و خر درید و ازغم رستم ۳۶۳

پای کوبان بسرکوی تو مجنون رفتم
خبرم نیست که چون آمدم وچون رفتم ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۸

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار
چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم (دیوان حافظ: ۱۱) ۳۷۳
کیست نی آنکس که گوید دمبدم
من نیم جز موج دریای قدم ۳۵۰
نادبیده رخت عمری سودای تو ورزیدم
فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم ۳۰۵
ز هجرانش بدیدم آنچه دیدم (مصرع) ۲۴۷
بروای عقل نامحرم که این دم باخیال دوست
چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم ۳۰۷
توجه کرد روح مرشد دین
بسوی عرش در ماه محرّم (قاسم شیخ) ۳۱۳
بهشت عدن که آدم بگندمی بفروخت
اگر وصال تو نبود به نیم جو نخرم (کمال خجندی) ۲۷۳
بچنگم هر چه افتد می نوازم (مصرع) ۳۸۹
اگر پرسند تاریخ وفاتش
بگو ای دل برفته قطب عالم (قاسم شیخ) ۳۱۳
حجاب چهرهٔ جان می شود غبار تنم
خوش آن زمانکه ازین چهره پرده برفکنم (دیوان حافظ: ۱۷۳) ۲۹۳

ای خدایا د صبر کن خامش نشین در کنج فقر
باشد آن کان ماه دو گوید که مهمانت شوم ٢٨٦

کار از دستم برفت واز پای هم
گرکنی لطفی شوم بر پای هم ٣٢٢

سرّیست درین سینه که لب محرم آن نیست
گر سر برود سرّ تو با کس نگشایم ٢٤٨

نمی پرسی ز احوالم که چونی
پریشان روزگارم با که گویم ٢٥٧

ز احوال غریب خود نپرسی
اسیر بند و زندان با که گویم (المؤلفه) ٢٥٧

شبها گذرد که دیده برهم نزنیم
تا پای برون زهر دو عالم ننهیم ٢٩٢

زنجیر در سرای شاهی مائیم
صندوق جواهر الٰهی مائیم ١٣٣

از ماه گرفته تا بماهی مائیم
با این همه نور در سیاهی مائیم ١٣٣

دل محبّ خدا روح روان
صاحب شوق و ذوق در همه آن ٧٧

آن یار که در زمان هجران
هم بر سرتست آن خداوان (المؤلف) ۲۷۶

غیرتم با تو چنان است اگر دست دهد
نگذارم که در آئی بخیال دگران ۲۶۹، ۳۷۰

مستقیم آن بود بدان که زبان
ذاکر حق بود درین دوران ۷۷

مردم از گفتن نه بیند جز زیان
دانش اندر دل بودنی در زبان (امیر حسینی) ۲۸۹

گر کسی گستاخی دیوانگان
خویش را سوزند چون پروانگان. ۲۷۴

اگر خواهی که گردی از محبّان
بزودی گیر پیری را تو دامان ۳۲۱

غریب و ناتوان در کوی هجران
همه واصل بتو ما غرق حرمان (المؤلفه) ۲۵۷

بر چه یخشی پزیمان
بر چه بغدادی پزسمان ۱۲۹

هر چه او گوید چنان گردد چنان (مصرع)

چون بگوش مرغ جان آید صدای ارجعی
این قفص بشکستن و سوی تو پریدن توان ۲۹۶

گنج در ویرانه خود کردی نهان
این همه غوغا فگندی در جهان ۳۳۷
مرد را فرق مقنع داشتن
به بود زینسان مرقع داشتن ۲۹۲
هر کجا دل میکشد ناچار میباشد بدن (مصرع) ٤۳۳
در بحر محیط غوطه خواهم خوردن
یا غرق شدن یا گهری آوردن ۲۸۵
دل زپر گفتن بمیرد در بدن
گرچه گفتارش بود دُرِّ عدن ٤۲۹
خیز جامی بال همّت باز کن
سوی وکر اصلیت پرواز کن (جامیؒ) ۲۷۱
نیست در من جنبشی از ذات من ۳۰۵
اوست در من دمبدم جنبش فکن
بی تکلّف چون در آید ردّ مکن
حال مستان را بجهل خود مکن ۲۹۵
یک نظر سوی من غمخواره کن
چارهٔ کار من بیچاره کن ۳۲۲
یار پیلان چول لارد ابولسام چول دیمام
یار سبز بوستان دابولسام چول دامن ۳۱٦

من کیم لیلی و لیلی کیست من
(مصرع) (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۲) ۱۲۶، ۲۴۷

رفت پیش بوعلی آن بیره زن
کاغذ زرد بردکین بستان ز من ۲۵۵

ز اقلیم عدم تنها دمی هرگز قدم بیرون (مصرع) ۳۰۷

دنیا نک بوز لسون
آخر تینک قور لسون ۴۵۹

می بسوزم گر نمی گویم سخن
این سخن چون آب در آتش کمن ۲۹۹

روز و شب چون اسیر بند و حزین
میدوم در رکاب یار قرین ۳۳۰

گر شما هستید اهل جنگ و کین
این لباس از سر بیندازید هین ۲۹۲

تو زنی بشنو حکایت های او
وز فراق و ز شکایت های او ۸

خوب رویان آئینۂ خوبی او
مهر شان پرتو مطلوبی او (مثنوی ج ۶ ص ۶۰۸) ۲۴۴-۲۴۵

کار آسان نیست در درگاهِ او
خاک می باید شدن در راهِ او ۶۲

جہل عشقش بہ بود از علم تو
حسرتِ آرد عقل تو ہم علم تو (للمؤلفہ) ۳۵۷

شہا چون کوہ راسخ بودۂ تو
ہمہ اہل زمین خود سودۂ تو ۳۵۶

از من بگوی عالم تفسیر گوی را
تا در عمل بکوشی نادان مفسّری ۱۲۱

پیر باید راہ را تنہا مرو
از سر عمیا درین دریا مرو ۳۰۱

ترا گویند "زرّاقی و سالوس"
بگو "ہستم دو صد چندان" ومی رو (کلیات شمس (۵): ۱۷) ۳۲۶، ۱۶

نام تو کہ خاموشی نمی شاید ازو
بر سینہ در فتوح، بگشاید ازو (جامیؒ) ۳۸۳

فریاد ہمی کنم باواز بلند
تا ہمچو زبان گوش بیاساید ازو (جامیؒ) ۳۸۳

وگر از خشم دشنامت دہندت
روان شو خوش دل و خندان ومی شو
(خ.ل: اگر از..) (مولانای رومؒ) ۳۲۶، ۱۶

عقل گوید جبّہ و دستار کو
عشق گوید خانۂ خمّار کو ۳۵۷

اولیا را ہست قدرت از آلہ
تیر جستہ باز گردانند ز راہ (مثنوی، ج ۱، ص ۴۵) ۱۷۱

چون رواجی دارد آنجا اشک و آہ
بندہ دارم این متاع اینجا بگاہ (عطارؒ) ۲۴۳

جان بر کف دست است مرا پیش تو ای شاہ
العید و مافی یدہ کان لمولاہ ۱۶۹

ای خداداد فکر کن ہم در سر غوغای عشق
در میان خلق فکرش خوش بجان انداختہ (خدادادؒ) ۲۷۰

ای خداداد صبر کن در عشق او مردانہ وار
سرّ مردان را نیابی جز زبان انداختہ (خدادادؒ) ۲۶۵

جرمم از حدّ گذشت و جرمم بسیار شد
چون کنم حسرت مرا ہر دم فزون تر ساختہ ۲۹۷

غیرتش چون غیر را بگداختہ
دوست را با وصل خود بنواختہ ۵۱

زار نال ای دل کہ از کویش جدا افتادہ
ہیچ میدانی کجا بودی کجا افتادہ ۲۷۱، ۳۰۰

منزل اصلی فراموشت شدہ
کربت غربت ہم آغوشت شدہ (جامیؒ) ۲۷۲

از دیده بسی فرق بود تا بشنیده
بشنید که بشنیده بود نادیده ۲۹۸

تشنهٔ را اگر ز دریا قطرهٔ
بر دل آید ملکه برلب قطرهٔ ۲۴۴

اولیا را هست قدرت از آله
آب را جاری کنند ز امرآله
(مصرع اوّل: مثنوی، ج ۱، ص ۴۵) ۳۱۷-۳۱۸

جلجه بنشست و صوفی ره نیافت
چل چلی بهتر بود زان جلجله ۳۲۹

گوید نگار من چو زہجران کنم گلہ
ان تائت مایشاء انا اتیک ہرولہ ۲۸۱

شرف نکمۂ کلاه همه
ای اِلٰہِ حق و اِلٰہ همه ۳۸۲

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه (مصرع) ۴۱۰

تو درین ره مرد عقد و حل نۂ
چند بینی غیر اگر اَحوَل نۂ ۲۵۵

تانکوبی از تکلف دست و پای
زآنکه این فسق است در راه خدای ۲۹۵

می عشقش دہد گرمی و مستی		
دگر افسردگی و خود پرستی		۲۵۳، ۴۵
گر از چشم دوری بدل حاضری		
الیک حضوری علیک مرادی		۳۴۳
مرید توام زآنکه جان را مرادی		
الیک استنادی علیک اعتمادی		۳۴۳
گر نہ فضلت دستگیر ما شدی		
وای برما زانکه رسوائی بدی		۳۷۴
اگر مجنون نہ می زین جام خوردی		
کہ او را در دو عالم نام بردی		۲۵۳
ای وقت تو خوش کہ وقت ما خوش کردی	(مصرع)	۳۷۲، ۲۲۸
چون تو مقبول سلیمان آمدی		
ھرچہ گویم بیشتر زان آمدی		۲۷۸
تو بعلم ازل مرا دیدی		
عیب من دیدی و تو بخریدی		
تو بعلم آن و من بعیب ھمان		
رد مکن چونکہ دیدہ بخریدی		۴۲۰، ۳
خود می کشی قاسم را خود تعزیہ داری	(مصرع)	۱۷۵

چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی رسد امید واری ۲۴۸

ازان خوشتر چه باشد در دو عالم
که ناگاهی رسد یاری بیاری ۲۸۵

وقت شد کز دوستان یاد آوری
رخت سوی منزل اصلی بری (جامیؒ) ۲۷۲

چیست دانش آنکه پی بیرون بری
تا بدانی کز همه نادان تری (امیر حسینیؒ) ۲۸۸

کعبه و دیر توئی دیر کجا کعبه کجا
نیست غیر از تو کسی غیر کرامی شمری ۲۵۶

این درکمال صورت آرایش جهانی
وان درکمال معنی آسائش ضمیری ۲۰۶

زنده گشته مرده از لطفت بسی
چشم برلطفت نهاده هر کسی ۳۲۲

دادیم ترا از گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم توشاید برسی ۴۲۹

یک چشم زدن غافل ازان ماه نباشی
ترسم که نگاهی کند آگاه نباشی ۱۰۵

لذّت می نشناسی بخدا تا نچشی (مصرع) ۳۹۴

ای رسولی کہ ہزاران چو بلال رض حبشی
فی عبودیتکم کلّ غذات وولیؓ ونقیؓ وعشیؓ ۱۵۵
لیس فی قلبی سوی لیلای شئ (مصرع) ۳۵۹
تعلّق حجابست و بیحاصلی
چو پیوندها بگسلی واصلی (للمؤلفہ) ۲۰۷
بیرہ زن فی الحال گفت ای بوعلی
از کجا آوردۂ این احولی ۲۵۵
دیگران از خُم ّ می مستند و من
مست لیلی ام نہ خُم دیدم نہ می ۳۵۹
من کہ بیہودہ شدم بسیار گوی
واز شما یک تن نشد اسرار جوی ۲۶۳
بادی از خود یک دل ویکرو شوی
بلکہ خود را محو سازی او شوی (جامیؒ) ۲۷۲
پیر باید تا درین دریا روی
ورنہ بی ملّاح غرقش می شوی ۳۰۱
مرد قاضی ام نہ مرد معنوی
زین مرقّع شرم میدارم قوی ۲۹۲
قیل وقالت رہ نداند ہیچ سوی
معرفت حاصل کن ای بسیار گوی (امیر حسینیؒ) ۲۸۸

سخن بسیار دانی اندکی گوی
یکی را صد مگو صد را یکی گوی ۳۵۸

دو دهان داریم گویا ،همچو نَی
یک دهان پنهان بالبهای وی ۳۰۷

پیری که ز چشم مست او مست شوی
آن به که بزیر پای او پست شوی ۳۸٤

پیری که بدیدار وی از دست شوی
آن به که بزیر پای وی پست شوی ٤۵۷، ۳۸٤

یاری که بدیدار وی از دست شوی
آن به که بزیر پای او پست شوی ۳۲۱، ۳۲۵

جز در جمال ایشان یارب امان نیابم
یارب تو بخش ما را از ما زما امانی ۲۰۶

خوش آنکه وارهاند ما را زما جوانی
روشن ضمیر پیری یا خوب رو جوانی ۲۰۶

مرا در عشق تو جسمی و جانی
کشیده پوستی بر استخوانی ۲۷۸

عاشقینک کرلک جپانی
اینک ایجر ایلورمینک جهانی ۲٤۸

عشق آمدنی بود نه آموختنی
زینهار که بی یاد خدا دم نزنی ۲۷۹
گوش تواند که همه عمر وی
نشنود آواز دف وچنگ و نی (عطارؒ) ۲۷۴-۲۷۵
رو بر در دلبر نشین کان دلبر خرگاهی
یا نیم شبی آید یا وقت سحرگاهی ۱۰۵، ۲۸۶
سر رشتهٔ دولت الٰهی
شوق است ترا اگر بخواهی ۷۶
شبها گذرد که دیده برهم نزنی
تا پای برون زهر دو عالم ننهی ۶۲، ۲۳۸



فہرست نام کسان

فہرست نام کتاب ھا



فهرست نام جای ها



مآخذ و منابع و اختصارات

منابع و اختصاراتی که در پیشگفتار و فهارس کتاب از آن ها بهره گرفته شده است.

آداب المریدین

تصنیف : ضیاء الدین ابو النجیب السهروردیؒ (م ۵۶۳ ھ.ق).
ترجمان : عمر بن محمّد بن احمد شیرکان. با تصحیحات و استدراکات :
نجیب مایل هروی.
انتشارات مولی، تهران، ۱۴۰۴ ھ.ق/۱۳۶۳ ھ.ش.

احادیث مثنوی

از بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ ھ.ش).
مؤسسۂ چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷ ھ.ش.

احوال و آثار میر سیّد علی همدانی

تألیف دکتر محمد ریاض.

چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد، ۱۴۰۵ھ ق

احیاء علوم الدّین (جلد دوم)

تصنیف الامام ابی حامد محمد بن محمّد الغزالی ؒ (م ۵۰۵ھ ق) و بذیلہ کتاب المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار۔ فی تخریج ما فی الاحیاء من الاخبار: للعلامۃ زین الدّین ابی الفضل عبد الرّحیم بن الحسین العراقی المتوفی ۸۰۶ھ ق۔

چاپ المکتبۃ التجاریۃ الکبری، مصر۔

ادبیات فارسی

تألیف: چارلز امبروز استوری (۱۸۸۸-۱۹۶۷م)

چاپ لندن، ۱۹۲۷م۔

استوری جلد دوم: ادبیات فارسی

امثال و حکم (جلد یکم)

از علی اکبر دھخدا (۱۲۹۷-۱۳۷۵ھ ق)۔

چاپ مؤسسۂ چاپ و انتشار امیر کبیر، تہران، ۱۳۳۹ھ ش۔

ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون. (جلد ثانی).

تألیف اسماعیل پاشا بن محمد امین بن میر سلیم البابانی اصلاً والبغدادی مولداً ومسکناً.

طبع بعنایۃ وکالۃ المعارف الجلیلہ، ۱۹۴۷م / ۱۳۶۶ھ.ق.

بخاری شریف: الصحیح البخاری...

تاریخِ بخارا

تألیف: ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی (۲۸۶-۳۴۸ھ.ق).

ترجمۂ ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی.

تلخیص محمد بن زفر بن عمر.

تصحیح وتحشیہ: مدرس رضوی.

انتشارات بنیاد فرہنگ ایران، تہران، ۱۳۵۱ھ.ش.

تاریخ مشایخ چشت

تألیف خلیق احمد نظامی.

چاپ دارالمؤلفین، اسلام آباد، (افست از چاپ ۱۹۵۲م).

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد یکم)

از سعید نفیسی (م ۱۳۴۵ھ.ش).

کتابفروشی فروغی، تہران، ۱۳۴۴ھ.ش.

ترجمۂ رسالۂ قشیریہ

از ابی القاسم عبدالکریم بن ھوازن القشیریؒ (م ۴۶۵ھ.ق).

باتصحیحات و استدراکات: بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ھ.ش).

چاپ بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب، تہران، ۱۳۴۵ھ.ش.

التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ (صوفی نامہ)

تألیف قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادیؒ (م ۵۴۷ھ.ق).

بہ تصحیح دکتر غلام حسین یوسفی.

انتشارات بنیاد فرہنگ ایران، تہران، ۱۳۴۷ھ.ش.

تعلیقات "عروۃ" : العروۃ ...

دیوان حافظ

با تصحیح و سه مقدّمه و حواشی و تکمله و کشف الابیات باہتمام سیّد ابو القاسم انجوی "شیرازی" انتشارات جاویدان علمی، تہران، ۱۳۷۵ھ.ش.

سفینۃ البحار و مدینۃ الحکم و الآثار (ج ۲)

تألیف: شیخ عباس قمی.

چاپ دار المرتضیٰ، بیروت، چاپ افست مروی (از چاپ دار المرتضیٰ، بیروت، ۱۳۵۵ھ.ق).

سمریہ

تألیف: ابو طاہر سمرقندی "(زندہ در ۱۲۵۱ھ.ق).

بکوشش: ایرج افشار.

انتشارات فرہنگ ایران زمین، تہران، ۱۳۷۳ھ.ش.

سنن ابن ماجہ

تألیف: امام ابو عبد اللہ محمّد بن یزید ابن ماجۃ الربعی القزوینی" (م ۲۷۳ھ.ق).

چاپ مطبعہ عمدۃ المطابع ... مولوی محمّد حسین، دہلی، ۱۲۷۳ھ.ق و

چاپ نور محمدؐ، کراچی۔

الصحیح البخاری

از امام ابو عبداللہ محمدؐ بن اسمٰعیل بخاریؒ (م ۲۵۶ھ۔ق)۔

چاپ نور محمدؐ، کراچی۔

طبقات انصاری: طبقات الصوفیہ

طبقات الصوفیہ

تقریرات: خواجہ عبداللہ هرویؒ (ربع چہارم قرن پنجم)۔

مقابلہ و تصحیح: دکتر محمد سرور مولائیؒ۔

انتشارات طوس، تہران، ۱۳۶۲ھ۔ش۔

العروۃ لاھل الخلوۃ والجلوۃ

تصنیف: احمد بن محمدؐ بن احمد بیابانکی معروف بہ علاء الدولہ سمنانیؒ (م ۷۳۶ھ۔ق)

بہ تصحیح و توضیح: نجیب مایل هروی۔

انتشارات مولیٰ، تہران، ۱٤٠٤ھ۔ق/۱۳۶۲ھ۔ش۔

القرآن الحکیم مع ترجمہ و تفسیر ماجدی (جلد اوّل و دوم).

ترجمہ و تفسیر مولانا عبدالماجد دریا بادیؒ (م ۱۳۹۷ھ . ق).
تاج کمپنی لمیٹڈ، کراچی، ۱۳۶۹ھ . ق / ۱۹۵۰م.

قندیہ

انتخاب کنندہ (در سال ۱۹۰۹م): ملّا عبدالحکیم سمرقندیؒ.
بکوشش ایرج افشار.
ناشر کتابخانۂ طھوری تہران، ۱۳۳۴ھ . ش.

قوت القلوب فی معاملۃ المحبوب و وصف طریق المرید الی مقام التوحید. (جلد یکم)

للشیخ ابی طالب المکیؒ (م ۳۷۶ یا ۳۸۶ھ . ق).
چاپ دار صادر، مصر (از روی چاپ ۱۳۱۰ھ . ق).

کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون (جلد ثانی)

تألیف مصطفیٰ بن عبداللہ الشہیر بحاجی خلیفہ و بکاتب چلپی
(۱۰۱۷-۱۰۶۷ھ . ق)

بتصحیح و تعلیق حواشیه ... محمّد شرف الدّین ...

طبع بعنایة وکالة المعارف الجلیلة ... ، ۱۹۴۳م/ ۱۳۶۲ھ. ق.

کشف المحجوب

از ابو الحسن علی بن ابی علی بن عثمان الجلّابی الهجویری الغزنوی اللاهوری

(م میان سالهای ۴۶۵ ... ۴۷۱ ھ. ق).

به تصحیح والنتین ژوکوفسکی.

لنین گراد، ۱۹۲۶م. چاپ افست تهران، امیر کبیر با مقدّمه محمّد عبّاسی، ۱۳۳۶ھ. ش.

کلّیات شمس یا دیوان کبیر

از گفتار مولانا جلال الدّین محمّد مشهور بمولوی (م ۶۷۲ھ. ق).

(جزو پنجم)

با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ھ. ش).

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ھ. ش.

فهرست نسخه های خطّی فارسی (جلد دوم)

نگارنده: احمد منزوی.

چاپ مؤسسۂ فرہنگی منطقۂ تہران، ۱۳۴۹ھ .ش .

لمحات

چاپ تاشکند : (اطلاعاتی برمبنای) نامۂ آقای محمّد اقبال مجدّدی، مورخہ ۸/۸/۱۹۸۴م .

لمحات چ ح : لمحات ... چاپ حاضر

مثنوی (باکشف الابیات)

از مولانا جلال الدّین محمّد بلخی رومیؒ (م ۶۷۲ھ .ق).
(بہ خط خوشنویس میر خانی).
چاپ اسلامیہ، تہران، ۱۳۷۴ھ .ق .

مرصاد العباد

از نجم الدّین ابوبکر محمّد بن شاهاور بن انوشیروان رازیؒ (م ۶۵۴ھ .ق) معروف بہ دایہ .
بہ اہتمام : دکتر محمّد امین ریاحی .
بنگاہ ترجمہ ونشر کتاب، تہران، ۱۳۵۲ھ .ش .

مشکوٰۃ المصابیح

از شیخ ولی الدّین محمد بن عبداللہ خطیب تبریزیؒ (تألیف ۷۳۷ھ.ق).

چاپ ایچ۔ ایچ۔ سعید کمپنی، کراچی۔

مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة

تألیف: عزّ الدّین محمود بن علی کاشانی (م ۷۳۵ھ.ق)

با تصحیح و مقدّمه و تعلیقات مرحوم استاد جلال الدّین همائی.

انتشارات کتابخانۂ سنائی، تهران، ۱۳۶۵ھ.ق. (چاپ دوم).

معجم مفردات ألفاظ القرآن

للعلامة الراغب الاصفهانیؒ

تحقیق: ندیم مرعشلی.

چاپ مطبعة التقدم العربی، ۱۳۹۲ھ.ق.

المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی

عن الکتب السّتة وعن مسند الدارمی وموطّأ مالکٍ ومسند احمد بن حنبل. رتّبه ونظمه لفیف من المستشرقین ونشره: الدکتور أ. ی. و نسنک (الجزء الاوّل)

چاپ مکتبۂ بریل فی مدینۃ لیدن، سنۃ ۱۹۳۶م.

الجزء الثانی ، ۱۹۴۳م.

الجزء الثالث ، ۱۹۵۵م.

الجزء الرابع ، ۱۹۶۲م.

الجزء الخامس، ۱۹۶۵م.

الجزء السادس، ۱۹۶۷م.

المعجم المفہرس لألفاظ القرآن الکریم

وضعہ محمد فؤاد الباقی.

دار مطابع الشعب (بیروت)، ۱۳۶۴ھ.ق/۱۹۴۵م.

مفردات: معجم مفردات الفاظ القرآن

مناقب الصوفیہ

تصنیف: قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی المروزیؒ (م ۵۴۷ھ).

با مقدمہ، تصحیح و تعلیق: نجیب مایل ھروی.

انتشارات مولی، تہران، ۱۴۰۳ھ.ق/۱۳۶۲ھ.ش.

نامۀ آقای محمّد اقبال مجدّدی ـ لاهور، مؤرخه ۸ر۸ر۱۹۸٤م.
(اطلاعات لمحات چاپ تاشکند از همین نامه اخذ شده است).

نسخه ها ۲: فهرست نسخه های خطّی فارسی

نفیسی ج ۱: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (ج ۱).



چاپ مکتبۂ بریل فی مدینۃ لیدن، سنۃ ۱۹۳۶ م.

الجزء الثانی، ۱۹۴۳ م.

الجزء الثالث، ۱۹۵۵ م.

الجزء الرابع، ۱۹۶۲ م.

الجزء الخامس، ۱۹۶۵ م.

الجزء السادس، ۱۹۶۷ م.

المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم

وضعہ محمد فؤاد الباقی.

دار مطابع الشعب (بیروت)، ۱۳۶۴ ھ. ق/ ۱۹۴۵ م.

مفردات: معجم مفردات الفاظ القرآن.

مناقب الصوفیہ

تصنیف: قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی المروزیؒ (م ۵۴۷ ھ).

با مقدمہ، تصحیح و تعلیق: نجیب مایل ہروی.

انتشارات مولی، تہران، ۱۴۰۳ ھ. ق/ ۱۳۶۲ ھ. ش.